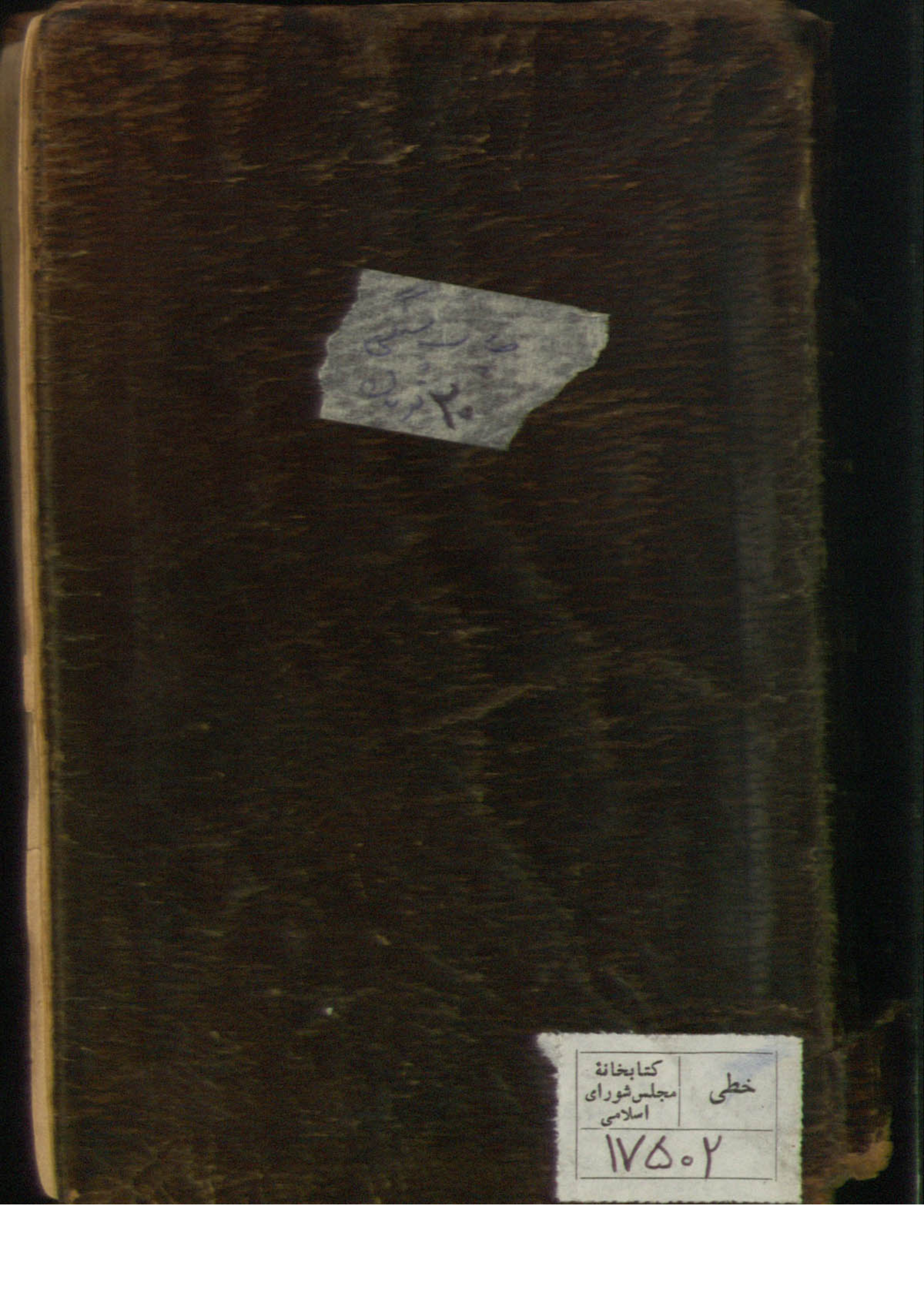
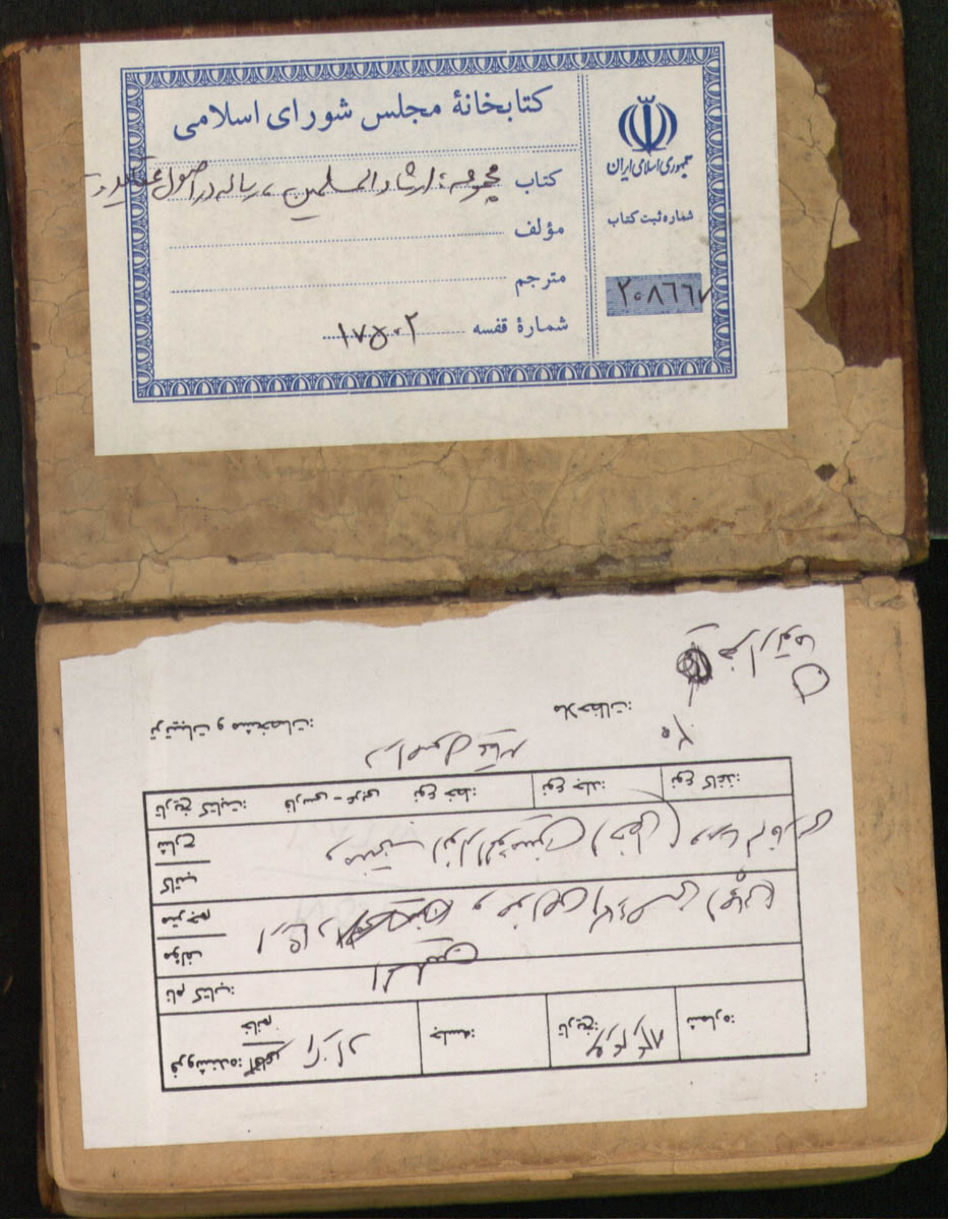
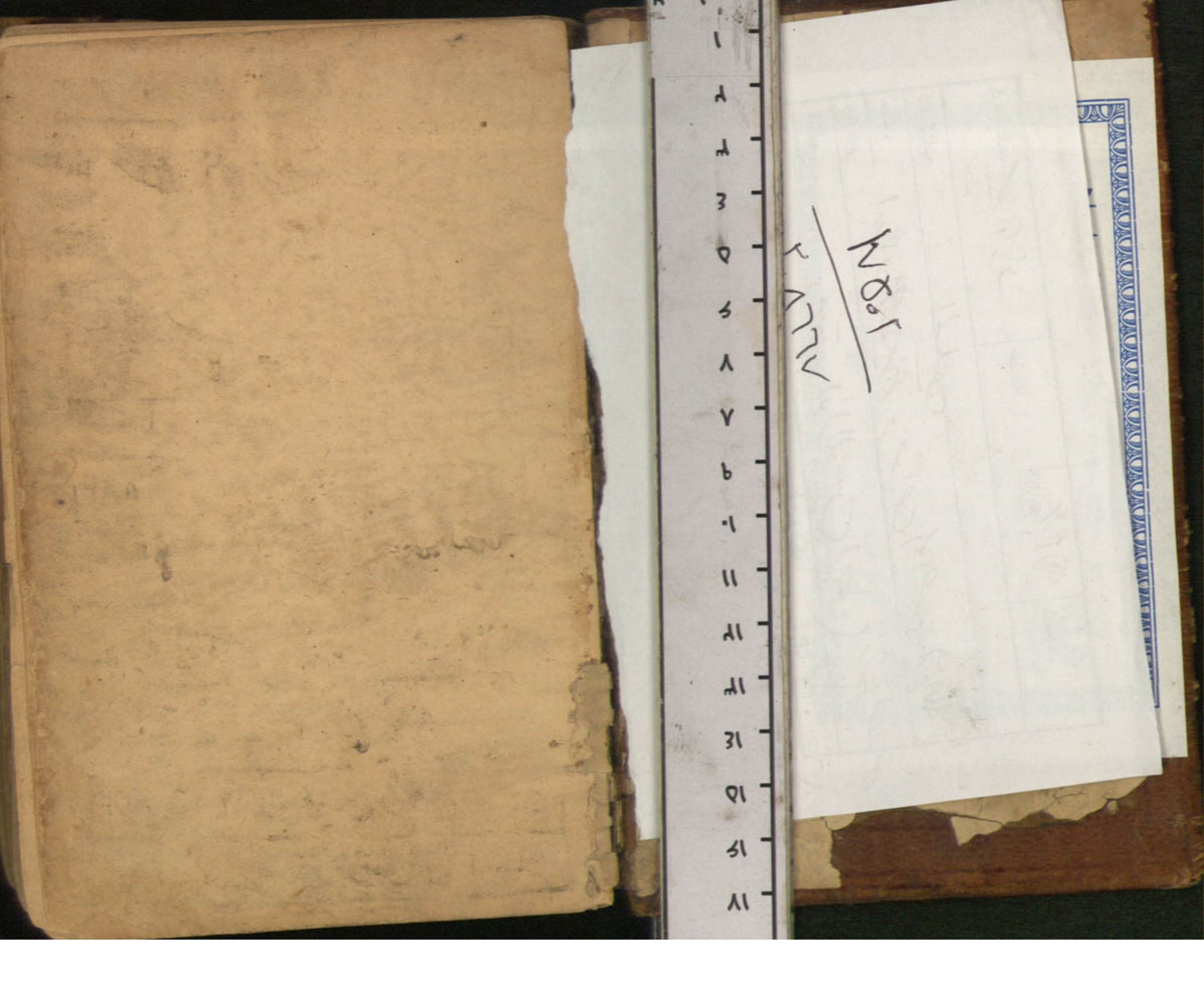
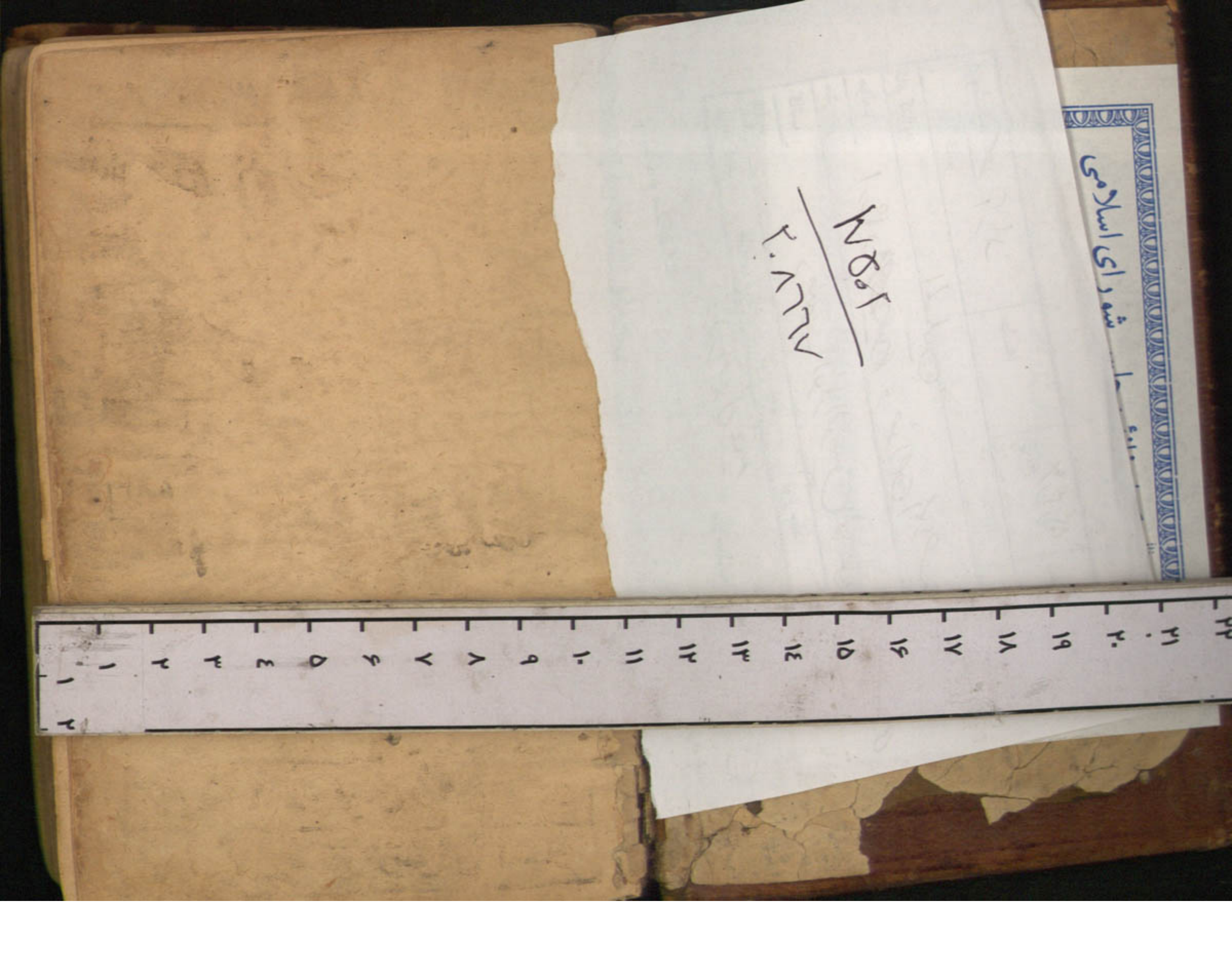
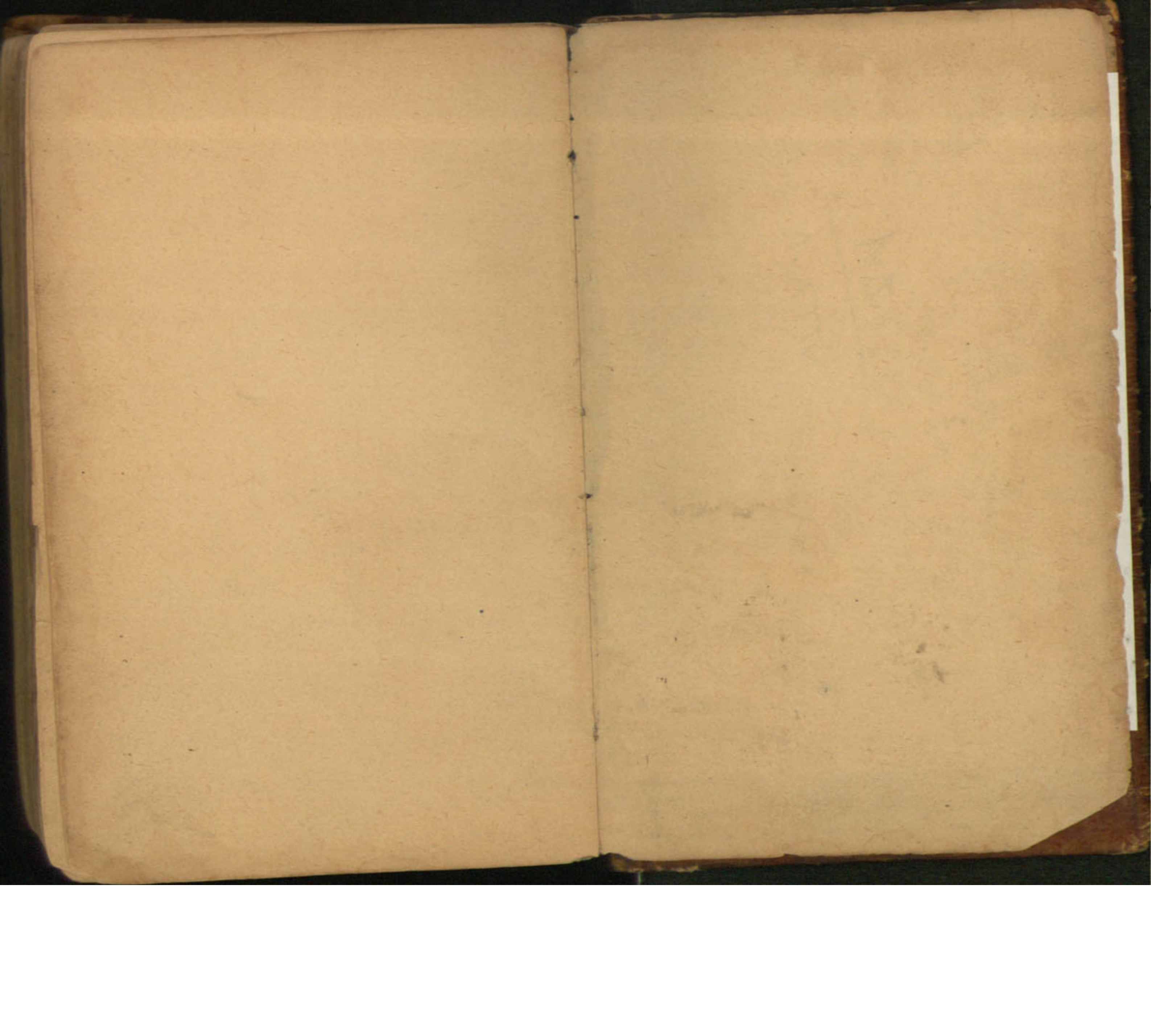

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۵۰۲



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: ارشاد المسلمین، رساله در اصول عقاید
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۵۰۲
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۶۶۷
فروشنده:
خانم
تاریخ:
جلسه:
شماره:
نام کتاب:
مؤلف
مترجم
کاتب
شارح
تاریخ کتابت:
فارسی - عربی
نوع خط:
نوع جلد:
نوع کاغذ:
ترتیبات و مشخصات:
ملاحظات:





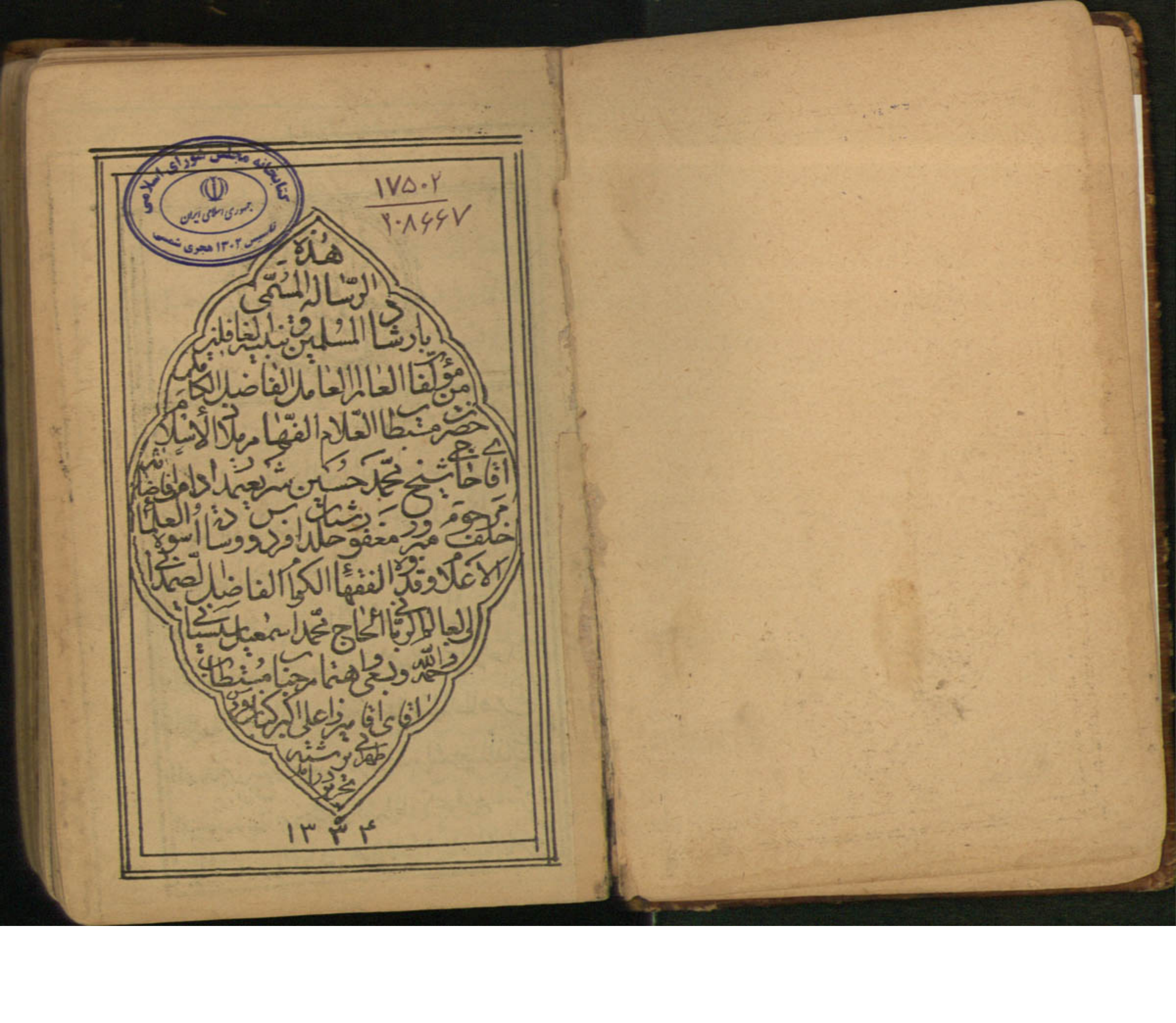












هذه
الرسالة المسمّی
بارشاد المسلمین و تنبیه الغافلین
من مؤلفات العالم العامل الفاضل الکامل
حضرت مستطاب العلام الفهّام ملاذ الاسلام
آقای حاجی شیخ محمد حسین شریعتمدار دام افاضاته
خلف مرحوم مبرور مغفور خلد آشیان فردوس مکان اسوة العلما
الأعلام و قدوة الفقها الکرام الفاضل الصمدانی
العالم الربانی الحاج محمد اسمعیل البستانی
رحمه الله و بسعی و اهتمام جناب مستطاب
آقای آقا میرزا علی اکبر کتابفروش
طهرانی برشته
تحریر در آمد

۱۳۳۴



هذا كتاب ارشاد المسلمين وتنبيه الغافلين

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
الحمد لله الواحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن
له كفواً احد والصلوة والسلام على اول العدد اشرف
الاولين والاخرين خاتم الانبياء والمرسلين واكمل
الاصفياء المقربين افضل الخلائق اجمعين العبد المؤيد
والرسول المسدد المصطفى الامجد المحمود الاحمد حبيب
اله العالمين ابي القاسم محمد وعلى عترته الطاهرين الهادين
المهديين سيما اوصيائه الحافظين لشريعته الذين ينجى يوم المآب
الموعود بانجازهم ولا يجاز الصراط الا بجوازهم المعبرون
عن القرآن والناطقون عن الرسول بالبيان من مات

ولم يعرفهم مات ميتة جاهلية وانهم العروة الوثقى
وكهف الورى والحجة البالغة على اهل الدنيا الى ان يرث
الله الارض ومن عليها وان كل من خالفهم ضال مضل
تارك للحق والهدى وانهم النمط الاوسط فمن تقدم عليهم
مرق ومن تأخر عنهم زهق ومن لزمهم لحق وانهم كباب
حطة بني اسرائيل ومثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف
عنها غرق واللعنة الدائمة على معانديهم وظالميهم ومنكري
فضائلهم ما استهل غمام وما لاح برق وبعد اين بنده
كثير الزلل قليل البضاعة الذليل محمد حسين بن مرحوم الحاج محمد اسمعيل
سيلباني عفى الله عنهما بلطفه وكرمه واحسانه چند از اخبار
واحاديث معتبره ماثوره از حضرت خاتم المرسلين وائمه معصومين
عليهم صلوات الله الملك المصلين را كه در كتب معتبره علماى
اعلام رضوان الله عليهم مضبوط ومذكور است بلسانى بسيار
ساده وبيانى عارى از حشو وزياده حتى در موارديكه حذف

الاسناد همان عبارت لفظ حدیث را عیناً الا بانضمام بعضی
اشارات لازم مهم مع مراعات الاحتیاط بطور نقل بمعنی حاصل
استفاده دراین وجیزه مندرج و مسطور میسازد برجاء اینکه بمدلول
کریمه فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و بمنطوق کلام صدق انتظام حضرت
خیر الانام علیه و آله صلوات الله الملک العلام که میفرماید ما اهدی
المسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة تزیده هدی او ترده عن ردی
انشاء الله هدیه و تذکره از برای اخوان مؤمنین و تبصره و هدایت
لبعض المسلمین گردیده خلاق کریم عطوف رئوف رحیم جل شانه العظیم در حین
یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم مقرون فرماید
انه سمیع مجیب علیم و بیان مرام و مقصد را در ضمن یک مقدمه و
چند فصل و یک خاتمه قرار داده نظر باینکه تکلیف بمعرفت عقاید اهم
تکالیف است یعنی در احکام خدا قسم تر از او نیست چونکه ندانستن آن
باعث مخلد بودن در عذابست و اول تکالیف است یعنی پیش از
همه واجبات باید تحصیل آن کرد همچنانکه عین عبارت منهج الرشاد

مرحوم شیخ جعفر شوشتری اعلی الله مقامه است (حتی اینکه تا آنرا
درست نکرده اگر نماز کرد باطل است) و اشکل تکالیف است از آن جهة
که گاهی بی تقصیر در آن احکام نجاست بر شخص مترتب میشود هرگاه خلاف
واقع را معتقد باشد مثل بسیاری از مردان یا زنان که از بابت
غفلت و بی معرفتی خدا را تصور جسم نموده یا در آسمان میدانند حکم
بطهارت ایشان مشکلست هرچند مستضعف باشند و مقصر نباشند
و در کتاب انوار الهدایه در ذیل خبر نبوی روایت شده که حضرت رسول
اکرم فرمود فان الله لا یقبل العمل فی غیر الاسلام و در ارشاد
القلوب دیلمی است عن ابی عبد الله قال کان امیر المؤمنین کثیرا
ما یقول فی خطبته دینکم دینکم دینکم فان السیئة فیکم خیر
من الحسنة فی غیره لان السیئة فیه تغفر و الحسنة فی غیره لا
تقبل و نیز از صادق آل علیهم صلوات الله الملک المتعال در یازدهم
بحار خبریست ماثور که من جمله از فقرات آن قریب بهمین مضمون خبر دیگر
که امیر المؤمنین ع فرمود ایها الناس دینکم دینکم تمسکوا به

اگرچه اوذی طهارت ایشان است که

لا یزیلکم احد عنه لان السیئة فیه خیر من الحسنة
فی غیره لان السیئة فیه تغفر والحسنة فی غیره لا تقبل
حاصل و مفاد خبرین مزبورین شعر تاکید بر ملازمت و محافظت دین است
که یعنی اعتقادات یقینیه دینیه خود را چنان نگاهداری نمائید و بنحوی
متمسک بدین خود باشید که هیچکس شما را از آن زایل نتواند بکند
زیرا که گناه شما با اتصاف بصفت دین بهتر است از ثواب و حسنه
که در غیر دین باشد زیرا که گناه کسی را که متصف بصفت دین باشد
امید آمرزش و عفو است و حسنه در غیر دین یعنی از غیر مؤمن غیر مقبول است
و بدرجه قبول نمیرسد همچنانکه لسان اخبار حاکی و ناطق است باین
مطلب که قبولی اعمال حسنه مربوط بایمان و منوط بدین اسلام است
و ایضا محتمل الوجهین است اولا بنا بر قول باینکه بسا هست عمل خیر
مقبول ترتب عقاب باشد مثلا از قبیل نماز بی وضوئی که شخص ایمان دار
کند بقصد ورود در شرع که تشریع و بدعت و مستحق عقاب است و دیگر من باب
اخلال در این عمل نماز واجب که با شرایطش بجا نیاورده مستحق عقاب است

پس بدرجه مستحق عقاب میباشد یکی بفعل مبتدع همچنانکه درباره
کسیکه ازروی تقصیر نماز باطل بجا میآورد عین عبارت حق منهج
الرشادات (و هرگاه مقصر باشد احکام تارک را بر او جاری هست
قطعا و علاوه براین معصیت تشریع را هم مرتکب شده پس حال او
از حال تارک الصلوه از اصل بدتر خواهد بود) و دیگری بترک عمل
مقبول است که بسبب عدم ایمان او شده و بواسطه عدم ایمان
استحقاق عفو و آمرزش هم ندارد لکن گناه مؤمن از جمله چیزهائی است
که امکان آمرزش دارد بسبب ایمان او پس سیئه و گناه مؤمن
بهتر از حسنه غیر مؤمن است زیرا که نزدیکتر بسوی آمرزش و مغفرت است
و ثانیا اینکه مراد بهتر بودن شخص مؤمن گناه کار از مخالف نیکو
کار در مذهب خودش میباشد زیرا که درباره مؤمن معصیت کار
ممکن است مغفرت و عدم دوام عقاب ولکن بخلاف متعبد مخالف است
زیرا که نفع نمی بخشد متعبد مخالف را عبادات او و مع التقصیر مخلد است
در آتش بسبب سوء اعتقادش و مراد از دین اعتقادات یقینیه

و احکام ثابته منسوبه به پیغمبری از پیغمبران و دین اسلام شرع پیغمبر
خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است و فی مجمع البحرین الدین هو
وضع الهی لاولی الالباب یتناول الاصول و الفروع قال
تعالی ان الدین عند الله الاسلام یعنی از معانی دین را در
مجمع البحرین بیان مینماید باینکه قرار داد جناب اقدس الهی است
بر ارباب هوش و صاحبان عقل که شامل و حاوی فروع و
اصولست و حقتع فرمود تحقیق دین در نزد خدا اسلام است و در جلد
پانزدهم بحار است ان الدین عند الله الاسلام ای لا دین مرضی
عند الله سوی الاسلام و هو التدین بالشرع الذی
جاء به محمد ص که حاصل معنی دینی بهتر و پسندیده تر در نزد
خدا از این دین اسلام نیست و فیه عن ابی جعفر ع فی قول الله عز و جل
و انک لعلی خلق عظیم قال هو الاسلام محتمل است از تفسیر خلق
عظیم باسلام اشاره باشد باینکه کمالات و مراتب انسانیت و تمام
مکارم اخلاق که عقل کل فرمود انما بعثت لاتمم مکارم

الاخلاق کاملا مطوی و مندرج است و در این دین حنیف اسلام
و روی ان الخلق العظیم الدین العظیم بیان کل فی مجمع البیان
فی تفسیر قوله تعالی و انک لعلی خلق عظیم ای علی دین عظیم و هو
دین الاسلام و ایضا فی البحار و من یبتغ ای یطلب غیر الاسلام
دینا یدین به فلن یقبل منه بل یعاقب علیه و هو فی الاخرة
من الخاسرین ای من الهالکین یعنی کسیکه غیر اسلام دینی طلب نماید
و متدین باین دین شود پس هرگز قبول نیست از او بلکه عقاب کرده میشود
را آن دینی که طلب نموده و در آخرت از زیان کاران و از اهل هلاکت است
فعلی هذا حدیث شریف بسیار معتبر متقنی را که راجع بلوازم اصول
عقاید دین اسلام است مع الحاق بعضی مطالب مهمه فی مقدمه هذه
الوجیزة لازم التقدیم و البیان شمرده شیخنا ابن بابویه قمی
و طبرسی و علامه مجلسی علیهم الرحمه آنرا در کتاب امالی و اکمال الدین و جلد پانزدهم
بحار الانوار نقل کرده اند از حضرت شاه عبدالعظیم بن عبدالله بن علی
بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع که آن امامزاده عالم

الکریم عرض دین و اظهار عقاید خود را بر امام زمان خود حجة الله
حضرت امام علی النقی صلوات الله و سلامه علیه نموده و آنحضرت هم
تصدیق بحقانیت دین و عقاید وی در اثبات آن عقاید حقه در حقش دعا
فرموده است چنانچه الحال مؤمنین و مقدسین بر نهج مدح و منقبت و
تعظیم میخوانند در زیارتش که وَعَرَضْتَ دِینَکَ عَلَی اِمامِ زَمانِکَ
فَصَدَّقَکَ وَدَعا لَکَ و در بزرگی قدر و منزلت و علو مقام و رفعت شأن
آن بزرگوار همین قدر کافی است که مرحوم حاجی نوری ره در تحیة الزائر
وَمَلْجَأُ المُجاوِر نقل میفرماید که نسب شریفش بچهار واسطه منتهی
میشود بامام حسن مجتبی ع و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور است و علو
مقام و جلالت شان معروف و از اکابر محدثین و اعاظم علماء و زهاد
و عباد و صاحب ورع و تقوی و قائل بتوحید و عدل بوده و از اصحاب
حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام است و نهایت توسل و انقطاع
بخدمت ایشان داشته و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده و
اوست صاحب کتاب خطب امیر المؤمنین و فقیر یافتم نسخه از نهایة شیخ

طوسی رحمه الله بخط بعض علما که تاریخ کتابت او در روز سه شنبه یازدهم
ربیع الاول از سنه پانصد و هفده هجری بوده در آخر جزء اول آن
نوشته بود بسیاری از فضائل و علو مقام و رتبه علم و زهد و نسب جناب
عبد العظیم را از انجمله در وصف علم او نوشته بود که روایت کرد ابو تراب
رویانی گفت شنیدم از ابو حماد رازی که میگفت وارد شدم بر حضرت
امام علی النقی علیه السلام در سر من رای پس سؤال کردم از آنحضرت
پاره از مسائل حلال و حرام پس جواب داد مسائل مرا تا آنکه زمانیکه
خواستم بیرون بیایم بوداع آنحضرت رفتم همینکه وداع کردم آنحضرت را
فرمود ای حماد وقتیکه مشکل شد چیزی از امور دینت در ناحیه خود
پس سؤال کن آنچه را از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی و سلام مرا باو برسان
الخ و محقق داماد در رواشح گفته که احادیث بسیار در فضیلت زیارت
عبد العظیم ع وارد شده هر که زیارت کند قبر او را بهشت برای او واجب شود
و شیخ شهید ثانی ره در حواشی خلاصه همین روایت را از بعض نسابین
نقل فرموده و ابن بابویه و ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده اند که مردی

از اهل ری بخدمت حضرت امام علی النقی ع رفت حضرت از او پرسید
که کجا بودی عرض کرد که بزیارت امام حسین ع رفته بودم فرمود که اگر زیارت
میکردی قبر عبد العظیم را که نزد شما است هر آینه مثل کسی بودی که زیارت
امام حسین علیه السلام کرده باشد و فی مزار البحار علی بن احمد
عن حمزة بن القاسم عن محمد العطار عن رجل عن ابی الحسن
العسکری ع قال دخلت علیه فقال این کنت فقلت زرت الحسین
قال اما لو انک زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت کمن زار
الحسین بن علی صلوات الله علیهما خلاصه صدوق ره علیه الرحمه در کتابین
مذکورین امالی و اکمال الدین و مجلسی در جلد پانزدهم بحار چنین روایت
نموده اند عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال دخلت علی سیدی
علی بن محمد فلما بصر بی قال لی مرحبا بک یا ابا القاسم انت ولینا
حقا فقلت له یا ابن رسول الله انی ارید ان اعرض علیک دینی
فان کان مرضیا ثبت علیه حتی القی الله عز وجل فقال هات
یا ابا القاسم حاصل معنی حضرت عبد العظیم میفرماید شرفیاب

ابصرنی خ ل

حضور مهر ظهور آقای خود حضرت امام علی النقی شدم پس همینکه
چشم مبارکش بمن افتاد فرمود مرحبا بتو ای ابو القاسم توئی ولی
ما حقا پس عرض کردم ای پسر رسول خدا میخواهم عرض دین و اظهار
عقیده خود را خدمت شما بکنم پس اگر پسندیده و مرضی است که ثابت
باشم بر او تا اینکه خدای عز وجل را ملاقات نمایم پس فرمود بگو ای ابو القاسم
فقلت انی اقول ان الله تبارک و تعالی واحد لیس کمثله شیء
خارج عن الحدین حد الابطال وحد التشبیه پس عرض کردم
تحقیق اعتقاد من این است که خداوند تبارک و تعالی یگانه است که
همتا و مانند ندارد و بیرون است از حد ابطال و تشبیه و فی البحار
حد الابطال هو ان لا تثبت له صفة وحد التشبیه ان تثبت
له علی وجه یتضمن التشبیه بالمخلوقین بیان معنای حدین در
بحار چنین میفرماید که حد ابطال آنستکه اصلا صفتی از برای خدای تعالی
ثابت ننمایند وحد تشبیه را باینکه صفت از برای او ثابت نمایند لیکن
بطوریکه شبیه باشد بصفات مخلوق چنانچه جماعت اشاعره قائلند

باینکه صفات الهی زائدند بر ذات او باین معنی که خداوند را ذات
علیحده و صفاتی هست علیحده که آن صفات قائم بآن ذاتند مثلا میگویند
ذات الهی غیر از صفت علم است که قائم باوست و این مذهب باطلست
بسه جهة اول اینکه لازم میاید که خدای تعالی مرکب باشد از دو جزء
ذات او و صفاتیکه زائد بر ذات اویند و جناب الهی از ترکیب منزه است
همچنانکه بعد از این مذکور خواهد شد دوم آنکه لازم میاید ذات
در دانستن و اراده کردن و سایر صفات محتاج بآن صفت زائده
باشد و ذات خالی کافی نباشد و این باطل است زیرا که جناب
اقدس الهی احتیاج بهیچ چیز دیگر ندارد سیم آنکه این صفاتیکه غیر
از ذات الهی هستند یا قدیمند یا حادث و معنی قدیم آنستکه همیشه بوده و
دو وقتی نبوده است که او نباشد و معنی حادث آنستکه در وقتی نبوده است
و بعد از آن بهم رسیده باشد و این هر دو قسم باطل است زیرا که
صفاتیکه زائد بر ذاتند اگر قدیم باشد لازم میاید که غیر از ذات الهی
موجود دیگر هم باشد و حال آنکه قدیم مختص ذات احدیت است

و سایر موجودات حادث شند و اگر آن صفات زائده حادث باشند
لازم میاید که جناب اقدس الهی جل شانه وقتی آن صفات زائده را نداشته
باشد و بعد از آن حادث شده باشد و لازم میاید نعوذ بالله که
خدا در وقتی جاهل و عاجز باشد و بعد از آن عالم و قادر شود و بطلان
این ظاهر است پس معلوم شد که مذهب اشاعره باطل است
و جمعی دیگر نفی صفات از خدا کرده اند و میگویند خدا را هیچ صفتی نمیباشد
و آنکه میگویند خدا عالم است یا قادر است معنی او این است که
جاهل نیست یا عاجز نیست و بالجمله میگویند خدا را متصف بهیچ
صفتی نمیتوان کرد در واقع و نفس الامر هم صفتی از برای او نمیباشد
و مخفی نیست که از این مذهب تعطیل لازم میاید زیرا که هرگاه جناب
الهی را نه عالم توان گفت و نه جاهل باید توقف نمود در حق او و ساکت
باید شد و حال آنکه هرگاه صفت علم از او نفی شود جهل او لازم
میاید و این مذهب با وجود اینکه مستلزم جهل و عجز و نقص جناب
اقدس الهی است مخالف کل انبیاء و اولیاست پس بطلان او

بر هر کسی ظاهر است و هویدا اینکه فرمودند امیر المؤمنین
کمال الدین معرفته وکمال معرفته توحیده وکمال توحیده
نفی الصفات عنه یعنی کمال دین شناختن خدا و کمال شناختن
خدا یگانه دانستن خدا و کمال یگانه دانستن خدا نفی صفات زائده است
از او لانه العالم وایضاً چنانچه میفرماید ومن وصفه سبحانه
فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه و
من جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زائده
پس مقارن گردانیده او را با صفات و هر که مقارن ساخت او را
بصفات زائده پس اعتقاد بدو خدا کرده یا دوئی در ذات خدا
قائل شده پس او را صاحب جزء دانسته و هر که صاحب جزء دانسته
خدا را پس جاهل است خدا را که حاصل معنی وظاهر مراد از یگانه
دانستن خدا نفی صفات از او نه آنکه اصلا صفتی از برای او ثابت
ثابت نکنند بلکه مراد آنست که صفتی که زائد بر ذات باشد از
او نفی کنند و صفات ثبوتی را عین ذات بدانند و بدانکه

صفات الله بر سه قسم است یکی صفات ذات که او را صفات
کمال هم میگویند و آن آنستکه حقتعالی بآن موصوف بشود و بضد
آن موصوف نشود مثل علم و قدرت و حیوة که گفته میشود الله عالم
و قادر و حی و جایز نیست بگویند الله جاهل و عاجز و میت
دوم صفات فعل است که آنرا صفات جمال هم میگویند و آن
آنستکه خدا بآن و بضد آن موصوف شود مثل خالقیت و رازقیت
و نحو اینها پس جایز است گفته شود خداوند خالق و رازق زید است
و خالق و رازق پسر زید نیست بجهة اینکه او هنوز مخلوق نشده است
و این صفت ذات و صفت فعل هر دو را صفات ثبوتیه میگویند
سیم از اقسام صفت خداوندی صفات جلال است که آنرا صفات
سلبیه میگویند و مضمون عبارت کتاب چراغ ایمان است بدانکه
کمال و جمال واجب الوجود از حد بیرون و از عدد افزون است
ولی آنچه صفت کمال و جمال که علما ذکر کرده اند ده صفت است
حیوة و علم و قدرت و مشیت و اراده و اختیار

و سمع و بصر و کلام و بقا و معنی حیات آنستکه موجود
بسبب آن متصف بصفات مذکوره تواند شد و بقا دوام وجود است
ازلاً و ابداً و علم دانستن است و قدرت توانائی است بر کار یعنی
که فعل و ترک هر دو از روی خواهش و علم باشد و قول بانکه علم و قدرت
بایمعنی ضدش جهل و عجز است و خدا لا ضد له است مدفوع است
بانکه جهل و عجز از امور عدمی است نه وجودی پس ضدیت امر
عدمی و مشیت قصد فعل و ترکست و اراده تعلق گرفتن قصد
بفعل یا ترک و اختیار ترجیح دادن فعل یا ترکست پس اختیار
متوسط میان مشیت و اراده است بجهة انکه اول قصد بفعل
یا ترک بعد از ان ترجیح یکی از ان دو بعد از ان اراده و عزم
بر یکی از آن دو و سمع علم بمسموعات و بصر علم بمبصرات
و کلام یعنی قدرت بر خلق کلام پس اصول این ده تا سه تاست
علم و قدرت و حیات و این سه اگر چه شامل هر ده تاست
ولیکن بجهة ترغیب و ترهیب عباد که مکلفند بتکالیف و تا

شمردند تا اینکه خوف و رغبت عباد بیشتر شود و دلیل بر اثبات
این اشیاء بر واجب الوجود این است که موجود بما هو موجود
قطع نظر از موانع ممکن است اتصاف آن باین صفات و ذات
واجب محض حقیقت وجود و موجود محض است و هیچگونه ماهیتی و
خصوصیتی غیر از معنی وجود و موجود ندارد پس مانعی از اتصاف آن
بصفات مذکوره نیست و هر چه ممکن است در واجب الوجود باشد
باید بالفعل باشد نه بالقوه پس جمیع صفات باید در او بالفعل
باشد دلیل دیگر اینکه این صفات برای موجود لامحاله شرف و جمال است
و بسیاری از ممکنات متصفند بآنها پس واجب الوجود که علت
و مبدء ایشان است بطریق اولی بایست صاحب صفات
شرف و جمال باشد و هو المطلوب اما کیفیت اتصاف واجب
الوجود باین صفات بدین طریقست که تمام این صفات عین ذات
اوست بجهة آنکه واجب الوجود متصف بوجودات بخودی خود
پس متصف است باین صفات بخودی خود پس چنانچه ذات خود

هم وجود است هم موجود و همچنین ذات او بمحض ذات خود هم حیات است
هم حی و هم بقاء است و هم باقی هم علم است و هم عالم هم قدرت است
و هم قادر و همچنین همه صفات جمال و کمال دلیل دیگر اگر این صفات
یا یکی از اینها زائد بر ذات باشد پس ذات بنفسها خالی از آن است و
در حصولش محتاج بغیر خواهد بود تعالی الله عن الاحتیاج پس همه
صفات یک صفت و آن یک صفت محض ذات است بی تعدد
و کثرت و تفاوت علاوه آنکه اخبار اهل بیت علیهم السلام در این
مطلب ظاهر و متواتر است پس واجب الوجود بمحض ذات خود را میداند
و همچنین علم که عین ذات اوست و بذات خود دارد همه چیز غیر خود را
از ازل تا ابد میداند و هیچ چیز در علم او مشتبه بدیگری نمیشود و همچنین
در ازل بنفس ذات خود قدرت دارد بر همه چیز حتی بر محالات و
ممتنعات اگرچه آنها قابلیت تعلق ندارند و نیز عین عبارت کتاب
انیس الموحدین نراقی علیه الرحمة است بر اینکه مذهب ارباب شریعت
و جمیع حکماء اسلام این است که از برای خدا صفات کمالیه ثابت

و محقق است و آن صفات عین ذات الهی است و این مذهب حق است
هم از حیثیت شرع و هم از حیثیت عقل و باید اهل اسلام باین نحو
اعتقاد کنند و مراد از صفات الهی که عین ذات اوست این است
که ذات و صفات دو چیزند که با هم متحد شده اند و یکی شده اند
زیرا که یکی شدن دو چیز محال است بلکه مراد این است که ذات
اقدس الهی ذاتی است که نایب مناب و قائم مقام همه صفات است
و احتیاج بهیچ چیز زائد بر خود ندارد مثلاً ما در دانستن چیزها محتاجیم
که صفت علم قائم بذات ما باشد تا بر ما ظاهر و منکشف شود و در توانائی
بر امور محتاجیم باینکه صفت قدرت بذات ما قائم شود تا
توانیم آن امور را بعمل آورد و از این جهت هر که صفت علم و قدرت
از برای او حاصل نشده باشد چیزها بر او ظاهر و منکشف نیست و
توانائی بر امور ندارد با وجود اینکه ذات او موجود است پس معلوم است
که این صفات در ما غیر از ذات ماست و زائد بر ذات است
اما ذات جناب اقدس الهی در دانستن امور و توانائی بر امور

احتیاج بصفتی ندارد که زائد بر ذات باشد بلکه ذاتی است بسیط
و مجرد که اصلا در او شایبه ترکیبی نیست و منشاء همه صفات کمالیه است
پس آن ذات مقدس عین علم و عین قدرت و عین اراده است
یعنی نسبت بمعلومات علم است و نسبت بمقدورات قدرت است
و نسبت بمرادات اراده است و نسبت بمسموعات سمع است
و همچنین در سایر صفات و همچنین ذات او عین وجود است
و وجود او عین ذات اوست و تغایری میان ذات و وجود
او نیست زیرا که هرگاه وجود او عین ذات او نباشد یا ذات
سبب ایجاد او موجود شده است یا غیر ذات و هر دو باطل است
زیرا که در اول لازم میآید که ذاتی که هنوز متصف بوجود هستی
نشده باشد باعث ایجاد چیز دیگری بشود و حال اینکه چیزی تا خود
موجود نشود نمیتواند چیز دیگری را ایجاد کند پس نمیتوان شد که وجود
الهی زائد بر ذات او باشد و ذات سبب هم رسیدن او موجود شود
و در دوم لازم میآید که غیر خدا وجود او را ایجاد کرده باشد

پس خدا محتاج بغیر خواهد بود و واجب الوجود نخواهد بود پس باید
وجود او عین ذات او باشد تا مفسده لازم نیاید و چون تصور
عینیت وجود صفات با ذات فی الجمله اشکالی دارد ما در اینجا
بیانی واضحتر میکنیم و مثال میآوریم تا مقصود بر طالبان حقیقت
واضح و هویدا شود پس میگوئیم مراتب موجودات در وجود و صفات
خود بر سه قسم است قسم اول اینکه وجود و صفات زائد بر ذات
ایشان باشد و غیری هم سبب حاصل شدن وجود و صفات
ایشان شده باشد مثل وجود و صفات ممکنات که زائد بر ذات
ایشان است و دیگری هم سبب حاصل شدن آنها شده است
و مثال این قسم از صفات وجود روشنی است که بر روی زمین
حاصل شود که آن روشنی غیر از ذات زمین است و زائد بر زمین است
و سبب آن هم غیر از زمین است که خورشید باشد قسم دوم
آنستکه وجود و صفات او غیر از ذات او باشد اما دیگری سبب
حاصل شدن وجود و صفات نشده باشد بلکه ذات سبب

شده باشد و مثال این قسم روشنی است که در آتش و در خورشید است
که آن روشنی غیر از آتش و خورشید است و زائد بر ذات ایشان است
اما سبب حاصل شدن آن روشنی غیر از آتش و خورشید نیست بلکه ذات
آتش و خورشید است قسم سیّم آنستکه وجود و صفات او زائد
بر ذات نباشد بلکه عین ذات او باشد و در اتصاف باینها احتیاج
بغیری نداشته و مثال این قسم نفس روشنی است که حاصل روشنی در
روشن بودنش احتیاج بچیز دیگر ندارد و آن روشنی زائد بر ذات روشنی
نیست بلکه عین اوست و هرگز روشنی از ذات خود جدا
نمیشود و از این قبیل است وجود واجب و صفات او که واجب
یک ذات بسیط من جمیع الجهات است که عین وجود و همه صفات
خود است و در وجود و صفات احتیاج بغیر خود ندارد و همه موجودات
را موجود میکند و صفات ایشان را بایشان افاضه میکند همچنانکه
آن روشنی همه اشیاء را روشن میکند و خود یک چیز است که
عین روشنی است و زائد بر خود نیست و احتیاج بروشنی دیگر ندارد

و بدانکه صفات الهی بر دو قسم است اوّل صفات ذات
که هرگز از ذات منفک نمیشود و تغییری در آنها نمیباشد و این
قسم از صفات باز بر دو قسم منقسم میشود قسم اوّل صفاتی است که
نسبت بچیزی دیگر ملاحظه نمیشوند مطلقا و متعلقاتی در خارج
ندارند مثل حیات و بقای الهی که زنده بودن و باقی بودن صفتی
هستند از برای ذات الهی و نسبت بچیزی دیگر ملاحظه نمیشوند
قسم دوّیم صفاتیست که از برای ذات مقدس الهی میباشند
و در ازل و ابد منفک از ذات الهی نمیشوند امّا نسبت بچیزی
دیگر ملاحظه میشوند و آن نسبت بعد حادث میشود مثل صفت
علم و قدرت و سمع و بصر که در ازل خدا تعالی علم باشیاء
داشت و قدرت بهر چیزی داشت لیکن بعد از آنکه موجودات را خلق
کرد علم و قدرت تعلق بایشان گرفت و نسبت میان علم و معلوم
و قدرت و مقدور بهم رسید و این نسبت دخل بذات الهی
ندارد تا تغیّر او باعث تغیّر ذات شود یعنی نبودن آن نسبت

پیش از ایجاد موجودات و بهم رسیدن او و بعد از ایجاد باعث
تغیّر و تبدّل در ذات الهی نمیشود زیرا که این نسبت عین ذات نیست
بلکه صفت علم و صفت قدرت عین ذاتند و آنها همیشه باقی و
ثابتند و تغییر و تبدیل در آنها نمیباشد دوّیم صفات فعلیت
و صفات فعل آنست که ثابت از برای ذات مقدّس نباشد
بلکه بسبب بهم رسیدن مخلوقات بهم رسند و این قسم از صفات
را باز بدو قسم منقسم کرده اند قسم اوّل اینکه همین نسبت محض
باشد و معنی دیگر سوای نسبت نباشد مثل خالقیّت که بمعنی مخلوق
کردن است و مثل رازقیّت که بمعنی روزی دادن است و مثل
تکلّم که بمعنی کلام گفتن است و معنی آنها همین نسبتی است که میان
خدا و مخلوقات قسم دوّیم صفاتی است که غیر نسبت معنی
دیگر هم هست و آن نسبت از آن صفت هم جدا نمیشود بلکه همیشه
با او هست مثل اراده و مشیّت که عبارتند از قصد کردن بفعل
و این قصد که در اراده کننده حاصل میشود غیر از نسبتی است

که میان اراده کننده و آن چیز است که مراد است امّا
هر وقت آن قصد بهم میرسد آن نسبت هم حاصل میشود و حق
آنست که مجموع صفات فعل هم جمیع مبدئی دارند که آن مبدأ
عین ذاتست و از ذات جدا نمیشود و همیشه باقی است و آنچه بایجاد
خلق بهم میرسد نسبتی است که حاصل میشود مثلاً سبب و مبدأ خالقیّت
قدرت است بر خلق کردن و مبدأ رازقیّت قدرت است بر
روزی دادن و مبدأ تکلّم قدرت بر ایجاد کلام است و این
مبدء که قدرت است عین ذات است و تغییری در او نیست بلکه ذات در ازل
متّصف است بانکه در لایزال این امور از او صادر خواهد شد
و آنچه در ازل نیست و بایجاد مخلوقات بهم میرسد نسبتی است
که میان خالق و مخلوق و رازق و مرزوق و متکلّم و مخاطب
است و این نسبت امری است اعتباری که دخلی بذات
ندارد که تغییر او باعث تغییر ذات شود و همچنین مبدء اراده علم
الهی است بخیریّت و صلاح و نظام عالم یعنی خدا در ازل

علم داشت که صلاح و نظام عالم آنستکه هر یک از موجودات
را بچه نحو و در چه وقت ایجاد کند و این علم عین ذات است و در او
تغییر و تبدیل نیست و آنچه متغیر و متبدل میشود نسبتی است که دخلی
بذات ندارد و انشاء الله تعالی بعد از این حقیقت اراده بتفصیل
مذکور خواهد شد و بالجمله مبدء الله و صفات آن از قدرت
و علم که عین ذاتند در ازل از برای خدا ثابت هستند بوده و هست
و سایر صفات که عین ذات نیستند در ازل از برای خدا ثابت
نمیشد و بعد از آن حادث میشوند دخلی بذات ندارند و تغییر
آنها باعث تغییر ذات نشود بلکه اعتبارات و نسبتهای چندند
که ذات متصف بآنها میشود و نسبت بمتعلقاتیکه در خارج دارند
و توضیح کلام در اینمقام آنستکه صفات ذات محال است
که از ذات منفک شود و انفکاک آنها از ذات باعث نقص است
بلکه این صفات همیشه عین ذاتند مثل علم و قدرت و حیات
و بقاء اما صفات فعل از قبیل رازقیت و خالقیت که عین

ذات نیستند تغیر و تبدل آنها باعث تغیر و تبدل ذات نمیشود
و ضرر ندارد که جناب الهی در وقتی این صفات از او صادر شود
و در وقتی دیگر از او صادر نشود و این معنی باعث نقص او نمیشود
مثلاً پیش از ایجاد زید خدا قادر بر ایجاد او بود و آن قدرت
عین ذات او بود اما هنوز خالقیت و رازقیت زید برای او حاصل
نبود و این معنی نقص او نیست بلکه خلاف آن نقص است زیرا که
خلقت او پیش از وقتی که مصلحت در خلق او بود خلاف مصلحت
بود و ارتکاب خلاف مصلحت نقص است پس خلق کردن زید
در همان وقت که مصلحت است صفت کمال است و در غیر آن
وقت نقص است و خدا از آن منزه است و همچنین در تمام
مخلوقات و همچنان در آنچه خلق هم نکرده است مصلحت
نبوده است یعنی خدا قادر است بر ایجاد چندین هزار عالم
اما خلق کردن آنها خلاف مصلحت بود و باین جهة خلق نکرد
و این نقص بر خدا نیست بلکه با وجود عدم مصلحت اگر خلق میکرد

نقص نبود پس معلوم شد که صفاتیکه عین ذاتند از قبیل
علم و قدرت و بقاء همیشه باقی هستند و انفکاک آنها از ذات
مستلزم نقص است و تغیّر و تبدّل آنها باعث تغیّر و تبدّل ذات است
امّا صفات فعل که دخلی بذات ندارند ضرر ندارد که در وقتی باشد
و در وقتی نباشد و نبودن آنها در وقتی نقصی نیست و تغییر آنها باعث
تغییر ذات نیست وَاِنَّهُ لَیسَ بِجِسمٍ وَلا صُورَةٍ وَلا
عَرَضٍ وَلا جَوهَرٍ بَل هُوَ مُجَسِّمُ الأَجسامِ وَمُصَوِّرُ الصُّوَرِ
وَخالِقُ الأَعراضِ وَالجَواهِرِ وَرَبُّ كُلِّ شَيءٍ وَمالِكُهُ وَجاعِلُهُ
وَمُحدِثُهُ ظاهر لفظ اشاره است بنفی صفات سلبیه از ذات
اقدس الهی که باختلاف بعضی هفت و بعضی بیشتر شمرده اند
و اوّل از آنها آنکه واجب الوجود مرکّب نیست زیرا که مرکّب آنست
که از اجزاء متعدّد جمع شده باشد پس مرکب در حدّ ذات
خود محتاج است باجزاء خود زیرا که بعد از جمع شدن اجزاء
مرکّب حاصل میشود پس هرگاه اجزاء مرکب مهیّا از چند اجزاء

شد محتاج میشود بیک فاعل تا آنها را ترکیب کند و آن
جزءها فاعل مرکّب نمیتوانند شد زیرا که آن اجزاء داخل
در مرکّب بلکه عین مرکّبند پس اگر جزء فاعل باشد بهمهٔ اجزاء
لازم میآید که فاعل شود بنفس خودش یعنی خود خودش را ایجاد کرده
باشد و برهان قائمست که هیچ چیز ایجاد نفس خود نمیکند و الّا
لازم میآید تقدّم شیء علی نفسه این لغو و باطل است پس ثابت شد
که واجب الوجود مرکّب نیست و دیگر مرکّب بر دو قسم است
اوّل آنکه مرکّب از چند چیز خارجی باشد مثل بدن حیوان که
مرکّب است از گوشت و پوست و استخوان و غیر اینها دوّم
آنستکه مرکّب از اجزاء عقلیّه باشد یعنی در خارج یک چیز
باشد امّا عقل او را تحلیل بجنس و فصل کند مثلاً حقیقت انسان
که نوع است و شامل زید و عمر و بکر و سایر افراد انسان است
یک چیز است در خارج امّا عقل او را بدو چیز تحلیل میکند یکی
جنس که حیوان باشد یکی فصل که ناطق باشد زیرا که حقیقت

انسان عبارتست از حیوانیکه ناطق باشد پس حقیقت انسانست
در عقل از دو چیز مرکب است اگرچه در خارج یک چیز است بهر صورت
جناب مقدس الهی هیچ معنی مرکب نیست دوم واجب الوجود
جسم نیست زیرا که جسم آنستکه قابل ابعاد ثلاثه باشد یعنی قبول قسمت
کند در طول و عمق و عرض پس هر چیزیکه قابل ابعاد ثلاثه باشد
مرکب خواهد بود چه مرکب عقلی و چه مرکب حسی و ثابت شد که واجب
الوجود مرکب نیست سیم و چهارم واجب الوجود جوهر و عرض نیست
زیرا که در تعریف جوهر بیان کرده اند آن ممکن الوجود است که از
شان وجود خارجی آن استغناء از محل و موضوع و منقسم است
باعتباری بلطیف و کثیف لطیف آنکه او را نتوان دیدن و نتوان
بجانب او اشاره کرد مثل عقل و نفس که جوهر مجرد و روحانی نیز
میگویند و جوهر کثیف آنستکه او را توان دیدن و توان بجانب
او اشاره کردن مثل انسان و حیوان که مادی و محسوس است
و دیگر مجرد مثل کلیات معقوله و عقول عرضیه و طولیه و بعبارهٔ اخری

مادیات را عالم خلق و مجردات را عالم امر نیز گویند که
له الخلق وله الامر و عرض آن ممکن الوجود است که از شان
وجود خارجی آن قیام بمحل و حاجت بموضوع است مثل سیاهی
و سفیدی که عارض بر اجسام میشود و ممکن محالست واجب الوجود
شود پس خدا جوهر و عرض نیست پنجم واجب الوجود از حلول
و اتحاد منزه است زیرا که حلول آنستکه دو چیز توی هم رفته باشند
که یکی را حال و دیگری را محل میگویند مانند هیولی و صورت
و اتحاد آنستکه دو چیز یکی شده باشد مانند شیر و روغن که
نصاری میگویند العیاذ بالله واجب الوجود بحضرت عیسی حلول
کرده و طایفه نصیریه میگویند بحضرت علی علیه السلام و بعضی از
صوفیه تبعیتم کرده اند که واجب الوجود بعارفها حلول کرده مثل آنکه
میگویند بشمس تبریزی حلول کرده تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا و این حلول و اتحاد بالنسبه بواجب الوجود محال است
زیرا که دو چیز بعد از متحد شدن یا هر دو بحال خود باقی میباشند

باز اگر باقی باشند اتحاد نمیشود بواسطه آنکه دو تا هستند
نه واحد و اگر هر دو معدوم شوند باز اتحاد نمیشود بلکه شیء ثالثی موجود
و اگر یکی بماند و دیگری معدوم شود باز اتحاد نمیشود ششم واجب
الوجود محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد آید مانند
سهو و نسیان و خواب و تشنگی و واماندن و لذت و الم و درد و
بیماری و پیری و جوانی و لذت اکل و شرب و جماع کردن و محل
هیچ مقوله از مقولات نه کانه عرضی نیست زیرا که محل در لغت جای
و مکان را میگویند و حوادث جمع حادثه و حادثه آن چیزی را
میگویند که اول معدوم باشد بعد موجود شود پس اگر واجب
الوجود محل حوادث باشد ممکن الوجود میشود و این در نهایت
طور باطل و لغو میباشد زیرا که انقلاب ماهیت لازم میآید
و آن باطل است هفتم واجب الوجود مرئی نیست یعنی چیز دیدنی نیست
نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که دیدن یا با چشم است یا با
عقل اگر با چشم باشد یا جسم یا لون است مانند سفیدی و سیاهی

و سایر الوان و یا جسم مضیء است مانند روشنائی ماه و
آفتاب و ثابت کردیم که واجب الوجود جسم نیست و آنچه در
عقل درک میشود باید مخلوق باشد كُلَّمَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ
فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ
إِلَيْكُمْ زیرا که هر چیزیکه عقل ادراک میکند آن صورتی است
که در پیش عقل حاصل بشود و باید که بعقل قائم بشود مانند صورتیکه در
آئینه است و هر چیزیکه بعقل قائم بشود آنرا قائم بغیر میگویند زیرا
که عقل چیز دیگر و صورت حاصله در عقل چیز دیگر است و هر چیز که
قائم بغیر باشد البته محتاج میشود و هر محتاج ممکن الوجود است
نه واجب الوجود پس ثابت شد که با عقل هم کنه ذات اقدس
باریتعالی درک نمیشود نظم جهان متفق بر الهیتش فرو مانده
در کنه ماهیتش نه ادراک در کنه ذاتش رسد نه فکرت بغور
صفاتش رسد نه براوج ذاتش پرد مرغ وهم نه در ذیل
وصلش رسد دست فهم که خاصان در این ره فرس رانده اند

بلا احصی از تنگ فرد مانده اند در این ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار اعتصام الوری بمغفرتک
عجز الواصفون عن صفتک تب علینا فاننا بشر
ما عرفناک حق معرفتک و ادله نقلیه نیز شهادت میدهند که
واجب الوجود مرئی نیست بواسطه دلالت کردن آیات وخبار
اما آیات منها قوله تعالی لا تدرکه الابصار یعنی هیچ چشم
اورا درک نخواهد کرد زیرا که نفی در اینجا از برای عموم سلب است نه
سلب عموم ولکن ملا علی قوشچی که از علماء عامه است میگوید نفی
از برای سلب عموم است یعنی جمیع چشمها اورا نمی بینند بلکه بعض
چشمها که چشم مؤمن است اورا می بینند لهذا بعض از عامه معتقدند
براینکه در روز محشر مؤمنین خداوند عالم را می بینند وکافرین
نمی بینند این مذهب باطل است همچنانکه خداوند عالم بجناب
موسی فرمود لن ترانی یا موسی یعنی ای موسی مرا هیچ وقتی
ابدالاوقات نخواهی دید زیرا که لن از برای نفی ابدی است باتفاق

نجات تفسیر آیه شریفه این است که حضرت موسی میدانست که
خدا از آن منزه تر است که بچشمها دیده شود ولکن چون حق تعالی
با او سخن گفت و او را همراز خود گردانید و او برگشت
بسوی قوم خود و ایشان را خبر داد که خدا با من سخن گفت مرا
مقرب درگاه گردانید گفتند ما ایمان بتو نمی آوریم بانچه میگوئی
تا سخن خدا را نشنویم چنانکه تو شنیده و ایشان هفتصد هزار
مرد بودند پس از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و
از آنها هفت هزار و از آنها هفتاد کس برگزید با خود بطور
سینا برد که محل مناجات او بود ایشان را در دامنه کوه
بازداشت و خود بکوه بالا رفت از خدا سؤال کرد که با او
سخن بگوید چنانکه آن هفتاد نفر بشنوند پس خدا با او سخن گفت
ایشان کلام الهی را شنیدند بعد از آن از روی لجاجت گفتند
که ما ایمان نمی آوریم که سخن خداست تا خدا را آشکارا نه بینیم
پس از آن حضرت موسی بجهة دفع اعتراض عرض کرد خدایا خود را

بمن بنما و مراد از تقیید موسی نفس خود هست بدانند که این امر عظیم است حتی پیغمبرها نمیتوانند حقتعالی را به بینند پس از جانب رب الارباب خطاب بعتاب آمد لن ترانی یا موسی یعنی تو که از پیغمبران اولوالعزم هستی هرگز مرا نخواهی دید پس غیر تو چگونه خواهد دید زیرا که تو ممکن الوجود هستی و ممکن الوجود محال است که مقابل واجب الوجود باشد و اما اخبار مثل قوله صلی الله علیه و آله ان الله احتجب من العقول کما احتجب عن الابصار یعنی همچنانکه چشمها حقتعالی را نمی بینند عقلها هم کنه او را درک نمیکنند اگر کسی گوید چگونه جمع میشود میانه اعتقاد باینکه خداوند مرئی نیست و میانه اینکه حضرت امیرالمؤمنین فرمود لم اعبد ربا لم اره یعنی عبادت نکرده ام پروردگاری را که ندیده ام او را و حضرت حسین ع میفرماید فرایتک ظاهرا فی کل شیء فانت الظاهر لکل شیء یعنی دیدم ترا آشکار و ظاهر در هر چیز و توئی ظاهر از برای هر چیز و در جای دیگر همین حضرت فرموده عمیت عین

[illegible]

لا تراك یعنی کور باد چشمیکه نه بیند ترا جواب گوئیم مراد از رؤیت در این اخبار دیدن بچشم ظاهری نیست بلکه رؤیت بقلب است یعنی بقلب و دیده باطن معرفت بذات باری تعالی حاصل کند و یقین حاصل کند تا آن ذات اقدس را بمعرفت از برای همه هست و لکن خواص میدانند چه می بینند عوام نمیدانند (حافظ) در بزم دل از روی تو صد شمع برافروخت این طرفه که بر روی تو صد گونه حجابست و حاصل این رؤیت قلبی معرفت الله است که فطری است از برای همه اشیاء و لیکن منکرین وجود باریتعالی عالم بمعرفت خود دیده بصیر برؤیت خود نمیشد (حافظ) چندین هزار ذره سراسیمه میدوند در آفتاب غافل از آن کافتاب چیست بعضی گفته اند وقتی ماهیان گفتند مدتی است که حکایت آب میشنویم و میگویند زندگی ما از آب است و هرگز آب را ندیده ایم و شنیده بودند که در فلان دریا ماهی است بسیار دانا گفتند نزد او رویم تا آب را بما بنماید چون بنزد او رسیدند ان ماهی عالم گفت شما چیزی غیر از آب بمن بنمائید تا من آب را

۹ [illegible]

بشناسانیم هشتم واجب الوجود بی شریک است یعنی تنها و
بی همتاست و کفو و مثل ندارد زیرا که اگر واجب الوجود دو باشد
نظام آسمان و زمین بهم میخورد و چون بهم نمیخورد لهذا شریک
و کفو ندارد و شاهد براین قول تعالی است لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا
اللهُ لَفَسَدَتَا و دلیل دیگر آنکه هرگاه واجب الوجود دو باشد
باید معنی وجوب وجود در میان ایشان مشترک باشد و چون دوئیت
لازم دارد امتیاز را باید در هر یک از ایشان چیزی باشد که در
دیگری نباشد تا دوئیت حاصل شود پس هر یک از دو واجب
مرکب خواهد بود از دو چیز یکی وجوب وجود که مشترک میان
ایشان است و دیگر آن چیزی که بآن از یکدیگر ممتاز و جدا میشوند
و واجب الوجود نمیتواند که مرکب باشد زیرا که ترکیب نقص است
و باعث احتیاج است و ایضاً دلیل دیگر آنکه هرگاه واجب الوجود
دو باشند مثلاً پس اگر یکی اراده کند که زید را موجود کند و دیگری
اراده کند که زید موجود نشود بلکه بر عدم باقی باشد پس اگر اراده

هردو بعمل آید لازم میآید که زید هم موجود باشد و هم معدوم
و اگر اراده هیچیک بعمل نیاید لازم میآید که هر دو قدرت بر اراده
خود نداشته باشند و عاجز باشند و اگر اراده یکی بعمل آید و اراده دیگری
بعمل نیاید پس لازم میآید که یکی عاجز باشد پس او را خدا گفتن نشاید
و دلیل دیگر آنکه حضرت امیرالمؤمنین فرموده است که اگر واجب
الوجودی غیر از حق تعالی میبود باید کتب و رسل او نزد ما بیاید چون نیامده
پس واجب الوجود غیر از حق تعالی نیست زیرا که واجب الوجود باید قادر
مطلق و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود فرستد و خلق را هدایت
بکند العیاذ بالله اگر خدای دیگری میبود او نیز میبایست پیغمبری
برای شناسانیدن خود و عبادت فرستد و الحال که نفرستاده
از دو قسم خارج نیست یا قادر نیست عاجز است و یا حکیم نیست
جاهل و بخیل است و هیچیک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست و باید اعتقاد کرد بتوحید پروردگار عالم از پنج جهت

اول توحید در ذات بدلیل قوله تعالی لا تتخذوا الهین
اثنین انما هو اله واحد و قوله تعالی قل هو الله احد دوم
توحید در صفات بدلیل قوله تعالی لیس کمثله شیء و قوله تعالی
و لم یکن له کفوا احد سیم توحید در افعال بدلیل قوله تعالی ارونی
ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات چهارم توحید
در عبادات بدلیل قوله تعالی و لا یشرک بعبادة ربه احدا پنجم
توحید در ذات و صفات بدلیل قول امیر المؤمنین در نهج البلاغه
و کمال التوحید نفی الصفات عنه و بعبارة اخری باید اعتقاد
کرد براینکه خداوند عالم واحد است باعتبار اجزاء عقلیه
که جنس و فصل باشد یعنی اجزاء عقلیه برای او نیست و واحد است
باعتبار اجزاء خارجیه از ماده و صورت و عناصر و غیر ذلک یعنی اجزاء
خارجیه هم ندارد و واحد است باعتبار ذات و صفات یعنی
چنین نیست که صفات او غیر ذات او باشد و واحد است باعتبار
افراد و جزئیات یعنی مفهوم کلی نیست که افراد متعدده داشته

باشد که افراد با هم شریک و شبیه باشد یعنی لا شریک له
و لا تعدد فیه و لا تکثر فی ذاته فهو واحد بحسب الذات
والصفات و من جمیع الجهات نهم واجب الوجود تعالی
یعنی صفات کمالیه زائد بر ذاتش نیست مثل صفات ممکنات بلکه عین
ذاتش هست زیرا که اگر زائد بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث
و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم میاید و قدیم
غیر خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد
لازم میاید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است
و نیز لازم میاید که اگر صفات زائد بر ذاتش باشد اینکه حقتعالی
محتاج باشد در صفات خود بر غیر خودش و آن مستلزم نقص و عجز است
محصل کلام اینکه صفات کمال حقتعالی عین ذات اوست بحسب
حقیقت و هویت و غیر اوست بحسب مفهوم یعنی بحسب متفاهم از
لفظ در نزد اهل عرف و لغت و همچنین است صفات با یکدیگر یعنی
قدرت حقتعالی عین علم او و حیات اوست بحسب حقیقت و غیر اینهاست

بحسب مفهوم و مرجع این سخن نفی صفات از حقتعالی جهول
نتایج و ثمرات آن صفات چنانچه امیرالمؤمنین ع در خطبه نهج البلاغه
فرموده وکمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادة کل
صفة انها غیر الموصوف وشهادة کل موصوف انه
غیر الصفة وعن الباقر ع انه یسمع بما یبصر ویبصر بما
یسمع پس از اینجا ظاهر شد که صفات عین همدیگرند بحسب حقیقت
و غیر همند بحسب مفهوم (شعر) عباراتنا شتی وحسنک
واحد وکل الی ذاک الجمال یشیر و هر چند در عدد صفات
ثبوتیه و سلبیه بعضی اختلاف کرده اند لیکن مناط ان است که
باید چنان دانست که خداوند عالم بهمه صفت کمالی متصف است
زیرا که نبودن آن صفت نقص است پس بهمین دلیل ذات مقدس الهی
منزه است از جسم و ماده و صورت و جوهر و عرض و ولد و والد
و ضد و مثل و حرکت و سکون و اشتغال و زوال و مکان و قیام
و قعود و سنه و نوم بجهة آنکه خست و حاجت در همه اینها ظاهر

وتعالی الواجب عن الخسة والحاجة وان محمداً عبده
ورسوله خاتم النبیین ولا نبی بعده الی یوم القیمة و
ان شریعته خاتم الشرایع فلا شریعة بعدها الی یوم
القیمة یعنی محمد ص بنده خدا و رسول خدا و خاتم پیغمبران است
و پیغمبری بعد از آن سرور نیست تا روز قیامت و شریعت جناب
ختم کننده شریعتها است پس شریعتی بعد از این شریعت نیست
تا روز قیامت واقول ان الامام والخلیفة والولی الحق
بعده امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع ثم الحسن ثم الحسین
ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی
بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت در بحار
الانوار در لفظ حدیث شریف یا مولای را علاوه دارد حاصل
معنی عرض میکند اعتقاد من این است که امام و پیشوا و خلیفه و ولی متصرف
در امور پس از حضرت ختمی مرتبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
بعد فرزندش حسن بعد حسین بعد فرزندش علی بن الحسین که حضرت

زین العابدین است پس از آن محمد بن علی که حضرت باقر است
بعد فرزندش امام جعفر صادق است بعد موسی بن جعفر است بعد
علی بن موسی که حضرت رضا علیه السلام است و بعد فرزندش
محمد تقی و بعد از امام محمد تقی امام و خلیفه و ولی و متصرف در امور شما
هستید ای آقای من فقال علیه السلام من بعدی الحسن
ابنی فکیف الناس بالخلف من بعده پس حضرت امام علی النقی
فرمود بعد از من حسن پسر من است امام و خلیفه و ولی امر پس چگونه خواهد بود
حال مردم بخلف بعد از حسن فرزند من قال فقلت وکیف ذلک
یا مولای قال لانه لا یری شخصه ولا یحل ذکره باسمه حتی یخرج
فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا
شاه عبدالعظیم میفرماید پس عرض کردم چگونه است این ای آقای من
فرمود بجهة آنکه دیده نمیشود شخص او و حلال و جایز نیست بردن اسم او
یعنی او را باسم مبارک یاد نمودن تا اینکه بیرون بیاید پس پر
میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده است از ظلم و جور

قال فقلت اقررت واقول ان ولیهم ولی الله و
عدوهم عدو الله وطاعتهم طاعة الله ومعصیتهم
معصیة الله واقول ان المعراج حق والمسائلة فی القبر
حق وان الجنة حق والنار حق والصراط حق و
المیزان حق وان الساعة آتیة لاریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور گفت پس گفتم اقرار آوردم و اعتقاد
من آنست که بتحقیق دوست این بزرگواران دوست خدا و دشمن
ایشان دشمن خدا و طاعت ایشان طاعت خدا و معصیت
ایشان معصیت خداست و اعتقاد من این است که بتحقیق معراج
حق و سؤال در قبر حق و بهشت حق و جهنم حق و صراط
حق و میزان حق است و بتحقیق روز قیامت آمدنی است و هیچگونه
شبهه و شکی در آن نیست و بتحقیق خداوند عالم زنده میگرداند
برای حساب اشخاصی را که در قبرها هستند واقول ان الفرائض
الواجبة بعد الولایة الصلوة والزکوة والصوم

والحج والجهاد والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فقال
علي بن محمد عليهما السلام يا أبا القاسم هذا والله دين
الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله
بالقول الثابت في الحيوة الدنيا والآخرة واعتقاد من
را این است که تحقیق واقعی و واجب یعنی تکالیف لازمه خداوند تبارک
و تعالی بر عباد و بندگانش بعد از ولایت و دوستی محمد و آل محمد
نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر
پس حضرت امام علی النقی فرمود ای ابو القاسم قسم بخدا این است
دین خداوند آنچنان دینی که پسندیده است او را از برای عباد
بندگان خود پس محکم و استوار بر آن باش خداوند استوار و محکم
دارد تو را بقول ثابت یعنی برهان عقیده دینی که اظهار نمودی
و تقریر شد در حیات و زندگانی دنیا و آخرت از تقریر و تصدیق
امام علیه السلام مستفاد میشود که محصل معنی و مدلول الحدیث معتبر
مزبور در کاملیت و تمامیت لوازم اصول عقاید دین اسلام از

اوضح بیانات است زیرا که قول و تقریر و فعل معصوم عند بیان
الأحکام در غیر موارد تقیه حجت است مسلماً و هرگاه نقصانی یا تمامی
در لوازم اصول عقاید آن متصور بود بر حسب لزوم چون مقام
مقام بیان است آنحضرت باید بمحدث علیم جناب عبد العظیم بیان
و تعلیم فرماید همچنانکه مسئله وصایت و امامت امامین همامین
بعد از شخص شریف خود را ببیان شافی کافی اشاره فرمود
و چنانچه زیاده بیانی نفرموده سکوت در مقام بیان چون امام
حصر میکند لذا معلوم و متعین و مبرهن است که مطابق مدلول
الحدیث مقرون بتقریر امام که ایضاً تصدیق فرمود اصول دین
اسلام و لوازم عقاید حقه آن تمام و مضمون بلاغت مشحون حدیث
شریف بنحوی شامل و حاوی مراتب عقاید حقه این دین قویم اسلام
که نقصانی در او متصور نیست و این خبر خیر اثر ظهور تمام تمام بر صحت
و تمامیت آن دارد و دلیل روشن واضح بر اثبات اینمدعا تصدیق
آن حجة الله البالغه یا آیة الله العظمی است که میفرماید ای ابا القاسم

قسم بخدا این است دین خدا الخ پیامبری که پسندیده است او را
برای بندگان خود و بعلاوه امر مؤکد میفرماید که بر این دین یعنی بهمین
عقاید حقه که اظهار شد محکم و استوار باش حتی دعاء بابت بودن
بر آن را در حقش میفرماید پس در اینصورت مخترعین در دین قویم و
منحرفین از این صراط مستقیم که تمسک بقرآن مبین و توسل
بعترت طاهره خاتم المرسلین من الأئمة المعصومین علیهم صلوات
الله الملک المصلین را از دست داده انحراف از طریقه مستقیمه
سلسله عصمت ورزیده مثل اشخاصی که ارادات خاصه مخصوصه
بشیخ و مرشد را طوری لحاظ نموده که جزو عقاید شمرده میگویند
باید شیخ را رکن رابع و واسطه در فیض دانست و صورت مرشد را
هنگام عبادت علی الخصوص فی حال الصلوة باید در نظر آورد از ظواهر
آیات و اخبار خصوصاً بیان این حدیث معتبر شریف بلاشبهه و
خلاف مخترع و مبتدع و در وادی ضلالت و گمراهی افتاده مورد
سخط و عذاب نامتناهی جناب اقدس الهی گردیده اند و هرگاه توهم

اینکه در نظر آوردن صورت مرشد فی حال الصلوة اتم و ابلغ
واکمل طرق است برای وصول و حصول حضور قلب در پیشگاه حضور
مبارک معبود واقعی حقیقی جل جلاله و عم نواله نعم ما قال —
خَلَطْتَ شَیْئاً وَغابَتْ عَنْكَ أشْياءُ ازانمعنی غفلت
داشته اند که چنین توجه و حضور قلبی عین غفلت و منجر بشرک و
اقل مراتب مرحله شرک خفی از آن ظاهر و هویدا و مخالف ظواهر
آیات شریفه خصوصاً کریمه فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ است
که بکلی عمل بی ثمر چنانچه بدعت و حقیقتاً از عنوان عبادت بیرون
میرود وَفِي البِحارِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبائِهِ قالَ قالَ
رَسُولُ اللهِ مَنْ عَمِلَ فِي بِدْعَةٍ خَلّاهُ الشَّيْطانُ وَالعِبادَةَ
وَأَلْقَى عَلَيْهِ الخُشُوعَ وَالبُكاءَ و شاید احتمال دو وجه از مفاد
خبر شریف بعید نباشد اول اینکه کسیکه عمل کند در بدعت یعنی
بخواهد سنت سیئه قرار دهد شیطان او را واگذار میکند با عبادتش
و میاندازد بر او خشوع و گریه را زیرا که هرچند ظاهر الصلاح و خشوع

دیگر یاد بیشتر زود تر عوام الناس در قبول کردن بدعت او فریب
خورده سر غار ضلالت و گمراهی افتاده بدین سبب اتباع شیطان
زیاد میشود ثانی با اینکه شیطان با او خلوت مینماید خشوع و بکاء برای
القا میکند که از طریق عبادتش گمراه کند زیرا که هر کس را از طریق
انس و قرب بحال او در مقام گمراهی و ضلال بر میاید چنانچه
حکایت برصیصای عابد معروف و غیر ذلک کذلک و این مطلب
خفائی ندارد که معنی عبادت تعظیم و تذلل است از برای خالق
یکتای بهیئات بکیفیات مخصوصه که بقصد فرمان برداری او بجا آورند
و ارسال انبیا و اوصیا و تنزیل کتب بجهة آنها است و فرمانبرداری
موقوف است بر اموریکه از جانب سید و مولا رسیده و موافق
امریکه مولا خواسته و حکم فرموده اتیان شود نه آنکه عملی را از پیش
خود طاعت و عبادت فرض نموده بجا آورند زیرا که متفق علیه
علما و امامیه رضوان الله علیهم است که عملی را چنانچه بعنوان عبادت
از پیش خود کسی بقصد وجود بجا آورد تشریع و بدعت و فعل حرامی است بجا آورنده

که گذشته از ثواب حسنه ظاهر این است که عقاب کرده میشود
بر این عملی که از پیش خود بقصد اینکه از شرع رسیده اتیان نموده است
و در صورتیکه در فروع دین زیاد نمودن عملی را که از شرع نرسیده
باشد اینطور مشکل است امر در اصول دین البته بطریق اولی اشکل
اشان است و العیاذ بالله اینچنان اشخاص که بر عقاید حقه دینیه
اسلامیه من عند هم و لو اندکی بوده باشد افزوده یا بیفزایند
نا دور و مردود و ند من عند الله و کان محاربة با خدا و تمام انبیا
و اوصیا علیهم السلام است و از برای چنین اشخاصی که وقوع
هکه مرتبه شرک دست داده نهایت اشکال در امید نجات و
عفو از سیئات است همچنانکه ایزد متعال جل شانه در رقم
مبارک شیم خود تصریح بان فرموده که اِنَّ اللّٰهَ لا یَغْفِرُ
اَنْ یُشْرَکَ بِهِ و در ذیل کریمه فَمَنْ کانَ یَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ
فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ اَحَداً
تبلیغ نهی بلیغ از معصیت کبیره شرک فرموده و فی الجهاد

عملاً صالحاً اى خالصاً لله تعالى يتقرب به اليه ولا يشرك
بعبادة ربه احداً غيره من ملك او بشر او شجر او حجر
وقوله تعالى وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين
حنفاء مخلصين له الدين اى لا يشركون به شيئاً حنفاء
مائلين عن العقائد الزائغة عن ابي عبد الله عليه السلام
في قول الله حنيفاً مسلماً قال خالصاً لا يشوبه شيء بيان
الحنيف المائل الى الدين الحق وهو الدين الخالص والمسلم
المنقاد لله في جميع اوامره ونواهيه ولما قال سبحانه
ما كان ابرهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً
مسلماً وما كان من المشركين. وجعل الحنيف المسلم في
مقابلة المشرك فلذا فسره عليه السلام الحنيف او الحنيف
المسلم بمن كان خالصاً لله مخلصاً عمله من الشرك الجلي و
الخفي فالاوثان اعم من الاوثان الحقيقية والمجازية فتشمل
عبادة الشيطان في اغوائها وعبادة النفس في اهوائها

كما قال تعالى الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان
وقال سبحانه ارأيت من اتخذ الهه هويه وقال عز وجل
اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله
و متمسك شدن بخبر واحد واجعل واحداً من الائمة
نصب عينيك كه از فقه الرضا نقل شده و تاويل نمودن
خبر مذكور را باينكه در حال صلوة بايد صورت مرشد را در نظر در آورى
اولاً كتاب فقه الرضويه را بواسطه ضعف سلسله سند چنان
اعتبارى كه موجب سكون نفس شود در نزد بعض از علماء اعلام نيست
وثانياً بر فرض اعتبار و صحت از باب تعارض اخبار صحيحه ديگر با
اين خبر و تخالف ظواهر كتاب خصوصاً با چنين تاويلى ديگر آن
كه موجب عدم اعتماد و اطمينان و بكلى از درجه اعتبار ساقط است
زيرا كه فرموده‌اند خذ ما وافق الكتاب وما خالفه
فاضربوه على الجدار و در تقدير تسليم و غمض عين از همه آن
مطالب از جهة ديگر كه فرمايشات و كلمات ائمه معصومين عليهم السلام

سلام الله علیهم اجمعین تالی مرتبه کلام الله الحمید و نازل منزله
قرآن مجید محکمات و متشابهات و عام و خاص و مطلق و مقید
دارد و بعلاوه لحاظ موارد تقیه و غیر تقیه در آنها نیز شده و خیلی بعید
و بسیار مشکل است اذعان بمفاد و اعتماد و اطمینان بآن
لاسیما در چنین مورد معظمی که از اهم مسائل و راجع است باصول دین
و عقاید بهمچه خبری چگونه میتوان تمسک نمود و اهم تأویلاً باینکه
باید در حال صلوة صورت مرشد را در نظر آورد که هم از قانون
شرع و عقل خارج و هم خلاف ضروری مذهب شیعه
اثنی عشریه است بلی مع فرض صحت هذا الخبر محض دفع اشکالات
و توهمات و رفع تعارض اخبار و آیات هر آینه چنین تأویلی
اولی و اقرب بمعنی و اظهر و احسن است که یکی از ائمه را نصب العین خود
قرار داده یعنی دیده بصیرت خود را بجانب وی و از روی دقت و امعان
نظر ملاحظه و تأمل نما در طاعات و عبادات ائمه هدی مثلاً
ببین که بچه نحو شاه اولیا سلطان سریر ارتضی حضرت علی مرتضی

علیه آلاف التحیة و الثناء در بندگی خدا و عبادت معبود یکتای
بی همتا اخلاص خاص و در حال صلوة چگونه توجه تام و تمام و حضور
قلبی داشت تو هم از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مبرا
از دغل و نظر بمنطوق لکل مأموم امام یقتدی به و یستضیء
بنوره علیه اقتدای بآن بزرگوار نموده خصوصاً فی حال الصلوة ما
امکن توجه معنوی و حضور قلبی را پیدا کن که در اخبار وارد شده از
نماز محسوب نمیشود مگر آنچه را که اقبال کرده یعنی حضور قلب داشته
و سزاوار است بنده خدا و نماز گذار را در گفتن ایاک نعبد و ایاک
نستعین صادق باشد و اطاعت شیطان و متابعت نفس
اماره را ترک کند و هیچ وقت شرک بخدا نیاورد زیرا که عقل سلیم
مستقلاً حکم بقبح آن مینماید و خداوند حکیم جل شانه العظیم معصیت
و قبح آن را در کلام مجیدش بعظمت یاد مینماید که ان الشرک
لظلم عظیم الحاصل بر شخص لبیب عاقل لازم است که اتباع
کل ناعق و غافل نباشد از اینکه اصول مسائل عقاید دینیه خود را

از الزم و اعظم عبادات و اهم واجبات دانسته بشواهد و قواعد
متقنه از کتاب و سنت و دلایل و براهین محکمه عقل و حکمت با کمال مواظبت
و نهایت سعی و جدیت بطور اجتهاد و یقین اخذ نماید زیرا که چنانچه
در صدر مقدمه اشاره شد که تقصیر در آن موجب مخلد بودن در
عذاب میشود فعلی هر حال از برای نجات از مهلکات و رسیدن
بفیوضات اعتصام و توسل بذیل عصمت ثقل کل حضرت اقدس
خاتم الرسل صلی الله علیه و آله مراعی و تمسک بقرآن مبین و عترت
طاهرین را که از جانب حضرت احدیت جل شانه محض هدایت در
میان امت بودیعت گذاشت و فرمود ما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا ابداً ای غفلت و توانی نورزیده این عروة الوثقی
و ریسمان محکم الهی را که لا انفصام لها محکم گرفته تا از وادی
ضلالت و گمراهی و هلاکت بسر منزل سعادت و نجات و هدایت
واصل گردد همچنانکه امیر مؤمنان علیه صلوة الله الملک
المنان در نهج البلاغه بیان میفرماید بعثه بالنور المضئ

والبرهان الجلی والمنهاج البادی والکتاب الهادی
اسرته خیر اسرة و شجرته خیر شجرة اغصانها معتدلة
و ثمارها متهدلة مولده بمکة و هجرته بطیبة علا بها
ذکره و امتد بها صوته یعنی برانگیخت از برای رسالت خدا
پیغمبر را بنور روشن نبوت و برهان و حجت واضح معجزه و براه ظاهر
شریعت و بکتاب راه نماینده قرآن کرده و عشیره او بهترین گروه
و عشایرند و درخت او که نفس نفیس او باشد بهترین درختها است
شاخهای آن درخت که اهل بیتش باشند در حد اعتدال و
استقامتند بحسب اخلاق و اعمال و میوه های آن که علوم شان
باشد آویخته و دسترس طالبین است محل ولادت او مکه معظمه
و هجرت و سفر او بسوی طیبه است که مدینه مشرفه است بلند شد
ذکر او در آنجا و کشیده شد آوازه او باطراف و اکناف از آنجا
ارسله بحجة کافیة و موعظة شافیة و دعوة متلافیة
اظهر به الشرایع المجهولة و قمع به البدع المدخولة و بین

الأحكام المفصولة ممن يبتغ غير الاسلام دينا تحقق
شقوته وتنفصم عروته وتعظم كبوته ويكون مآبه الى الحرمان
الطويل والعذاب الوبيل وانوكل على الله توكل الانام
اليه واسترشده السبيل المؤدية الى جنته القاصدة
الى محل رحمته يعني وفرستاد خدا تعالى او را بر بندگان با دليل
كفايت كننده از معجزات و با پند شفا دهنده از قرآن باخواندن
بسوی اسلام تدارک كننده از فوت شده زمان سابق جاهليت
و ظاهر گرداننده باورهای مجهوله را كه قوانين شرعيه خاصه
عليا و باشد و بركند باد بدعتهای معيوبه اديان باطله را و انكار
گردانيد ما و احكام ممتازه دين اسلام را پس كسيكه طلب كرد
بغير از دين اسلام دينی را ثابت ميگردد شقاوت او و گسسته
ميشود حلقه نجات او و بزرگ ميشود بر و درآمدن او در وی باشد مرجع
او بسوی اندوه در عذاب هلاک سازنده در قيامت و اعتماد
ميكنم بر خدای اعتماد كردن بازگشت بسوی او و طلب ميكنم از او

را

راهی را كه رساننده باشد بسوی بهشت او راست رونده
باشد بسوی جايگاه رضا مسئله ديگر كه راجع بعقايد در منهج
الارشاد مرحوم شيخ ره مذكور است عين عبارت اينكه شخص
تحصيل معرفت باصول دين نمود و معتقد بعقايد كما هو حقه بوده
باشد لكن در قلب او بعض خيالات و وسواس هست و بعض
احتمالات مخالفه در دل او ميگذرد ولكن او را آنها خوش نمی‌آيد
و متأذی از آنها ميشود يا اينكه بعض كلمات كفرآميز در ذهن
او ميآيد ولكن كراهت دارد از آنها حتی اينكه گاهی راضی ميشود
باينكه خود را هلاک كند و اينها در قلب او نباشد حكم اين شخص
اين است كه اصلا و ابدا عيبی و نقصی در ايمان او نيست و متأذی
بودن او دليل قوت ايمان او است و هرچند خيالات او بدتر
و كراهيت از آنها بيشتر ايمان او قوی تر است و علاج اين
وسواس و ناخوشی در احاديث صحيحه از حضرت رسالت پناه
و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم وارد شده است كه

هر وقت

هر وقت در خاطر او میآید بگوید لا اله الا الله آمنا
بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله ایضاً از فحوی
و مدلول خبر مفصلیکه از حضرت پیغمبر ص مأثور و در بحار مذکور است
مستفاد میشود گفتن ذکر لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و صلی الله علی محمد و آله برای دفع و رفع اضرار
و وساوس شیطانی بسیار نافع است و فی ارشاد القلوب
الدیلمی عن النبی ص صلوة اللیل سراج لصاحبها
فی ظلمة القبر و قول لا اله الا الله یطرد الشیطان
عن قائلها و فی مهج الدعوات سید بن طاوس ره
عن ابی عبد الله ع قال شکی آدم الی الله حدیث النفس
فنزل جبرئیل علیه السلام فقال قل لا حول و لا قوة الا بالله
فقالها فاذهب الله عنه هذا اصل لا حول و لا قوة
الا بالله و من ذلک دعاء آدم بروایة اخری لما تلقی من
ربه کلمات و لعله علیه السلام دعا بهما و هو یا دیان

یا دیان یا دیان لا یرد غضبک الا حلمک و لا ینجی
من عقوبتک الا التضرع الیک حاجتی التی ان
اعطیتنیها لم یضرنی ما حرمتنی و ان حرمتنیها لم ینفعنی
ما اعطیتنی اللهم انی اسئلک الفوز بالجنة و اعوذ
بک من النار یا ذا العرش الشامخ المنیف یا ذا الجلال
و الاکرام الباذخ العظیم یا ذا الملک الفاخر القدیم یا
اله العالمین یا صریخ المستصرخین و یا منزله بکل
حاجة ان کنت قد رضیت عنی فازدد عنی رضا
منک و قربنی منک زلفی و الا تکن رضیت عنی فبحق
محمد و آله و بفضلک علیهم لما رضیت عنی انک
انت التواب الرحیم قال ابو عبد الله علیه السلام هذا
الدعاء الذی تلقی آدم من ربه فتاب علیه فقال یا آدم
سئلتنی بمحمد و لم ترہ فقال و رأیت علی عرشک مکتوباً
لا اله الا الله محمد رسول الله فقال راوی الحدیث ثم والله

ما دعوت بهن في سر ولا علانية ولا في شدة ولا رخاء
الا استجاب الله لي في مصباح الكفعمي للوسوسة عن الصادق ع
مر يدك على صدرك وقل بسم الله وبالله محمد رسول الله صلى
الله عليه وآله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم
امسح عني ما احذر تقول ذلك ثلاثا ثم تمر يدك
على بطنك فان الله تعالى يذهب الوسوسة ولممي عنك
وفي الامالي للطوسي عن الصادق ع ان زين العابدين ع
كان يقول لا ابالي اذا قلت هذه الكلمات ولو اجتمع
علي الانس والجن وهي بسم الله وبالله ومن الله والى الله
وفي سبيل الله اللهم اني اليك اسلمت نفسي واليك وجهت
وجهي واليك فوضت امري اللهم احفظني بحفظ الايمان
من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن
فوقي ومن تحتي وادفع عني بحولك وقوتك فانه لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم عن الباقر ع جاء رجل الى

النبي ص فشكى اليه الوسوسة وحديث النفس ودينا فدحه و
العيلة فقال النبي صلى الله عليه وآله قل توكلت على الحي
الذي لا يموت والحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك
في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا فكررها
مرارا فما لبث ان عاد الى النبي ص فقال يا رسول الله قد اذهب الله
عني الوسوسة وادى عني الدين واغناني من العيلة
وفي مهج الدعوات روى ان الخضر والياس يجتمعان في كل
موسم فيفترقان عن هذا الدعاء وهو بسم الله ما شاء
الله لا قوة الا بالله ما شاء الله كل نعمة من الله ما شاء
الله الخير كله بيد الله عز وجل ما شاء الله لا يصرف
السوء الا الله قال من قالها حين يصبح ثلث مرات
امن من الحرق والسرق والغرق ومن ذلك دعاء اخر
للخضر عليه السلام يا شامخا في علوه يا قريبا في دنوه يا مدانيا
في بعده يا رؤوفا في رحمته يا مخرج النبات يا دائم الثبات

فمن الله
سرق

يا محيي الاموات يا ظهر اللاجين يا جار المستجيرين يا اسمع
السامعين يا انصر الناظرين يا صريخ المستصرخين يا
عماد من لا عماد له يا سند من لا سند له يا ذخر من لا
ذخر له يا حرز من لا حرز له يا كنز الضعفاء يا عظيم الرجا
يا منقذ الغرقى يا منجي الهلكى يا محيي الموتى يا امان الخائفين
يا اله العالمين يا صانع كل مصنوع يا جابر كل كسير
يا صاحب كل غريب يا مونس كل وحيد يا قريبا غير
بعيد يا شاهدا غير غائب يا غالبا غير مغلوب يا حي
حين لا حي يا محيي الموتى يا حي لا اله الا انت الله ع ل
من قاله قولا او سمعه سمعا امن من الوسوسة اربعين
سنة راوی گوید هر کس بخواند یا بشنود دعای مذکور را از وسواس
شیطانی ایمن باشد وایضا فی مهج الدعوات بابنا صحیح الی
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال للزهراء فاطمة
علیها السلام یا بنیة الا اعلمك دعاء لا یدعو به احد

الا استجيب له ولا يجوز عليك سحر ولا سم ولا يشمت
بك عدو ولا يعرض لك الشيطان ولا يعرض عنك الرحمن
ولا يزيغ قلبك ولا ترد لك دعوة وتقضى حوائجك كلها
قالت يا ابت لهذا احب الي من الدنيا وما فيها قال تقولين
يا اعز مذكور واقدمه قدما في العز والجبروت يا رحيم
كل مسترحم ومفزع كل ملهوف اليه يا راحم كل حزين يشكو
بثه وحزنه اليه يا خير من سئل المعروف منه واسرعه
اعطاء يا من يخاف الملائكة المتوقدة بالنور منه اسالك
بالاسماء التي يدعوك بها حملة عرشك ومن حول عرشك
بنورك يسبحون شفقة من خوف عقابك وبالاسماء التي
يدعوك بها جبرئيل وميكائيل واسرافيل الا ما اجبتني
وكشفت يا الهي كربتي وسترت ذنوبي يا من امر بالصيحة
في خلقه فاذا هم بالساهرة محشرون وبذلك الاسم الذي
احييت به العظام وهي رميم احي قلبي واشرح صدري

وأصلح شأني يا من خصّ نفسه بالبقاء وخلق لبريّته الموت
والحيوة والفناء يا من فعله قول وقوله أمر وأمره ماضٍ
على ما يشاء أسألك بالاسم الذي دعاك به خليلك حين
ألقي في النار فدعاك به فاستجبت له وقلت يا نار كوني
بردًا وسلامًا على إبرهيم وبالاسم الذي دعاك به موسى من
جانب الطور الأيمن فاستجبت له وبالاسم الذي خلقت
به عيسى بن مريم من روح القدس وبالاسم الذي تبت به
داود وبالاسم الذي وهبت به لزكريّا يحيى وبالاسم الذي
كشفت به عن أيّوب الضرّ وتبت به على داود وسخّرت به
لسليمان الريح تجري بأمره والشياطين وعلّمته منطق الطير
وبالاسم الذي خلقت به العرش وبالاسم الذي خلقت
به الكرسيّ وبالاسم الذي خلقت به الروحانيين وبالاسم الذي
خلقت به الجنّ والإنس وبالاسم الذي خلقت به جميع الخلق
وبالاسم الذي خلقت به جميع ما أردت من شيء وبالاسم

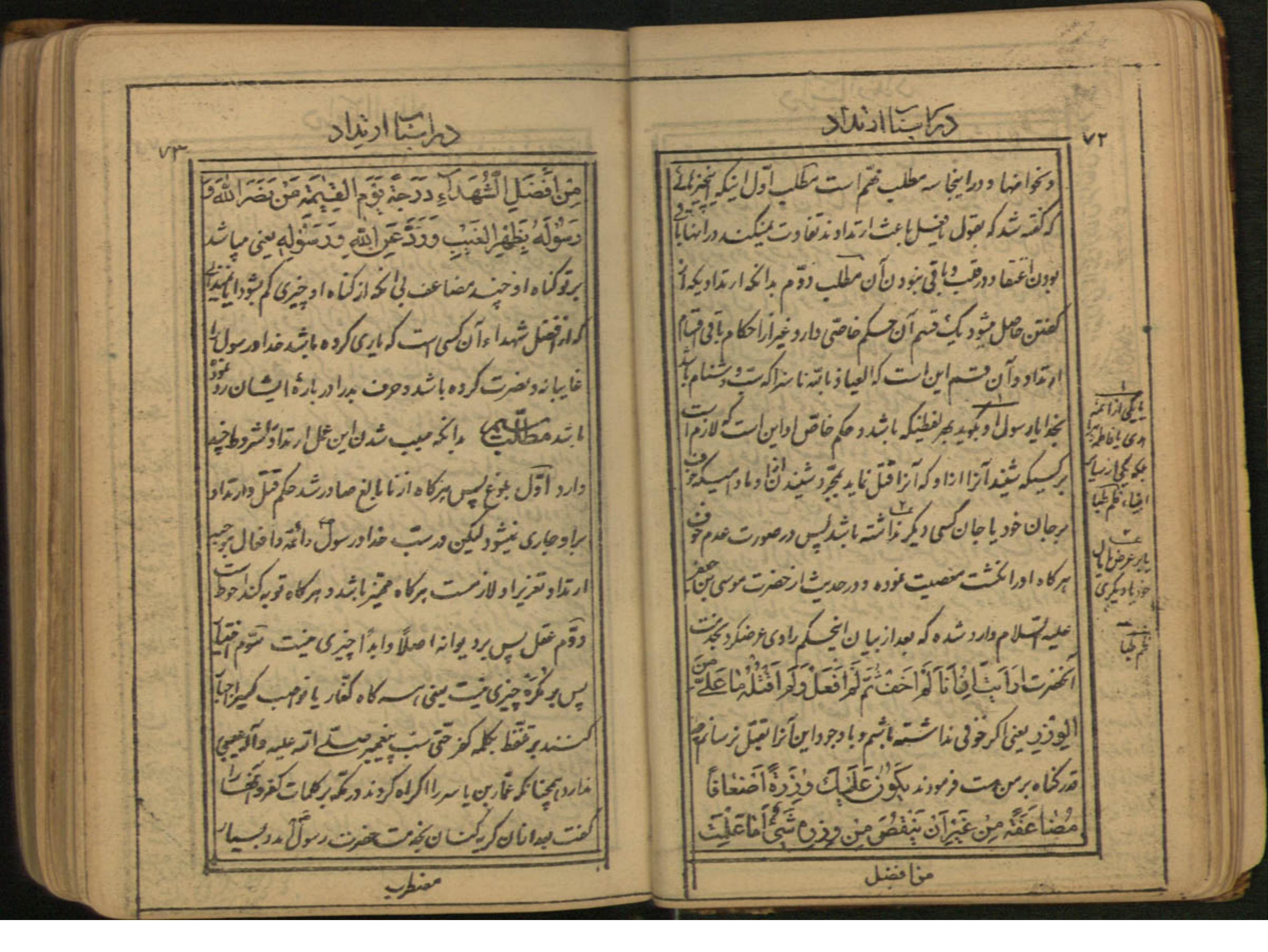
الذي

الذي قدرت به على كلّ شيء أسألك بحقّ هذه الأسماء
إلّا ما أعطيتني سؤلي وقضيت بها حوائجي يا كريم فإنّه
يقال لك يا فاطمة نعم نعم أيضًا في مهج الدعوات دعاء
مجرّب رواه عن النبيّ ص أنّه قال من استعمله كلّ صباح و
مساء وكّل الله عزّ وجلّ أربعة أملاك يحفظونه من بين
يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله وكان في أمان
الله عزّ وجلّ ولو اجتهد الخلايق من الجنّ والإنس أن
يضادّوه ما قدروا وهو بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله خير
الأسماء بسم الله ربّ الأرض والسماء بسم الله الذي لا يضرّ
مع اسمه سمّ ولا داء بسم الله أصبحت وعلى الله توكّلت بسم الله
على قلبي ونفسي بسم الله على ديني وعقلي بسم الله على أهلي
ومالي بسم الله على ما أعطاني ربّي بسم الله الذي لا يضرّ مع اسمه
شيء في الأرض ولا في السماء وهو السميع العليم الله الله
ربّي لا أشرك به شيئًا الله أكبر الله أكبر الله أكبر أعزّ وأجلّ ممّا أخاف

وأحذر

وَاَحْذَرُ عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا اِلٰهَ غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ شَدِيدٍ
وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَمِنْ
شَرِّ كُلِّ قَضَاءِ السُّوءِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا
اِنَّ رَبِّي عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ اِنَّ وَلِيِّيَ
اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ فَاِنْ تَوَلَّوْا
فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ واز جمله مطالبی که دانستن آن لازم واهم مهمات
مسئله خروج از دین وارتداد است که تفصیل آن را در منهاج الرشاد مرحوم
شیخ ره به مقام اشاره فرموده اول در اسباب ارتداد
دوم در اقسام ارتداد سوم در احکام ارتداد و ما اسباب ارتداد را
از متن و حاشیه کتاب مزبور که موافق آراء شریفه علماء امامیه
رضوان الله علیهم و مهم است عینا در اینجا نقل می‌نمائیم اما
اسباب آن بدانکه ارتداد حاصل میشود بیکی از سه چیز اول بدل

دوم بزبان سوم باعضاء و جوارح اما بدل مثل اینکه در قلب
منکر شود بعد از ایمان یا شک کند بعد از یقین یا در دل قرار دهد
که کافر شود هر چند که هنوز نشده باشد و اما زبان مثل اینکه
نفی صانع کند یا نفی توحید او بکند یا نفی حکمت او یا نفی علم او
یا نفی عدالت یا اثبات خلاف حکمت در کارهای او یا اثبات
عبث در آنها یا نفی نبوت یا نفی معاد چه از روی اعتقاد باشد
یا جحود یا عناد یا استهزاء یا شوخی و مطایبه و همچنین انکار
یکی از ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و حج یا انکار
حرام بودن مال مردم یا استخفاف باصل شرع و مذهب و دین و معاد
و قرآن و احادیث باینکه بگوید اینها چه چیزند و گاهی که از راه
طعن و استخفاف شخصی میگوید که قربان خدا یا پیغمبر یا حدیث شوم
مرتد میشود و اما اعضاء و جوارح مثل اینکه قرآن را بر زمین
زند یا استخفافا پاره کند و دور بیندازد یا لگد زند یا در قاذورات
عمدا بیندازد و همچنین ادعیه و اسماء خدا و کتب احادیث



دخواهنها و در اینجا سه مطلب مهم است مطلب اول اینکه آنچه
گفته شد که بقول و فعل باعث ارتداد و تفاوت نمیکند در اینها با جدی
بودن اعتقاد در قلب و باقی نبودن آن مطلب دوم بدانکه ارتداد بکلمه
گفتن حاصل میشود یک قسم آن حکم خاصی دارد غیر از احکام باقی اقسام
ارتداد و آن قسم این است که العیاذ بالله ناسزا که سب و دشنام با
خدا یا رسول او وعید بهر لفظیکه باشد و حکم خاص او این است که لازم است
بر کسیکه شنید آنرا از او که آنرا قتل نماید بمجرد شنیدن اگر و ما دامیکه خوف
بر جان خود یا جان کسی دیگر نداشته باشد پس در صورت عدم خوف
هرگاه او را نکشت معصیت نموده و در حدیث از حضرت موسی بن جعفر
علیه السلام وارد شده که بعد از بیان این حکم راوی عرض کرد بخدمت
آنحضرت أرأیت إن أنا لم أخف ثم لم أفعل ولم أقتله ما علیّ من
الوزر یعنی اگر خوفی نداشته باشم و با وجود این آنرا بقتل نرسانم چه
قدر گناه بر من هست فرمودند یکون علیک وزره أضعافاً
مضاعفة من غیر أن ینقص من وزره شیء أما علمت

یا یکی از ائمه هدی یا فاطمه زهرا بلکه یکی از سایر انبیاء ظلم طبا
یا بر عرض یا مال خود یا دیگری
نجم طبا

من أفضل الشهداء درجة یوم القیمة من نصر الله و
رسوله بظهر الغیب و ردّ عن الله و رسوله یعنی میباشد
بر تو گناه او چند مضاعف بی آنکه از گناه او چیزی کم شود آیا نمیدانی
که از افضل شهداء آن کسی است که یاری کرده باشد خدا و رسول را
غایبانه و نصرت کرده باشد و حرف بد را در بارهٔ ایشان رد نموده
باشد مطلب سیم بدانکه سبب شدن این عمل ارتداد شروطی چند
دارد اول بلوغ پس هرگاه از نابالغ صادر شد حکم قتل و ارتداد
بر او جاری نمیشود لیکن در سب خدا و رسول و ائمه و افعال موجب
ارتداد تعزیر او لازم است هرگاه ممیز باشد و هرگاه توبه کند خوب است
دوم عقل پس بر دیوانه اصلاً و ابداً چیزی نیست سوم اختیار
پس بر مکره چیزی نیست یعنی هرگاه کفار یا نواصب کسیرا اجبار
کنند بر تلفظ بکلمه کفر حتی سب پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی
ندارد همچنانکه عمار بن یاسر را اکراه کردند در مکه بر کلمات کفر و بعضی را
گفت بعد از آن گریان بخدمت حضرت رسول آمد و بسیار

مضطرب بود آیهٔ شریفهٔ اِلّا مَنْ اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیمانِ
در حق او نازل شد آن وقت مطمئن شد و حضرت با او فرمود اِنْ عادُوا
عَلَیْکَ فَعُدْ یعنی هر وقت ترا اکراه کردند بر گفتن عود از این سخن بگو
مسئله آیا وقت اکراه که شخص آن چیز قهراً بگوید توریه واجب است یعنی
باید یک معنی دیگری قصد کند یا نه وجوب آن معلوم نیست و شاید احوط باشد
چهارم شعور پس هرگاه کلمه کفر غفلةً یا بی قصد صادر شود عیبی ندارد
و امّا غیظ و غضب آیا باعث رفع حکم هستند یا نه تفصیلی دارد
باین طریق که اگر غضب او بحدی باشد که بالمرّه از شعور افتاده باشد
که اگر خود را در چاه یا از بام بیندازد شعور ندارد نمیشود حکم مترتب بر
حرف او نمیشود خصوصاً هرگاه نداند خود که گفته است و شخص
شود که گفتن او بی قصد بوده و امّا هرگاه غضب او بحد نرسیده و از حد
تمیز اشیاء نیفتاده است احکام بر او جاری میشود مسئله هرگاه
کلمه از کلمات ارتداد گفت و بعد ادعا میکند که این حرف غفلةً بی قصد
صادر شد هرگاه احتمال بدهیم که راست بگوید ظاهر این است که حکم

والتفات و نبودن ضرر وجوب آن خالی از قوت نیست صدر

بلکه با التفات بان خالی از قوت نیست ظم طاب

تعبیر بغفلت یا بی قصد در عبارت خالی از مسامحه نیست صدر

مرتد بر او جاری نشود و این حکم کار را در بعض مردم آسان میکند
پنجم دانستن معنی کفر و قصد آن پس هرگاه کلام را گفت و معنی آن را
نمیدانست و قصد آن نکرد یا منظور لازم آن معنی نبود عیبی ندارد مثلاً
شخص عامی گاهی میگوید خدایا تصدق سرت شوم و منظور این لازم است که
ثنا خداوند و حمد او است نه اینکه اثبات سر برای خدا کند این عیبی
ندارد و همچنین در افعال مثلاً هرگاه نمیدانست این چیز را که اهانت
کرد قرآن بود عیبی ندارد و امّا جاهل بحکم مسئله ارتداد پس معذور
نخواهد بود هرگاه مثلاً معنی کلام را دانست ولیکن نمیدانست که
اگر این را گفت نجس میشود یا واجب القتل میشود این ندانستن باعث
رفع حکم نمیشود مسئله در زبان بعض عوام متعارف است که میگویند
امام حسین علیه السلام عمرت را زیاد بکند یا حضرت عباس روزی
ترا زیاد بکند یا ترا اولاد بدهد یا فلان امامزاده ترا نگاه بدارد
اگر منظور این است که از برکت اینها بشود یا اینکه ایشان شفیع
بشوند در خصوص اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار خوب است

محل تأمل و اشکال صدر

مگر آنکه ظاهر عرفی در معنای آن باشد ظم طاب

صدر

داگر منظور حقیقت سارق و معطی و خالق باشد مشکل است و بعض اقسام
کفر که محل اتفاق‌اند یا محل خلاف‌اند که دخلی باصل اعتقادات در
اصول اسلام ندارند و آنها چند چیزند اول انکار ضروریات دین مثل
وجوب نماز و روزه یا استحباب جماعت یا حرمت لواط و یا آنکه از
اصناف و کسبه جزا میگیرند و نحو ذلک دوم اعتراض در حکمی که
خداوند عالم کرده است و لهذا این باب ابلیس کافر شد و الا قائل بتوحید
و نبوت و معاد و همه احکام بود و آنها را بطریق یقین میدانست و
مدرس ملائکه بوده است و دو رکعت نماز او در چهار هزار سال شش هزار
سال ایشان بوده همین یک اعتراض بر خداوند عالم کرد و کافر
و مردود درگاه شد که گفت چرا امر کردی که سجده آدم کنم و حال آنکه
من از او بهترم سوم استخفاف بحکم خدا که بگوید اینچه چیزهاست حتی استخفاف
مستحبات مثل اینکه بشارب گرفتن یعنی چه مثل استحباب آن استخفاف
کند و این سه قسم باتفاق علما موجب کفرند چهارم ولد الزنا را
بعضی از علماء کافر و نجس میدانند اگرچه بعد از بلوغ شهادتین گوید

و بحسب ظاهر عابد و مقدس شود و لکن اقوی این است که هر گاه اظهار
اسلام کرد مسلم و طاهر است و همه احکام ایمان بر او جاری میشود
بلی در بعض احادیث هست که اگر خوب باشد او را در جهنم میبرند و لکن عذاب
ندارد و اینها چندان ثمره و اشکالی ندارد اشکالی که هست در زمان قبل
از بلوغ او است در صورتیکه از دو طرف ولد زنا باشد که آیا احکام
بنا بر هر چند تابع بودن او کسی را که تربیت او میکند خالی از وجه نیست
پنجم مخالفان را بعضی حکم بنجاست ایشان نموده‌اند و مشهور و اقوی
طهارت ایشان است بلی نواصب و خوارج محکوم بنجاست‌اند ششم
نسبت بتارک الصلوة بعضی از علماء بسبب ظاهر بعض احادیث
حکم بکفر و نجاست نموده‌اند و اگرچه منکر وجوب آن نباشد زیرا
که منکر وجوب آن منکر ضروری این دین و داخل در قسم اول است
و بی شبهه نجس است لکن این قول خلاف مشهور و مستلزم عسر و حرج است
چونکه مراد از تارک الصلوة کسی است که هیچ نماز نخواند یا نماز باطل بخواند
پس کار طهارت در اکثر مردم بسیار مشکل میشود و اقوی این است که

هرگاه شخص انکار وجوب نماز کرد کافر است و نجس و هرگاه
استخفاف بآن نمود یعنی استخفاف سهل قرار دادن او کرد مرتد است
و هرگاه معتقد وجوب آن هست لکن آنرا سبک برداشته و سهل
انکاری در آن میکند از بابت ترک آن یا باطل بجا آوردن آن یا درست
نکردن مسائل آن یا تضییع آن از بابت تأخیر از میان اوقات در همه اینها مقصود
شخص اگرچه کافر نیست و پاک است لکن فاصله با کفر ندارد و در اخبار
وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر و ائمه صلی الله علیهم باو نمیرسد
و بر حوض کوثر بر ایشان وارد نخواهد شد و در وقت مردن بر دین
پیغمبر از این عالم نخواهد رفت و اینها که گفتیم نیز جاری است در ترک
نماز قضا که بر ذمه شخص ثابت است و تأخیر میکند بجد نهادن
و توسعه را عذر قرار میدهد ولما تممنا المقدمه وفرغنا
من بیان ما یلزم فی اصول العقاید الدینیه فلنشرع
ببیان بعض الفروع فی ضمن الفصول و چنانچه خداوند
عالم در قرآن مجید خبر میدهد افحسبتم انما خلقناکم عبثا

وانکم الینا لا ترجعون یعنی یا گمان کرده اید که شما را عبث
آفریده ایم و اینکه بازگشت بسوی ما نخواهید کرد یعنی اگر منظور
از خلقت شما همین زندگانی چند روزه با مرارت و مردن بحسرت بود
خلقت شما عبث و بازیچه بود و از خدای خالق حکیم که آثار حکمت
در مخلوقات او ظاهر است کار بازیچه و عبث محالست پس باید
خلقت بجهة ثمره بزرگی باشد که بیان فرموده در کلام خود
که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون فلذا بر هر
مکلفی لازم که سعی در تحصیل ثمره وجود خود نماید بعبادت پروردگار
و باید معنی عبادت و اقسام آن را بداند همچنانکه در منهج ذکر
میفرماید اولا عبادات بر چند قسمند قسم اول عبادات
تکلیفیه که باید بقصد و اختیار بجا بیاید و شرط صحت آنها قصد
قربت است و اصول این قسم از عبادات پنج است صلوة و
زکوة که خمس تابع اوست و صوم که اعتکاف تابع اوست و حج
که عمره تابع اوست و جهاد که امر بمعروف و نهی از منکر تابع اوست

و غیر از اینها قریب به پنجاه قسم عبادات خاصه در شریعت
مثل مرابطه فی سبیل الله و دفاع بنذر و عهد و یمین و طهارات ثلاث
یعنی وضو و غسل و تیمم و تلاوت قرآن و ذکر و دعا کردن و زیارات
نبی و ائمه طاهرین علیهم السلام و گریه کردن در مصائب ایشان
خصوص بر سید الشهداء ابی عبد الله و شاد شدن بشادی ایشان
و زیارت مؤمنین و عیادت ایشان و زیارت قبور مؤمنین و ادخال
سرور در قلب مؤمن و بجا آوردن احکامیکه بجهه اموات مقرر شده
از شارع از واجب و مستحب و سلام کردن و جواب سلام دادن و
صله ارحام و سعی در حوائج مؤمنین و اخراج حقوق و احسان بوالدین
و اشتغال بعلوم دینیه و فتوی دادن و حکم کردن مابین مردم از
کسیکه اهلیت دارد و انتظار نماز قبل از دخول وقت و کتمان [illegible]
و فرو نشانیدن غیظ و عفو مردم و عتق و تدبیر مملوک و وقف و تحبیس
و در سبیل خیر و صدقات باقسامها و تخلق باخلاق حمیده و کسب
از حلال بجهه عیال (قسم دویم) مجموع مباحات که بقصد

و نیت میتوان آنها را عبادت قرار داد مثلاً در خوردن و خوابیدن
میتوان نیت حصول قوت و رفع کسالت بجهه عبادت نمود خوردن را
هم عبادت میشود (قسم سیم) چیزهائی چند که عادات بعبادات ملحق
شده اند مثل سحر خوردن در ماه مبارک رمضان و مجامعت با حلال
در بعض اوقات مثل شب اول ماه رمضان (قسم چهارم) چیزها که شارع
ثواب عبادت بر آنها ترتیب فرموده هر چند بی قصد یا بی اختیار
شخص از او صادر شود مثل خواب در ماه مبارک رمضان و
نفس زدن مؤمن در آن لکن اصل عبادات تکلیفیه چیزهائی چند هم
هست که باید بقصد و اختیار بجا بیاید با نیت قربت که شرط صحت
عبادات و معنی نیت قربت که صحت عبادات مشروط باوست
اینست که باید بجا آوردن آن عمل بجهه اطاعت و بسبب عمل آوردن داعی
آن بندگی خدا باشد و او باعث گردیدن این کار باشد یعنی باعث
این حرکات و سکنات و افعال و اقوال یا مثل ترک اکل و شرب
در روزه باید محض فرمان برداری خداوند باشد یعنی محرک شخص
و داعی او در این چیز که او را وا داشته است در این عمل خاص و محرک

نیت هر گاه مکلف بیکی باشد همان نیت فرمان بردن کفایت
میکند در حصول صحت بلی درجات مکلفین مختلف میشود باختلاف قصد
ایشان در سبب فرمان بردن و مطیعین را انجام چند قسمند
اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند را میبرد از این جهة که مستحق
عبادت و تعظیم است همچنانکه مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام
عرض میکرد الهی ما عبدتک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی
جنتک ولکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک و اوسط ایشان
عبادت بجهة شکر نعمتهای او و ادنای همه درجات عبادت بجهة طمع
در بهشت و خوف از جهنم و بعضی این قسم را باطل میدانند و محقق آنست
که اگر بندگی او را هیچ ملاحظه نکند همان برای حور و قصور بطریق
معاوضه اینکار را بکند مثل فعله و بنایان که منظور ایشان مزد است
و کاری بصاحب خانه ندارند که کیست آن عبادت باطل است
و اگر بندگی او را ملاحظه میکنند لکن بطمع بهشت بردن مثل بعضی
نوکرهای حکام عیب ندارد اگرچه انزل الدرجه است و چون اخلال

عقب که اعضا را تحریک نموده همان فرمان برداری باشد در تعقل
تعیین نیت همین است و معنی قربت این است و دیگر زبان دخل ندارد
و گذراندن الفاظ نیت در دل کلمه بکلمه دخل ندارد و اول عمل و اثناء
آن تفاوت ندارد و واجب و مستحب تفاوت ندارد همچنانکه در اذان
و تعقیب نماز و دعا بمحض اینکه شنید که اذان مستحب است یا تعقیب
نماز یا دعا مستحب است بدون تلفظ و گذرانیدن تفصیل در دل
باینکه بگوید اذان میگویم قربةً الی الله مشغول میشود بآن عبادت همچنین
است نماز و وضو و غسل دیگر زبان گفتن و تأمل و وسواس در نیت و این
دعت وقت زیاد در گذرانیدن الفاظ بترتیب عسکری هیچیک در کار
نیست و همچنانکه شخص عزیزی که در مجلس داخل میشود بمحض نظر باو
از بابت اینکه میدانی برخواستن تعظیم او است فوراً برمیخیزی و تعظیم
او حاصل میشود هرچند بزبان نگوئی و کلمه کلمه در دل نگذرانی که برمیخیزم
برای این شخص بقصد تعظیم او برای اینکه خوشحال بشود همچنین
نماز و روزه و زکوة و غیرها بمحض اینکه بسبب داشتن این عمل بخواهش
صادر شد کفایت میکند حتی اینکه نیت وجوب یا ندب هم ضرور

همه عبادات و اهم آنها بعد از معرفة الله نماز است و ابتداء
بآن اهم لازم است لهذا ابتداء بنماز نمود الفصل الاول
في الصلوة بسم الله الرحمن الرحيم و اقيموا الصلوة و
آتوا الزكوة وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند
الله ان الله بما تعملون بصير و في انوار الهداية قال النبي صلى الله عليه و آله
عماد الدين فيها عشر خصال زين الوجه و نور القلب و راحة البدن
وانس القبور ومنزل الرحمة ومصباح السماء وثقل الميزان
ومرضات الرب وثمن الجنة وحجاب من النار ومن اقامها
فقد اقام الدين ومن تركها فقد هدم الدين وقال من
ترك صلوته حتى تفوته فقد حبط عمله ثم قال بين العبد
وبين الكفر ترك الصلوة وقال النبي يا علي ان اخبث
الناس سرقة من يسرق من صلوته فقال وكيف ذلك يا
رسول الله قال النبي لا يتم ركوعه و سجوده و هو سارق
صلوته محوف عند الله في دينه وقال النبي تكاسل المرء

من غير عذر

والصلوة

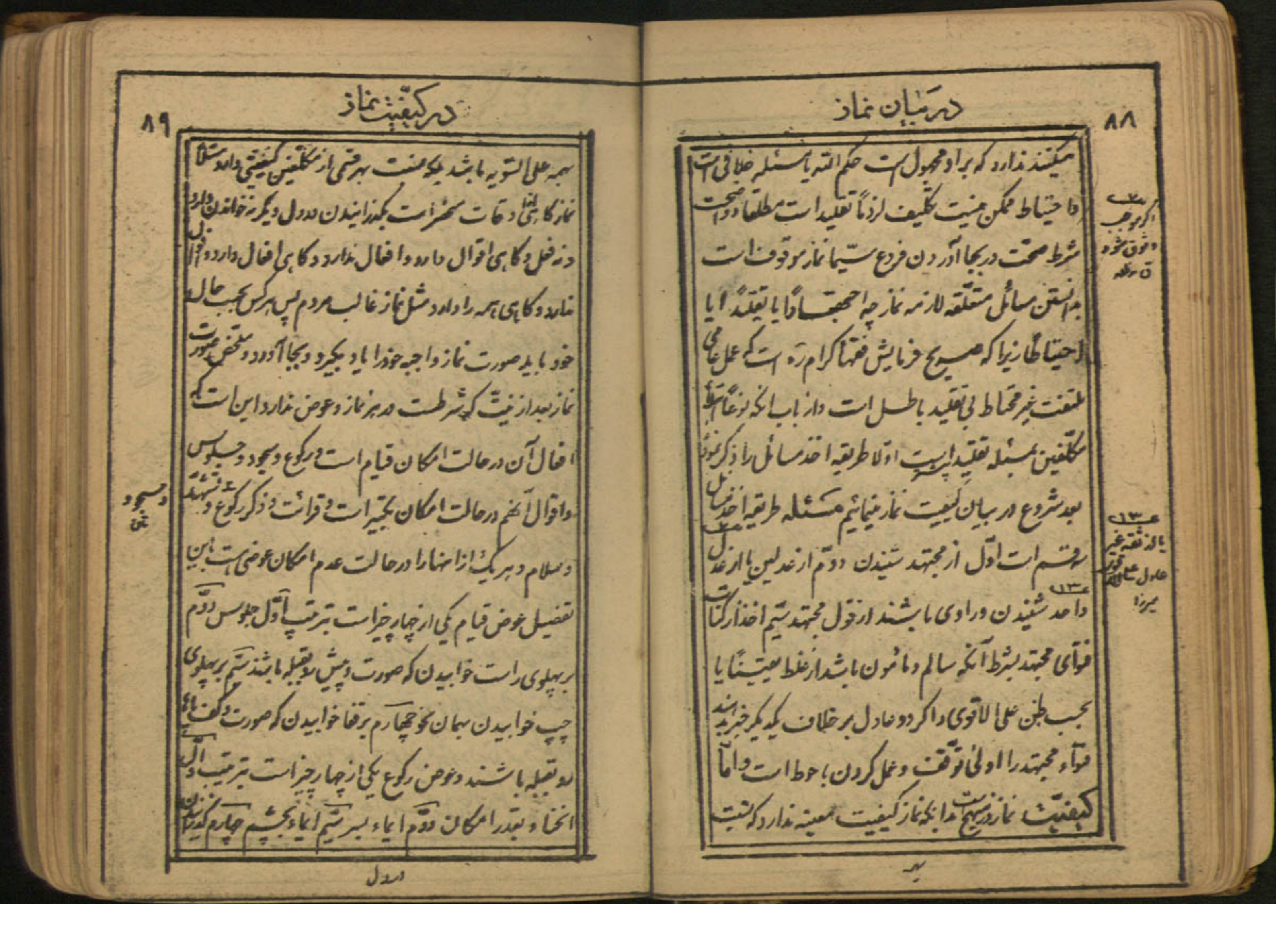
في الصلوة من ضعف الايمان وقال ع من احرق سبعين
مصحفا وقتل سبعين نبيا و زنى مع والدته سبعين مرة
في الكعبة فهو اقرب برحمة الله من تارك الصلوة و روى عن
ابي الحسن الاول قال يا بني لا تنال شفاعتنا من استخف بالصلوة
فمن لا يحضر وقال رسول الله ليس مني من استخف بصلوته
لا يرد علي الحوض لا والله ليس مني من يشرب مسكرا لا
يرد علي الحوض لا والله وقال الصادق ع ان شفاعتنا
لا تنال مستخفا بالصلوة وقال الصادق ع اول ما يحاسب
به العبد على الصلوة فاذا قبلت منه قبل سائر عمله و
اذا ردت عليه رد عليه سائر عمله وقال ان العبد اذا صلى
الصلوة في وقتها وحافظ عليها ارتفعت بيضاء نقية تقول
حفظتني حفظك الله واذا لم يصلها لوقتها ولم يحافظ عليها
رجعت عليه سوداء مظلمة تقول ضيعتني ضيعك الله
وقال النبي ص ما من صلوة يحضر وقتها الا نادى ملك

بين

بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفئوها بصلاتکم وقال رسول الله مثل
الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبت الاطناب
والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع وتد ولا طنب
ولا غشاء وقال الصادق ان طاعة الله عز وجل خدمته فی
الارض ولیس شیء من خدمته یعدل الصلوة فمن ثم نادت
الملائکة بازکریا وهو قائم یصلی فی المحراب وسئل
معاویة بن وهب ابا عبد الله ع عن افضل ما یتقرب به العباد
الی ربهم واحب ذلک الی الله عز وجل ما هو قال فقال
لا اعلم شیئا بعد المعرفة من هذه الصلوة الا تری
ان عبد الصالح عیسی بن مریم قال واوصانی بالصلوة
واتی رجل الی رسول الله فقال ادع الله ان یدخلنی الجنة
فقال اعنی بکثرة السجود وقال الصادق ع من قبل الله منه
صلوة واحدة لم یعذبه ومن قبل له حسنة واحدة لم یعذبه

وفی البحار قال موسی الهی فما جزاء من قام بین یدیک
یصلی قال یا موسی اباهی به ملائکتی راکعا وساجدا و
قائما وقاعدا ومن اباهیت به ملائکتی لم اعذبه قال الهی فما
جزاء من صلی الصلوة لوقتها قال اعطیه سؤله وابیحه جنتی
بالجمله احادیث در ستایش و مدح گذارنده نماز و مذمت
تارک نماز بسیار که مقام ترجمه و گنجایش بیش از این در این وجیزه نیست
لکن چون از اموریکه اول بنوع لازم میشوند تعلم کیفیت نماز معرفت
افعال و اقوال آن است لهذا بطور اجمال در این وجیزه مطابق فتاوی
فقهاء عظام از کتاب منهج الرشاد نقل نموده که در باقی مسائل
مفصله متعلقه از مقدمات و مقارنات نماز کما هو حقه بر رسایل
عملیه و آن حیان مجتهد جامع الشرایطی که تقلید آن لازم است
همچنانکه شرح مسئله تقلید را بیان فرموده اند رجوع شود زیرا که
در مسائل غیر ضروریه در حق شخص مکلف عاری از رتبه اجتهاد
که از علم دستش کوتاه بود قوه تحصیل اجماع را بطوریکه علماء تحصیل

وغیرهما قمی



میکنند ندارد که برا و مجهول است حکم الله یا مسئله خلافی است
و احتیاط ممکن نیست تکلیف لزوماً تقلید است مطلقاً و چون صحت
شرط صحت در بجا آوردن فروع سیما نماز موقوف است
بدانستن مسائل متعلقه لازمه نماز چه اجتهاداً یا تقلیداً یا
احتیاطاً زیرا که صریح فرمایش فقهای کرام ره است که عمل عامی
ملتفت غیر محتاط بی تقلید باطل است و از باب آنکه نوعاً اغلب
مکلفین مبتلا به تقلید اند بهتر اولاً طریقه اخذ مسائل را ذکر نموده
بعد شروع در بیان کیفیت نماز نمائیم مسئله طریقه اخذ مسائل
سه قسم است اول از مجتهد شنیدن دوم از عدلین یا از عدل
واحد شنیدن و راوی باشند از قول مجتهد سیم اخذ از کتاب
فتوای مجتهد بشرط آنکه سالم و مأمون باشد از غلط یقیناً یا
بحسب ظن علی الاقوی و اگر دو عادل بر خلاف یکدیگر خبر بدهند
فتوای مجتهد را اولی توقف و عمل کردن با حوط است و اما
کیفیت نماز در بیان آنکه نماز کیفیت معینه ندارد که نسبت

اگر موجب وثوق شود ق مد ظله

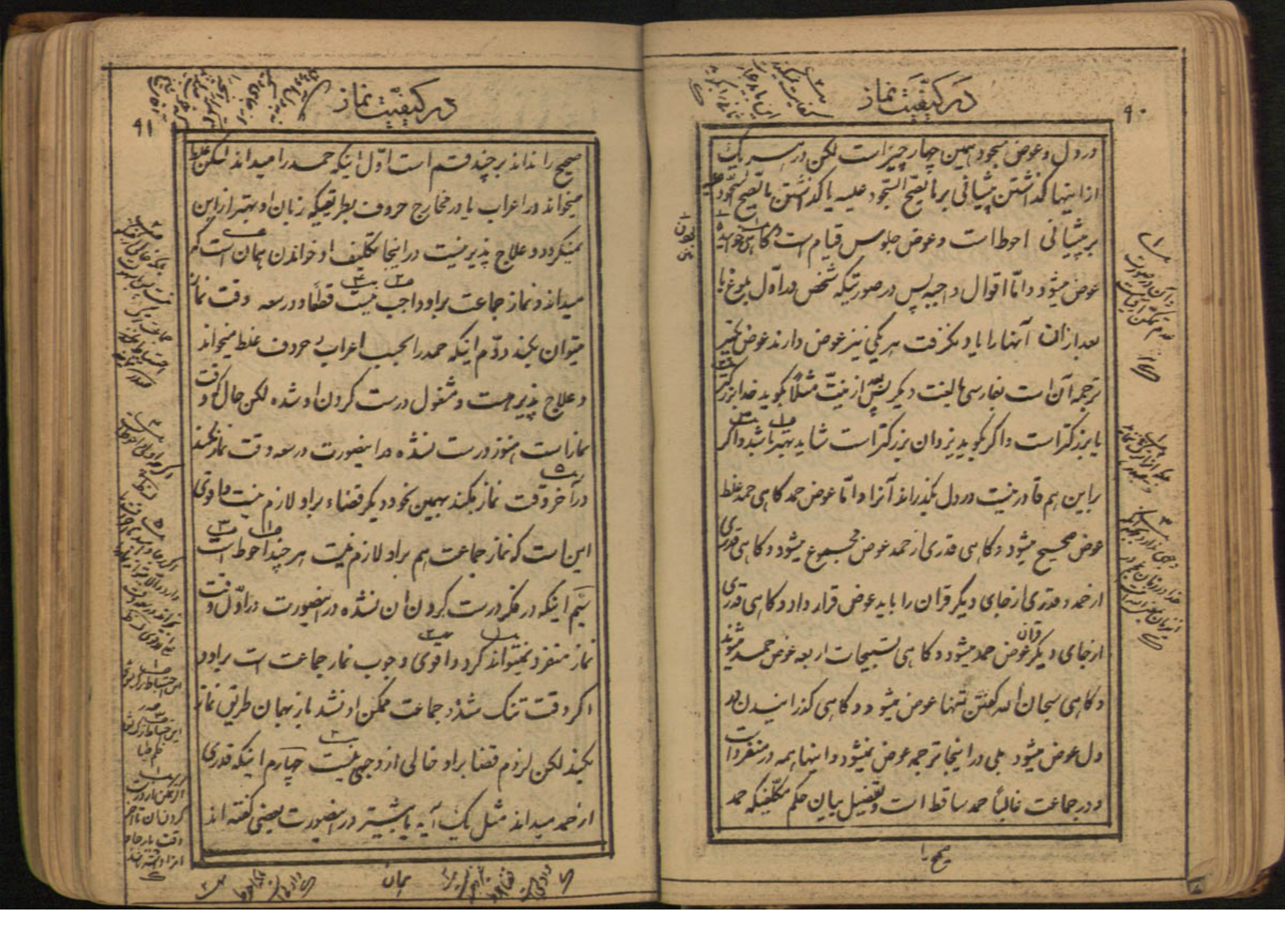
یا از ثقه غیر عادل علی الاقوی میرزا

به

همه علی التسویه باشد بلکه نیست بهر قسمی از مکلفین کیفیتی وارد است
نماز گاهی افعال و حالات صرف است بگذرانیدن در دل دیگر نه خواندن وارد
و نه فعل و گاهی اقوال دارد و افعال ندارد و گاهی افعال دارد و اقوال
ندارد و گاهی همه را دارد و شکل نماز غالب مردم پس هر کس بحسب حال
خود باید صورت نماز واجبه خود را یاد بگیرد و بجا آورد و ملخص صورت
نماز بعد از نیت که شرط است در هر نماز و عوض ندارد این است که
افعال آن در حالت امکان قیام است و رکوع و سجود و جلوس
و اقوال آنهم در حالت امکان تکبیرات و قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد
و سلام و هر یک از اینها را در حالت عدم امکان عوضی است باین
تفصیل عوض قیام یکی از چهار چیز است بترتیب اول جلوس دوم
بر پهلوی راست خوابیدن که صورت و پیش رو بقبله باشند سیم بر پهلوی
چپ خوابیدن بهمان نحو چهارم بر قفا خوابیدن که صورت و کف پاها
رو بقبله باشند و عوض رکوع یکی از چهار چیز است بترتیب اول
انحنا و بقدر امکان دوم ایماء بسر سیم ایماء بچشم چهارم گذرانیدن

و سجود نخ

در دل



ورد دل و عوض سجود همین چهار چیز است لکن در سر یک
از اینها که گذاشتن پیشانی بر ما یصح السجود علیه یا گذاشتن ما یصح السجود
بر پیشانی احوط است و عوض جلوس قیام است گاهی
عوض میشود و اما اقوال واجبه پس در صورتیکه شخص در اول بلوغ یا
بعد از آن آنها را یاد بگیرد فوت هریکی نیز عوض دارند عوض تکبیر
ترجمه آن است بفارسی یا لغت دیگر پیش از نیت مثلا بگوید خدا بزرگتر
یا بزرگتر است و اگر بگوید یزدان بزرگتر است شاید بهتر باشد و اگر
بر این هم قادر نیست در دل بگذراند آنرا و اما عوض حمد گاهی حمد غلط
عوض صحیح میشود و گاهی قدری از حمد عوض مجموع میشود و گاهی قدری
از حمد و قدری از جای دیگر قرآن را باید عوض قرار داد و گاهی قدری
از جای دیگر قرآن عوض حمد میشود و گاهی تسبیحات اربعه عوض حمد میشوند
و گاهی سبحان الله گفتن تنها عوض میشود و گاهی گذرانیدن در
دل عوض میشود ولی در اینجا ترجمه عوض نمیشود و اینها همه در منفرد است
و در جماعت غالبا حمد ساقط است و تفصیل بیان حکم مکلفیکه حمد

صحیح را نداند بر چند قسم است اول اینکه حمد را میداند لکن غلط
میخواند در اعراب یا در مخارج حروف بطوریکه زبان او بهتر از این
نمیگردد و علاج پذیر نیست در اینجا تکلیف او خواندن همان است که
میداند و نماز جماعت بر او واجب نیست قطعا و در سعه وقت نماز
میتوان بکند دوم اینکه حمد را بحسب اعراب یا حروف غلط میخواند
و علاج پذیر است و مشغول درست کردن او شده لکن حال که وقت
نماز است هنوز درست نشده در اینصورت در سعه وقت نماز بکند
در آخر وقت نماز بکند بهمین نحو و دیگر قضاء بر او لازم نیست و اقوی
این است که نماز جماعت هم بر او لازم نیست هر چند احوط است
سیم اینکه در فکر درست کردن آن نشده در اینصورت در اول وقت
نماز منفرد نمیتواند کرد و اقوی وجوب نماز جماعت است بر او و
اگر وقت تنگ شود جماعت ممکن او نشد باز بهمان طریق نماز
بکند لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی نیست چهارم اینکه قدری
از حمد میداند مثل یک آیه یا بیشتر در اینصورت بعضی گفته اند

همان کافی است و بعضی برآنند که تکرار آن کند بقدر حمد و احوط
آن است که صفحهٔ تکرار اگر از جائی دیگر مداند بقدر باقی مانده
حمد بآن اضافه کند بنیت قربهٔ مطلقه و این در صورتیست که وقت تنگ
شده یا موسع است و نمیتواند یاد گرفت و نماز جماعت هم برای او میسر
نیست هر چند احوط است پنجم آنکه از حمد هیچ نداند و لیکن از جائی
دیگر میداند در اینجا ملاحظهٔ مقدار حمد نموده بحسب حروف از آنکه میداند
عوض او بخواند و اگر زیاد تر باشد ظاهر این است که عیب ندارد
ششم آنکه اینرا هم نمیداند در اینصورت ملاحظهٔ مقدار حروف
نموده عوض آن بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ
وَاللهُ اَکبَرُ و اگر اینرا نیز نمیداند تسبیح تنها کافی است همان [illegible]
و اگر بر هیچ قادر نیست حمد را در دل گذرانیده یعنی در خیال خود بخواند
با اشاره بآن در دل خود نماید و بمقدار آن بایستد و این سه
صورت آخری در وقتی است که نتواند متابعت کسی نماید که او
کلمه کلمه بگوید و این در نماز بخواند و اما سوره اقوی این است که در

اینصورت ساقط است و احوط اجراء حکم حمد است و اما ذکر رکوع
و سجود چون در هر یک سبحان الله کافی است فرض نه نمیشود بعید است
و اگر فرض شد عوض آنها ترجمه بفارسی یا غیر آن نماید و اگر عکس
اصل نطق در دل بگذراند و عوض تشهد ترجمهٔ آن است لکن عربی غلط
بر آن مقدم است بنحویکه در حمد گفته شد و اگر قدری میداند و باقی را نمی
کند مثلاً بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و محمد بنده
و فرستادهٔ اوست و بعد صلوات را بگوید کفایت میکند و اگر هیچ
نداند در دل بگذراند و اما سلام پس عوض آن ترجمه است و بعد در
دل گذراندن بدانکه نماز در میان عبادات ده صفت مخصوصه
دارد که قرآن مجید و احادیث صحیحه بر آنها دلالت دارند صفت
اولی اِنَّ الصَّلوٰةَ تَنهیٰ عَنِ الفَحشاءِ وَالمُنکَرِ یعنی نماز صحیح که
مقبول درگاه باشد البته مکلف را از معاصی باز میدارد
پس هرگاه شخص کثرت معاصی گناهان در خود ملاحظه کند مشخص میشود
که نمازش خالی از نقص نیست دوم اِنَّ الصَّلوٰةَ مِعراجُ المُؤمِن

الصلوٰة و اوّل ما ینظر فیه من عمل ابن آدم الصلوٰة یعنی
اوّل چیزی که در نامهٔ اعمال ملاحظه میشود نماز است اگر نماز صحیح است
نظر بباقی اعمال او میکنند که در میزان ملاحظه شوند ششم
آنکه حضرت پیغمبر و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنگام
وصیت فرموده اند مَنِ استَخَفَّ بِالصَّلوٰةِ لا تَنالُهُ
شَفاعَتُنا وَلَیسَ مِنّا پس هرکس سبک بردارد نماز را
شفاعت ما باو نمیرسد و از ما محسوب نیست بدانکه سبک برداشتن
نماز بر چند قسم است اول آنکه آنرا چیزی نداند و این باعث
کفر است دوم آنکه آنرا ترک کند سیم آنکه مسائل آنرا درست
نکند و در فکر صحت و بطلان آن نباشد چهارم آنکه در بند وقت
آن نباشد پنجم آنکه نماز قضا بر ذمهٔ آن باشد و در صدد بجا
آوردن آن نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا آنکه در حین
از عمر او بگذرد و هنوز در ذمهٔ او باشد و ظاهر این است که بر فرض
قول باینکه قضاء موسع است توسعهٔ آن بمعنیٔ [illegible] که بکلی
نهادن و سهل انگاری برسد مسئله هرگاه شخص از این عالم رحلت

و نمازهای او صحیح نبوده یا نماز نکرده یا نماز قضا کرده و وصیت
بآن ننموده داخل در مستخف بالصلوٰة است و اما هرگاه وصیت نمود
آیا باعث این میشود که داخل آن عنوان نباشد حکم باین در نهایت
اشکال است هفتم از صفات نماز اینکه هرگاه شخص بمیرد و
نماز خود را درست نکرده باشد بر دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نمی میرد چنانکه حضرت بسائلی بنماز اشاره فرمودند
بشخصیکه نماز کرد و طمانینه رکوع و سجود را بعمل نیاورد فرمودند
لَئِن ماتَ هذا وَهکَذا صَلوتُهُ لَیَموتَنَّ عَلیٰ غَیرِ دینی یعنی
اگر این شخص بمیرد و نماز او باین طریق باشد بر دین من نمیمیرد
و مراد از آن اینست که ایمان او در وقت مردن سلب میشود یا آنکه
عذاب او در وقت مردن عذاب کفار است مسئله
بدانکه نماز از میت تارک الصلوٰة بجا آوردن باعث رفع [illegible]
تاثیر نمیشود اگر چه باعث تخفیف بشود بعد از جا آمدن هشتم
آنکه در نماز جمیع شده است مجموع آنچه عبادت است و همه مطلوب

پس در هر نماز صحیح البته باید ترقی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل
شود زیرا الصلوة عمود الدین پس اهتمام در او باید زیاده از اهتمام
در همه امور دین باشد چهارم الصلوة ان قبلت قبل ما سواها
وان ردت رد ما سواها یعنی اگر نماز قبول شد غیر آن از اعمال
هم قبول میشود و اگر رد شد غیر او هم رد میشود و مراد از این
احادیث که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او هم قبول
نمیشود نه این است که اگر نماز قبول نشد باقی اعمال باطلند
که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی آنها این است که هرگاه
نماز مقبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگرچه تکلیف
باعاده آنها نباشد ثمرات آنها برآنها مترتب نخواهد شد و شرط
اجر و ثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است و مراد آنکه هرگاه
شخص در مدتی از عمر خود نمازهای صحیح نامقبول باشد و بعد از آن
سعی کند در تلافی و تدارک آنها ظاهر این است که آنچه اعمال مقبول
در آن مدت بجا آورده بعد از قبول نماز مقبول درگاه میشوند

و عین عبارت مجمع المسائل در چیزهائیکه مانع از قبول صلوة است
عجب است و کبر و حسد و غیبت و خوردن حرام و شرب مسکر
و عبدیکه اطاعت مولایش نکند و فرار کند و زنیکه اطاعت
شوهرش نکند در آنچه که باید اطاعت کند و حبس زکوة نمودن
آن و حبس و منع حقوق واجبه با تمکن اداء از آنها و غیر آنها که
بمقتضای قول خداوند عالم انما یتقبل الله من المتقین است که مقبول
نباشد صلوة از فاسق بلکه منحصر باشد قبول صلوة بمتقین و
سزاوار است از برای نمازگذار آنکه در تمام صلوة حضور
متوجه سازد قلب خود را بر صلوة که در اخبار وارد شده که محسوب
نمیشود از صلوة مگر آنچه را که اقبال کرده است و سزاوار است
شخص بداند که چه میگوید و با که مناجات میکند و از که سؤال
میکند و بگفتن ایاک نعبد و ایاک نستعین راستگو باشد و مطیع
و منقاد هوا و هوس خود نبوده باشد و شیطان را از خود [illegible]
بگرداند زیرا که هرچه اطاعت او زیاد میشود طمع او بیشتر میگردد
والله اعلم بالصواب پنجم اول ما یحاسب به العبد

خداوند عالم اورا قرار عبادات و مکارم اخلاق و واجبات و غیره و مستحبات و این مقام جای تفصیل آن نیست
نهم انکه یک نماز بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که پر باشد از طلا و آن را در راه خدا تصدق کند
دهم انکه نمازهای پنجگانه مثل نهر جاری هستند بجهة پاک کردن از گناهان هر نمازی کفاره گناهانیست که مابین آن نماز و نماز دیگر باشد و بدانکه نماز حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال مکلفین مختلف است و اول و اکمل اقسام آن آنست که مشتمل باشد بر نیت و جمیع ارکان و افعال و شرایط و مستحبات و تمام اجزاء و اخر آن منتهی میشود بچشم بر هم زدن عوض رکوع و سجود و تکبیر عوض رکعت و اصول واجبه یعنی مقارنات نماز یازده تاست اول نیت
مسئله هرگاه شخص بداند که چه نمازی است که اراده دارد و بجا آورد بقصد قربت کفایت میکند و لازم نیست تفصیل اجزاء نماز را بداند و تصور کند بلکه کفایت میکند تصور اجمالی

مسئله اگر شخص اصل نماز را قصد وجوب کند و اجزاء آنرا که نمیداند و اجبست یا مستحب آنرا بقصد قربت بجا آورد ضرر ندارد دوم قیام و مراد از قیام راست ایستادن است بر روی دو پا و قرار داشتن بدن در حال اختیار و اما در حال اضطرار تکیه کند بچوب و غیره والا اقرب مقدم داشتن شبیه‌ترین حالی است بقیام بر نشستن و اگر نمیتواند بنشیند مسئله اگر مردد شود میان ایستادن بدون قرار و نشستن با قرار ایستادن را مقدم دارد مسئله هرگاه قیام براه رفتن را تواند و نشستن با قرار نشستن را اختیار کند
مسئله قیام رکنی در دو جا واجب باشد یکی در حال تکبیرة الاحرام و دیگری متصل برکوع و معنی رکن آنستکه چه عمدا و چه سهوا ترک کند نماز باطل است و قیام واجب غیر رکن در سه جاست در حال قرائت و بعد از رکوع و در حال تسبیحات اربع سیم تکبیرة الاحرام مسئله بدانکه تکبیرة الاحرام و آن رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و معتبر است در آنچه معتبر است در نماز

زیادتی بقصد افتتاح بآن مسئله باید با قدرت الله اکبر را بگوید بدون اشباع و حرفش را بمخرج و اعرابش را درست بگوید و با ترتیب و موالات باشد و همزه اکبر را ثابت و تشدید کند و احوط تفخیم لام و راء و مد ندادن لام الله است اگرچه جایز است بقانون معتبر نزد عرب باشد و واجبست قیام تام در او بلکه پیش از او هم از باب مقدمه و کسیکه درست نمیداند واجبست یاد گیرد و جایز نیست نماز کند پیش از تنگی وقت با امید یاد گرفتن الله اکبر را چهارم قرائت مسئله واجبست در دو رکعت اول فریضه حمد و یک سوره تمام غیر از چهار سوره سجده و سوره طولانی که نماز بآن سبب از وقت خارج شود مسئله گاهی واجب میشود سقوط سوره مثل تنگی وقت و خوف پنجم رکوع و مراد از رکوع خم شدن است بقسمیکه چیزی از کف دست بسر زانو برسد با قدرت و هرگاه شخص نتواند خم شود بقدریکه کف دست اگرچه بعض هم

باشد بزانو برسد تکبیر کند و اگر آنهم نتواند بسر اشاره کند و اگر آنهم نتواند بچشم اشاره کند ششم سجود است مسئله باید پیشانی را که مابین رستن مو و ابرو و جبین است که بشت در حال اختیار بر زمین غیر معدنیها یا بر روئیدنی از زمین غیر از خوردنی آدمی اگرچه حال مرض بخورند اگر پوست یا مغز میوه نارس هم باشد و غیر از پوشیدنی حتی پنبه و کتان لکن برقت که گیاهی است که لباس میکنند احتیاط دارد و اما کاغذ که اصلش از حریر نباشد و جرمی در او نباشد که سجده بر آن صحیح نباشد اگرچه رنگین هم باشد میتوان سجده کرد بر او و اگر اینها میسر نشود در کل وضع جبهه میتوان کرد و اگر بر جبهه بچسبد هر دفعه باید پاک کرد و اگر آنهم ممکن نشود بر لباس معمول از پنبه یا کتان اگر آنهم ممکن نشود بر معادن مثل فیروزج و غیره و اگر آنهم ممکن نشود بر پشت دست سجده کند مسئله اگر پیشانی بر چیزیکه سجده بر آن صحیح نیست برسد و نتواند بکشد و بر ما یصح علیه السجود قرار دهد احتیاطا همان نماز را تمام کند

و اعاده کند مسئله باید موضع سجده که موضع پیشانی است
پاک باشد بلکه مشتبه بنجس نباشد بالانحصار و شش موضع دیگر
زمین قرار داشته باشد یا جبهه از اوّل ذکر واجب تا ذکر تمام شود مسئله
موضع جبهه شرط است که از کلّی یک خشت بلندتر نباشد احتیاطاً
و پست تر از موضع ایستادن نباشد امّا مواضع دیگر که دو سر
زانو و دو کف دست باشد پست و بلندیش ضرر ندارد هفتم
تشهد و کیفیت آن اینستکه بعد از سر برداشتن از سجده آرام بنشیند
و در حالت قرار و طمأنینه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اقل واجب این است و باید
صحیح بخواند بنحویکه در قرائت گفته شد هشتم سلام بدانکه گفتن
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ بعد از تشهد
اخیر مستحب است و از توابع تشهد است مسئله بعد از السلام
علیک که مستحب است اگر السلام علینا را میگوئی تمام بگو که واجب جواب

میشود و بعد گفتن السلام علیکم مستحب است و اگر السلام علیکم را
میگوئی تمام بگو احتیاطاً که واجب جواب میشود دیگر بعد از آن
السلام علینا مستحب نیست و بیان شد سابقاً که هر یک از افعال
و اقوال نماز در صورت عدم تمکن عوض دارد نهم ذکر دهم ترتیب
یازدهم موالات و امّا چیزهائیکه قبل از نماز باید رعایت شود
که عبارت است از مقدمات نماز شش چیز است اوّل طهارت
دوّیم ازاله نجاست سیّم ستر عورت چهارم شناختن وقت پنجم قبله
شناختن ششم مکان نماز غصبی نباشد و طهارت شرط واقعی وجودی نماز است
که یعنی بدون طهارت که عبارت است از وضو و غسل و تیمم نسبت بجاهل و عالم
مکلف هرگاه نمازی بخواند ولو جهلاً یا سهواً پس از معلوم شدن آن نماز را باید اعاده
یا قضا بکند چرا که شرط واقعی است و بدون طهارت نماز صحیح نیست امّا نماز
که در آن شرط نیست طهارت از حدث و خبث و ستر عورت اگر چه ستر
عورت احوط است بلکه اولی رفع خبث است مسئله مستحب است
تیمم بجهة نماز میت اگر بخواهد غسل کند یا وضو بسازد

مسئله شرائط نماز میّت استقبال قبله است و قیام با تمکن
و نیّت و باید سر جنازه جانب راست امام باشد و میّت را بر
پشت خوابانیدن و اباحه مکان و ترک ماحی صورت صلوة و بسیار
دور از جنازه نبودن و بعد از غسل و کفن و حنوط بودن مسئله که بعد
از نماز واجب نماز بر میّت مستحب است امّا اقلّ واجب نماز میت
پنج تکبیر است بجماعت هم میتوان کرد و بعد از نیّت و تکبیر میگوید اَشْهَدُ
اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ اَللهُ اَکْبَرُ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَللهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ
وَ الْمُؤْمِناتِ اَللهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ و اگر زن
باشد میت اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ الْمَیِّتَةِ اَللهُ اَکْبَرُ کفایت
میکند و بهتر خواندن نماز موافق مشهور است چنانچه بیان شد
مسئله در نماز میّت عدالت امام شرط است یعنی باید مأمومین امام را
عادل بدانند مسئله بی اذن ولی بغیر ادا هم مشکل است نماز و بعد از
بترتیب در تحیة الزائر و بلغة المجاور مرحوم حاجی نوری نور الله مرقده

نقل فرموده که از اعمال نفیسه و کنوز ثمینه برای برآمدن حاجات
عظیمه و مطالب مهمه خواندن نماز حضرت حجة عجل الله فرجه است
از خواندن آن غفلت نمود در هر وقت و هر جا میتوان کرد لکن در شب
جمعه و روز جمعه مخصوصاً وارد شده و کیفیت این نماز دو رکعت است
با سوره حمد و قل هو الله احد و در سوره حمد چون بآیه ایاک نعبد و ایاک
نستعین رسید صد مرتبه و بهتر آنکه تسبیح رکوع و سجود تسبیح کبری باشد یعنی در رکوع
سبحان ربی العظیم و بحمده و در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و هفت
مرتبه ذکر رکوع و سجود را بگوید و بعد از نماز صد نوبت صلوات بفرستد
و بعد از آن دعای اللهم عظم البلاء را که ذکر میشود بخواند آنگاه حاجت
خود را بخواهد و این دعا مروی است از حضرت صاحب الامر علیه السلام است
و در نسخ آن فی الجمله اختلاف و شیخ مفید و محمد بن المشهدی
و شهید رحمهم الله آنرا بعد از نماز زیارت حضرت در آنجا نقل کرده اند
و موافق نسخه ایشان است اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ وَ بَرِحَ الْخَفاءُ
وَ انْکَشَفَ الْغِطاءُ وَ ضاقَتِ الْاَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّماءُ

وَ اِلَیْکَ یا رَبِّ الْمُشْتَکیٰ وَ عَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَ الرَّخاءِ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الَّذینَ فَرَضْتَ عَلَیْنا طاعَتَهُمْ فَعَرَّفْتَنا بِذٰلِکَ
مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عاجِلاً کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ
مِنْ ذٰلِکَ یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ اُنْصُرانی فَاِنَّکُما ناصِرایَ وَ
اِکْفِیانی فَاِنَّکُما کافِیایَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ الْغَوْثَ
الْغَوْثَ الْغَوْثَ اَدْرِکْنی اَدْرِکْنی اَدْرِکْنی و ایضاً برای رسیدن
بحاجات عظیمه نماز دیگری است از حضرت حجة مثل نماز صبح دو رکعت از خود
میشود با دعای معروف بدعای فرج که مجلسی ره در غیره هم بحار روایت کرده و ایضاً
از بزرگان علما ادعای تجربه کرده اند و نوشته اند که حضرت حجة از دست
مبارک خود در روضه منوّره کاظمین بابی الحسن ابی نبل رفته بود دو رکعت
نماز گذارد بعد از آن بگو یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیلَ وَ سَتَرَ الْقَبیحَ یا مَنْ
لَمْ یُؤاخِذْ بِالْجَریرَةِ وَ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ یا عَظیمَ الْمَنِّ یا کَریمَ
الصَّفْحِ یا حَسَنَ التَّجاوُزِ یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ یا باسِطَ الْیَدَیْنِ
بِالرَّحْمَةِ یا مُنْتَهیٰ کُلِّ نَجْویٰ وَ یا غایَةَ کُلِّ شَکْویٰ یا عَوْنَ

کُلِّ مُسْتَعینٍ یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها بعد از آن
ده مرتبه بگو یا رَبّاهُ ده مرتبه یا سَیِّداهُ ده مرتبه یا مَوْلاهُ
ده مرتبه یا غایَتاهُ ده مرتبه یا مُنْتَهیٰ غایَةِ رَغْبَتاهُ
بعد از آن بگو اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْماءِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطّاهِرینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ اِلّا ما کَشَفْتَ کَرْبی وَ نَفَّسْتَ هَمّی وَ فَرَّجْتَ غَمّی
وَ اَصْلَحْتَ حالی بعد از آن بهر طریق که خواهی دعا کن و حاجت
خود را بخواه بعد از آن خد راست خود را بزمین بگذار و در سجده صد
مرتبه بگو یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ یا عَلِیُّ یا مُحَمَّدُ اِکْفِیانی فَاِنَّکُما کافِیایَ
وَ انْصُرانی فَاِنَّکُما ناصِرایَ بعد از آن خد چپ را بزمین بگذار و صد مرتبه
بگو اَدْرِکْنی و این را بسیار مکرر بکن بعد از آن بقدر الْغَوْثَ الْغَوْثَ
بگو تا نفس قطع گردد بعد از آن سر بردار که خداوند بکرم خود ان شاء الله
حاجت تو بر آید الفصل الثانی فی الزکوة
قالَ اللّٰهُ تَعالیٰ اِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکینِ وَ الْعامِلینَ
عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمینَ وَ فی سَبیلِ اللّٰهِ

وَ ابْنِ السَّبیلِ فَریضَةً مِنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ عَلیمٌ حَکیمٌ
مقصود اصلی از تألیف این جزوه فقط بیان تکلیف و تنبیه عوام است اجمالاً
لهذا هر آنچه متعلق باصول عقاید بود از روی اخبار معتبره صحیحه اشاره
بآن شده و آنچه را که متعلق است بفروع دین عین عبارت فتاوی
فقهاء کرام رضوان الله علیهم که بر شخص عامی غیر محتاط لازم است عمل بآن
مختصری ذکر میشود که باقی مسائل مفصله لازمه متعلقه بهر یک از فروع
دین را بقراری که در باب نماز گذشت تفصیلاً رجوع برسالهای عملیه
نمایند و حاصل ما یستفاد از ظاهر کریمه اِنَّمَا الصَّدَقاتُ الخ نظر بتصریح
مصارف مراد از صدقات صدقه واجبه زکوة است که در چند آیه
از آیات شریفه قرآنی ذکر آن شده و او را تالی نماز حقتعالی قرار داده
خصوصاً در آیه کریمه اَقیمُوا الصَّلوٰةَ وَ آتُوا الزَّکوٰةَ که بطور حتم
و لزوم خداوند سبحان مقارن با نماز و امر باتیان و دادن زکوة فرموده
است و از ضروریات دین اسلام میباشد که منکر آن کافر است و زکوة
بر دو قسم است مالی و بدنی که زکوة فطره است اما زکوة مال

در نه چیز واجب است نقدین یعنی طلا و نقره مسکوک که بآن
معامله کنند انعام ثلاثه گاو و گوسفند و شتر که در تمام سال چرانیده باشند
در علف صحرا عرفاً کارکن و بارکش نباشند غلات اربعه
گندم و جو و مویز و خرما که پیش از صدق اسم مالک باشند و حد
نصاب هم باشند که صد و چهل و چهار من تبریزی کم است سنگ
شاه شانزده عباسی پیش از خرج مؤنه آنها بنا بر احتیاط اما
نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دوم شش سه
مثقال اما نصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی و نصاب دوم
بیست و یک مثقال صیرفی است مسئله نصاب گوسفند پنج است اول
چهل است یک گوسفند باید بدهد دوم صد و بیست و یک است دو گوسفند
باید بدهد سیم دویست و یک است سه گوسفند بدهد چهارم
سیصد و یکست در آن چهار گوسفند بدهد پنجم چهارصد است و هر
چه زیادتر شود هر صد عدد یک گوسفند بدهد و در ما بین چیزی ندارد
مسئله اما طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر و اینها سال معتبر است

تا عین هم باقی است باید بدهند زکوة اینها را مگر اینکه از نصاب اول بهر سال
کم شود و آنچه میدهد اگر نر باشد نه ساله سه باشد و اگر میش باشد یکساله
باشد احتیاطاً مسئله قدر یقین زکوة طلا و نقره که باید اخراج کرد
چهل و یک میشود مسئله جو و گندم و مویز و خرما اگر آب جاری یا آب
باران خورده باشند زکوة آنها ده یک است و اگر آب چاه و مثل آن خورده
بیست یک است و اگر به تنصیف خورده باشند تابع اگر شتر است تا شتر دوازده است
پنج نصاب اولش هر یک پنج شتر است و هر یک پنج یک گوسفند
باید داد تا بیست و پنج شتر نصاب ششم بیست و شش شتر است زکوتش
یک شتر که داخل در سال دو باشد نصاب هفتم سی و شش است زکوتش
یک شتر است که داخل در سال سه باشد نصاب هشتم چهل و شش است
زکوتش یک شتر که داخل در سال چهار شده باشد نصاب نهم
شصت و یک است زکوتش یک شتر که داخل در سال پنج شده
باشد نصاب دهم هفتاد و شش است زکوتش دو شتری که داخل
در سال سه شده باشد نصاب یازدهم نود و یک است زکوتش

دو شتر که داخل در سال چهار شده باشد نصاب دوازدهم صد و
بیست و یک شتر است زکوتش هر پنجاه شتر یک شتر که داخل در سال
چهار شده باشد یا هر چهل شتر یک شتر بدهد که داخل در سال سه شده
باشد و در ما بین چیزی بر آن نیست و این شترها که میدهند باید همه
ماده باشند مسئله نصاب گاو دو نصاب است اول سی گاو و
دوم چهل گاو و زکوة سی گاو یک گاو یک ساله بدهد چه نر باشد
و چه ماده و در چهل گاو یک گاو ماده بدهد که داخل در سال سه شده باشد
مسئله مستحقین زکوة هشت صنفند اول و دوم فقراء و
مساکین ولی دوم اسوء حالاً میباشند از اول و ضابطه کسانی که
توان زکوة بایشان داد آنستکه مالک مؤنه سال خود و عیال خود
نباشند نه بالفعل و نه بالقوه سیم کسانیکه تعیین شده اند از جانب
امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط آن چهارم کفاریکه
تالیف قلوب ایشان شده باشد از برای جهاد اما در زمان
غیبت خلاف است پنجم برای آزاد کردن بنده که در تحت شدت باشد

باشد نزد آقایش بلکه مطلقا با شرایط ششم اداء دین
کسیکه عاجز باشد از اداء آن با شرایط هفتم مطلق خیرات مثل
مسجد و مدرسه و غیر اینها هشتم کسانیکه مانده اند در راه بچیز
اگرچه در ولایت و بلد خود چیز دار باشند با شرایط اما زکوة
فطره واجبست فطره بر کسیکه بالغ و عاقل و با هوش و آزاد و
غنی باشد از خود و هر که عیال نفقه خوار او باشد پیش از غروب شب
عید یا مهمان شود کسی او را یا طفلی متولد شود یا عبدی را مالک شود
یا اعذار مذکوره اگر باشد برطرف شود پیش از غروب اگرچه لحظه باشد
خلاصه مطلب این است که در وقت مغرب امور مذکوره موجود باشد
یا برطرف شده باشد معتبر است نه بعد از مغرب و قدر آن یک صاع است
که ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است که نیم من
بوزن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع آن است
مسئله هر یک از عیال شخص که خرج ایشان با غیر یا با خود او
باشد از وقت غروب فطرشان با غیر یا با خودشان است

اگر بعد از غروب مهمان یا عیال شخص شوند بلکه هر گاه جبر مهمان
شوند اگرچه قبل از غروب باشد فطرشان با خودشان است مسئله
در اجناس زکوة اختیار کردن گندم و جو و مویز و خرما احوط است
بلکه هر یک انفع باشد برای فقیر سنت است و قیمت هم کفایت
میکند خصوص اگر انفع باشد بحال فقیر که آن ارجح است بلی طلا
و پول سیاه هم قیمت جنس دادن هم خوبست و اولی نقره یا
طلا است مسئله اعتبار قیمت در وقت بیرون کردن است
بقیمت بازار و معتبر بلد دادن زکوة است نه وطن خود و عیال
هر جا که خواهند باشند فرقی ندارد و اولی دادن باقارب
و خویشان خود است و بعد بهمسایگان و بعد باهل علم و فضل مسئله
باید هاشمی نباشند گیرنده آن مگر آنکه دهنده هاشمی باشد
و واجب النفقه نباشد گیرنده و آن باهل بلد دادن تأکید دارد مسئله
بیک نفر فقیر کمتر نمیتوان داد مگر آنکه فقراء بسیار باشند که
کفایتشان نکند و بیکنفر میتوان داد آنقدر که غنی شود و مدت



شرط نیست اگرچه احوط است و باطفال مؤمنین هم میتوان داد
بشرطیکه صرف خودشان شود اگرچه لباس شان شود و فطره را
فقیه جامع الشرائط که امین باشد برند اولی است و وقت وجوب
روز آخر رمضان واجب میشود بر شخص و اولی جدا کردن آنست از شب
عید و فضل پس انداختن است تا پیش از نماز عید و اگر پس
انداخت فطره را تا بعد از نماز عید باید بقصد قربت آنرا بدهد و ادا
و نه قضا بنا بر احتیاط که اگر ادا و نه قضا باشد تصدق حساب
شود و واجبست جدا کردن زکوة پیش از نماز عید و رسانیدن
آن باهلش مگر آنکه عذری باشد یا فقیر حاضر نباشد که در این
صورت تاخیر ضرر ندارد

الفصل الثالث فی الصوم قوله کتب علیکم الصیام الخ

بدانکه روزه بر چهار قسم است واجب و حرام و سنت و
مکروه و روزه واجب هشت قسم است اول روزه ماه مبارک رمضان
و در جامع عباسی نوشته است ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان
بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته

دوم آنکه شیاع یعنی جمع کثیر که از سخن شان ظن حاصل شود
اخبار نمایند که ماه را دیده ایم سیم آنکه دو مرد عادل
و دو زن یا بیشتر که عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند
بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر آنکه بحد شیاع رسد و بحساب
تقویم و غیر آن داخل شدن ماه رمضان ثابت نمیشود و بالجمله
چون در هلال شوال و اول شهر رمضان بنا بر اختلاف بهم میرسد
که محل ابتلای عموم است فلذا ایضا راجع باین مسئله و تعداد آن بعضی
صوم از کتاب مسئله محشی بحاشیه آقا میرزا محمد تقی شیرازی مد ظله العالی
و سؤال جواب ایشان باین میشود مسئله علامت دخول ماه
رمضان یا غیره دیدن هلال است و شهادت عدلین برؤیت است
و شیاع است و تواتر که باعث حصول علم شود بلکه بهر قسم که علم
حاصل شود و دیگر حکم حاکم است ثبوت هلال نزد او بهر که معلوم
نشود خطا داد و اما غیر از امور مذکوره اعتباری نیست سؤال
علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمائید جواب علامات

چهار چیز است اول دیدن هلال هر چند دیگری ندیده باشد
دوم گذشتن سی روز از هلال شهر شعبان است و همچنین هلال ماه شوال
معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سیم شهادت
عدلین است مطلقا اگر موافق باشند در شهادت در وصف هلال
و شهادت بدهند بدیدن چهارم شیاع است باینکه جمعی بگویند
که ماه را دیدیم و ثابت میشود آن هلال با حصول علم س هرگاه مشتبه
شود یوم آخر شعبان با اول رمضان تکلیفش چیست جواب
قصد قربت روزه بنیت آخر شعبان یا نیت روزه واجبی غیر
از رمضان نماید پس اگر در اثناء روز معلوم شد که از رمضان است
محسوب از آن میشود و اگر پیش از زوال معلوم شد تجدید نیت
از رمضان نماید س زمان امساک نمودن در یوم روزه از چه وقت است
ج اول آن وقت طلوع فجر دوم است که صبح صادقش میگویند
و باید ترک نماید از آن وقت اموری را که خواهد آمد مگر جماع
که باید ترک کند از اپیش از صبح و در حکم جماع است استمنا

و آخر وقت آن برطرف شدن حمره مشرقی است و از سمت سر
گذشتن بنا بر اقوی و احوط س مبطلات روزه چند چیز است
ج ده چیز است اول و دوم خوردن و آشامیدن است که
هر یک مفسد روزه است عمداً نه سهواً و موجب قضا و کفاره است
مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل نان و آب و چه غیر معتاد باشد
مثل خاک و فشرده درخت و سنگریزه چه خوردن و آشامیدن
آنها متعارف باشد و چه غیر متعارف هر چند ماکول و مشروب
متعارف باشد مثل فرو بردن بقیه غذا که در بن دندان میماند
که آن مبطل است نیز عمداً و سهواً باطل نمیکند هر چند مقصر باشد
در خلال کردن و احوط خلال کردن است چنانچه احوط
قضا کردن است هرگاه خلال نکرده باشد و احوط کشیدن
فضلات است از سر بسوی حلق و هرگاه بفضای دهن آب دماغ
یا خلط سینه بیاید و فرو برد باطل میکند چیزی از دود دماغ
کردن بنحویکه وارد بر حلق نشود و داخل در جوف شود جایز است

نارنج احوط بلکه اقوی اجتناب است اگر صدق اکل یا شرب
نماید و جایز است سرمه در چشم کشیدن و بگوش دوا ریختن سیم
جماع کردن است و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است
نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل و چه در مفعول هر چند
مرد باشد چه انزال شود و چه نشود و همچنین است در فسخ حیوانات
علی الاحوط و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست چهارم
کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است و در کذب بر سایر
انبیاء و اوصیاء و صدیقه طاهره علیهم السلام احتیاط ترک
نشود و لکن در وقتی مبطلست که بداند کذب است و نسبت او را
بدهد بیکی از ایشان و اگر شک داشته باشد خالی از اشکال
نیست پنجم ارتماس در آب است و آن مبطل روزه و موجب
قضا و کفاره است عمداً نه سهواً ششم رسانیدن غبار بحلق
علی الاحوط و حد آن مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب قضا
و کفاره چه غبار حلال باشد چه حرام مثل خاک و غیر آن

هرگاه خود باعث شود عمداً نه غفلةً هفتم قی کردن است و آن
موجب قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار
قی کند بر او چیزی نیست و هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و
برگردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید یا نیاید از آن باید ابراز کرد
و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره واجبست هشتم استمنا یعنی
طلب اخراج منی از خود نمودن بهر قسمی که باشد بغیر جماع و واجب
میشود با آن قضا و کفاره نهم حقنه کردن مایع است بدون
ضرورت و آن مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و
بجامد کرده است لکن احوط ترک است دهم بقاء بر جنابت
عمداً تا بطلوع فجر چه جنابت بهم رسیده باشد با احتلام یا بسبب
دیگر و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و این
حکم در روزه شهر رمضان و قضاء آن ثابت است و در جمیع اقسام
روزه حتی در صوم مستحب احوط عدم بقاء بر جنابت است و بقاء بر
حیض و نفاس هم مثل بقاء بر جنابت است نیز خوابیدن جنب بقصد غسل

کردن یا بار دوم و در آن یا خوابیدن آن بعد از خوابی که پیش
از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد
و بخواب رود تا صبح کفاره بر او واجب نیست لکن قضاء بر او لازم است
و آن خواب سابق بر آن احتیاطاً حرام نیست لکن احوط ترک
خواب دوم است و اگر دفعه سیم بخوابد قضاء بر او لازم است هر چند
عازم بر غسل باشد و کفاره احوط است س روزه واجب
بالذات را افطار کردن چه صورت دارد ج حرام است افطار کردن
آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و
نذر معین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معین پیش از زوال
چه قضاء شهر رمضان باشد و چه غیر آن ~~و لکن در قضاء شهر رمضان~~
و لکن در قضاء شهر رمضان بعد از زوال حرام است بلکه کفاره
لازم میشود علی الاقوی اما نذر مطلق و مندوب جایز است چه
بعد از زوال چه پیش از زوال س کفاره افطار کردن صوم
رمضان را بیان فرمایند ج کفاره بر سه گونه است اول

بنده آزاد کردن دوم دو ماه پی در پی روزه گرفتن سیم شصت
مسکین را طعام بدهد اگر بحلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار
کرده باشد ~~و اگر بحرام افطار کرده باشد~~ نعوذ بالله مثل زنا
یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفاره را بدهد
بنا بر احوط س اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آن را حلال
داند مرتد است یا نه ج بلی مرتد است

الفصل الرابع فی الحج قوله تعالی

ولله علی الناس حج البیت الخ در کتاب جامع عباسی است
که حج کردن از ارکان دین است و چون واجب شود تاخیر کردن
آن گناه عظیم است و در حدیث باین مضمون وارد است که هر
شخصی حج واجب شود و بحج نرود تا آنکه مانع شرعی داشته باشد پس
چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا یهود خواهد مرد
یا ارمنی و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم

اوجبین وارد شده از آنجمله منقول است که شخصی بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من از
خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و چون بدانجا
رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس
امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل
ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روی
مبارک خود را بان شخص کرد و فرمود که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر
آن کوه تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب
آن بثواب حج نمیرسد بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که شخصی که اراده حج کند چون مهیا ساختن براق
و اسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که یک چیز از آن
اسباب و براق را که از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حق تعالی
ده ثواب از برای او بنویسد و ده گناه او را ببخشد و ده
درجه جای او را در بهشت بلند تر سازد و شتری که آن شخص بر

او سوار است هرگاه که پا برداشته از زمین بر میدارد یا بر زمین
میگذارد مثل آن ثواب ها خدا تعالی از برای آن شخص بنویسد
بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قران و حج افراد
و حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ
شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب میشود
که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدس
کمتر از آن مقدار باشد و اول افعال حج تمتع احرام عمره است
از میقات در بیان افعال حج تمتع بر سبیل اجمال بدانکه افعال
حج تمتع سیزده است باین ترتیب یعنی باید که هر یک از این سیزده
فعل را بترتیبی که مذکور شد بجا آورد اول احرام عمره بستن است دوم
طواف خانه کعبه است سیم دو رکعت نماز طواف گذاردن چهارم
سعی میان صفا و مروه کردن ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف
عرفات است هشتم وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت
سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا

تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو
رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم علیه السلام گذاردن چهاردهم
سعی ما بین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نساء کردن
شانزدهم دو رکعت نماز طواف نساء کردن هفدهم شب
ایام تشریق در منی بودن هیجدهم در هر یک از ایام تشریق
هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه زدن و این افعال
افعال واجبه حج است و بدین ترتیب در کتاب نهج البلاغه
ابن میثم آورده که از ابن عباس نقل کرده اند که باری تعالی مناسک
حج را و کلماتی که گفته میشود در او تعلیم آدم و حوا نمود و ایشان
بهمان طریقه حج کردند و چون فارغ شدند وحی فرستاد بایشان
که من توبه شما قبول کردم و مروی است که نشاء قبول توبه آدم آن
بود که هفت بار طواف کعبه نمود و کعبه در آن روز تپه سرخ بود
و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن مستقبل کعبه شد و گفت
اللهم انک تعلم سری و علانیتی فاقبل معذرتی و

و تعلم حاجتی فاعطنی سؤلی و تعلم ما فی نفسی
فاغفر لی ذنوبی اللهم انی اسئلک ایمانا تباشر به
قلبی و یقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما
کتبت و الرضا بما قسمت لی پس باریتعالی وحی فرستاد باو که ای

الفصل الخامس فی الجهاد

قوله تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین الی آخر
بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی بیانات
بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آن کسانیکه بی
مانعی جهاد نکنند واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه
یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان بیشمار است از آنجمله از حضرت
رسالت پناهی محمد صلی الله علیه و آله و سلم منقول است در کتاب
جامع عباسی که فرموده و الذی نفسی بیده لغدوة فی
سبیل الله و روحة خیر من الدنیا و ما فیها یعنی قسم
بآنکسیکه نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی بجنگ در راه

خدا تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در اوست
و نیز از آنحضرت منقول است که الخیر کلّه فی السّیف
وتحت ظلّ السّیف ولا یقیم النّاس الّا السّیف
والسّیف مقالید الجنّة والنّار یعنی تمام خیر در
شمشیر است و در زیر سایه شمشیر و مردمان راست نمیشوند
مگر بشمشیر و شمشیرها کلید بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت
منقول است که هیچ قطره پیش خدا تعالی دوست تر نیست
از قطره خونیکه در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقول است
که رباط لیلة فی سبیل الله خیر من صیام شهرین
یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان یک شب جهت رضای
خدا تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن و بدانکه جهاد
دو قسم است اصغر و اکبر امّا جهاد اصغر با کفار و منافقین
که خداوند عالمین در چند موضع از قرآن مبین فرمان کرده از جمله
آنها فرموده واقتلوا المشرکین الخ و جهاد اکبر

جهاد با نفس امّاره است چنانچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله روایت شده قضیتم الجهاد الاصغر فعلیکم با
الجهاد الاکبر فقیل یا رسول الله عرفنا جهاد الاصغر
فما الجهاد الاکبر فقال هو الجهاد مع النفس الامّارة بالسّوء
علامت جهاد با نفس امّاره قطع همت از ما سوی الله و قمع هیولا
هوی و لذّات و شهوات و نیات و تجافی از دار غرور و روی
بدار السّرور که توجه بمولی است و در این جهاد اکبر نیز خداوند
مکرّر اشاره و امر فرموده که والّذین جاهدوا
فینا لنهدینّهم سبلنا و انچه جاهدوا فی الله
حقّ جهاده و صغر مثال و نمونه اکبر است و هر حکمی که در
جهاد مذکور است مختص بیکی از آنها نیست بلکه از برای هر دو
ثابت است و همچنانکه قتل ظاهر بر جهاد اصغر مرتب و آن
بر هجرت الی الرسول است ثم معه و آن بر ایمان و ایمان
بر اسلام و تحقق آن دو را باین ترتیب ممکن نیست هم چنین

قتل بسیف باطن مرتب بر جهاد اکبر است و آن بر هجرت الی
الرسول است ثم معه و آن بر ایمان و ایمان بر اسلام پس بودن طی
منازل عظیمه و وصول بمراتب رفیعه و فوز بدرجات منیعه میسر نیست
همچنانکه در نامه الهی میفرماید الّذین آمنوا وهاجروا و
جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة
عند الله واولئک هم الفائزون یبشّرهم ربّهم
برحمة منه ورضوان وجنّات لهم فیها نعیم مقیم خالدین
فیها ابدا انّ الله عنده اجر عظیم در مراحل جهاد اصغر
که اوّل مرتبه ایست از درجات و عبارت است از تلفظ شهادتین
بزبان حاصل میان کافر و مسلم است و ایمان که مرحله دوّیم است و
عبارت است از علم بمؤدای شهادتین فاصل مابین مؤمن و منافق
چه منافق آنستکه تفاوت باشد میان سریرت و علانیه او پس
هرگاه خانه دل مشاهده آنچه بزبان میگوید روشن نباشد
منافق خواهد بود و شناختن دیگران آنرا با آثار و علامات دال

و اگر بر بی اعتقادی با تلفظ آن بر میشود چه مقتضای شهادتین
علم بوحدانیت معبود و صدق کل ما جاء به الرسول است و اگر
آن در ظاهر ترک عبادت غیر واحد و اطاعت کل ما جاء
به الرسول است پس هر که دیگری را بندگی کرد منافق خواهد بود
و اگاه بنده هوا و هوس خود باشد افرأیت من اتخذ
الهه هویه وگاه بنده ابلیس الم اعهد الیکم یا بنی آدم
ان لا تعبدوا الشیطان ظاهر است که این انکار بر کسی نیست
که شیطان را خالق خود داند چه چنین مذهبی در میان بنی آدم نشنیده ام
بلکه بر پیروان اوست پس هرگاه متابعت شیطان کند او را معبود
گرفته وگاه انسان دیگر بطمع مال و جاه از آن گاه در هم و دینار
و غیر اینها و هر که در غیر رضای خدا اینها را متابعت کند آنها را
معبود خود قرار داده و همچنین هرگاه از راه غیر خدا زره خطا یا نسیان
ترک ما جاء به الرسول را نماید داخل زمره منافقین است چنانچه
در حدیث مرفوع محمد بن خالد از امیر المؤمنین سلام الله علیه

منقول است که فاعتبروا انکار الکافرین والمنافقین باعمالهم الخبیثة و چنین کسی اگرچه هجرت و جهاد میکند لکن نه هجرت او الی الرسول صلعم و نه جهاد او فی سبیل الله است چنانکه میفرماید من کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی امرأة یصیبها او غنیمة یأخذها فهجرته الیها و چونکه دانستی که جهاد اصغر مثال جهاد اکبر است میدانی که همین فصل و انتقال در جهاد اکبر نیز هست و در این مرحله نیز منافقین هستند و چون هر دو جهاد در دو مرحله اول که اسلام و ایمان است شریکند گو در بعض مراتب و درجات پس فاصل میان مؤمن و منافق این مجاهد نیز ایمان است و شناختن ایشان نیز بآثار و علامات دالّه بر عدم اذعان است و چنانکه ایمانی که در مراحل جهاد اکبر واقع شده است ناشی از ایمان در راه جهاد اصغر است پس ملازمت مقتضای شهادتین در مجاهدین این راه نیز شرط ضرور و در کار است و باید که

تخلف از مقتضای عدم اسم شخص داخل در سلک منافقین است و از این جهة است که سالکین راه خدا کسی را که بقدر راس ابره از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمیدانند بلکه کاذب منافق میخوانند و اشاره باین است آنچه ثقة الاسلام بسند متصل از سمع بن عبد الملک از ابی عبد الله روایت نموده قال قال رسول الله صلعم ما زاد خشوع الجسد علی خشوع القلب فهو عندنا نفاق و همچنانکه منافق در مجاهدین اصغر کسانی هستند که هجرت ایشان مع الرسول صلعم یا از خوف سیاست است یا از طمع غنایم یا ظفر بر محبوب نه قربة فی الله و نه قلع و قمع دشمنان دین خدا است ظاهر ایشان در میدان جهاد و باطن ایشان در تحصیل شتهیات یا دفع سیاسات از خود است همچنین منافقین جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهده ایشان نه از برای تسلیط قوه عاقله بر قوای طبیعیه و کسر آنها و تخلیص خود است از برای غذا در راه خدا و همچنین که منافقین صنف اول بظاهر متلبس بشهادتین

و بدین در مسافرت با رسول صلعم و مقاتله با کفار بوده باشند و نفاق ایشان بآثار و علامات و اعمال منافیه از برای حقیقت ایمان شناخته میشدی و باظهار کلمه کفر داخل در سلک کفار میشدند همچنین منافقین صنف ثانی در ظاهر بلباس سالکین راه خدا متلبس و باطراق راس و نقش صداء تشبث از کلاهی خشن پوشند و زمانی صوف در بر میکنند و اربعین میگیرند و ترک حیوانیات میکنند و ریاضت ها می کشند و اوراد و اذکار جلیه و خفیه و لطیفه خود می کنند و بکلمات سالکین متکلم میشوند و بیخبران فریب میدهند و برهم میبافند و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و لکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مؤمنین است و علامت ایشان عدم ملازمت احکام ایمان است زیاده از آنچه در مؤمنین صنف اول در کار است پس هرگاه امینی دعوی سلوک کند و ملازمت تقوی و ورع و متابعت جمیع احکام و آداب ننماید و بقدر سر موئی از صراط مستقیم شریعت

انحراف نماید او را منافق میدان مگر آنچه بعذر یا خطا یا نسیان از او سر زند و همچنانکه جهاد دوم جهاد اکبر است نسبت بجهاد اول همچنین منافق این صنف منافق اکبر ند و آنچه از برای منافقین در صحیفه الهیه وارد شده حقیقت آن از برای ایشان بوجه اشد ثابت است هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا و در منافقین این صنف فرقه هستند که نام مجاهدین بر خود نهند و احکام شریعت را بنظر حقارت میگرند و التزام آنها را شان عوام میدانند بلکه علماء و شریعت را از خود ادنی میخوانند و از پیش خود امور چند اختراع میکنند و آنرا راه بخدا مینامند و چنان گمان میکنند که راه بخدا اینها است و راه شریعت دور است ایشان است و یریدون ان یفرقوا بین الله و

ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا
بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا واعتدنا
للکافرین عذابا مهینا ونیز در حق ایشان است که واذا قیل
لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین
یصدون عنک صدودا ونیز از ایشان است وقالوا
ابشر منا یهدوننا فکفروا نماز وروزه بجا آورند اما نه از
سر شوق ورغبت بعبادت کنند لکن بخلوص نیت وذکر خدا نمایند
لکن نه بر دوام واستمرار چنانکه خدا تعالی از ایشان خبر می دهد
ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا
الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون
الله الا قلیلا مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و
لا الی هؤلاء پس انسان در این دار تکلیف اولا باید عقاید
خود را بطریق حق از روی دلایل نقلیه وبراهین عقلیه محکم نماید وبعد آن
واجبات وفرائض عملیه بدنیه خود را از ماخذ محکم اخذ نموده عمل با

کند وبعد شروع نماید در تصفیه باطن وباطن خود را تخلی کند از صفات
رذیله وتحلی ومتصف سازد بصفات حمیده مستحسنه که عقیده وعمل خود را
برای خدا از شوائب ریا ومعایب مبرا وخالص گرداند زیرا که در
همین شیعه اثنی عشریه خبر میدهند که حضرت صادق علیه السلام آنها را
متفرق به فرقه میفرمایند چنانچه در لؤلؤ ومرجان مرحوم حاجی نوری
نقل شده که شیخ جلیل حسن بن علی شعبه در کتاب تحف العقول روایت
کرده که مفضل بن عمر باصحاب خود وصیت میکرد ومیگفت لا تاکلوا
الناس بآل محمد علیهم السلام فانی سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول افترق
الناس فینا علی ثلث فرق فرقة احبونا انتظار قائمنا لیصیبوا
من دنیانا فقالوا وحفظوا کلامنا وقصروا عن فعلنا
فیحشرهم الله الی النار وفرقة احبونا وسمعوا کلامنا
ولم یقصروا عن فعلنا لیستاکلوا الناس بنا فیملأ الله
بطونهم نارا یسلط علیهم الجوع والعطش وفرقة احبونا
وحفظوا قولنا واطاعوا امرنا ولم یخالفوا فعلنا فاولئک

منا ونحن منهم بخورند مال مردم را بوسیله آل محمد علیهم السلام پس از گوش شنیدم
از حضرت ابی عبد الله که میفرمود مردم درباره ما متفرق شدند به سه فرقه
فرقه دوست دارند ما را بانتظار قائم ما که برسند بدنیای ما یعنی غرض شان
از محبت ما عیش وخوش گذرانی است در سلطنت ما پس گفتند یعنی اظهار
تشیع ومحبت کردند وسخنان ما را حفظ کردند ولکن کوتاهی کردند در فعل
ما یعنی متابعت نکردند ما را در کردار پس زود برانگیزاند ایشان را
خدا بسوی دوزخ وفرقه دوست دارند ما را وشنیدند سخنان ما را ودر کردار ما
کوتاهی نکردند بجهة اینکه بسبب ما اموال مردم را بخورند پس پر خواهد کرد
خدا تعالی شکمهای ایشان را از آتش جهنم ومسلط کند برایشان
تشنگی وگرسنگی را وفرقه دوست دارند ما را وکلمات ما را حفظ
نمودند وفرمان ما را اطاعت کردند ومخالفت نکردند فعال ما را
یعنی رفتار وکردارشان مانند رفتار وکردار ماست پس این
گروه از مایند وما از ایشان اما الخاتمة ففیها احادیث
ماثورة سیما حدیث مشتمل علی اربعین حدیثا وختام التیسیر

فی ما اوصی به الی امیر المؤمنین کما رواه المجلسی فی المجلد
الاول البحار عن جعفر بن محمد عن ابیه عن ابیه الحسین بن علی علیهم السلام
قال ان رسول الله اوصی الی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
وکان فیما اوصی به ان قال له یا علی من حفظ من امتی
اربعین حدیثا یطلب بذلک وجه الله عز وجل والدار
الاخرة حشره الله یوم القیمة مع النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا
فقال علی یا رسول الله اخبرنی ما هذه الاحادیث
فقال ان تؤمن بالله وحده لا شریک له وتعبده
ولا تعبد غیره وتقیم الصلوة بوضوء سابغ فی
مواقیتها ولا تؤخرها فان فی تاخیرها من غیر علة
غضب الله عز وجل وتؤدی الزکوة وتصوم شهر
رمضان وتحج البیت اذا کان لک مال وکنت مستطیعا
وان لا تعق والدیک ولا تاکل مال الیتیم ظلما ولا

تأكل الربا ولا تشرب الخمر ولا شيئاً من الأشربة المسكرة
ولا تزني ولا تلوط ولا تمشي بالنميمة ولا تحلف بالله كاذباً
ولا تسرق ولا تشهد شهادة الزور لأحد قريباً كان
أو بعيداً وأن تقبل الحق ممن جاء به صغيراً كان أو كبيراً
وأن لا تركن إلى ظالم وإن كان حميماً قريباً وأن لا تعمل بالهوى
ولا تقذف المحصنة ولا ترائي فإن أيسر الرياء
شرك بالله عز وجل وأن لا تقول لقصير يا قصير ولا للطويل
يا طويل تريد بذلك عيبه وأن لا تسخر من أحد من خلق
الله وأن تصبر على البلاء والمصيبة وأن تشكر نعم الله
التي أنعم بها عليك وأن لا تأمن عقاب الله على ذنب
تصيبه وأن لا تقنط من رحمة الله وأن تتوب إلى
الله عز وجل من ذنوبك فإن التائب من ذنوبه
كمن لا ذنب له وأن لا تصر على الذنوب مع الاستغفار
فتكون كالمستهزئ بالله وآياته ورسله وأن

أن تعلم أن ما أصابك لم يكن ليخطئك وأن ما
أخطأك لم يكن ليصيبك وأن لا تطلب سخط الخالق
برضى المخلوق وأن لا تؤثر الدنيا على الآخرة لأن
الدنيا فانية والآخرة باقية وأن لا تبخل على
إخوانك بما تقدر عليه وأن يكون سريرتك
كعلانيتك وأن لا تكون علانيتك حسنة وسريرتك
قبيحة فإن فعلت ذلك كنت من المنافقين وأن لا
تكذب ولا تخالط الكذابين وأن لا تغضب إذا سمعت
حقاً وأن تؤدب نفسك وأهلك وولدك وجيرانك
على حسب الطاقة وأن تعمل بما علمت ولا تعاملن أحداً
من خلق الله عز وجل إلا بالحق وأن تكون سهلاً
للقريب والبعيد وأن لا تكون جباراً عنيداً وأن تكثر
من التسبيح والتهليل والدعاء وذكر الموت وما
بعده من القيامة والجنة والنار وأن تكثر من

قراءة القرآن وتعمل بما فيه وأن تستغنم البر والكرامة
بالمؤمنين والمؤمنات وأن تنظر إلى كل ما لا ترضى
فعله لنفسك فلا تفعله بأحد من المؤمنين ولا تمل
من فعل الخير ولا تثقل على أحد ولا تمن على أحد إذا أنعمت
عليه وأن تكون الدنيا عندك سجناً حتى يجعل الله لك
جنة فهذه أربعون حديثاً من استقام عليها وحفظها
عني من أمتي دخل الجنة برحمة الله وكان من أفضل
الناس وأحبهم إلى الله عز وجل بعد النبيين والصديقين
وحشره الله يوم القيامة مع النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وحسن أولئك رفيقاً عن أبي جعفر الباقر ع
قال قال جدي رسول الله ص أيها الناس حلالي حلال
إلى يوم القيامة وحرامي حرام إلى يوم القيامة ألا وقد
بينهما الله عز وجل في الكتاب وبينتهما لكم في سيرتي
وسنتي وبينهما شبهات من الشيطان وبدع بعدي

من تركها صلح له أمر دينه وصلحت له مروته وعرضه
ومن تلبس بها ووقع فيها واتبعها كان كمن رعى غنمه
قرب الحمى ومن رعى ماشيته قرب الحمى نازعته نفسه إلى أن
يرعاها في الحمى ألا وإن لكل ملك حمى ألا وإن حمى الله عز وجل
محارمه فتوقوا حمى الله ومحارمه الخبر عن منصور بن أبي
يحيى قال سمعت أبا عبد الله ع يقول صعد رسول الله ص المنبر
فتغيرت وجنتاه والتمع لونه ثم أقبل بوجهه فقال يا معشر
المسلمين إني بعثت أنا والساعة كهاتين قال ثم ضم السباحتين
ثم قال يا معشر المسلمين إن أفضل الهدى هدى محمد
وخير الحديث كتاب الله وشر الأمور محدثاتها ألا
وكل بدعة ضلالة ألا وكل ضلالة ففي النار أيها الناس
من ترك مالاً فلأهله ولورثته ومن ترك كلاً أو ضياعاً
فعلي وإلي عن أبي جعفر عن أبيه ع قال قال رسول الله ص من
تمسك بسنتي في اختلاف أمتي كان له أجر مائة شهيد

ابى عبد الله عن آبائه عن علىّ انه قال السنة سنتان
سنة فى فريضة الاخذ بها هدى وتركها ضلالة وسنة
فى غير فريضة الاخذ بها فضيلة وتركها الى غير خطيئة
عن ابى جعفر فى قول الله وأتوا البيوت من ابوابها قال يعنى
ان يأتى الامر من وجهه اىّ الامور كان عن الصادق
قال امر ابليس بالسجود لآدم فقال يا ربّ وعزّتك ان اعفيتنى من
السجود لآدم لاعبدنّك عبادة ما عبدك احد قطّ مثلها
قال الله جلّ جلاله انى احبّ ان اطاع من حيث اريد
عن المفضّل قال قال ابو عبد الله ان الله تبارك وتعالى ضمن للمؤمن
ضمانا قال قلت وما هو قال ضمن له ان هو اقرّ له بالربوبية و
لمحمد صلى الله عليه وآله بالنبوة ولعلىّ ع بالامامة وادّى ما افترض
عليه ان يسكنه فى جواره قال قلت فهذه والله هى الكرامة
التى لا يشبهها كرامة الادميين قال ابو عبد الله عليه السلام
اعملوا قليلا تنعموا كثيرا عن جابر بن عبد الله عن النبى ص قال
من مات يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له دخل الجنة

ومن مات يشرك بالله شيئا دخل النار عن ابرهيم بن عبد
الحميد عن معتّب مولى ابى عبد الله عنه عن ابيه ع قال جاء
اعرابى الى النبى ص فقال يا رسول الله هل للجنة من ثمن قال
نعم قال ما ثمنها قال لا اله الا الله يقولها العبد مخلصا
بها قال وما اخلاصها قال العمل بما بعثت به فى حقه وحبّ
اهل بيتى قال فداك ابى وامى وانّ حبّ اهل البيت لمن
حقها قال انّه لاعظم حقها عن احمد بن عبد الصمد
عن خاله ابى الصلت الهروى قال كنت مع الرضا ع لما دخل نيشابور
وهو راكب بغلة شهباء وقد خرج علماء نيشابور فى استقباله
فلما صار الى المربعة تعلّقوا بلجام بغلته وقالوا يا ابن رسول الله
حدثنا بحق آبائك الطاهرين حدثنا عن آبائك صلوات الله
عليهم اجمعين فاخرج راسه من الهودج وعليه مطرف خز
فقال حدثنى ابى موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد بن على
عن ابيه محمد بن على عن ابيه على بن الحسين عن ابيه الحسين بن على

شباب اهل الجنة عن امير المؤمنين ع عن رسول الله ص
قال اخبرنى جبرئيل الروح الامين عن الله تقدّست اسماؤه
وجلّ وجهه قال انى انا الله لا اله الا انا وحدى عبادى فاعبدونى
وليعلم من لقينى منكم بشهادة ان لا اله الا الله مخلصا
بها انه قد دخل حصنى ومن دخل حصنى امن عذابى قال
يا ابن رسول الله وما اخلاص الشهادة لله قال طاعة
الله ورسوله وولاية اهل بيته ع اللهم وفقنا وايّدنا
بطاعتك وطاعة رسولك واجعلنا من موالى اهل بيت
رسولك واجعل اللهم عواقب امورنا خيرا بمحمد وآله
قد فرغنا من تأليف هذه الوجيزة فى اواخر ربيع الاخر من شهور
سنة خمس وثلاثين وثلاث مائة بعد الالف من الهجرة النبوية على هاجرها
الاف اكرام وتحية وانا الجانى اقلّ الحاج محمد حسين بن مرحوم
حاجى ملا محمد اسمعيل سبنابى رحمهما الله تعالى بلطفه
واحسانه وافضاله بمحمد وآله صلوات الله وسلامه عليهم تمام شد

١٣٣٥

بمباشرت ابن بنده على اكبر كتابفروش طبع شد

بسمله
والحمد لله والصلوة على
رسول الله اما بعد چون نسخه شریفه موسومه به

خواص اسماء الحسنى

از تألیفات فرید دهر و وحید عصر حجة الاسلام والمسلمین آقای
حاجی آقا حبیب الله کاشانی متع الله المسلمین بطول بقائه مشتمل بر ادعیه و
طلسمات برای حاجات شرعیه مجربه نسخ بود و تاکنون هرچه طبع شده
از قول فلان مرشد فلان و به پیش بی اصل و بی سند بود لذا جناب جلالتمآب اجل
آقای غلام علی خان خلف مرحوم مغفور جنت مکان محمد تقی خان غفر الله لهما
و فخر الحاج والعظما و عمدة الاعاظم حاجی علی اکبر تاجر یزدی
ولد عمدة التجار والاشراف حاجی علی آقا محمد نصیر متصدی طبع و نشر
این نسخه شریفه شدند با انضمام نسخ شریفه متعلقه در اجابه
دعوات و طلسمات که بسیاری در حواشی آن نوشته شده
تا منفعت آن عام بوده باشد و هر کس باندازه
فهم و استعداد خود بهره مند گردد
و قد وقع الفراغ من تحریره
١٣٢٩
فی ٢٤



رساله در خواص اسماء الحسنی و معانیها

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی مظاهر اسماء الحسنی محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین **اما بعد** پس چنین گوید عبد ضعیف ابن علی محمد حبیب الله الشریف که این رساله ایست در کمال اختصار نوشته میشود در خواص بعضی از آنها از اخبار و در بیان بعضی از معانی اسماء الله الحسنی و بر بعضی از فواید خواص آنها که ماخوذ شده است از جمله از کتب معتبره و پاره از آنها مقرون بتجربه است **بدانکه** در بعضی از روایات از سید کائنات علیه الاف الصلوات والتحیات روایت شده که فرمود بدرستیکه برای خدا نود و نه نام است هر کس آنها را احصا نماید بهشت برایش واجب میشود و مراد با حصا خواندن آنها است بتمامها با دانستن معانی آنها و حضور قلب در هنگام خواندن آنها و این اسما را اسماء الله الحسنی مینامند در تفسیر (ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها) را باین میکنند و مجموع اینها بنابر مشهور این است

الله الواحد الاحد الصمد الاول الاخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع الباری الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحسیب الحمید الحفی الرب الرحمن الرحیم الذاری

الرازق الرقیب الرؤف الرائی السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات المجید المولی المنان المحیط المبین المقیت المصور الکریم الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی الوکیل الوارث البر الباعث التواب الجواد الجلیل الخبیر الخالق خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی **و از** امیر المؤمنین ع روایت شده که پیغمبر ص فرمود که هر کس بخواند خدا را باین اسمها خدا دعایش را مستجاب مینماید و هر کس احصا نماید آنها را داخل بهشت میشود **و از** حضرت صادق علیه السلام روایت که فرمود ما ایم بخدا قسم اسماء حسنی که قبول نمیکند خدا از بندگان عملی را مگر بمعرفت ما یعنی اسما نیکوی خدا ایم و شاید که مراد این باشد که توسل باسماء ائمه مذکوره بدون توسل بولایت ما مثمر ثمره نیست مانند سایر عبادات چنانکه در بسیاری از اخبار تصریح باین مطلب شده است **و بالجمله** اگرچه نزد من رسائله مبسوطه بر این اسما بر بعضی نوشته شده ولکن مقصود در این رساله کر نامید این بخواص الاسما مختصری است نافع از معانی این اسما مکرمه

وجمله از خواص مرتبه بر آنها تا خواننده را ملال نگیرد و این حقیر را بدعای خیر یاد نماید علی الله التوکل و منه التوفیق فی جمیع الاحوال ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی و نعم الوکیل پس اکنون بر سر مقصود میرویم و گوئیم که اما **الله** پس اسم اعظم خدا است و جامع تمام اسما است زیرا که موضوع است برای ذات یگانه که دارای همه صفات جمالیه و جلالیه است بروجه عینیت چه ذات احدیت صرف وجود و وجود محض است و تصور تعدد در آن محالست پس اگر خدا باین اسم چنان است که او را بجمیع نامها یاد کرده باشد و در شهادت بتوحید جز این اسم کفایت نکند و وصف هیچ اسمی از اسماء خدا نشود بلکه موصوف و مقدم بر تمام آنها باشد و در قرآن ذکر آن بیشتر از سایر اسماء شده بلکه در دو هزار و هشتصد و هفت موضع از آن مذکور آمده و از بعضی اخبار معتبره مستفاد است که چون بنده ده دفعه یا الله بگوید دعایش رد نمیشود و عدد کبیر این اسم شصت و شش است و ذکر آن در هر بامداد از چاشت و عصر و ثلث آخر شب باین عدد برای بر آمدن مطالب بتوسط و ظرفیت بسیار مجرب است و مداومت بر این اسم در خلوت موجب مشاهده امور عجیبه است و ملک موکل بر این اسم در عالم علوی اسرافیل و در عالم سفلی میدنوش است و پر کردن مربعی را بعدد این اسم گر

وشش باشد برای حصول کرامت و قبول در نزد خداوند و بندگان خدا مجرب است و صورت مربع اینست

١٦	١٦	٢٢	٩
٢١	١٠	١٥	٢٠
١١	٢٤	١٧	١٤
١٨	٢٣	١٢	٢٣

و تکبیر این اسم برای زایل شدن تب بلغمی از خاصیت آن بسیار نافع است و صورت آن اینست

ه	ل	ل	ا	ه	ل	ل	ا
ل	ا	ه	ل	ل	ل	ه	ا
ه	ل	ل	ا	ه	ل	ا	ل
ل	ا	ه	ل	ل	ا	ه	ل
ه	ل	ل	ا	ه	ل	ل	ا
ل	ا	ه	ل	ل	ا	ه	ل
ه	ل	ل	ا	ه	ل	ل	ا
ل	ا	ه	ل	ل	ا	ه	ل

و نظر کردن باین نقش که اده کاهان هفتاد ساله است

یا الله	یا الله	یا الله	یا الله یا	یا الله
[illegible]	دد	لے ب	موب	[illegible]
[illegible]	وب	ماد	ووهه	[illegible]
[illegible]	مهب	باد	لاهه	[illegible]
[illegible]	یا الله	یا الله	یا الله	[illegible]



وتعویذ نمودن این نقش موجب یمن و برکت و سلامتی از بلاو آفات

واگر کسی شکست باشد و قرض دار و پریشان حال این مربع را در موم گرفته و در کلاه خود

بعا	لطیف	القه	القه	الا	لا اله
۶۵	۸۳	۱۳۱	[illegible]	۶۵	۳۴
۱۳	۶۷	۸۳	۳۲	۶۵	۳۴

گذارد فتوحات بسیار برای او ظاهر گردد و روز بروز ترقی در کارش پیدا شود واگر کسی در روزی صد مرتبه بگوید لا اله الا هو خداوند او را از ازل اهل تحقیق یقین کرد الله وبتمام رسانید اگر

العلیم ۱۸۱	السمیع ۲۱۱	الله وهو ۸۳	فسیکفیکهم ۳۲۵
فسیکفیکهم ۳۲۵	الله وهو ۸۳	السمیع ۲۱۱	العلیم ۱۸۱
السمیع ۲۱۱	العلیم ۱۸۱	فسیکفیکهم ۳۲۵	الله وهو ۸۳
الله وهو ۸۳	فسیکفیکهم ۳۲۵	العلیم ۱۸۱	السمیع ۲۱۱

کسی در یک مجلس دوازده هزار مرتبه (یا اَللّٰهُ هُوَ) بگوید جن و انس و طیور و وحوش مسخر و مطیع وی شوند و خواص اشیاء و مخبآت علوم بر او منکشف شود و (هُوَ) نیز از اسماء ذات بلکه بزعم بعضی اشرف از اسم (اَللّٰه) است چنانکه در شرح فارسی علیه اشاره بان نموده ایم واگر کسی بعد از نماز صبح هزار مرتبه بگوید یا اَللّٰهُ یا هُوَ) صاحب یقین گردد و انوار غیبیه بر او ظاهر شود و هر کس در نیمه شب با طهارت رو بقبله این را تعلیم کند و بگوید از علوم بی باهره شود و از اهل معرفت گردد و بعضی ذکر کرده که در موضع از قران که ابتداء بالله وختم بهو شده در آنجا اسم اعظم

است و این در پنج موضع است از مواضع قران یکی در اول آیة الکرسی دوم در اول سوره عمران سیم در سوره نساء (اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ) چهارم در سوره طه (اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰى) پنجم در سوره تغابن (اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ) پس هر کس که بر خواندن این آیات مداومت نماید حاجات وی بر آورده شود انشاء الله و برای وسعت و حصول غنی خواندن این دعا که از رسول خدا روایت شده روزی ۳ مرتبه مجربست (یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ یا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ یا حَیُّ یا قَیُّوْمُ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيْمِ الْاَعْظَمِ اَنْ تَرْزُقَنِیْ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ بِرَحْمَتِكَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ)

وَاَمَّا الْوَاحِدُ که اسم دوم است پس بمعنی یگانه و بی همتا است و در جمله از روایات تفسیر شده بیگیکه تمام زبانها متفق باشد بر یگانگی او ای بر احدیت از آغاز خلق ازل تا ابد هم آواز و محصل معنای احدیت بی انبازی و بی نظیری است چنانکه محصل معنای احدیت بساطت و بی ترکیبی است و عرفا عبد الواحد را بر بنده اطلاق کنند که خدا را بدل یگانه باشد و دل را از توجه بغیر حق تخلیص نموده باشد چنانکه عبد الله را

اطلاق کنند بر بنده که محل تجلی تمام اسما و صفات باشد و بالجمله مداومت بر این اسم برای حصول انس و الفت و عزت مجربست و هر کس این اسم را بر طعامی بخواند و از آن تناول نماید دلش نورانی گردد واگر مریضی صعب المرض و زنی صد و یکمرتبه این اسم را بخواند صحت یابد و اگر صاحب وحشت و خوف این اسم را هزار و یکمرتبه بخواند ایمن گردد و همراه داشتن این شکل برای مطالب مذکوره بیز

د	ح	ا	و
ا	د	د	ح
و	ا	ح	د
ح	ی	و	ا

نافعست واگر از کسی چیزی گم شده باشد در شبی که آفتاب در برج حمل باشد صد و بیست و یکمرتبه بگوید یا واحِدُ الْبَاقِیْ اَوَّلَ کُلِّ شَیْءٍ وَاٰخِرَهُ) در خواب معلوم او گردد که آنچیز در کجا و در نزد کیست واگر کسی از دشمن خوفناک باشد پیش از نماز ظهر غسل کند و چون از نماز فارغ شود این ذکر را اینجا و دو دفعه بخواند دشمن بر او مهربان گردد **وَاَمَّا الْاَحَدُ** پس او یکی است که ذاتش مجرد است از ابعاض و اجزاء و آن یکی است که شبیه و نظیر ندارد و بمعنای واحد نیز آمده است و مداومت این اسم برای انقطاع از خلق و رهائی از کثرت مجربست و جز اهل الله و اصحاب فنا مواظبت بر این اسم ندارند و ایشان از مداومت بر این اسم در خلوت امور عجیبه مشاهده کرده اند و چون کسی هزار مرتبه در خلوت بخواند چنان بیند که ملائکه با او همراهی میکنند

بلکه ملائکه را مشاهده میکند هر کس که در هنگام خوابیدن دست راست بر گوش راست گذارده و سه مرتبه بگوید (لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَحَدًا صَمَدًا وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ) از عذاب قبر ایمن گردد و از صراط با آسانی بگذرد و بعضی اسم اعظم را ذکر واحد الاحد تبیین نموده و گفته که مداومت بر این دو اسم موجب کشف اسرار الهیه و حقایق توحید است و همراه داشتن این مربع برای هر مطلبی مفید است و در نگاه داشتن این شکل فواید بسیار است و همراه

د	ح	ا	یا
ا	یا	د	ح
یا	ا	ح	د
ح	د	یا	ا

ی	ح	ا	ی	ح	ا	و
د	ح	ا	ا	ح	و	د
ا	ح	ا	و	ح	د	د
و	ح	ا	د	ح	د	ا
ی	ح	ا	د	ح	ا	و

داشتن مربعی که واحد واحد در آن تکسیر شده باشد فواید بسیار دارد و صورتش این است **وَاَمَّا الصَّمَدُ** پس بمعنی بزرگ مقصود در جمیع حوائج است و آن کس است که نخورد و نمی آشامد و نمیخوابد و آن کس است که چون امری را اراده نماید می باشد تفسیر به (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهٗ كُفُوًا اَحَدٌ) نیز شده است و در اخبار تفاسیر بسیار برای این اسم وارد



شده که ذکر انها مناسب با این مختصر نیست و بیناکفتن این اسم برای رفع کرسنکی نافع است و مداومت بران موجب غنا و رجوع خلایق است باو و در حوائج و نقش کردن این اسم را بر صفحه رصاص و همراه داشتن موجب ایمنی از احتلام است و اکر کسی این اسم را بر کاغذ بنویسد بر روغن زیتون را محو نماید پس ان روغن را بمار کزیده یا عقرب کزیده بیاشامانند از الم زهر عافیت یابد و هر کس که بصداع مبتلا شود نود صاد این اسم را بنویسد و بر خود ببندد یعنی بر دستمال ببندد و بر سر نهد عوا عافیت یابد انشاء الله و هر کس که این اسم را بسیار کوید او را از هیچ کس خوفی و بیمی نباشد و هر کس که در سحرکاهی وضو ساخته روی بر زمین کذارد و صد بار دم مرتبه این اسم را بخواند از اهل یقین کردد و خواندن این اسم بعدد کبیرش که صد و سی و چهار است موجب زیادتی رزق است و همراه داشتن این نقش فوائد بسیار دارد و سوره توحید که مشتمل بر این اسم مبارک است خواص بسیار و مثوبات بیشمار دارد که در کتب مبسوطه مذکور است و اکر کسی مکرر این سوره را در مربع هشت در هشت بنویسد و در ان نظر کند ثواب یکختم قران در نامه عملش نوشته شود و ایمان او محفوظ ماند و از شر دشمنان و جادوکران در امان باشد و صورت نقش این است

یا	ص	م	د
م	د	یا	ص
د	م	ص	یا
ص	یا	د	م

قُل	هُوَ	اللهُ	اَحَدٌ	اللهُ	الصَّمَدُ	لَمْ	یَلِدْ
هُوَ	اللهُ	اَحَد	اللهُ	الصَّمَدُ	لَمْ	یَلِدْ	وَلَمْ
اللهُ	اَحَدٌ	اللهُ	الصَّمَدُ	لَمْ	یَلِدْ	وَلَمْ	یُولَدْ
اَحَدٌ	اللهُ	الصَّمَدُ	لَمْ	یَلِد	وَلَمْ	یُولَدْ	وَلَمْ
اللهُ	الصَّمَدُ	لَم	یَلِد	وَلَمْ	یُولَدْ	وَلَمْ	یَکُنْ
الصَّمَدُ	لَمْ	یَلِد	وَلَمْ	یُولَد	وَلَمْ	یَکُن	لَهُ
لَمْ	یَلِد	وَلَمْ	یُولَد	وَلَمْ	یَکُن	لَه	کُفُواً
یَلِد	وَلَم	یُولَد	وَلَم	یَکُن	لَهُ	کُفُواً	اَحَدٌ

و در همراه داشتن این مربع خواص نموده بران مترتب است چون در میان زن و شوهر خصومتی باشد بمشک و زعفران بکاسه چینی بنویسد که (یا صمد من غیر شبه فلا شیء کمثله) پس از اب چشمه بشوید و چون از این اب بنوشند در میان انها سازکاری پیدا شود و دیکر خصومت نکنند و هر کس که در روز سه شنبه در وقت زوال یا نصد و ده حرف ث بنویسد و در حال نوشتن مکرر بکوید (یا دائم یا صمد) پس ان نوشته را در دیوار خانه که از جانب قبله باشد بیاویزد در کارها ثابت قدم باشد و حرام روزی وی نکردد و اکر این نوشته را در کوزه ابی اندازد و بخور زن و شوهر دهد هرکز باهم خصومت نکنند

وَاَمَّا الْاَوَّلُ پس از کسیکه بر همه اشیاء پیشی دارد و هیچ شیء بر او سبقت نکرفته است و این شان خاص واجب

الوجود است چه هر ممکنی مسبوق بعدم است (وجوده قبل القبل فی ازل لا زال) و حق سبحانه تا شیء نیست از او اولی که پیش از او باشد و خدا بمعنی خود ای است ابو البقا در کلیات خود کفته که خدا (فارسیة معناه انه مقیه جاء لان خود معناه ذات الشیء و نفسه وای معناه جاء ای انه لذاته کان موجودا و هذا معنی واجب الوجود لذاته) پس معنای اولیت مطلقه همان خدائی است و بعضی کفته که معنای اولیت در حق سبحانه استغنای بذات و عدم حاجت بغیر است و بعضی کفته که مراد ان است که در ذات او ترکیبی نیست و بعضی را کمان انست که چون خدا را با اشیاء مناسبتی نیست نمیشود کفت که او اول اشیاء است بلکه اول مطلق است و بالجمله خواندن این پیش از شروع در کاری موجب یمن و برکت است و اکر کسی را غایبی باشد در چهل شب جمعه هر شبی هزار دفعه این اسم را بخواند ان غایب حاضر شود و همچنین است اکر حاجتی دیکر داشته باشد و برای طلب فرزند نیز مجربست و اکر کسی انکشت سبابه خود را بر شکم حامله بکذارد و اسم مبارک را یا اول است بخواند سقط نکند و همراه داشتن این مربع برای برکت و کشایش کارها نافع است و مداومت بر ذکر یا مبدء الْبَرایا و مُعیدها بعد فنائها بقدرته

ا	لا	د	ل
د	ل	ا	لا
ل	د	لا	ا
لا	ا	ل	و

برای استواری کارهای دنیا و اخرت و انقیاد و اطاعت خلق بسیار مفید است و خواندن این ذکر را چهل و سه دفعه بر ای اضمحلال دشمن مجربست

وَاَمَّا الْاٰخِرُ مکبر خاء پس بمعنی باقی بعد از فناء موجودات است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این اسم فرموده که هیچ چیز نیست مکر انکه فانی میشود و زوال دران راه مییابد یا منتقل میشود از رنکی برنکی و از هیئتی بهیئتی و از صفتی بصفتی و از زیادتی بنقصان و از نقصان بزیادتی مکر پروردکار عالمیان چه او همیشه بوده و خواهد بود بدون انکه مختلف شود بر او صفات و اسماء و بالجمله مداومت باین اسم برای غلبه بر خصم و عزت و هیبت و دوام در کارها و حسن عاقبت و ختم کارها بسعادت و صفای باطن و فرح و خوشدلی مفید است و همراه داشتن این مربع و نظر در ان برای مطالب مذکوره نیز نافع است انشاء الله تعالی و هر کس که تا هفتاد روز در روز دو شنبه روزه دارد و یازده هزار و چهار صد و چهار مرتبه بکوید (الاول الاخر الظاهر الباطن) اسرار مکنونه مردم بر او منکشف کردد و ظاهر و باطن هر موجودی بینا و دانا شود و خواص اشیا و علوم ظاهره و باطنه بر او معلوم کردد انشاء الله و همراه داشتن این مربع خواص بسیار دارد با مداومت بر این اسمها و اکر کسی بدست

ا	لا	خ	د
خ	د	ا	لا
د	خ	لا	ا
لا	ا	د	خ



ظالمی گرفتار باشد بگوید (یا نقیبا من کل جور لم یرضه ولم یخالطه بفعاله هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم) بزودی نجات یابد

الاول	الآخر	الظاهر	الباطن
الظاهر	الباطن	الاول	الآخر
الباطن	الظاهر	الآخر	الاول
الآخر	الاول	الباطن	الظاهر

واما السمیع پس بمعنی شنونده آوازها است بدون آلت و داننده رازها است بدون اظهار حاجت و اجابت کننده دعوات با حکمت و مصلحت و مداومت بر این اسم موجب استجابت دعا است چنانکه شیخ رجب برسی ره تصریح باین کرده و نوشتن این اسم را بر ظرف چینی بمشک و زعفران و شستن آن را بروغن گل چکانیدن آن را در گوش کر موجب شفا است انتهی و هر کس که این اسم را بر انگشتری نقره در شرف قمر نقش کند در حالتی که گویند این اسم باشد در میان همه مردم مسموع القول و مطاع گردد و نام نیکش در همه جا منتشر شود و باید که نقش مذکور باین صورت باشد و نقش مثلث این اسم برای غلبه بر دشمن و قبول عام و خاص و عزت و رفعت مجرب است و صورت مثلث این است

س	م	ی	ع
۱۱	۶۹	۶۱	۳۹
۶۸	۸	۴۲	۶۲
۴۱	۶۳	۶۷	۹

است

س	مری	ع
مری	ع	س
ع	س	مری

بنا دارد و اگر کسی همراه داشتن این مربع خواص

س	م	ے	ع
ی	ع	س	م
ع	ی	م	س
م	س	ع	ی

این لوح را در روز چهارشنبه بنظر عطارد یا روز یکشنبه بنظر مشتری یا روز جمعه بنظر قمر یا روز پنجشنبه بنظر زهره بنویسد و با خود نگاه دارد از چشم زخم و کید دشمن و جمیع غمها و دلتنگی ایمن گردد و صورت لوح این است و لوحی دیگر که مشتمل بر این اسم است در شرح آیه گذشت و اگر کسی این آیه مبارکه بر لوح بلور بمشک و زعفران بنویسد با گلاب بشوید صاحب بواسیر از آن بخورد نجات یابد اگر این آیه را بر سقف خانه بنویسد بیخواب شود و اگر در تاج خود قرار دهد حاکم بر قوم خود شود و اگر بعد از نماز صبح پیش از آنکه سخن گوید هفت مرتبه این آیه را هر روز بخواند مهمات او کفایت شود و بهیچ چیز محتاج نگردد و اگر کسی روزی یا نصف روز دو دفعه بگوید

ننکفیکم	الله هو	السمیع	العلیم
۸۴	۱۸۰	۳۲۶	۲۱۰
۱۷۹	۸۱	۲۱۳	۳۲۷
۲۱۳	۴۵۶	۵۵۰	۸۲

یا

یا سمیع یا بصیر هرگز پریشان حال و محتاج نگردد و اگر کسی هفتصد بگوید (السمیع البصیر) پس از آن این دو اسم را بر کاغذی نویسد و در گوش مصروع گذارد فوراً افاقه یابد ان شاء الله تعالی **واما البصیر** پس بمعنای بیننده جمیع اشیاء ظاهره و خفیه است بدون آلت و مداومت بر این اسم در هر جمعه موجب اختصاص بعنایت و رعایت حق میشود چنانکه شیخ برسی ره گفته و خواندن این اسم برای دفع شبکوری و درد چشم و سایر امراض آن و دفع قساوت قلب مبهوت نافعست ان شاء الله تعالی و بجهت بینا شدن در امور دنیا و آخرت نیز مفید است و اگر کسی در روز جمعه صد و یک نوبت بخواند از اهل یقین گردد و اگر کسی این اسم را در هر روزی هزار و ششصد و پنج مرتبه بخواند خواب بسیار بیند و اگر هشت هزار و سیصد و پنج مرتبه بخواند بر جمیع مرادات خود ظفر یابد و اگر شانزده هزار و ششصد و پنجاه مرتبه بخواند بر ضمایر و نامهای مردم واقف گردد و اگر بعد از هر نمازی سیصد و دو نوبت بخواند مقاصد او بی سعی حاصل گردد و اهل حقیقت از این اسم فواید عجیبه یافته اند و بسبب آن بر اسرار غریبه واقف گشته اند و عرفا بنده که بصر حق بصیر شده عبد البصیر اطلاق کرده اند چنانکه بهر کس که بسمع حق سمیع شده عبد السمیع اطلاق نموده اند چنانکه در حدیث قدسی است که فرموده (العبد یتقرب الی بالنوافل حتی

کنت

کنت سمعه وبصره ویده فبی یسمع وبی یبصر وبی یبطش) و اگر کسی این شکل را بر انگشتری در شرف آفتاب نقش نماید بدست کند ارواح منقاد او گردند و لغات حیوانات را بشنود و در بعضی از رسائل است که باید انگشتری از طلا باشد و لکن چون استعمال انگشتری طلا را برای مردان از زینتهم بلکه اجتناب از محرمات شرط تاثیر است در تمام این دعوات و اعمال و اگر کسی مکرر سمیع بصیر را بر کاغذ سرخ بنویسد و در گوش خود بگذارد میگشاید بخدا گوش او و روزی میفرماید باو حفظ و فهم را و اگر بیاندازد آن را در روغن گل و آن روغن را در گوش کر بریزد از کری عافیت یابد و صورت مکرر اسمین این است

ب	ص	ے	د	س	م	ے	ع
ے	ع	ب	ص	ی	د	س	م
س	م	ی	ع	ب	ص	ی	د
ی	د	س	م	ی	ع	ب	ص
ب	ص	ی	د	س	م	ے	ع
ی	ع	ب	ص	ی	د	س	م
س	م	ے	ع	ب	ص	ی	د
ی	د	س	م	ے	ع	ب	ص

و همراه داشتن مکرر بصیر نیز فواید بسیار دارد و صورتش این است

ودو

ودر دایره مبارکه وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فواید

د	ے	ص	ب
ص	ب	د	ی
ب	ص	ی	د
ی	د	ب	ص

بسیار است و از انجمله اگر کسی تا پانزده روز هر روز هفتصد و هشتاد این اسم را بخواند هر مطلبی که داشته باشد بر آورده شود و اگر تسلط بر جهال خواهد بخواند که مجرب است و اگر کسی دردی داشته باشد یا امر مشکلی پیش آید در شب جمعه غسل کند چهار رکعت نماز بگذارد و سلام بگوید در رکعت اول بعد از حمد صد بار بگوید (وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد) و در رکعت دوم بعد از حمد صد مرتبه بگوید (نصر من الله و فتح قریب) و در رکعت سیم صد مرتبه بعد از حمد بگوید (الا الی الله تصیر الامور) و در رکعت چهارم بعد از حمد صد مرتبه بگوید (انا فتحنا لک فتحا مبینا) و بعد از سلام صد بار بگوید (غفرانک ربنا و الیک المصیر) پس سر بسجده کذارد و صد مرتبه بگوید (استغفر الله و اتوب الیه) هنوز سر از سجده بر نداشته باشد که حاجتش بر آورده شود انشاء الله

و اما القدیر پس بمعنای توانا بر هر امر یکه مشیتش تعلق بآن گیرد و آن امر قابل وجود باشد یعنی خدا را عجز در ایجاد هیچ ممکنی نیست و بهمین معنی است قادر و مقتدر و مداومت بر این اسماء مبارکه موجب غلبه خصم و طلب و تسلط بر امور مجربست اگر هر که مثال قدیر را در آب

بعد از مقدمه نقش و در بالای خانه پادشاهی که اراده ملکی و مالی داشته باشد و ماذا میکرده است تزلزلی در سلطنت وی پیدا نشود و صورت مکعبه اینست و در کتاب کنز المراد عن وفق الاعداد صورت

ر	ے	د	ق	ل	ل	م
ق	ل	ل	م	د	ے	د
م	ر	ے	د	ق	ل	ل
د	ق	ل	م	ل	ر	ے
ل	م	د	ے	د	ق	ل
ی	د	ق	ل	ل	م	د
ل	ل	م	د	ے	د	ق

مکعبه را با این طرح ذکر کرده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

است و مکسر نام قادر نیز بواسطه بسیار خواص بیشمار دارد و صورتش اینست و در بعضی رسائل که حضرت قادر بر هر برکت نام قادر بر هم خود مثوب یافت و اگر کسی در هنگام وضو ساختن بر هر عضوی را که عضو خود میشوید سه بار این اسم بزرگوار را بخواند بر دشمن خود غالب آید و مداومت بر خواندن این اسم مقتدر برای رسیدن بجاه و منصب و منزلت در نزد اکابر و شکست اعداء و عزل ایشان از منصب مجربست و اگر کسی بخواهد که بر یکی تقرب جوید و در درگاه او محترم گردد نام آن بزرگ را با نام خود و اسم مقتدر تکسیر نماید بتکسیر صدر و مؤخر لکن نام آن بزرگ را مقدم بر اسم و نام خود را مقدم بر نام جز آن نویسد پس تکسیر نماید

د	د	ا	ق
ا	ق	د	د
ق	ا	د	د
د	د	ق	ا

تا از نام باز آید پس آنرا با خود نگاه دارد مقصود حاصل گردد و اگر تا هفت روز بعدد حروف مکسره اسم مقتدر را بخواند بزودی مقصود حاصل شود مثلا طالب تقرب حسن مطلوب حسین بطریق سطور تکسیر نماید تا از نام یعنی سطر اول بآن آید علی هذا القیاس

د	د	ث	ق	م	ن	ے	س	ح	ن	س	ح
ے	ن	س	م	ح	ق	ن	ث	س	م	ح	د
ن	ق	ث	ح	س	م	د	س	ح	ن	د	ے
د	م	س	س	ح	ح	ن	ث	م	ق	ے	ن

تا سطر اول بر گردد و لکن این سطر را چون مکرر است در شکل ننویسد و اگر عزل ظالمی از منصب باشد او مقصود هر عددی اسم خود را مقدم بر اسم مقتدر و اسم آن ظالم را مقدم بر اسم خود بنویسد پس تکسیر نماید بنحو مزبور یعنی یکحرف از آخر بگیرد و یکحرف از اول تا سطر تمام شود و در بعضی از رسائل معتبره است که هر کس مکسر مقتدر را بر کشتی و بیرق از غزوات یمن کرده و هر کس آنرا با سیاهی و بیرق بسیار اسبها بسیفت کیرد و صورتش اینست

و اما القاهر

د	د	ث	ق	م
ث	ق	م	د	د
م	د	ث	د	ق
د	ث	ق	م	د
ق	م	د	د	ث

که اسم دهم است از نود و نه اسم پس بمعنای غالب بر همه اشیاء است و فنا کردن و میرانیدن و ذلیل کردن آنها باین معنی که تمام کائنات مسخر امر اویند و از قدرت کامله او امتناع ندارند و قهار نیز بهمین معنی است و

لکن با مبالغه و مداومت بر این اسم موجب بر درن فتح و شکستن دنیا از دل و برای غلبه و قوت بر اعداء بسیار نافع است و اگر کسی بعد از هر نماز سیصد و شصت بار بگوید در غلبه بر دشمنان مجربست و طالب موکل بر این اسم از علوی عزرائیل را رسفعلی هیوش است و اگر کسی بعد از نماز روز جمعه صد مرتبه این اسم را بخواند دشمنش مقهور و باطنش مصفا و مطالبش بر آورده شود و گفتن این اسم برای دفع هم و غم و الم و محنت و رستن از زحمت دنیا و غلبه بر نفس اماره مجربست و هر کس در محاق ماه در آخر شب بگوید (یا قاهر یا قهار یا ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه) پس بر دشمن نفرین کند بزودی آن دشمن مقهور شود و از شر او ایمن گردد و اگر کسی این ذکر را بمشک و زعفران بر کاسه چینی نویسد و آن را بشوید و از آن آب بنوشد اگر او را بسته باشند گشاده گردد و اگر این ذکر را برای پیدا شدن گمشده بخواند نود و یک دفعه پیدا شود و اگر امانتی بکسی داده باشد و نتواند که از او بگیرد دویست دفعه بنام آنکه بخواند امانت باو رد میشود و اگر کسی نود و پنج صبا بنویسد بر کاسه بمشک و زعفران و در هنگام نوشتن بگوید یا قاهر یا قریب و در حمام رود و از آن کاسه آب بر سر ریزد در پیش او و اسحر کرده باشند سحر باطل گردد و اگر این نوشته را در میان معرض کنارند دشمنش هلاک شود و اگر در میان دو لشکر اندازد جنگ آنها بصلح مبدل گردد و مداومت کردن بر این شعر



یا قاهر العدو یا والی الولی یا مظهر العجائب یا مرتضی علی برای
مطالب عظیم مجرب شده است و خواندن این را صد مرتبه برای دفع
دشمن نیز مجرب است و خواندن این دعا برای جن و شیاطین مجرب است
یا الله الاله الاکبر القاهر بقدرته جمیع عباده المطاع
لخلقه عند کل خلیقته والممضی مشیته لسابق قدره انت کلما
ما خلقت باللیل والنهار لا یمتنع من اردت به سوءا بشیء دونک
من دونک ثم لا سوء ولا یحول احد دونک بین احد ما تریده به من الخیر
کل ما یری وما لا یری بقضبک وجلک وقابل الجن والشیاطین
من دونا و لا نراهم و ایاهم الکید هم خائف فاکفنی شرهم و باسهم بحق سلطانک
العزیز یا عزیز و حامل این مربع که متعلق باسم قهار است برای
غلبه بر دشمن بسیار مفید است و همچنین
مکرر قهار کردد این مربع
مسطور است و صورت نقش
همچنین است همراه داشتن

٧۶	٨٩	٨۶	٨٣
٨٧	[illegible]	٧٧	[illegible]
٨١	٨٣	٩١	٧٨
٩	٧٩	٨٠	[illegible]

ق	ه	ا	د
ا	د	ق	ه
د	ا	ه	ق
ه	ق	ا	د

مربع عددان و صورت آن و همراه داشتن این مربع که متعلق بنام
قاهر است نیز
همین ثمره دارد و صورت نقش
اینست و اگر کسی

۶٩	٨٢	٧٩	٧۶
٨	٧۵	٧٠	٨١
٧۴	٧٧	٨۴	٧١
٨٣	٧۶	٧٣	٧٨

ق	ا	ه	د
د	ق	ه	ا
ا	د	ه	ق
ق	ا	ه	د

این آیه مبارکه قل هو القاهر فوق عباده وهو الحکیم الخبیر

العلی

دابرای غلبه بر خصم بخواند بر خصم غالب شود انشاء الله و
پس بمعنای صاحب بلندی است بحسب قدر و شأن نه بحسب
مکان از لوازم جسمیت و حق سبحانه منزه است از حاجت بمکان
و بمعنی علی آمده است عالی و متعالی و در بعضی از نسخ بدل اعلی عالی است و شیخ
صدوق فرموده که معنی علی همان قاهر است و شیخ طبرسی رحمه الله
فرموده که عالی متعالی بمعنی قادر قاهر نیست که هیچ چیز او را عاجز
نمی تواند کرد و شیخ بربسی گفته که هر کس که بسیار بگوید این اسم را و با خود
همراه داشته باشد در میان مردم صاحب رتبه و منزلت میشود و بعضی
دیگر گفته اند که هر کس در هر روزی صد مرتبه این را بگوید دولت او زیاد
میشود و با خود داشتن این اسم برای خلاصی و دفع فقر و قضای دین مجرب
و اگر کسی مداومت کند بر اسم المتعالی اعدا و همه او بلندی پیدا میشود
و در همه محاکم و مخاصمه مصلح میشود و اگر کسی این مربع متعالی را بر بدن
نقش کند در حالی که زحل در شرف
خود باشد و این اسم را پانصد و
پنجاه و یک مرتبه بخواند در تمام مقاصد
کامل و قاهر و غالب کردد و
صورت نقش اینست و اگر کسی نقش

مالک	نجی	عالم	مانع	قرین
١١۴	٩٧	١٠۴	٩٣	١٠٠
١٠٨	٩١	١٠۴	١١٢	٩۵
[illegible]	١١٠	٩١	١٠۶	٩۴
٩۶	١٠٩	٩٢	١٠٠	١١٣

کند مکرر متعالی را بر عیون یا بلور یا نقش و بعد صد و یک
بخواند این اسم را بر آب غالب صورت و معبود ظاهر کردد و صورت نقش در

است و بعضی گفته اند که دو هزار و دویست
بار بخواند بعضی گفته اند که دو هزار و
سیصد و هشت بار بخواند و نقش این هم بعینه نقش

م	ث	عا	لی
عا	لی	م	ث
لی	عا	ث	م
ث	م	لی	عا

نیز همین
فائده
دارد و هر زنی که در حال حیض و نفاس
اسم متعالی را بسیار بگوید از همه آفتها
ایمن گردد بخصوص از استحاضه و خواندن

١٣٠	١۴۴	١۴٠	١٣٧
١۴١	١٣۶	١٣١	١۴٣
١٣۵	١٣٨	١۴۶	١٣٢
١۴۵	١٣٣	١٣۴	١٣٩

این اسم دو هزار و دویست و هشتاد مرتبه موجب صفای باطن و پاک شدن از
غل و غش و کدورت میشود و اگر کسی نه صد و ده حرف ط بنویسد در شب
جمعه و در هنگام نوشتن مکرر بگوید (یا والی یا متعالی) از خشکی
صحت یابد و در هیچ کاری فرو نماند و هر کس در دو شب جمعه نوزده حرف
ط بنویسد بمشک و زعفران و در هنگام نوشتن مکرر بگوید یا علی یا
قدس و این نوشته را در زیر سر گذارد جمال پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند
و اگر این نوشته را در آب بیندازد و آن آب بیاشامد نوری در
دلش پیدا شود و اگر با خود دارد در نظر سلاطین عزیز و محترم گردد
و اگر بر نگین نقش کند بر هر چیز نظر نماید و خواندن این ذکر
یا قریب المتعال فوق کل شیء علو ارتفاعه برای عزت و دولت
مجرب است بخصوص اگر یکماه بازیاد بخواند و برای دوستی و دشمنی

وعقد اللسان نیز مفید است و مداومت کردن شخص غریب خواندن اسم العلی
موجب بازگشتن بوطن است بعزت و آبرو و خواندن این اسم روزی
صد و یازده مرتبه موجب زیادتی دولت است و همراه داشتن مکرر این
اسم و نظر داشتن فواید بسیار دارد و صورت نقش اینست
و اگر کسی در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد
بنویسد این نقش را که خواهد آمد و با خود
دارد و تا صد و ده روز روزی صد و ده مرتبه

ال	ع	ل	ے
ل	ی	ال	ع
ے	ل	ع	ال
ع	ال	ی	ل

این اسم را بخواند عزیز و عالیمرتبه و معزز سلاطین شود و بر دشمن ظفر
یابد این نقش نیز فواید بسیار دارد در فواید

العلی العلی العلی العلی العلی
یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی

١٢۶١	١٢۶۶	١٢۵۶	١٢۶٢
١٢۴٣	١٢۵۵	١٢۶٩	١٢۵٨
١٢۶٧	١٢۶٠	١٢۶٣	١٢۵٧
١٢٠۴	١٢۶٠	١٢۵٩	١٢۶٨

صورت نقش است این نقش مکرر است با این نحو خواص بسیار دارد و صورت ذیل است لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم بسیار است
و اگر کسی را وسواس و وسوسه باشد

ع	ل	ی
ی	ع	ل
ل	ی	ع



برسینه خود کذارد و بکشد و بکوید بسم الله و بحق محمد رسول الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم احی عن ما الحی
پس دست بر شکم خود بمالد و سه مرتبه نیز ایید عادرا بخواند
برطرف کردد انشا و بجهت محبت و مودت و عطوفت حکام و ملوک
در پنجشنبه اول ماه پانصد مرتبه بنویسید الله اکبر و بعد از ان
پانصد مرتبه بنویسد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ان
روز بر بازوی خود ببندد هرچه فرماید اطاعتش کنند و از شر عادو
ایمن باشد مادامیکه این نوشته در بازوی او باشد **و اما**
الاعلی پس بمعنای بلندتر از هر صاحب علو و رفعت
و بمعنا عالی و غالب و قاهر نیز استعمال شده است و بهترین معنای
این اسما یعنی علی و اعلی و متعالی و عالی منزه بودن حق از صفات خلق
و بلند بودن ذات اوست از جمیع ادراکات عقول امکانیه منزه و ذات
او از چیزها از چون تعالی شانه عما یقولون و فواید این اسم همان فواید
مذکور است و با خود داشتن این اسم مداومت بر ان موجب مقبول
شدن در طبایع و محبوب شدن در قلوب خلق و عام است و همراه داشتن و نظر
کردن در مکسر این اسم خواص بسیار دارد
و صورتش اینست و سوره سبح اسم
ربک الاعلی را هر کس بر صاحب تب
بخواند شفا یابد و هر کس در روز جمعه
هنگام سفر سه بار بخواند سالما باز آید

ا	ع	ل	ی
ے	ا	ل	ع
ع	ے	ل	ا

و خواندن این سوره بر چشم کسیکه درد چشم داشته باشد و بر کوش
کسیکه درد کوش داشته باشد نافع است و اگر کسی این سوره را بر ظرفی
نو نحا مل بنویسد حملش بهتر شود انشاء و هر که داب باشد بر سه
قطعه کاغذ بر یکی از انها بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف
انک انت الاعلی و بر دوم بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف نجوت
من القوم الظالمین و بر سیم بعد از بسم الله الا له الخلق و الامر
تبارک الله رب العالمین و بر هر یک سه نوبت سوره توحید
خوانده شود و در هر روزی یکی از این سه قطعه را ببلع نماید شفا
یابد انشاء **و اما الباقی** پس بمعنی پاینده ازلی و ابدی است که
هرگز فنا در او راه نیابد و هرگز مسبوق بعدم نبوده است یعنی
واجب لذاته است ازلا و ابدا و مداومت بر این اسم برای طول عمر
و استحکام امور و بقای اولاد و دوام عمارات مفید است و
همراه داشتن مکسر این اسم نیز خواص بسیار دارد و صورتش اینست
و اگر در شب جمعه صد مرتبه اسم را بخواند
و در شب جمعه هزار مرتبه دعا یش
مستجاب کردد **و اما البدیع**
پس بمعنی مبدع است یعنی پدید آورنده کاینات از نیستی
خود بدون انکه ملاحظه مثالی و اندازه کرده باشد بلکه ابداع
فرموده است انها را از روی حکمت بالغه و قدرت کامله و نیز استعمال

ال	ب	ا	ق	ے
ی	ال	ق	ب	ا
ا	ی	ب	ال	ق
ق	ا	ال	ی	ب
ب	ق	ی	ا	ال

شده است بمعنا صانع امور کرده و صنع انها بجهة اشتمال انها بر حسن و اتقان
حیرت و بهجت عقول است شیخ برسی ره کفته که هر کس بسیار بکوید این اسم در
روزی میفرماید خدا او را معرفت و در بعضی از رسائل است که خواندن
این اسم برای درست شدن کارها نافع است و اگر کسی غسل کند دو رکعت
نماز بجا اورد پس هفتاد هزار بار بکوید (یا بدیع السموات و الارض
پس از وجهی حلال صدقه بدهد و بعد از ان هزار بار نیز این ذکر را بخواند
برای هر امر مشکل کردد ان فرو ماند باشد مجربست و اگر کسی این مربع
را بمشک و زعفران و کلاب بر کاغذ بنویسد با خود دارد و در روز
جمعه در یک مجلس بدون انکه با کسی سخن کوید بیست و چهار مرتبه بخواند
هر مطلبی که از خدا خواهد اگرچه سلطنت باشد بر اورده شود
و صورتش اینست و همراه داشتن
مکسر این اسم نیز فواید بسیار دارد
و صورت ان اینست و اسم مبدع نیز
همین خواص
دارد و
هر کس که هفتصد بار بنویسد در روز شنبه نزد
غروب در قبرستان دفن نماید در حال نوشتن مکرر بکوید یا مبدع
یا علام علوم غریبه بر او منکشف کردد و بلاغت پیدا کند و همراه داشتن
و نظر کردن در این مکسر نیز خواص بسیار دارد و صورتش در سر صفحه مقا

یا	بدیع	السموات	والارض
السموات	والارض	یا	بدیع
والارض	السموات	بدیع	یا
بدیع	یا	والارض	السموات

ب	د	ی	ع
ی	ع	ب	د
ع	ی	د	ب
د	ب	ع	ی

و اما البارئ پس بمعنا خلق
کننده و افریننده است مر خلایق را
و بمعنی افریننده بنی آدم از خاک نیز
استعمال شده است شیخ برسی ره فرموده
که هر کس این اسم را بسیار بکوید بدنش در قبر نپوسد همیشه بدنش
تر و تازه است و در بعضی از رسائل است که این اسم برای خلاص
از تنهائی و پیدا شدن فرزند و نتاج حیوانات فواید عظیمه دارد و در
بعضی از کتب است که کفتن این اسم در روز جمعه صد بار برای مطالب ملوک
نافع است و اگر در هر روزی صد مرتبه بکوید خدا فرشته خلق فرماید که
تا روز قیامت بجای او باشد چون روزی پانزده مرتبه بخواند لطف
خوف بر او باشد در دنیا و اخرت و هر کس در وقت طلوع افتاب بجای
و سر چیم بنویسد در وقت نوشتن مکرر بکوید یا باری یا کبیر
و این نوشته را با خود نکاه دارد زبان بدکویان بر او بسته کردد و
جماعت ارواح را مشاهده نماید برکت در عمرش پیدا شود و اگر از
منصبی معزول شده باشد دوباره نصب شود و اگر در شب پنجشنبه در
وقتی که قمر زائد النور باشد هیجده ح مهمله بنویسد در هنگام نوشتن
مکرر یا باری یا زکی بکوید این نوشته را با خود نکاه دارد سحر و چشم
زخم بر او اثر نکند و اگر بمشک و زعفران بنویسد در حریر پیچیده در
موم سفید کرفته در زیر دندان نهد ارواح را مشاهده نماید اکر

م	ب	ی	ع
ع	م	د	ب
ب	ع	د	م



کسی لوحی بسازد از سه مثقال سرب و این فقره را بر آن نقش نماید
یا بارئ فلا شیء کفوه بدا بیده کلا امکان نوصفه زبان بدلگونا
وخصمان بر او نهمه کرده و اگر کسی این فقره را یا بارئ النفوس
بلا مثال خلا من غیره) بر تخته هفت نقش کند با خود دارد از جادو
چشم زخم محفوظ ماند و در فرش وسیع کرده و نگاه داشتن مکرر
باری برای مطالب مذکوره نیز نافع است و صورتش این است و همراه
داشتن و نظر کردن در این مربع نیز فواید بسیار دارد و همچنین مکرر صد مؤخر این اسم و مربع این است و صورت

ی	د	ا	ب
ا	ب	ی	د
ب	ا	د	ی
د	ے	ب	ا

ے	د	ا	ب
ا	د	ب	ی
ں	د	ے	ا

مکرر مذکور این است

و اما الاکرم پس شیخ صدوق ره فرموده که بمعنی کریم است یعنی صاحب کرم و در گذشتن از جرمها و تقصیرهای بنی آدم و مداومت بر این اسم موجب امن از مفاصل دنیا و آخرت و حصول

۷۶	۷۹	۸۲	۲۹
۸۱	۷۰	۷۵	۸۰
۷۱	۸۴	۷۷	۷۴
۷۸	۷۳	۷۲	۸۳

عزت و کرامت است و این اسم مفتاح رزق و برکت است و برای
دفع ضرر و پریشانی بسیار نافع است و چون کسی بر این اسم مداومت
نماید روزی او از جائی برسد که گمان نداشته باشد و در
بعضی از رسائل معتبره است که هر کس نقش نماید اسم کریم را در

الکریم

نکشد پس فقره در دست گیرد وسعت و کثرت معرفت او در حاصل
بعد حال نقش کردن و بیست و هفتم مرتبه این اسم را بخواند و
کسی که در روز جمعه در ساعت هر وا این اسم را نقش نماید بر نگین
پس صد و هشتاد دفعه این اسم را بخواند پس انگشتر را در دست کند
پس صد مرتبه دیگر این اسم را بخواند از خانه بیرون برود مکر انکه
و را چیزی عطا کنند اگر چه روزی صد مرتبه باشد و صورت
این نقش این است و اگر این نحو نقش نماید

م	ی	د	ک
۲۱	۱۹۹	۱۱	۳۹
۱۲	۳۲	۱۸	۱۹۲
۱۹۷	۱۹	۴۱	۱۳

اگر جمع بین الاعداد و حروف نماید بهتر خواهد بود و صورتش این است و در خواندن
اسم الکریم را هزار و هشتصد و شش مرتبه و خواندن یا کریم را
هزار و هشتصد و هشتاد و شش مرتبه فواید بسیار است و اگر
کسی مکرر اسم کریم را همراه خود نگاه
دارد در وسعت رزق او اثر عظیم
مشاهده نماید و صورتش این است

م	ے	د	ک
ر	ل	م	ے
ل	ر	ے	م
ے	م	ل	د

و نگاه داشتن این اسم را انگشتر معروف نیز فواید بسیار دارد
و صورتش در صفحه بعد است و اگر کسی مداومت نماید بر این فقره

العفو ذا العدل انت الذی ملأ کل شیء عدله
کامل او امر نیت شود و مشهور آفاق گردد
و اما الظاهر پس آنکه این است که آیات

ل	د	ی	م
م	ل	ی	د
د	م	ی	ل

ربوبیت و آثار قدرت او در همه عوالم آفاق و انفس هویدا و نمایان است
لقد ظهرت فلا تخفی علی احد الا علی اکمه لا یعرف القمر
و در معنی غالب و عالی نیز استعمال شده است و بمعنای مطلع و عالم
نیز آمده است و اگر کسی تا پنجاه روز روزی ششصد و پنجاه و دو مرتبه
این اسم را بخواند دشمن او مقهور و مغلوب گردد و لکن باید معنی غالب
را از این اسم قصد نماید اگر کسی بعد از طلوع آفتاب هزار مرتبه این را
بخواند نابینا نگردد و لکن معنی اول را قصد نماید خواندن این اسم را
ایام البیض روزی هزار مرتبه بشرط صائم بودن برای ظهور مخفیات کشف
مجرب است و لکن معنی آخر را قصد نماید اگر کسی در چاشت این اسم را پانصد
دفعه بخواند دلش نورانی گردد و از خواب غفلت بیدار شود و در بعض
رسائل است که مداومت کردن بر این اسم شرح صدر اکسیر احراست و همراه
داشتن مکرر این اسم فواید بسیار دارد و صورتش این است و مکرر

د	ه	ا	ط
ا	ط	د	ه
ط	ا	ه	د
د	ه	ط	ا

این اسم انگشتر معروف نیز مفید این فواید است و صورتش این است و اگر کسی مریض

د	ه	ا	ط
ا	ه	ط	د
ط	ه	د	ا

باشد

باشد حرف اول این اسم را که ظا باشد نهصد و ده مرتبه بنویسد در شب جمعه
و با خود نگاه دارد شفا یابد **و اما الباطن** پس آنکه پیشگیر جمیع
عقلی و فهمی ادراک کنه ذاتش و نکند و مداومت بر این اسم برای اطلاع
بر اسرار و مکنونه مفید است و همچنین نگاه داشتن
مکرر این و صورتش این است **و اما الحی**

ن	ط	ا	ب
ا	ط	ب	ں
ب	ط	ن	ا

پس بمعنی زنده است که مردن و فنا بر او راه نیافته و راه نخواهد یافت
و زندگی او از خود او است و ملک کشت بذات خود و تمام مدرکات تحت
ادراک او است و این اسم منسوب بادریس علیه السلام است و هر که مداومت بر این
اسم نماید بلند مرتبه شود و بحیات جاوید فایز گشت شیخ برسی فرموده
که هر کس نوزده مرتبه این اسم را بر مریض بخواند شفا یابد اگر بر صاحب
درد چشم بخواند دردش بر طرف گردد و در بعضی از رسائل است
که اگر کسی این اسم را تا هفت روز روزی صد و یک مرتبه بر سر بیمار بخواند
صحت یابد و اگر بر باغ یا کشت خوانند از آفات سماوی ایمن گردد و
حاصلش با برکت شود و در بعضی از کتب است که مداومت این نام
مخصوص در عقب هر نمازی هیجده مرتبه باعث طول عمر و دفع مرض و صفا جاد و
معاش است و مداومت بر ذکر الحی القیوم در زیادتی معاش اثری عظیم
دارد و برای حصول مرادات و غلبه بر دشمنان و نصرت مرد لهانا بید بسیار
دارد و هر کس که در روز جمعه هنگام طلوع آفتاب و قبل از دیدن مردم
از عرش کند در حالی که با طهارت باشد همراه خود نگاه دارد تا مشش در امان

مرتبها



۹۴۶	۹۶۰	۹۵۷	۹۵۳
۹۵۸	۹۵۲	۹۴۷	۹۵۹
۹۵۱	۹۵۵	۹۶۲	۹۴۸
۹۶۱	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۶



(۳۸)

اسکه هر کس این نقش که متعلق به این اسم است در ساعت اول روز یکشنبه بر پوست
آهو بنویسد و روزی هفتاد و هشت دفعه این اسم را بخواند خداوند عالم او را
حکمت بیاموزد و صورتش این است و در بعضی

م	ے	ک	ح
۹	۶۱	۱۴	۳۴
۱۲	۴۲	۶	۱۸
۱۷	۵	۴۶	۲۵

کتب است که مداومت بر این اسم برای دانستن
کار دعاوی و استخراج مجهولات مجرب است و نیز
بر این اسم برای دوام دولت و مال و اسباب هر چه خواهد و دفع غربت و تنگی معیشت
نافعست خواندن این اسم را با نصد و چهل و پنج مرتبه برای هر طلبی مفید
است و نگاه داشتن نقش این اسم ثمرات بسیار دارد و صورتش این است

م	ی	ک	ح
ل	ی	ح	م
ح	ی	م	ک

و نظر کردن در این نقش نیز با نفعست و صورتش

م	ی	ک	ح
ک	ح	م	ی
ح	ک	ی	م
ی	م	ح	ک

و هر که سیزده قبل در روز شنبه و در هنگام
نوشتن مکرر بگوید (یا حکیم یا شکور) پس از نوشتن او در نیاز بحیث
بعد بمقصد برای هر مطلبی باشد بر آورده شود ان شاء الله **و اما العلیم**
پس یعنی دانای بر همه اسرار و مطلع بر تمام ضمائر است و هر چه کائن و هر چه بکون بود او بوده
پیش علم او دانسته بیش از خلق آنها چون علم او راست با آنها بعد از خلق آنها
و مداومت بر این اسم برای خوف از نار و اطلاع بر معارف حقیقیه و بر آمدن
حاجات مهمه مجربست و برای کشف مغیبات گفتن این اسم را ده مرتبه بعد از
هر نمازی مفید است و در بعضی از رسائل است که ملائکه علوی که موکل بر این اسم
است لوماثلث و سلطان سفلی او میمون نام است و هر که بسیار این اسم را بخواند

(۳۹)

مطلع گرداند خداوند او را بر غوامض علوم و خفیات اسرار و هر کس نقش که این
مثلث را که مسمی است بمثلث علیم در شرف عطارد بر آن خود دارد و بگوید یا علیم
خداوند او را حکمت بیاموزد و بلطائف معارف را و صورتش این است و هر

۴۰	۹۰	مح
ل	م	ع
۸۰	۱۰	۶۰

کس در شرف شمس نقش کند این نقش را بر نقره روز دوشنبه
میفرماید خداوند او را بر علوم شرعیه مخصوص که کسیکه
تا منتهی باشد و صورتش این است و اگر کسی

۲	ی	ل	ع
۴۷	۳۹	۱۱	۳۹
۱۲	۴۲	۶۸	۲۰
۲۷	۶۹	۴	۱۳

این لوح را در پاکیزگی نقش کند با خود دارد و در
شبهای جمعه بعد از نماز صبح و صلوات بفرستد و
چهار صد و پنجاه مرتبه این اسم را بخواند و در لوح نظر کند معانی ظاهر و باطن او را
حاصل گردد و تمام مرادات او با سانی مهیا شود و صورت لوح این است و نگاه

۲۷	۴۰	۴۳	۳۰
۴۲	۳۱	۳۶	۴۱
۳۲	۴۵	۳۸	۳۵
۳۹	۳۴	۳۳	۴۴

داشتن مکرر این اسم نیز فوائد بسیار دارد و صورتش این است

م	ی	ل	ع
[illegible]	ی	ع	م
ع	ی	م	ل

و از فوائد مداومت بر
این اسم حصول علم لدنی است و چون کسی خواهد که بر امر پنهانی مطلع گردد در
شب هر شبی دو رکعت نماز کند و بعد از نماز صد و پنجاه مرتبه این اسم بخواند
و صلوات بسیار بفرستد در خواب آن امر بر او منکشف گردد و مداومت بر
این اسم عالم و علام نیز همین فوائد دارد و اگر کسی روزی هزار و یکبار دعای
یا علام الغیوب فلا یفوت شیء من علمه و لا یؤده من حفظه) اقبال و
دولت برای او روی نماید و در میان خلق محترم و عزیز گردد و تمام مهمات او بر

(۴۰)

آورده گردد و از کسی ضرری بوی نرسد ان شاء الله و هر کس را درد سر باشد دست
بر سر گذارد و بگوید (اسکن سکنتک بالذی سکن له ما فی اللیل و النهار و
هو السمیع العلیم) درد سرش ساکن گردد و برای درد گوش دست بر گوش
بمالد هفت بار بگوید (اعوذ بالله الذی سکن له ما فی البر و البحر و ما فی
السموات و الارض و هو السمیع العلیم) درد ساکن گردد **و اما
الحلیم** پس یعنی کسیکه شتاب نمیکند در عقوبت کسانیکه نافرمانی
او میکنند با قدرت او در عقوبت و کسیکه عفو میفرماید از گناهان با قدرت
بر انتقام و مخفی نماند که خداوند جل جلاله حلم نمیکند مگر در موضع حلم و عفو
نمیفرماید مگر در موضع عفو و الا خلاف حکمت لازم آید چنانکه حکیم علی الاطلاق
و اعلم انک انت ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبین
فی موضع النکال و النقمة) و مداومت بر این اسم برای امن از خوف مجرب
است و اگر کسی این اسم را بنویسد و آن آب بر زرع بپاشد موجب نمو و برکت
گردد و خواندن این اسم را روزی صد مرتبه برای آرامی دل و اطفای نائره
جهل و حدت و فرو نشستن خشم نافعست و اگر سلطانی بر کسی خشمناک شده
باشد صد مرتبه این اسم را بخواند خشمش فرو نشیند و اگر کسی بعد از هر نماز
صد و هشت مرتبه بخواند از اخلاق ذمیمه چون کبر و حسد و بخل پاک
گردد و اگر در بالای سر بیماری یکصد و یازده مرتبه این اسم را بخواند
آن بیمار شفا یابد و اگر کسی تا نه روز روزی پانصد و بیست و هشت مرتبه
این اسم بخواند در صفت حلم کامل گردد و جن و انس بفرمان او در آیند

(۴۱)

و اگر استغفر و در (یا حلیم ذا الاناة فلا نعاد له شیء من خلقه رتبه) بسبب
بخواند بجور مطلوب هدایت و دشمن مهربان گردد و اگر کسی بر این ذکر
مداومت نماید هر چه گوید از وی قبول کنند و بر او اعتراض ننمایند و
اگر کسی در روز جمعه صد و بیست و شش بنویسد و در هنگام نوشتن بگوید
یا حلیم یا معبود) و با خود نگاهدارد محبوب قلوب خلایق گردد و سخنان
او پسندیده همه مردم شود و چون بسفر رود سالما غانما بوطن برگردد
و همراه داشتن مکرر این اسم نیز فوائد بسیار دارد و صورتش این است

م	ی	ل	ح
ل	ح	م	ی
ح	ل	ی	ی
ی	م	ح	ل

و این مکرر نیز همین فوائد دارد و این مربع نیز خواص

م	ی	ل	ح
ل	ی	ح	م
ح	ی	م	ل

بسیار دارد و از آن اگر کسی را چیزی دزدیده باشند
و ادرکوش او بخواند

۲۱	۲۵	۲۸	۱۴
۲۷	۱۵	۲۰	۲۶
۱۶	۳۰	۲۳	۱۹
۲۴	۱۸	۱۷	۲۹

خوابع المرام میباشد و
گوش رفته باشد این اسمها
برو رالیداند (یا علی یا عظیم
یا حلیم یا عظیم) و هر کس در جمعه آخر ماه رمضان این کلمات را باید بطریق
بنویسد و در کیسه گذارد از درهم و دینار (ان تقرضوا الله قرضا حسنا)
خالی نگردد **و اما الحفیظ**
پس یعنی حافظ یعنی نگاه دارنده آنچه
که آفریده است از تلف و فنا و مهالک
و بلاها تا آن زمان که اراده بقای آنها دارد



طلوع چه هرحادثی چنانکه درحالتی محتاج است بعلت محدثه در بقا نیز
محتاج است بعلت مبقیه و بمعنی عالی نیز آمده که از علم او هیچ چیز غایب نیست
ومداومت بر این اسم برای کسیکه از مهلکه خائف است نافع و سریع
الاجابه است و ذاکر این اسم پیوسته محفوظ است از غرق و حرق و سایر
مهلکات و تو ابتجربه و بحر تجربه رسیده و تعویذ کردن این اسم و بستن آن بر بازوی
موجب ایمنی از نکبتهاست و هر کس این اسم را بعد از نماز در روز جمعه
بخط بابل نهصد و نود و هشت مرتبه بنویسد بر بازو ببندد از وسواس
شیطان و خوف سلطان و بیم مار و عقرب و خیالات فاسده در امان حصین
سبحانی باشد و اگر کسی مکرر این اسم را بر انگشتری نقره نقش کند و در دست کند
اگر در زمینی بخوابد که در مکان دزدان بسیار باشد ایمن شود و صورت نقش
اینست

ظ	ی	ف	ح
ف	ح	ظ	ی
ح	ف	ی	ظ
ی	ظ	ح	ف

واگر کسی در شرف آفتاب این مربع بنویسد همراه دارد همین فایده بخشد

یا حفیظ احفظنی

۲۴۸	۲۵۱	۲۵۰	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۵۹

واگر کسی مکرر این طریقه که ذکر شد بر لوح نقره نقش کند و با خود دارد از شر تمام
مخلوقات و از مرگ مفاجاة و مرض و فقر و جمیع
امراض و بلیات و هموم و غموم ایمن گردد و اگر کسی
این نقش را در شرف آفتاب بر لوح نقره نقش کند

ظ	ی	ف	ح
۷	۸۱	۹	۵۰۱
۱۲	۹۰۲	۶	۷۸
۷۹	۵	۹۰۳	۱۱

و در میان مال گذارد از دزد محفوظ ماند و صورت نقش در سر صفحه مقابل است

۲۳۸	۲۵۲	۲۰۶	۲۴۷
۲۶۳	۲۳۰	۲۴۵	۲۴۰
۲۳۳	۲۷۲	۲۵۱	۲۴۲
۲۵۴	۲۳۹	۲۳۶	۲۶۱

واگر کسی این سطر را بر عقیق یا بلور یا نقره یا
از پنج جزء مجموع او طلا باشد نقش کند و با
خود نگاه دارد و در روز پنجشنبه یا پنجشنبه
باید بسحرگاه شب جمعه در آب بکر غسل کند در خلوت دو رکعت نماز کند پس
یکصد و هشتاد و چهار مرتبه بخواند فواید عجیبه و خواص غریبه مشاهده نماید
و بعضی مدت دعوت این اسم را هشتاد روز نوشته و گفته اند که در آخر هر
مجلس یا حفیظ احفظنی بگوید
و صورت سطر اینست که بتکسیر
حفیظ احفظنی است بصد و ...
و همراه داشتن مکسر حفیظ نیز
فواید بسیار دارد و صورت نقش
اینست واگر کسی در یکمجلس هزار

ے ا ح ن ی ظ ا ح ف ی ن ے
ی ی ن ا ظ ح ف ف ح ے ا ظ
ظ ی ا ی ی ن ح ا ف ظ ف ح
ح ظ ف ی ظ ا ف ی ای ح ن
ا ن ح ح ظ ی ف ا ی ی ظ ف ا
ا ن ف ے ظ ح ی ظ ی ی ا ف
ف ا ا ن ے ف ی ح ظ ظ ے ح
ح ف ی ا ظ ا ظ ن ح ے ے ف
ف ح ے ف ی ی ح ا ن ظ ظ ا
ا ف ظ ح ظ ی ن ف ا ی ح ے

و یکصد و شش مرتبه بگوید (فالله خیر حافظا

ظ	ے	ف	ح
ف	ے	ح	ظ
ح	ے	ظ	ف

و هو ارحم الراحمین) برای آواره شدن
دشمن و شفای بیمار و برآمدن حاجات و دفع فقر و پریشانی مجرب است و اگر
در یک مجلس هزار و یکبار بگوید (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)
دشمن او هلاک شود و زبان خصمان بر او بسته گردد و اما الحی
پس بمعنی کسیکه هستی او ثابت محقق و دائم بذات خود باشد که در هستی
او نیازمند نباشد مانند ممکنات که هستی موهومی دارند بلکه در حقیقت نیست

هست عملی باشد ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل
چه هرچه منسوب بشیئی بوده فنا در پی دارد هستیش عاریتی است کل
شیئ هالک الا وجهه و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و
الاکرام) و مداومت بر این اسم برای خلاصی از دست طلبکار مجرب است برای
کشنده و غائب بچهار گوشه کاغذ شهید حق بنویسد نام کشنده یا غائب
در وسط کاغذ بنویسد در نصف شب بر آسمان ایل نظر در آن کند و
هفتاد بار بگوید (الشهید الحق) از کشنده پیدا شود و همراه داشتن مکسر
این اسم فواید بسیار دارد و صورتش این است

ق	ح	ال
ح	ال	ق
ال	ق	ح

و خواندن این اسم را صد و هشت مرتبه برای حاجات
مفیدات و اگر کسی خواهد که دل او نورانی شود و صفای باطن و جلای قلب حاصل
کند ... که ضمائر مردم بر او منکشف شود نیم شب برخیزد و دو رکعت نماز کند پس
دستهای خود را بسوی آسمان بلند کند و صد مرتبه بگوید یا حق و بر این عمل مداومت
نماید انشاء الله مطلوب حاصل شود و اما الحسیب پس بمعنای دانای هر
شیئ و احصا کننده عدد هر شیئ است و بمعنی کفایت کننده و محاسب
بندگان در عملهای ایشان نیز آمده است شیخ برسی ره گفته که هر کس ابتدا
نماید از روز پنجشنبه تا هفت هفته و در هر روزی هفتاد مرتبه بگوید حسبی
الله الحسیب کفایت کرده میشود از هر چیزی که طلب کند و نجات می یابد
از هر چیزیکه از آن میترسد و بعضی هفتاد و هفت نوبت گفته و مداومت
بر این اسم برای دستار ... محاسبات و فصل یافتن امور بهم دیگر مجربست

و خواندن این اسم را هشتاد مرتبه برای دفع شر غمازان و حاسدان تمام است و برای
دفع دشمن قوی مجرب است و هر کس در صبحگاه هفتاد و هفت مرتبه در شنبه
بهمین عدد این اسم را بخواند مال و فرزندان او از نکبات و آفات ایمن گردد

ب	ی	س	ح
س	ی	ح	ب
ح	ی	ب	س

و نگاه داشتن مکسر این اسم مفید فواید
مذکوره است و صورتش این است و این
مکسر نیز همین فواید را دارد و اگر کسی این مربع را در وقتی که آفتاب در برج
حمل یا در برج اسد باشد بنویسد و با خود
دارد روزی بیست و یکمرتبه بگوید حسبی
ربی من کل مرئ) اگر همه عالم دشمن او شوند
ایذای او نتوانند ساخت اگر سلطان را بر او خشم باشد چون نظرش بر
او افتد بر وی مهربان گردد و او را مقرب خود سازد و بعضی هم این

ب	ی	س	ح
س	ح	ب	ی
ح	س	ی	ب
ے	ب	ح	س

مربع را در اطلس سبز وضع نماید
و صورت نقش اینست و نگاه داشتن
و نظر کردن در مکسر حسیب مفید

مریے	من کل	دبے	حبے
حبے	دبے	من کل	مریے
من کل	مریے	حبی	دبے
دبے	حسی	مریے	من کل

فواید دارد و است این او دو اسم ره خو صدو

بسیار صورتش مکسر این بتکسیر صد نیز همین

ب	د	ت	ق	م	ب	ے	س	ح
ث	ق	م	ح	ے	س	ت	د	د
س	ح	ے	د	ث	د	م	ب	ق
د	د	ث	ق	م	ب	ے	س	ح
ق	د	ب	ے	س	ح	د	د	ث
ے	س	ح	د	د	ث	ق	م	ب
د	د	ت	ق	م	ب	ے	س	ح
ق	م	ب	ے	س	ح		د	ث
ے	ک	ح	د	د	ث	ق	م	ب



فواید دارد و اما الحمید پس بمعنای محمود است یعنی کسیکه منصف است بصفات حمیده و مستحق است ثنای بر جمیل را او پسندیده است افعال و صفات او راست تعظیم و تجلیل و مداومت بر این اسم موجب برطرف شدن اخلاق ذمیمه و پیدا شدن اخلاق حمیده میشود و اگر کسی این اسم را بر ظرفی نو بسفال و از آب بیاشامد حالت هزل و فحش از او زائل گردد و اگر این اسم را بر طعامی بخواند شصت و دو مرتبه و آن طعام را بخوراند بکسیکه هزال و فحاش است حالت و بصلاح و تقوی مبدل شود و اسم محمود نیز همین خواص دارد و اگر کسی در روز پنجشنبه سیح بنویسد در هنگام نوشتن بگوید یا محمود یا کریم و این نوشته را با خود دارد ایمان کامل نصیب و شود و بصلاح در میان مردم مشهور گردد و اگر کسی مداومت نماید بر این فقره (یا حمید الفعال ذا المن علی جمیع خلقه) در نظر مردمان معزز و محترم گردد و چندان خداوند با و نعمت دهد که از حساب آن عاجز شود و اگر کسی هزار مرتبه بخواند خواص عجیبه مشاهده نماید اگر کسی در روز جمعه بعد از نماز دویست مرتبه بگوید (یا الله المحمود فی کل افعاله) هر حاجت از خدا بخواهد روا گردد و اگر کسی شصت روز در روز چهارشنبه صبح و بار بگوید (ولی حمید) تمام خلایق او را دوست شوند و مقبول همه دلها حتی سلاطین گردد و همیشه مسرور و خرم باشد و مشهور آفاق گردد و صورت اینست و اگر کسی این مربع را بر طلا نقش کند اثر او در ظرف

د	ے	ه	ح
ه	ح	د	ے
ح	ه	ے	د
ے	د	ح	ه

ابکی ابن نماز بکند بکرار و بی گفتار باشد این صفت از او زایل گردد و صورت مربع اینست و نظر کردن بر این مکرر فواید بسیار دارد و همچنین همراه نگاه داشتن آن و اگر کسی بخواهد سخت شود در هنگام

١٥	١٨	٢١	٨
٢٠	٩	١٤	١٩
١٠	٢٣	١٦	١٣
١٧	١٢	١١	٢٢

نوشتن بگوید یا حمید یا عزیز و در روز چهارشنبه در حمام رود و آن نوشته را در طاس بشوید و بر سر بریزد ابواب نعمت وی کشاده شود و اما الحفی بمعنای مطلع بر معنی دانا و محیط و مهربان است و مداومت بر این اسم برای توقف بر ضمایر نافع است و خواندن این اسم را نود و هشت مرتبه برای حصول دوستی و محبت مفید است و مکرر این اسم را همراه داشتن برای حصول علم و معرفت فایده بسیار دارد و صورتش اینست

د	ے	ه	ح	ے	ل	د
ح	ے	ه	ل	ے	د	د
ل	ے	ه	د	ے	د	ح
ه	ے	ه	د	ی	ک	ل

و اما الرب پس بمعنی مالک و مدبر و تربیت دهنده است بهیچ بوصفی گفته هر کس این اسم را بسیار گوید خداوند او را حفظ میفرماید و اولاد او و در بعضی از روایات است که هر کس بگوید یا رب یا رب تا آنکه نفسش قطع شود در جواب گفته شود لبیک حاجت تو چیست و نیز برای هر مهمی اگر کسی هشتصد و هجده مرتبه بگوید (سلام قولا من رب رحیم) آن مهم بر آورده شود و اگر از روز چهارشنبه تا پانزده روز هر روزی بعدد مذکور بخواند بسیار مؤثر است و از علی بن الحسین

ے	ف	ح	ال
ح	ف	ال	ے
ال	ف	ی	ح

روایت که فرمود یکسال بعد از هر نمازی از خدا خواستم که مرا اسم اعظم تعلیم فرماید تا آنکه روزی بعد از نماز صبح خواب بر من غالب شد پس مردی را دیدم که گفت اگر اسم اعظم خواهی این کلمات را بگو (اللهم انی اسئلک بحق الله الله الله الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم) و گفتن این کلمات برای قضای هر حاجتی مجربست و اگر کسی در مجلس دو هزار و دو صد و شصت مرتبه بگوید (انی مغلوب فانتصر) هر مطلبی که داشته باشد بر آورده شود و برای رفعت و وسعت و جاه و حشمت و محبت قدر و مرتبه است خواندن این آیه (حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم) هر روز و شصت و نود و نه مرتبه مجربست اگر کسی این آیه را روزی هفتاد بار بخواند جمیع مهمات او بر آورده شود و اگر این آیه را همراه دارد همین فایده دارد و اگر کسی این لوح را در روز دوشنبه بنویسد با خود دارد برای کشایش کارها و دفع مکر دشمنان مجربست و برای دفع گریه اطفال اگر در گردن ایشان بندند نافع است و صورت لوح اینست و اگر کسی از پادشاه ترسد چون در

العظیم ١٠٥١	وهو رب العرش ٨٢٠	علیه توکلت ٩٧١	حسبی الله لا اله الا هو ٧٧٦
باری طالب ٢٥٥	اول آخر صمد ٩٢٢	مجیب واجب باعث معین ٨٢٣	وصی ازل ١٠٤٨
یا حکیم یا علیم البالغ ٨٢٢	حسیق بحق یا کریم ١٠٤٦	موجد ناجع ٢٥٤	کهیعص خالق والی
ظاهر یا رحمن رحیم صابر طبیب ٩٢٠	مو صاحب ٢٥٧	یا حافظ بدیع ١٠٥٠	قدوس ناصر دیان ٨٢١

برابر هفتاد تبارک سبحانک انت یا بنی — او باید بگوید لا اله الا انت ربکل و اربه

در آید در وقت رفتن مهر و محبت او در دل پادشاه پیدا شود و اگر کسی این

فقره را صد بیست بکار برد و چون بی خواند و مطلوب بخواند مطیع و فرمان بردار شود و خواندن این فقره برای صفای باطن و روشنی دل و قوت حافظه و حصول بقا و رفعت نافعست و برای قضای حوایج در شب جمعه بعد از نماز خفتن صد مرتبه این دعا بخواند بعد از آن صد مرتبه صلوات بفرستد دعا اینست (بسم الله الرحمن الرحیم الهی لا رب لی سواک فادعوه و لا اله لی غیرک فارجوه انت الرب و انا العبد و العبد یخطی و الرب یعفو فان کان دعوتی لک صادقة و یجیئ لک خالصا فصل علی محمد و آل محمد و اغثنی یا غیاث المستغیثین یا رب العالمین) و ایضا اگر کسی در شب جمعه یا در شب عید قربان دو رکعت نماز بکند در هر رکعت چون (ایاک نعبد و ایاک نستعین) رسد صد مرتبه مکرر نماید پس حمد را تمام کند و دویست مرتبه سوره توحید بخواند چون از سلام فارغ شود هفتاد مرتبه بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس بسجده رود و در سجده دویست مرتبه بگوید یا رب یا رب یا رب هر حاجت که بخواهد روا گردد و همراه داشتن مکرر این اسم فواید بسیار دارد و صورتش اینست و برای قضای حوایج و دفع غائب خواندن این آیه نیکو (و تلک نعرضنی) مجربست لکن بعضی اسم خود بخواند و بعضی این آیه را صد و مرتبه برای وسعت رزق و استغنا از او لا نافعست

ب	د	ال
د	ال	ب
ال	ب	د

و اما الرحیم پس بمعنی کسیکه رحمت او شامل باشد تمامی بندگان را از مؤمن و کافر یعنی روزی دهنده باشد همه ایشان را و اوراحم



کننده باشد بر تمام انها رحمت عام و اسم خود این اسم نیز از اسماء خا
حضرت حق تعالی است و ان بر غیر او جایز نیست (قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ
أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ) و عرفا عبد الرحمن را بر کسی اطلاق
کنند که مظهر رحمت و اسم حق باشد و ملک علوی موکل بر این اسم موا کل
و ملک سفلی ایلیوش است و اگر کسی بعد از هر نمازی صد مرتبه این اسم را بخواند
در جمیع افعال و اقوال خود مورد لطف و عنایت حق گردد و همراه داشتن ان

۷۷	۶۸	۸۰	۷۴
۸۳	۷۱	۷۶	۶۹
۷۲	۸۲	۷۰	۷۵
۶۷	۷۸	۷۳	۸۱

نقش که متعلق باین اسم است خواص بسیار
دارد و اگر کسی هفت از این اسم را بعد از هر نماز
دویست و نود و هشت بار بگوید تمام خلق
او را دوست شوند و دشمنان بر وی مهربان گردند و اگر دویست و نود و هشت بار
بگوید بهتر است و اگر کسی در روز جمعه بعد از نماز عصر و بقبله بگوید
یا اللّٰهُ یا رحمٰن تا انکه افتاب غروب کند پس بسجده رود هر حاجت که
از خدا بخواهد روا گردد و همراه داشتن مکسر این اسم فواید بسیار دارد و

ن	م	ح	د
ح	م	ب	ن
د	م	ن	ح

صورتش این است و برای تحبیب اگر کسی سیر و روز
دارد و روزی پانصد مرتبه بگوید (یا رحمٰن کل شی
و راحمه) و در روز سیم داخل خانه شود گرد دش و نتیجه نباشد پس در انجا
غسل کند پس این ذکر را برکت دست خود نویسد برابر مطلوب و داود
محبت چنان بهم زاد کرد که در غیب مجنون باشد و اگر کسی مداومت نماید
سوره مبارکه الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ در قرائت وی و سفید باشد و شفا

هر کس را نماید قبول شود و اگر کسی در شب بیست و یک بخواند و بعد از (فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) بگوید (لَا بِشَيْءٍ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أُكَذِّبُ) خداوند ملکی
موکل نماید بر حفظ او از همه افات و برای درد کلو از اول سوره بنی
اسرائیل بنویسد تا (عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا) پس بنویسد بجق الرحمن علم
القران و با خود نگاه دارد محفوظ ماند و جمله دیگر از خواص این اسم
مبارک در شرح الرحیم خواهد امد و اما **الرحیم** که اسم اعظم
است از اسماء اللّٰه الحسنی پس معنی رحمت کننده است بر مومنان بر حمت
خاصه یعنی امرزش و نیکوئی عاقبت و کافران از این رحمت بهره ندارند
دوستان را با لطف نوازد و دشمنان را بقهر هلاک سازد و ملک علوی موکل بر این
اسم زوایل و ملک سفلی صیجوش است برای بر امدن تمام حوائج دنیا و
انجمن مداومت برای این اسم نافع است و هر کس این اسم را ورد خود قرار دهد
سوال نکند از خدا چیزی را مگر انکه باو عطا فرماید و اگر کسی در وزی صد
مرتبه این اسم را بخواند با خلق خدا مشفق و مهربان گردد و خلق با او مهربان
گردند و اگر کسی در مهمی حیران باشد بحق این اسم مداومت نماید
کشایش در کارش پیدا شود و همراه داشتن این نقش که متعلق باین اسم است

۶۳	۶۶	۷۰	[illegible]
[illegible]	۵۸	۶۳	[illegible]
۵۹	۷۲	۶۴	۶۲
۶۶	۶۱	۶۰	۷۱

تاثیر عظیم دارد و اگر کسی خواهد شخصی را دوست
خود گرداند بنویسد با مشک و زعفران یا صبح
و مکرر بعد از عشاء و مغرب) و نام پدر و نام خود و مادر خود و نام
مطلوب و مادر او بنویسد هزار مرتبه این ذکر را بخواند مطلب و حاصل گردد و

همراه داشتن مکسر این اسم خواص بسیار دارد و صورتش این است و اگر کسی در روز

م	ی	ح	د
ح	ی	د	م
د	ی	م	ح

یکشنبه دوازده بار بنویسد در هنگام نوشتن
مکرر بگوید یا رحمن یا رحیم و این نوشته را بر کاسه
چینی نویسد بخورد مریض دهد شفا یابد برای حصول محبت نیز نافع است و اگر
این نوشته را در منزل موذی دفن نماید دست از اذیت بردارد و اخبار
در فضیلت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بسیار وارد شده و از بعضی از انها مستفاد
میشود که اسم اعظم الهی است و در بعضی از انها است که هر کس بکرات انرا بگوید
ذره از گناهان او باقی نمیماند و اول چیزی که قلم بر لوح نوشت این کلمه بود و
اگر کسی در روز جمعه بعد از نماز عصر این کلمه را مکرر بگوید تا مغرب پس
بسجده رود هر حاجت بخواهد روا شود و نوشتن این مربع در شرف افتاب و
همراه داشتن ان برای کشایش کارها و حفظ از بلاها و افتها و از مکر شیطان

الرحیم	الرحمن	الله	بسم
الله	بسم	الرحیم	الرحمن
بسم	الله	الرحمن	الرحیم
الرحمن	الرحیم	بسم	الله

مجربست و صورتش این است و هر کس این مربع
را با خود نگاه دارد و در روزی هفتصد و هشتاد
و شش بار این کلمه را بخواند و بعد از ان صد مرتبه
صلوات بفرستد تمام مشکلات بر وی اسان گردد و دشمن مقهور وی و مسخر گردد و مستجاب
الدعوه شود و صفای باطن برایش حاصل گردد و باید که دارنده این مربع همیشه
با طهارت باشد بوی خوش بکار برد و اگر کسی این لوح که متعلق باین کلمه
است همراه خود نگاه دارد از مکر غماز ان و حسودان محفوظ ماند بشرطیکه این
کلمه را روزی هشتاد و هفت مرتبه بگوید و صورت لوح در سر صفحه عقب است و بعضی

۴۱	۴۴	۴۵	۳۴
۴۶	۴۵	۴۰	۴۵
۴۶	۴۹	۴۲	۴۹
۴۴	۳۸	۳۵	۴۸

لوح را باین صورت ضبط کرده اند و اگر

الرحیم	الرحمن	الله	بسم
بسم	الله	الرحیم	الرحمن
الرحمن	الرحیم	بسم	الله
الله	بسم	الرحیم	الرحمن

کسی این لوح را با خود دارد از سحر و چشم
زخم و وسوسه شیطان و از فقر و پریشانی محفوظ ماند و صورت لوح این است و این
لوح را لوح الرحمن الرحیم مینامند و اگر

حیم	ر	من	رح
رح	من	ر	حیم
ر	حیم	رح	من
من	رح	حیم	ر

کسی دو رکعت نماز کند بنیت نماز حاجت
و در هر رکعت نوزده مرتبه کلمه بسم اللّٰه
را بخواند و بعد سوره حمد را بخواند چون از نماز فارغ شود هفتصد و هشتاد
و شش مرتبه کلمه بسم اللّٰه را بگوید هر حاجت بخواهد روا شود و بعضی گفته اند که
در هنگام خواندن این کلمه نظر در این مربع نماید و صورت مربع این است و برای
وسعت رزق و کشایش کارها بعد از نماز صبح هزار مرتبه بخواند تا چهل
روز اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ آلِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ یا رازق یا کریم یا عطوف) و اگر کسی
این کلمات را بر قدحی نویسد و بمریضی از اب ان بنوشاند شفا یابد و
کلمات این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ
لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ
إِنَّا مُؤْمِنُونَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ



رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ اِنَّا مُؤْمِنُونَ اَلْآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِیکُمْ ضَعْفًا فی اما **الذّاری** بذال معجمه و بهمزه آخر یا قلب آن بیا پس بمعنای خالق و آفریننده است و خواندن این اسم برای بیرون آمدن غایب هر گاه آن غایب خبری نباشد چون از شب نصف بگذرد در برخیزد و بگوید یا ذاری یا معید رد علی فلان تا و نام آن غایب را ذکر کند بعدد هان هفت از او خبری برسد اگر نه پیش یازده مرتبه بگوید یا ذاری بقصد رسیدن خبر غایب بزودی خبر برسد و نوشتن و مکرر این اسم نیز همین فایده دارد و صورتش اینست

ذ	ا	د	ے
ے	ذ	د	ا
ا	ے	د	ذ

و ملک علوی موکل بر خالق که بمعنی ذاری است میکائیل و ملک سفلی دلابوش است و هر کس که بسیار اسم الخالق بگوید تا پنجهزار و دو صد و هفتصد و فی الحال دعای او مستجاب شود و هر چه اراده نماید بر او ظاهر گردد و اگر کسی این نقش را که متعلق باین اسم است همراه خود نگاه دارد بر اشر عالم فایده میشود و صورت نقش اینست

۱۸۰	۱۸۵	۱۹۱	۱۷۹
۱۹۲	۱۷۸	۱۸۱	۱۸۴
۱۷۷	۱۸۹	[illegible]	۱۸۳
۱۸۶	۱۸۳	۱۷۶	۱۹۰

و مداومت در اسم الخالق برای دفع فساد و خلل کارها و صنعتهای نازک مجرب و برای اولاد و اتباع نیز مفید است و اگر کسی در صد و روزی هزار و دو صد و شش مرتبه این اسم را بخواند باطنش صافی و دل او خرم و مشکلها او آسان گردد و بهر کار که رو آورد بر او بی زحمت مهیا شود و صاحب نامه و حشمت گردد و بهر صنعتی که دست زند سر آمد اهل عصر خود شود و از خلق

مستغنی شود و نوشتن مکرر این اسم و همراه داشتن آن همین فواید دارد بشرطیکه در هر صبح صد مرتبه این اسم را بخواند و صورت مکرر اینست و اگر کسی بقصد مراجعت غایبی بیست هزار مرتبه بگوید (یا خَالِقَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرَضِینَ وَکُلٌّ اِلَیْهِ مَعَادُهُ) آن غایب را ملاقات نماید زود شود و اگر کسی در روز جمعه پیش از طلوع آفتاب نوح حرف میم بنویسد در هنگام نوشتن بگوید یا خالق یا محیط و این نوشته همراه خود نگاه دارد هر حاجت بخواهد روا شود و اگر در و باغی یا زرعی با و بیزد از هر آفتی محفوظ ماند و اما **الرزّاق** پس بمعنی عطا کننده روزیست بجمیع مخلوقات خود و روزی چیزیست که صحیح باشد انتفاع بآن خواه ماکول و مشروب باشد یا غیر آن و بس روزی منحصر در حلال است و معارف و مکاشفات و علوم حقه نیز داخل در روزی است چه قلوب صافیه با آنها زنده میشود و بالجمله مداومت بر این اسم موجب برکت و وسعت روزیست و ملک علوی موکل بر این اسم اموکیل و ملک سفلی ابلیوش است و این اسم از ذکرهای میکائیل است و هر کس این اسم را در شرف قمر نقش کند در مربعی در انگشتری خود و سبع شود برای او روزی او و صورت نقش اینست و بسا کهنین این اسم را در شب نصف ماه شعبان در روی معیر روزی اثر عظیم دارد و اگر کسی در هر رکنی از چهار رکن خانه خود بگوید یا رازق یا رازق تا صد مرتبه هر روز در وقت خود و آن خانه را بنیاد

د	ذ	ا	ث
۹۹	۲	۶	۲۰۱
۵	۱۹۸	۱۰۲	۳
۴	۱۰۱	۱۹۹	۱۴

و اگر کسی تا چهل روز روزی هفت هزار و شصت و هشتاد مرتبه این اسم را بخواند

چنان توانگر و با دولت گردد که احدی وصف آن نتواند کرد و همراه داشتن مکرر این اسم اثری عظیم دارد و صورت مکرر اینست

د	ذ	ا	ق
ا	ق	د	ذ
ق	ا	ذ	د
ذ	د	ق	ا

و ایضا برای دفع فقر و فاقه پیش از نماز صبح در چهار زاویه خانه در هر زاویه ده دفعه بگوید یا الرزاق الرزاق و روی سوی آسمان کند و آسمان در سجده داشت کند رو بقبله و در مجرب است و ایضا در ساعات اول هر روز یکصد و سی و هشت بار بگوید یا رازق خداوند روزی او را وسیع گرداند از جائیکه گمان نداشته باشد و ایضا برای وسعت پیش از صبح عنبر بخور کند هزار و یکبار بگوید (اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِینُ) و چون تا یکهفته این عمل کند مقصود حاصل شود و اما **الرقیب** پس بمعنی حافظ و نگاه دارنده مخلوقات است در همه حالات و بمعنی مراقب و ناظر و داحل احوال خلایق نیز آمده است یعنی غافل از هیچ موجودی و جاهل بحال هیچ مخلوقی نیست و این اسم ذکر حضرت شعیب بوده که ببرکت آن کوسفندان او از گرگ محفوظ ماندند و خواندن این اسم هفتم مرتبه برای دفع شر دشمن قوی مجرب است و مداومت این اسم برای حفظ مال و اهل و عیال از جمیع بلیات نافع است و همراه داشتن مکرر این نیز همین فایده دارد و صورت مکرر اینست

د	ق	ے	ب
ب	د	ے	ق
ق	ب	ے	د

و اگر کسی این اسم را سیصد و دوازده مرتبه بخواند بسیار از همه آفات مربع خوا من بسیار اثر است و نظر کردن در این

د	ق	ے	ب
ے	ب	د	ق
ب	ے	ق	د
ق	د	ب	ے

و اما **الرؤف** پس بمعنی مهربان ببندگان است و اگر کسی این اسم را در نزد ظالمی بسیار بگوید از ظلم

برای او خاضع گردد و اگر شفاعت مظلومی را در نزد او کند قبول کند و برای نجات مظلوم از حبس ظالم چون ده مرتبه این اسم را بگوید مجرب است و اگر خواهد کسی را مسخر و مطیع خود گرداند در روز جمعه بعد از نماز این اسم را دو بیست مرتبه برابر یا بر پشت بخواند و آن را با آن شخص بخوراند مقصود حاصل گردد و نگاه داشتن این مکرر فواید بسیار دارد

د	ء	و	ف
ف	د	و	ء
ء	ف	و	د

و اما **الرائی** پس بمعنی بیننده و داننده است و مداومت بر این اسم برای حصول معرفت و بصیرت نافع است و همراه داشتن مکرر این اسم نیز همین فایده دارد

د	ا	ء	ے
ے	د	ء	ا
ا	ے	ء	د

و اما **السّلام** پس بمعنی منزه و مبرا از هر عیب و نقص و زوال و انتقال است و عرفا عبد السلام را بر بنده اطلاق کنند که از اخلاق رذیله سالم باشد و اگر کسی این اسم را صد و بیست مرتبه بر مریض بخواند شفا یابد مداومت بر این اسم برای سلامتی از آفات نافع است و همراه داشتن این مکرر خواص بسیار دارد

س	ل	ا	م
م	س	ا	ل
ل	م	ا	س

و اگر کسی این اسم را سیصد و شصت مرتبه بر شربتی بخواند و بدشمن بخوراند مهربان گردد و اگر کسی این مربع را با خود دارد از جذام و برص ایمن گردد و صورتش اینست

۲۵	۳۹	۳۵	۳۲
۳۶	۳۱	۲۶	۳۸
۳۰	۳۳	۴۱	۲۷
۴۰	۲۸	۲۹	۳۴

و اگر کسی این نقش را همراه خود نگاه دارد صحت و سلامتی در دین و دنیا روزی او گردد و محفوظ شود در سر صفحه بعد است و اما



(۵۸)

المؤمن یعنی ایمن کننده مطیعین از عذاب خود و بمعنی ثابت کننده ایمان است در قلوب مؤمنان و اگر کسی این اسم را

۴۰	۴۸	۵۱	۳۸
۵۰	۳۹	۴۴	۳۲
۴۷	۵۳	۴۶	۴۳
۴۴	۴۲	۴۹	۵۲

صد و شصت و شش مرتبه بخواند از شر جن و انس ایمن گردد و اگر کسی این اسم را صد و بیست مرتبه بخواند از وسواس محفوظ ماند و اگر کسی این نقش را که مخلوق بااین اسم است همراه خود نگاه دارد شیطان نتواند او را فریب دهد و وسوسه نماید صورت نقش اینست

۳۲	۳۵	۳۹	۲۵
۳۸	۲۶	۳۱	۳۶
۲۷	۴۱	۳۳	۳۰
۳۴	۲۹	۲۸	۴۰

و اگر کسی این اسم مفرد را نقش کند با طهارت با خود نگاه دارد بر دشمنان ظفر یابد ایمان او سلامت برد یعنی از شر شیطان ایمن گردد و اگر کسی مکرر این اسم را بر خاتم نقش کند در حال نقش کردن بخود بخواند در ساعت سعد و در دست نماید از مکر مکاران و غمز غمازان و طعن بدخواهان محفوظ ماند و در نظر سلاطین و حکام با هیبت نماید لکن شرط است که در هر روزی ششصد نود و شش مرتبه این اسم را بخواند صورت مکسر اینست

ن	م	د	م
د	م	ن	م
م	د	م	ن
م	ن	م	د

و اگر اسم را تکسیر نماید همراه خود نگاه دارد نیز همین فایده داشته باشد و صورت نقش اینست

ن	م	و	م
و	م	م	ن
م	م	ن	و

و اما المهیمن یعنی شاهد آگاه بر همه نهانیها است و بمعنی امین نیز آمده است و بمعنی حفظ کننده نیز استعمال است شیخ بوسی قدس سره فرموده که هر کس صد بیست مرتبه این اسم را بخواند او

(۵۹)

چنان صفای باطن پیدا شود که بر اسرار و حقایق مطلع گردد و در صحیح مسائل است که هر کس بعد از غسل صد مرتبه بگوید صفای باطنی و ظاهری یابد بر ضمایر مردم مطلع شود و در بعضی از کتب است که هر که طالب اسرار باطن باشد در شبانه روزی یکبار غسل کند تا چهل روز و هر بار چهل مرتبه این اسم را بعد از غسل بخواند بر قلوب خلایق مطلع گردد و هر کس مکرر این اسم را بر خاتم نقره نقش کند در انگشت نماید او را صفای باطن پیدا شود صورت نقش اینست

ن	م	ح	ع	م
ح	ع	م	ن	م
م	ن	م	ح	ع
ع	ح	ع	م	ن
م	م	ن	م	ی

و همراه داشتن این نقش برای حصول غنی و دولت نافعست و ملک موکل این اسم از علوی دردائیل و از سفلی صحبواست و حامل این نقش که متعلق این اسم است بعوائد بسیار ظفر می یابد صورت نقش اینست

و اما العزیز یعنی بی همتای قاهر و غالب یعنی غالب بر همه چیز

۴۶	۴۸	۵۲	۳۹
۴۱	۳۵	۴۵	۴۹
۴۱	۴۴	۳۶	۳۴
۴۷	۴۴	۴۲	۴۳

از اراده نماید مداومت بر این اسم تا چهل روز روزی چهل مرتبه موجب غنا و بی نیازی از خلق میشود و در بعضی از رسائلست که هر کس بعد از نماز صبح نود و نه مرتبه این اسم را بخواند اسرار کیمیا و سیمیا بر او کشف میشود و اگر روزی صد مرتبه یا عزیز بگوید عزت او زیاد میشود و بعضی گفته اند که هر کس هر روز چهل و یکبار این اسم را بخواند ولی عظیم باید در بعضی از کتب است که حامل این نقش که متعلق باین آیت است مستغنی از خلق گردد و اگر

(۶۰)

کسی این نقش را بر پوست آهو نویسد با خود دارد در نظر وضیع و شریف محترم و معزز نماید اگر در تاج خود قرار دهد بمنصب عالی برسد لوح اینست

۲۳	۲۶	۱۹	۱۶
۲۸	۱۷	۲۲	۲۷
۱۸	۳۱	۲۴	۲۱
۲۵	۲۰	۱۹	۳۰

و برای حصول دولت و عزت دنیا داخل شهر روز بعد از نماز صبح هفتصد پنجاه مرتبه خواندن این اسم مجربست بخصوص اگر بعد از اتمام این دعوت دو روز مکرر بگوید (یا معز اعزنی بعزتک یا عزیز) و مکرر بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد برای قضای حوائج و دفع و عزت و وسعت دولت و ادای دین در روز پنجشنبه پیش از طلوع آفتاب بعد از آنکه دو رکعت نماز کند سی صد مرتبه و بقولی پانصد مرتبه این آیه بخواند (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا) اثر عظیم دارد و برای مصالحه ما بین دو لشکر و مهربان شدن دشمن مکرر بگوید (یا عزیز المنیع الغالب علی امره فلا شیء یعادله) مجربست و برای تمام مطالب مهم در شب جمعه در خلوتی رو بقبله بنشیند و با طهارت هفت مرتبه سوره حدید را بخواند پس این دعا بخواند (بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک بعزتک یا عزیز و بقدرتک یا قدیر و بحکمتک و رحمتک یا رحمن و بمنک یا منان ان تحفظنا بالایمان قائما و قاعدا و راکعا و ساجدا و نائما و یقظة حیا و میتا و علی کل حال اعوذ بالله من شر نفسی و من شر کل ذی شر و من شر شیاطین الانس و الجن و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و صلی الله علی محمد

(۶۱)

و آله اجمعین) و همراه داشتن این لوح چون بمشک و زعفران بر پوست آهو نویسد برای محبت و زیادتی فهم و حافظه و تقرب بسلاطین اثری عظیم دارد و لوح اینست

انه عزیز حکیم	و لکن الله الف بینهم	ما الفت ما فی الارض جمیعا	لو انفقت ما فی الارض جمیعا	و الف بین قلوبهم
۷۹۸	۱۹۵	۳۶۳	۲۳۹	۳۹۱
۳۶۴	۲۳۰	۳۹۲	۷۹۴	۱۹۵۱
۳۸۸	۷۹۵	۱۹۵۲	۳۶۵	۲۳۱
۱۹۵۳	۳۶۶	۲۲۷	۳۸۹	۷۹۶

و اگر کسی این لوح را در شرف مشتری یا زحل بر اطلس سرخ نویسد بطلا و معطر ساخته با خود دارد بر دشمن منصور و مظفر گردد و برای محبت اثری کامل دارد و لوح اینست و اگر کسی

۲۸۹۸ ۴۹۹ ۲۳

۵۹۰	۵۸۷	۵۷۹	۵۷۵	۵۶۷
۵۷۳	۵۷۰	۵۸۸	۵۸۵	۵۸۲
۵۸۳	۵۸۹	۵۷۶	۵۶۸	۵۹۱
۵۷۱	۵۸۹	۵۸۶	۵۷۸	۵۷۴
۵۸۱	۵۷۲	۵۶۹	۵۹۲	۵۸۴

علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین

این لوح را در شرف آفتاب بر مس نقش کند و معطر ساخته در گردن بچه کان خود دارد عزیز و بر دشمنان غالب باشد و در صورت لوح اینست و اگر کسی

۷۵ ۱۳۱ ۳

بالمؤمنین رؤف رحیم	ما عنتم حریص علیکم	انفسکم عزیز علیه	لقد جائکم رسول من
۲۲۳	۱۰۶۹	۴۶۰	۸۸۵
۴۵۹	۵۸۶	۷۲۳	۱۰۸۰
۵۸۷	۴۶۴	۱۰۷۷	۲۲۲
۱۰۷۸	۷۷۱	۵۸۸	۴۶۱



وَاَمّا الجَبّار

وَاَمّا الشَّهید



مؤلف گوید که این دعوت را جمعی ذکر کرده اند لیکن ذاجع بتجربت در مشروع بودن آن تامل است **واما العدل** پس بمعنا کسیکه در قول و فعل پسندیده باشد جور و ستم در حکم نباشد بر ۱۰۴ ره که هر کس در جون شب این اسم را بسیار بگوید مخصوص کرداند خدا او را بالهام خود و قرار دهد دل او را خزینه اسرار خود **واما العفو** پس کسیکه با کمال قدرت در صدد انتقام بر نمی آید و باید بهانه از جرم بنا میکند و مداومت بر این اسم برای آمرزش گناهان و موفق برای توبه نافع است **واما الغفور** که اسم پنجاهم است پس بمعنی آمرزنده و پوشاننده گناهان است و مداومت بر این اسم موجب برطرف شدن وسواس است و بهمین معنی و فائده است اسم الغفار و اگر کسی در ظهر روز جمعه صد مرتبه بگوید اسم را و بعد از آن بگوید (اللهم اغفر لی یا غفار) خداوند گناهان او را بیامرزد و اینکه بگوید (یا غفار اغفر لی ذنوبی) و حامل این مربع که متعلق باسم غفار است از جمیع ضررها و بلاها محفوظ است و ملک علوی موکل بر این اسم لوغائیل و سفلی عرفوبوس است

۳۲۰	۳۲۳	۳۲۶	۳۱۳
۳۲۵	۳۱۴	۳۱۹	۳۲۴
۳۱۵	۳۲۸	۳۲۱	۳۱۸
۳۲۲	۳۱۷	۳۱۶	۳۲۷

واما الغنی پس بمعنای جنان است که حاجت بهیچ چیز نداشته و نزد ذات و نزد صفات خود و تمام ممکنات محتاج باو باشند و مداومت بر این اسم موجب کثرت رزق است و اگر کسی تا ده جمعه هر جمعه ده هزار مرتبه

این اسم را بخواند غنی و دولت بی حساب او را حاصل گردد و بعضی در هر هفته تا ده هفته و از ده هزار مرتبه گفته بشرط ترک حیوانی و ترک طعامهای لذیذ و اگر کسی این نقش را که متعلق این اسم است بنویسد و با خود دارد در تجارت سود کند و صورت نقش این است

۲۶۴	۲۶۸	۲۷۱	۲۵۷
۲۷۰	۲۵۸	۲۶۳	۲۶۹
۲۵۹	۲۷۳	۲۶۶	۲۶۲
۲۶۷	۲۶۱	۲۶۰	۲۷۲

و برای هر حاجتی این آیه مبارکه را که در سوره انعام است ده مرتبه بخواند برآورده شود (وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ) و همراه داشتن این مکسر فواید بسیار دارد و برای خلاصی از طلبات و دادن بسیار گفتن

ی	ن	غ	ال
غ	ن	ال	ی
ال	ن	ی	غ

یا غنی نافع است و چون کسی خواهد که از همه مردم مستغنی شود بچهار دو سیصد و پنجاه و پنج دفعه یا غنی بگوید و کفش الغنی بچهار دو با نصل پنجم شد همین فائده را دارد و اسم المغنی که بمعنی بی نیاز کننده است نیز این فواید را دارد و اگر کسی در هر روز در صلوة یازده مرتبه این اسم را بخواند خداوند فقر او را بر طرف نماید و سختیهای او را بدل باسانی نماید و چیزی از خلق نخواهد مگر آنکه با و عطا نماید مستجاب الدعوة گردد و هر کسی که این نقش را در وقتی که زهره در برج میزان باشد بر انگشتری نقش کند و در دست کند هر کس او را بیند دوست دارد و برای ادای دین

ی	ن	غ	م
۹۹۹	۴۱	۹	۵۱
۴۲	۱۰۲	۴۸	۸
۴۹	۷	۴۳	۱۰۰۱

هزار مرتبه بگوید یا قوی یا غنی یا علی یا وفی مجرب است و برای هر حاجتی پیش از طلوع آفتاب بعد از نماز صبح هزار و بیست مرتبه بگوید یا کافی یا غنی یا معین یا فتاح برآورده شود و مداومت بر ذکر الغنی المغنی الکافی الفتاح و همراه داشتن مکسر این اسم خواص بسیار و فواید بیشمار دارد و اگر کسی نقش مذکور المغنی را در شرف حل یا در شرف شمس نقش کند همراه خود نگاه دارد و صد و یازده مرتبه المغنی بگوید خداوند او را علم و حکمت بیاموزد ولکن شرط است که بعد از خواندن این اسم بعد از مذکور والضحی بعد از مذکور بخواند بعد از آن بگوید (اللهم یسر علی حق الستر الذی یسرت علی کثیر من عبادک) و بر این دعوت تا چهل روز مواظبت نماید **واما الغیاث** پس بمعنی مغیث است یعنی فریاد رسنده مضطرین در حالیکه احدی بفریاد ایشان نرسد چنانکه فرموده (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ) و مداومت بر این اسم برای دفع اضطرار و وحشت تنهائی و خلاصی از شدائد و طلبات نافع است و اگر کسی در روز جمعه شنبه بود در بیست و یکم در هنگام نوشتن بگوید یا غیاث یا مغیث و با خود دارد هر حاجت بخواهد روا شود و اگر کسی پیش از نماز صبح دو رکعت نماز کند در رکعت اول بعد از حمد هفت مرتبه سوره حمد و در رکعت دوم بعد از حمد یکدفعه سوره توحید بخواند بعد از سلام ده مرتبه تسبیحات اربع و ده دفعه صلوات بفرستد پس ده مرتبه بگوید یا غیاث المستغیثین اغثنی هر حاجت طلبد روا شود و برای دفع محنتهای بزرگ در جای خلوت

هزار بار بگوید یا مغیث اغثنی بحق بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب الکرم والشیم بحق الطه ویس مجرب است و اگر کسی در کاری درمانده باشد که هیچکس بفریاد او نرسد یا در دست ظالمی گرفتار باشد که هیچ راه نجات نداشته باشد نود و نه مرتبه این کلمات را بخواند نجات یابد (یا غیاثی عند کربتی و یا معاذی عند کل شدة و یا مجیبی عند کل دعوة اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و امانا من عقوبات الدنیا والآخرة) و مداومت بر این کلمات موجب عزت در نزد سلاطین است و همراه داشتن مکسر این اسم فواید بسیار دارد **واما الفاطر** پس بمعنای خلق کننده است و مداومت بر این اسم برای بیرون رفتن مهمات نافع است و همراه داشتن مکسر فاطر السموات والارض نیز همین فائده دارد و صورتش اینست

ث	ا	ی	غ	ال
ی	غ	ا	ال	ث
ا	ال	غ	ث	ی
غ	ث	ال	ع	ا
ال	ی	ث	ا	غ

و اگر کسی را در نزد سلطانی از سلاطین حاجتی باشد سوره مبارکه فاطر را یعنی الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائکة رسلا تا آخر سوره هفتاد مرتبه بخواند انجاح حاجت گردد و هر کس این سوره را بنویسد بر گردن اسب بندد اسب از همها محفوظ ماند و در روز قیامت بخوانند این سوره میگویند که از هر در از درهای بهشت خواهی داخل شو **واما الفرد** پس بمعنای یکتا است که با او موجودی نیست و بمعنا منفرد در ربوبیت و حکم است و معنا یگانه ایست که شریک ندارد و مداومت بر این اسم

والارض	السموات	فاطر
فاطر	والارض	السموات
السموات	فاطر	والارض



وأما الفتاح

وأما القوي

وأما القديم

وأما الملك



بخواند و خواندن این به بعد از کریمه دو هزار و پانصد و ده مرتبه با
برای محبت خلایق مجربست **و اما القدوس** پس بمعنای پاک و منزه
از عیوب و نقایص است و اولی بتفسیر این اسم است بکسیکه منزه و پاک باشد
از وصف غیر او چه هر چه از مخلوق کمال دانند نسبت بحق جل شانه نقص باشد
شیخ بونی فرموده هر کس این اسم را صد بار بگوید باطن او از رذائل پاک شود
و در بعضی از رسائل است که هر کس این نقش را که متعلق باین اسم است
همراه خود دارد ظاهر مطهر و باطن او آثار صفا و ثبات و در بعضی از کتب است که هر که هفت مرتبه این اسم را بخواند دل او صافی گردد

۴۵	۳۶	۴۷	۴۲
۵۰	۳۹	۴۴	۳۷
۴۰	۴۹	۳۸	۴۳
۳۵	۴۶	۴۱	۴۸

و از وسوسه و مکر غدار ایمن گردد و هر کس این لوح را بر خاتمی نقش کند در حالی که بطهور باشد و آن خاتم را با خود دارد روی هر کار که او در ملا کند امداد
او کنند و تمام مقاصد او بر آورده شود



بنویسد بر آن که کند در چهار حد خانه و نام آن بنویسد ایمن گردد خانه او از دزد و عسس و صاعقه و سیل و زلزله و اگر کسی این مربع را در شرف آفتاب بنویسد با خود دارد و در هر روز یکصد و چهل و هفت مرتبه بگوید

۱۱۲۴	۱۱۲۷	۱۱۳۱	۱۱۱۷
۱۱۳۰	۱۱۱۸	۱۱۲۳	۱۱۲۸
۱۱۱۹	۱۱۳۳	۱۱۲۵	۱۱۲۲
۱۱۲۶	۱۱۲۱	۱۱۲۰	۱۱۳۲

الوالی از عزل و حرق و قهر سلطان و عزل از منصب و سایر آفات و بلیات و نکبات ایمن گردد و صورت مربع اینست و همراه داشتن مکرر الله ولی الذین آمنوا فواید بسیار دارد و صورتش اینست

آمنوا	الذين	ولی	الله
ولی	الذين	الله	آمنوا
الله	الذين	آمنوا	ولی

واما المنان پس بمعنی عطا کننده و انعام کننده است و مداومت بر این اسم برای ایمنی از خوف و رسیدن بنعمت نافع است و مداومت بر این کلمات برای دفع تنگدستی و فقر مجربست (یا منان ذا الاحسان قد عم الخلائق منه و فضله) و برای اداء دین سی و نه بار بنویسد در وقت نوشتن بگوید یا حنان یا منان بزودی قرض او ادا شود و این اسم را خواص عرش است **واما المحیط** پس بمعنی دانای بهر شیء و مستولی و قادر بر همه اشیاست و مداومت بر این اسم برای حصول علم و معرفت و غلبه بر همگان نافع است و همراه داشتن مکرر این اسم نیز همین فایده دارد و صورتش اینست **واما المبین** که اسم هفتم است پس بمعنی کسیکه ظاهر کند آثار قدرت او در هر موجودی یا ظاهر باشد آثار حکمت و حجت خود را در هر ممکنی برای هر کس

ط	ے	ع	م
م	ے	[illegible]	ط
ا	ی	ط	ی

یا حدا کننده باشد هر حق را از باطل و مداومت بر این اسم برای محبت و احسان خوب نافع است و همراه داشتن مکرر نیز همین فایده دارد **واما المقیت** پس

ن	ے	ب	م
ب	ی	م	ن
م	ے	ن	ب

بمعنی آفریننده قوتها و طعامها و رسانیده آنها است بسوی بندها و بمعنی حفیظ علیم و بمعنی مستولی و قادر بر اشیاء و عطا کننده بر قدر حاجت نیز آمده است و مداومت بر این اسم برای توسعه رزق نافع است و برای برآمدن مقاصد نوشتن این اسم بر کوزه پر آب و نوشیدن آن از آن مجربست و همراه داشتن مکرر این اسم برای حصول وسعت مفید است و مکرر اینست

ث	ی	ن	م
ن	ی	م	ث
م	ی	ث	ن

واما المصور پس بمعنی آفریننده صورتها و شکلها و مثالها است بچنین بمونه شیخ بر سجده گفته که اگر زنی نازاد هفت روز روزه گیرد بر این اسم را بر جامی بنویسد سیزده مرتبه ان اسم را بخواند پس از آب بشوید و از آن بنوشد خداوند او را پسر صالحی عطا فرماید و در بعضی از کتب است که اگر زنی آبستن نشود تا هفت روز روزه بدارد سیصد و سی و سه مرتبه این اسم را بخواند این مربع را با خود دارد

۸۰	۷۹	۹۱	۸۶
۹۰	۸۷	۸۳	۷۶
۸۸	۸۹	۷۷	۸۲
۷۸	۸۱	۸۵	۹۲

حامله گردد و ملک علوی موکل بر این اسم روبائیل و ملک سفلی صوش است و در بعضی از کتب است که هر زن عقیم که فرزند خواهد هفت روز روزه گیرد و در وقت افطار آب و مکتوب این اسم را بر آب بخواند و بدمد و

آن بیاشامد خداوند او را ولدی صالح کرامت فرماید و اگر کسی این اسم را دو هزار و هشتاد و دو مرتبه بخواند صاحب فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان گردد و بر شعر گفتن قادر شود **واما الکریم** پس بمعنی عزیز و جواد و کثیر الخیرات و بمعنی کسیکه هر مومن مغفرت نماید او را و عطا میکند بسیار و بمعنی صفوح از گناه نیز آمده است اگر کسی بر این اسم مداومت نماید نزد مبتلا خدا او را از جائیکه گمان نمیکند سایر فواید این اسم در شرح الاکرم گذشت **واما الکافی** پس بمعنی کفایت کننده امور بنده کان است چون بر او توکل کنند مداومت بر این اسم برای کفایت مهمات و دفع شر اعدا مجربست و همراه داشتن مکرر این اسم همین فایده دارد

ے	ف	ا	ل
ا	ف	ک	ی
ک	ف	ی	ا

واما کاشف الضر پس بمعنی برطرف کننده و زائل نماینده ضرر است از بندگان خود و مداومت بر این اسم برای دفع هم و غم و ضرر و بیماری مجربست و در همراه داشتن مکررش همین فوائد است

الضر	کاشف	یا
کاشف	یا	الضر
یا	الضر	کاشف

واما الوتر پس بمعنی فرد یگانه و بیهمتا است مداومت بر این اسم برای حصول تجرد و انقطاع از خلق نافع است **واما النور** پس بمعنی ظاهر نماینده مظهر همه مکانات است و بمعنی روشنی بخشنده انوار است و مداومت بر این اسم برای تصفیه باطن و اطلاع بر بواطن نافع است و نوشتن مربع متعلق به این اسم در شرف آفتاب برای دوام ملک و بقا نام نیک و محبوب شدن نزد همه مردم مجربست و اگر کسی تا هفت شب

۶۳	۶۷	۷۰	۵۶
۶۹	۵۷	۶۲	۶۸
۵۸	۷۲	۶۵	۶۱
۶۶	۶۰	۵۹	۷۱

جمعه هر شبی هفت مرتبه سوره نور را بخواند بعد از آن و دست بجانش بر این را بخواند دل او بنور الهی مشتغل گردد **واما الوهاب** پس بمعنی بخشنده بر کسیکه محتاج است هر چیزی را که بآن محتاج است بدون عوضی و بدون غرضی و شیخ بر سی گفته اگر هر کسی در سجده چهارده مرتبه این اسم را بخواند خداوند او را از خلق مستغنی گرداند و هر کس در آخر شب سر خود را برهنه نماید و دستها خود را بسوی آسمان بلند کند پس صد مرتبه این اسم را بخواند خداوند فقر را از وی دور کرداند و حاجت او را روا نماید و در بعضی رسائل است که هر کس بسیار بگوید این اسم را از اجل سوال نمیکند چیزی را مگر آنکه عطا میکند بآن و از خلق احتیاجی نمیخواهد مگر آنکه میرسد بآن و این اسم را اگر بیت احمر مینامند اگر کسی در شرف زهره این نقش را نقش نماید با خود دارد

ب	ا	ه	و
و	ه	ا	ب
ا	ب	و	ه
ه	و	ب	ا

همین فایده دارد و نوشتن این شکل و همراه داشتن آن نیز همین فایده دارد و در بعضی کتب است که هر کس در نصف آخر شب برهنه کند آستین بالا زند و رو بقبله صد مرتبه بگوید یا وهاب خداوند او را توانگر کرداند

۲۷	۳۱	۴۴	وعدد
۶۳	۲۱	۲۶	۳۲
۲۲	الله	۲۹	۲۵
۳۰	۲۴	۲۳	۲۵

و اگر کسی دو هزار و سی و پنج مرتبه بگوید (یا وهاب یا ذا الطول) زود او غنی گردد و برای هر مطلبی تا چهل روز دو هزار و چهارصد و هشتاد و چهار مرتبه یا وهاب بگوید بمطلب او رسد شود و برای ادای قرض و وسعت رزق در روز پنجشنبه یا جمعه روزه دارد و صد بار صلوات فرستد پس دو رکعت نماز کند در هر رکعتی بعد از حمد یازده مرتبه آیة الکرسی و بیست و پنج مرتبه قل هو



الله بخواند بعد از نماز چهل یکهزار مرتبه یا وهاب بگوید بر وی فرضش ادا شود و توانگر گردد و اگر این عمل را با عمل یا اول بجا آورد بهتر است ملک در بعضی از کتب عمل نظر کرده اند **و اما الناصر** که اسم هشتادم است پس بمعنی عامت کننده است حق سبحانه تعالی یاری مینماید پیغمبر خود را بغالب گردانیدن ایشان بر معاندان از جهت حجه و برهان و یاری میفرماید مؤمنان را بر شیاطین و حزب ایشان بکر دانیدن وساوس و شبهات را از دل ایشان و ثابت داشتن ایشان را بر دین حق و همین معنی النصر و اگر کسی مداومت نماید بر ذکر نعم المولی و نعم النصیر در جمیع حرکات و سکنات بر دشمنان خود مظفر و منصور گردد و از خدا هیچ حاجتی نخواهد مگر آنکه روا شود و برای هر مطلبی مخصوص دفع دشمن در باب مجلس و هر روز ده مرتبه بگوید ربی انی مغلوب فانتصر مجرب است **و اما الواسع** پس بمعنی آنکسیست که فیض و کرم او عام است همه را و هر چیز را و بمعنی کسیست که علم او احاطه کرده است همه چیز را و مداومت بر این اسم موجب وسعت رزق و زیادتی عمر میشود و همراه داشتن این مربع نیز همین فائده دارد و خواندن این اسم صد مرتبه موجب

و	ا	س	ع
٥٩	٧٩	٥	٢
٦٨	٥٨	٣	٨
٤	٧	٦٩	٩

غنا از خلق میشود **و اما الودود** پس بمعنی دوست دارنده بندگان با دوست داشته شده مؤمنان است شیخ برسی گفته که هر کس این اسم را هزار مرتبه بر طعام بخواند و آن طعام را بجماعتی بخوراند که با یکدیگر عداوت داشته باشند با یکدیگر دوست شوند و در بعضی رسائل است که هر کس این شکل را در ساعت اولی روز جمعه در شرف زهره بنویسد با خود و بر اسم الودود و الحبیب مواظبت نماید هر کس

راسید کمال محبت با او پیدا کند صورت این است **و اما الهادی** پس بمعنی راه نماینده است

شیخ بروه فرموده که هر کس

بندگان سید در

وکرسنگی این ابا الخیر الپتین

بنیا کوید بر سر او

عیب مطلع کردد و همچنین

النور الهادی و بعد از آن بگوید الهی یا هادی و اخبرنی یا خبیر و بین لی یا مبین و در بعضی از کتب است که هر کس افضا نماید باسم الهادی العلیم الخبیر را و آن را صد مرتبه بخواند بعد از آن بگوید یا هادی اهدنی الی کذا یا علیم علمنی کذا یا خبیر خبرنی بکذا یا مبین بین لی کذا و اسم آن امر را بگوید پس بخواب بد خداوند حقیقت آن امر را بر او کشف گرداند **و اما الوفی** پس بمعنی وفا کننده بعهد و وعده و بمعنی عطا کننده است بعطیه کامله و همین معنی الموفی و مداومت بر این اسم برای دوست ملک و عمل نافع است و همراه داشتن هکر این اسم برای زیادتی مال مفید است

ال	و	ف	ی
ی	ال	و	ف
و	ی	ف	ال

و اما الوکیل پس بمعنی کسیست که همه امور واگذاشته باو میشود و او کفایت مینماید همه آنها را و بمعنی کفیل ارزاق عباد و قائم بحفظ آنها نیز آمده است شیخ برسی ره فرموده که مداومت این اسم موجب ایمنی از حرق و غرق است و برای دفع دشمن نیز مفید است و در بعضی رسائل است که هر کس این اسم را بسیار بگوید فقر از او برطرف میشود و سینه اش بنور توکل منشرح گردد و اگر کسی این شکل را در ماه عقرب در سنگ خاتم نقش نماید در هر خانه باشد هر گاه عقرب در

١	٢٤	٣	١٠	١٨
٢٦	٨	١٦	٣	١٢
١٩	٢	١٥	٢٤	٦
١٣	١٢	٩	١٧	٥
٧	٢٠	٣	١١	٢٥

گریه کرده باشد از آنجا بیرون شود **و اما الوارث** پس بمعنی کسیست که بعد از فانی شدن اشیا باقی باشد بتمام ملک بعد از زوال املاک و باو راجع شود شیخ برسی گفته که هر کس هزار بار این اسم را بخواند حاجتش بر آورده شود و مداومت بر این اسم برای دفع خلف مؤثر است و همراه داشتن این شکل که متعلق باین اسم است خواص بسیار دارد و هر کس این اسم را صد مرتبه در هر شب بگوید چون شب جمعه شود هر دوام مرتبه هر جا که داشته باشد واگردد

و	ا	ر	ث
٥٠١	١٩٩	٢	٥
٢	٨	٤٩٨	١٩٨
١٩٢	٤٩٩	٧	٤

و اما البر پس بمعنی عطوف و مهربان و احسان کننده است شیخ برسی گفته که هر کس او را غیر بالغی باشد این اسم را بسیار بگوید و لدا از آفات سالم ماند تا بحد بلوغ میرسد و همراه داشتن هکر این اسم نیز همین فائده دارد **و اما الباعث** پس بمعنی زنده کننده مردگان است

ال	ب	د
د	ال	ب
ب	د	ال

شیخ برسی ره فرموده که هر کس در هنگام خواب صد مرتبه این اسم را بخواند بر سینه خود را بگذارد خداوند باطن او را زنده و دل او را نورانی کند و در بعضی از کتب است که برای حفظ بدن و قوی در حال طهارت و خالی بودن معده این اسم را بر جامه پاکیزه که مدهن بمشک و زعفران باشد بخواند آن جامه را بپوشد و همراه داشتن این شکل نیز همین فائده دارد **و اما التواب** پس بمعنی قبول کننده توبه بندگانست و مداومت

ال	و	د	ث
ث	ال	د	و
و	ث	د	ال

بر این اسم موجب قبول توبه است و برای دفع وسوسه و آفت جن و دیو

سی مرتبه خواندن این اسم نافعست و خواندن این اسم بعد از نافله نماز صبح صد مرتبه همین فائده دارد **و اما الجواد** که نود و دوم است از اسماء الله الحسنی پس بمعنی کثیر الانعام و الاحسان است و بمعنی کسیست که بدون سؤال عطا فرماید چنانکه کریم آن کسی است که عطای او مسبوق بسؤال است و مداومت بر این اسم برای دفع صفت بخل و دنائت طبع و لئامت نافع است و همراه داشتن هکر مش فوائد بسیار دارد

ج	و	ا	د
د	ج	ا	و
و	د	ا	ج

و اما الجلیل پس بمعنی سید و عظیم است شیخ برسی گفته که هر کس این اسم را بسیار بگوید در نظر خلایق با وقار و هیبت نماید و در بعضی از کتب است که اگر کسی این اسم را تا هفت روز بمشک و زعفران و گلاب و شکر بر نان بنویسد و روزی یکنان تصدق نماید پس آن نان را بخورد در میان خلایق عزیز و محترم گردد و برای حصول بزرگی و رسیدن بجاه و منصب و تقرب در نزد سلاطین نوشتن این اسم را بقلم با ریک هفتاد و سه مرتبه و بستن این نوشته را بر بازوی راست و نقش کردن این نقش را بر خاتم نقره که حلقه آن طلا باشد و خواندن این اسم را روزی چهار صد و هشت مرتبه از مجربات است و نقش این است

١٠	٢٤	٢١	١٨
٢٣	١٧	١١	٢٣
١٦	١٩	٢٦	١٢
٢٥	١٣	١٥	٢

و هر کس نقش نماید ذو الجلال و الاکرام را بر صفحه یا بر در خانه در روز پنجشنبه در ساعت مشتری از دزد محفوظ ماند **و اما الخبیر**



پس بمعنی مطلع بر همه امور است شیخ بونی گفته که هر کس تا هفت روز
این اسم را روزی هشتصد و شصت و یک مرتبه بخواند دو خانه
او را از امور پنهانی و حوادث ایام خبر دهند و در بعضی از رسائل
است که هر کس این مربع را در شرف عطارد نقش نماید و با خود دارد
بر علوم جلیله مطلع گردد و خواندن

این اسم را دو هزار و چهارصد و سی
شش مرتبه در مدت بیست و یک روز
موجب ایمنی از شر نفس و حیله جو
و مکر خصمان و صاحب این دعوت دانا

خ	ب	ے	ر
۲۸۱	۹	۳	۶۹۹
۴	۶۲	۱۹۸	۸
۷	۱۹۹	۶۰۱	۴

میشود بر اسرار پنهانی و ضمایر خلایق **وامّا الخالق** پس بمعنی
آفریننده اشیاء است و مداومت بر این اسم برای استحکام
و نورانی شدن قلب مؤثر است و در بعضی کتب است که هر
کس این اسم را بسیار گوید خداوند او را بعلوم حکمیه و معارف
الهیه و دقایق معانی مطلع گرداند و اگر کسی پنجهزار و صد و ده مرتبه
این اسم را بخواند هر چه از خدا بخواهد فی الحال مستجاب گردد و
همراه داشتن این شکل

۱۸۰	۱۹۳	۱۹۰	۱۸۷
۱۹۱	۱۸۶	۱۸۱	۱۹۲
۱۸۵	۱۸۸	۱۹۵	۱۸۲
۱۹۴	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۹

فواید بسیار دارد **وامّا خیر الناصرین** پس بمعنی بهترین
یاری کنندگان است و بعضی گفته اند
که بمعنی ناصر مطلق است و مداومت بر این اسم

برای غلبه بر اعدا مجربست و همراه داشتن این مکسر نیز همین
فائده را دارد

یا الناصرین خیر	خیر یا الناصرین	الناصرین خیر یا

وامّا الدیّان پس بمعنی جزا دهنده بندگان است
بر اعمال آنها و مداومت بر این اسم تا هفتاد روز روزی
پنجهزار مرتبه موجب صفای باطن و امداد رجال از رجال الغیب است و همراه داشتن این مربع که بر پوست آهو نوشته
شده باشد موجب ایمنی از همه آفات و بلیات است و اگر کسی
هفتصد و سی و یک بار بنویسد برای رد
امانت و بازگشتن غایب و در هنگام
نوشتن بگوید یا دیّان یا خالق ان امانت ان غایب
بزودی بر گردد

دیان	دائم	داعی	دلیل
داعی	دلیل	دیان	دائم
دلیل	داعی	دائم	دیان
دائم	دیان	دلیل	داعی

وامّا الشکور پس بمعنای جزا دهنده شکر شاکران است و بمعنی مشکور نیز آمده
است شیخ بونی فرموده که هر کس این اسم را چهل مرتبه بر آب
بخواند و چشم درد ناک از آن شستشو کند آن درد بر طرف شود و در
بعضی از رسائل است که هر کس هفتاد و یک لام در شب چهارشنبه
بنویسد و در هنگام نوشتن بگوید یا شکور یا غفور و با خود دارد
از مکر خلایق ایمن گردد و برای دفع غم و کدورت چهل و یک مرتبه
این اسم را بخواند و بر آب دمد و از آن آب بیاشامد دفع گردد از او
جمیع غمها و کدورتها و مداومت بر این اسم برای وسعت معیشت

مجربست برای صفای باطن و پاک شدن دل از غل و غش و چند خواندن
این اسم تا چهار روز روزی پانصد و بیست و شش مرتبه بسیار مؤثر
است و همراه داشتن مکسر این اسم نیز فواید بسیار دارد و همراه
مکسر صغیر مؤخر نیز خواص بسیار دارد
وصورتش اینست

ش	ل	و	د
د	د	س	ل
د	و	ل	س
ل	س	د	و

وامّا العظیم

ش	ل	د	د
د	س	م	ل
ل	د	د	س

پس بمعنی بزرگواری است که هر چیزی بر
عظمت او خاضع و ذلیل است و او بر همه قاهر و قادر است و مداومت
بر این اسم برای حصول جاه و عظمت و هیبت و شوکت در نزد خلایق
مجربست و برای ادای دین و حصول وسعت در معیشت روزی صد
مرتبه بعد از نماز صبح بگوید (سُبحانَ اللهِ وَبِحَمدِهِ سُبحانَ اللهِ
العَظیم اَستَغفِرُ الله) مجربست و در بعضی اخبار مرویست و نیز مداومت
بر ذکر (یا عَظیمَ ذَا الثَّناءِ الفاخِرِ وَذَا العِزِّ وَالمَجدِ وَالکِبریاءِ
فَلا یَذِلُّ عِزُّهُ) برای ادای دین نافع است و اگر پادشاهی یا بزرگی
بر کسی غضبناک باشد هزار مرتبه این ذکر را بخواند بر سر لطف
و مهربانی آید و همراه داشتن مکسر این اسم فواید بسیار دارد

وامّا اللطیف پس بمعنی نیکی کننده
با بندگان است و بمعنی آفریننده خلق
لطیف نیز آمده است و بمعنی عالم بغوامض اشیاء نیز استعمال شده

ع	ظ	ے	م
م	ع	ے	ظ
ظ	م	ے	ع

است و مداومت بر این اسم برای وسعت رزق مجربست و اگر
کسی نقش این اسم را در شرف مشتری بر نقره نقش کند و در دست
نماید از هر مکروهی ایمن گردد و اگر بر جامی بنویسد و با آب و عسل
بشوید و مریضی از آن بیاشامد فی الحال شفا یابد صورت نقش اینست
و مربع این اسم نیز همین فائده دارد و برای
کفایت مهمات و رسیدن
بمراد دو رکعت نماز و ...

لط	ے	ف
۸۴	۴۳	۲
۶	۷۶	۴۷

ل	ط	ے	ف
۱۱	۷۹	۳۱	۸
۷۸	۸	۱۱	۳۲
۱۰	۳۳	۷۷	۹

مرتبه خواندن این اسم از مجربات است و برای
جمع اسباب معیشت و رسیدن بوطن و ملاقات دوستان
و گشوده شدن بخت دختران و شفای بیماران و بر آمدن حاجات
حاجتمندان دو رکعت نماز کند و بعد از سلام رو بقبله صد و سی
مرتبه بگوید یا لطیف مجربست و اگر کسی این مربع را با خود دارد قلوب
مسخر وی گردد و برای معیشت و وسعت رزق و قهر اعدا بسیار
مؤثر است و همراه داشتن این
این نقش که در سر صفحه نعلت است
نیز فواید بسیار دارد و برای
ادای دین روزی صد مرتبه
بگوید یا خفی الالطاف نجنا
مما نخاف یا لطیفا لطفنی

لطیف الله	بعباده	یرزق	من یشاء
من یشاء	یرزق	بعباده	لطیف الله
بعباده	لطیف الله	من یشاء	یرزق
یرزق	من یشاء	لطیف الله	بعباده



لا اله	الا	الله	الله	لطیف	بعباده	
۵۴	۰	۵۶	۲۱۱	۴۵	۷۵	
۴۴	۷۸	۴۳	۱۰۴	۵۷	۱۳۶	۱۲۵

بلطفك الخفی مجرب و برای وسعت رزق و حصول حاجات بخواند الله لطیف بعباده یرزق من یشاء
وهو القوی العزیز) واگر هفتاد هزار بار بخواند برای تمام حوائج مجرب
خلاصی از حبس و دفع شر دشمن مؤثر است **واما الشافی**
که اسم نود و نهم از اسماء الله الحسنی است پس بمعنی شفا دهنده
مریضان است واطلاق این اسم بر حق سبحانه بر وجه حقیقت است
چنانکه فرمود (واذا مرضت فهو یشفین) واسناد شفا بطبیب و
بخوان بمجاز است وبعضی گفته اند که معنی شافی در وزن دهنده
عافیت است بدن بتوسط بلا و دفع کننده بلا است باندکی از دعا
ومداومت براین اسم برای شفای امراض ظاهره و باطنه و دوام
صحت و سلامتی از بیماریها و برای دفع سموم قاتل نافع است واگر
بر طعام می خوانده شود ضرر نرساند بخصوص اگر چنین گوید بسم
الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر
مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء) واگر برکسی تشنگی وگرسنگی
غلبه کند یا در سفر راه گم کند یا از راه رفتن بماند دو رکعت نماز
کند پس این آیات را بخواند هفت مرتبه یا یک مرتبه پس حاجت
خود را طلب کند برآورده میشود وآیات اینست (الذی خلقنی

فهو یهدین والذی هو یطعمنی ویسقین واذا مرضت فهو یشفین والذی
یمیتنی ثم یحیین تا الا من اتی الله بقلب سلیم) ومکرر این
اسم برای شفاء مرض حامل آن نافعست **مؤلف گوید**

ش	ا	ف	ے
ے	ش	ف	ا
ا	ی	ف	ش

که اگر چه تفاسیر و خواص اسماء الله الحسنی
زیاده بر آنست که در این مختصر درج شود ولکن
آنچه در این رساله ایراد شده منتخب است از رسائل معتبره و
مجرب با جمعی از مشایخ موثقه واگر چه جمله از آنها را سند صحیح
از اخبار و ما حکی معتبر از آثار نیست ولکن بمقتضای ادله تسامح
در ادله سنن اگر کسی با عقیده کامل با اجتناب از حرام در اکل
و شرب و قول و فعل یکی از دعوات مذکوره را مباشر شود لا
سیما با اذن و اجازه مرشد کامل از علمای دین با نیت امید است
که خداوند او را از مقصودش ناامید نگرداند واگر مصلحت
الهیه در انجاح مقصود دنیوی نباشد از فیوضات اخرویه
بی بهره نخواهد ماند اللهم ارزقنا خیر
الدنیا والآخرة بحق محمد
وآله اولی المناقب
الفاخرة

۱۳۲۹

صفر



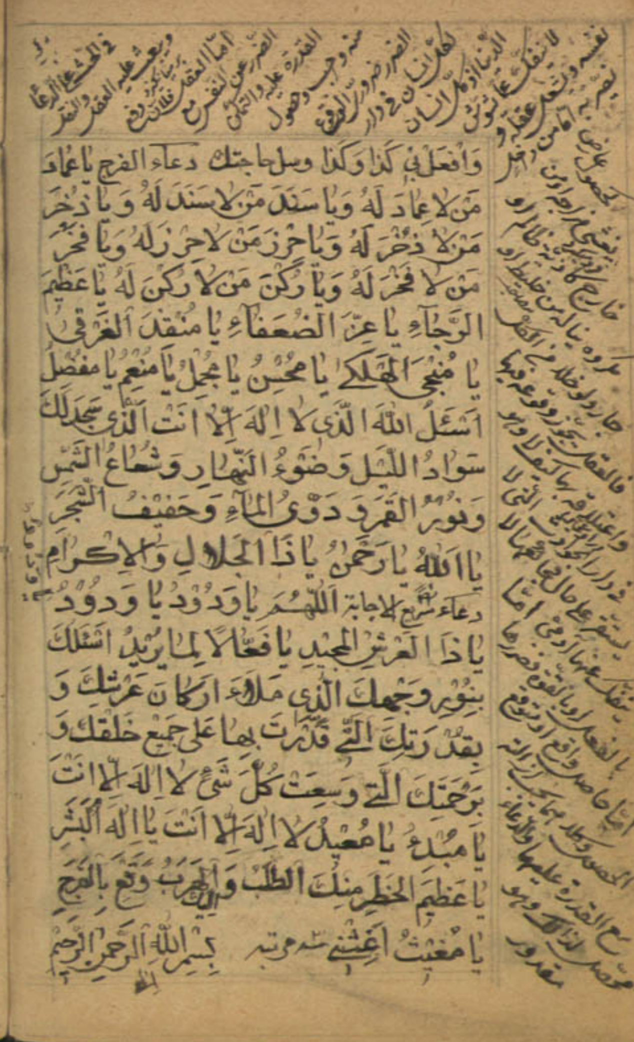
فی بلد الدعوات سید بن طاوس بروایت ابان بن تغلب عن الصادق

اللهم انی اسئلک باسمک المکتوب فی سرادق المجد واسئلک باسمک المکتوب فی سرادق البهاء واسئلک باسمک المکتوب فی سرادق العظمة واسئلک باسمک المکتوب فی سرادق الجلال واسئلک باسمک المکتوب فی سرادق العزة واسئلک باسمک المکتوب فی سرادق القدرة واسئلک باسمک المکتوب فی سرادق السرائر السابق الفائق الحسن النضر رب الملائکة الثمانیة ورب العرش العظیم وبالعین التی لاتنام وبالاسم الاکبر الاکبر الاکبر وبالاسم الاعظم الاعظم الاعظم المحیط بملکوت السموات والارض وبالاسم الذی اشرقت به الشمس واضاء به القمر وسجرت به البحار ونصبت به الجبال وبالاسم الذی قام به العرش والکرسی وباسمائک المقدسات المکرمات المکنونات المخزونات فی علم الغیب عندک اسئلک بذلک کله ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا قال ابان بن تغلب قال ابو عبد الله علیه السلام ایاکم ان تعلموا بهذا الدعاء الا لامر مهم من امر الآخرة والدنیا فان العباد لایدرون عما هو من مخزون علم آل محمد علیه وعلیهم السلام

هذا التسبيح لقضاء الحوائج سبحان الله الواحد
الذي ليس غيره سبحان الله الدائم الذي
لا نفاد له سبحان الله القديم الذي لا بداء
له سبحان الله الذي يحيي ويميت سبحان الله
الذي هو كل يوم في شأن سبحان الله الذي
خلق ما يرى وما لا يرى وسبحان الله الذي علم
كل شيء بلا تعليم اللهم اني اسئلك بحق هذه
الكلمات وحرمتهن ان تصلي على محمد وال محمد
وان تقضي حوائجي دعاء سريع الاجابة عن الكاظم
من كتاب مجموع الوارم وايضاً في المصباح اللهم
اني اطعتك في احب الاشياء اليك وهو
التوحيد ولم اعصك في ابغض الاشياء اليك
وهو الكفر فاغفر لي ما بينهما يا من اليه مفري
امني مما فزعت منه اليك اللهم اغفر لي الكثير
من معاصيك واقبل مني اليسير من طاعتك
يا عدتي دون العدد ويا رجائي والمعتمد
ويا كهفي والسند ويا واحد يا احد يا قل هو الله

كفواً احد

احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له
اسئلك بحق من اصطفيتهم من خلقك ولم
تجعل في خلقك مثلهم احداً ان تصلي على محمد
واله وان تفعل بي ما انت اهله اللهم
اني اسئلك بالوحدانية الكبرى وبالمحمدية
البيضاء والعلوية العليا وبجميع ما احتججت
به على عبادك وبالاسم الذي حجبته
عن خلقك فلم يخرج منك الا اليك صل على
محمد واله واجعل لي من امري فرجاً ومخرجاً
وارزقني من حيث احتسب ومن حيث لا
احتسب انك ترزق من تشاء بغير حساب
دعاء مروي عن الصادق اللهم انت الله الحي القيوم
الخالق الرازق المحيي المميت البدئ البديع
لك الكرم ولك المجد ولك المن ولك الجود
ولك الامر وحدك لا شريك لك يا واحد يا
احد يا فرد يا صمد يا من لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفواً احد صل على محمد وال محمد



وافعل بي كذا وكذا وسل حاجتك دعاء الفرج يا عماد
من لا عماد له ويا سند من لا سند له ويا ذخر
من لا ذخر له ويا حرز من لا حرز له ويا فخر
من لا فخر له ويا ركن من لا ركن له يا عظيم
الرجاء يا عز الضعفاء يا منقذ الغرقى
يا منجي الهلكى يا محسن يا مجمل يا منعم يا مفضل
اسئل الله الذي لا اله الا انت الذي سجد لك
سواد الليل وضوء النهار وشعاع الشمس
ونور القمر ودوي الماء وحفيف الشجر
يا الله يا رحمن يا ذا الجلال والاكرام
دعاء سريع الاجابة اللهم يا ودود يا ودود
يا ذا العرش المجيد يا فعالاً لما يريد اسئلك
بنور وجهك الذي ملاء اركان عرشك و
بقدرتك التي قدرت بها على جميع خلقك و
برحمتك التي وسعت كل شيء لا اله الا انت
يا مبدئ يا معيد لا اله الا انت يا اله البشر
يا عظيم الخطر منك الطلب واليك الهرب وقع بالفرج
يا مغيث اغثني ثلاث مرات بسم الله الرحمن الرحيم

الهي طموح الامال قد خابت الا لديك ومعاكف
الهمم قد تقطعت الا عليك ومذاهب العقول قد
سمت الا اليك فاليك الرجاء واليك الملتجاء
يا اكرم مقصود ويا اجود مسئول هربت اليك
بنفسي يا ملجاء الهاربين باثقال الذنوب
احملها على ظهري وما اجد لي اليك شافعاً
سوى معرفتي بانك اقرب من رجاه الطالبون
ولجاء اليه المضطرون واملّ ما لديه الراغبون
يا من فتق العقول بمعرفته واطلق الالسن بحمده
وجعل ما امتن به على عباده كفاء لتادية حقه
صل على محمد واله ولا تجعل للهموم على عقلي
سبيلاً ولا للباطل على عملي دليلاً وافتح لي بخير
الدنيا يا ولي الخير از كتاب كلم الطيب سيد عليخان عن النبي
قال ما من عبد يخاف زوال نعمة او فجاءة نقمة او تغير
عافية فيقول يا حي يا قيوم يا واحد يا مجيد
يا بر يا كريم يا رحيم يا غني يا مغني صل على محمد
وال محمد وتمم علينا نعمتك وهنئنا كرامتك و
البسنا عافيتك الا اعطاه الله خير الدنيا والاخرة

لدفع العدو وقهره ومنعه اللهم انت المجيب وانا
عبدك المضطر فاكشف عني ما انا فيه اللهم صل
على محمد وال محمد وسلم دعاء مجرب للصادق عليه السلام
لدفع الشدائد والبلا حسبي الله لا اله الا هو
عليه توكلت وهو رب العرش العظيم عشر مرات
حسبي الله لما اهمني حسبي الله لمن بغى علي
حسبي الله لمن ارادني بسوء عشر مرات لقضاء الحوائج
عن الصادق ع بسم الله الرحمن الرحيم اللهم يا من
اذا تضايقت الامور طرحت عليه ويا من اذا
تضايقت الحاجات فزع منها اليه ويا من
نواصي العباد بيده وقلوبهم بيديه ويا من
حوائج الخلائق صغيرهم وكبيرهم اليه ويا من اذا
اغلقت الابواب فتح بابا لا يهتدي اليه الهي
عبدك بفنائك اسئلك سؤال من اشتدت اليك
فاقته وعظمت فيما لديك رغبته وضعفت قوته
سؤال من لا يجد لذنبه غافرا غيرك ولا لهمه مفرجا
ولا لحاجته قاضيا سواك صل على محمد وال
محمد وافعل بي كذا وكذا وبجای کذا وکذا حاجات خود را
ذکر نماید از حضرت امام موسی ع این دعاست يا سامعا لكل

صوت

صوت او خفي يا محيي النفوس بعد الموت لا تغشاك
الظلمات الحندسية ولا تشابه عليك اللغات
المختلفة ولا يشغلك شيء عن شيء يا من لا يشغله
دعوة داع دعاه من السماء يا من له عند كل شيء
من خلقه سمع سامع وبصر نافذ يا من لا يغلطه
كثرة المسائل ولا يبرمه الحاح الملحين يا حي
حين لا حي في ديمومة ملكه وبقائه يا من سكن
العلى واحتجب عن خلقه بنوره يا من اشرق بنوره
دجى الظلم اسئلك باسمك الواحد الاحد الفرد
الصمد الذي هو من جميع اركانك صل على محمد واهل بيته
ثم سل حاجتك بجهت اصلاح امور دنيا واخرت هفت نوبت
خواندن مجربست حسبي الله ربي الله لا اله الا هو عليه
توكلت وهو رب العرش العظيم در رفع المناقب
توسل بامام عصر ع در شدائد اللهم اني اسئلك بحق وليك
وحجتك صاحب الزمان الا اعنتني به على جميع اموري
وكفيتني به مؤنة كل موذ وطاغ وباغ واعنتني به
فقد بلغ مجهودي وكفيتني به كل عدو وهم وغم
ودين وعني وعن ولدي وجميع اهلي واخواني ومن
يعنيني امره وخاصتي امين يا رب العالمين
استغاثه بحضرت حجة ع امام فرمود هر کاه که کارد بگلوی تو رسید

بگو يا مولاي يا صاحب الزمان انا مستغيث بك
بروايت ديگر فرمود بگو يا صاحب الزمان اغثني
يا صاحب الزمان ادركني معنی غوث از القاب
امام عصر ع واز کنیه ها ابا صالح جناب صادق ع
هرگاه گم شدی در راه پس ندا کن بگو يا ابا صالح ارشدنا
الى الطريق رحمكم الله في الكافي عن الا ... عن ابي عبد الله ع
قال من قال في كل يوم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا
الله عبودية ورقا لا اله الا الله ايمانا وصدقا
اقبل الله عليه بوجهه ولم يصرف وجهه عنه حتى يدخل
الجنة ايضا فيه عن الفضل بن ابي قرة عن ابي عبد الله ع
ثلث تناسخها الانبياء من ادم حتى وصلن الى رسول الله ص
كان اذا اصبح يقول اللهم اني اسئلك ايمانا تباشر به قلبي
ويقينا حتى اعلم انه لا يصيبني الا ما كتبت لي ورضني
بما قسمت لي وروى بعض اصحابنا وزاد فيه حتى لا احب
تعجيل ما اخرت ولا تاخير ما عجلت يا حي يا قيوم
برحمتك استغيث اصلح لي شاني كله ولا تكلني الى
نفسي طرفة عين ابدا وصلى الله على محمد واله
ايضا فيه عن ابي عبد الله ع من قال يا رب يا رب عشر مرات
قيل له لبيك ما حاجتك ايضا فيه عن محمد بن حمران قال مرض
اسمعيل بن ابي عبد الله قال له ابو عبد الله ع قل يا رب
يا رب عشر مرات فان من قال ذلك نودي لبيك
ما حاجتك ايضا فيه عن ابي عبد الله ع قال من قال يا الله

يا الله

يا الله عشر مرات قيل له لبيك ما حاجتك ايضا فيه عن هشام بن سالم
عن ابي عبد الله ع قال اذا دعى الرجل فقال بعد ما دعى ما
شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله قال الله استبسل عبدي
واستسلم امري اقضوا حاجته ايضا فيه عن بعض اصحابه عن
عن جميل عن ابي عبد الله ع قال سمعته يقول من قال ما شاء الله
لا حول ولا قوة الا بالله سبعين مرة صرف الله عنه سبعين
نوعا من انواع البلاء ايسرهن الخنق قلت جعلت فداك
وما الخنق لا يقتل بالجنون فيخنق في قصة الواقية في ادعية
السر يا محمد من اراد من امتك ان لا يكون لاحد عليه سلطان
بكفايتي اياه الشرور فليقل يا قابضا على الملك بما
دونه ويا مانعا من دونه نيل شيء من ملكه و
يا مغني اهل التقوى ويا مغني الفقراء يا ماطه
الاذى في جميع الامور عنهم لا تجعل ولا تبتي في العين
والدنيا لاحد سواك واسفع بنواصي اهل
الخير كلهم الي حتى انال من خيرهم خيرا وخيره و
كن لي عليهم في ذلك معينا وخذ لي بنواصي اهل
الشر كلهم وكن لي منهم في ذلك حافظا وعني
مدافعا ولي مانعا حتى اكون امنا بامانك لي
وبولايتك لي من شر من لا يؤمن شره الا بامانك
يا ارحم الراحمين فانه اذا قال ذلك لم تضره كيد كائد ابدا

يا محمد ومن اراد من امتك ان لا يحول بين دعائه و
بيني حائل وانا اجيبه باى امر شاء عظما ما كان
او صغيرا في السر او في العلانية الى او الى غيرى وان اقضى
قبل ان يزول فليقل احد دعائه يا الله المانع
بقدرته خلقه والمالك بها سلطانه والممالك
بها ما فى يديه والمسلط بما فى يديه كل مرجو
دونك يخيب رجاء راجيه وراجيك مسرور
لا يخيب اسئلك بكل رضى لك من كل شىء انت
فيه وبكل شىء تحب ان تذكر به وبك يا الله
فليس يعدل لك شىء ان تصلى على محمد وال
محمد وان تحوطنى و والدى و ولدى واخوانى
ومالى وان تحفظنى بحفظك وان تقضى حاجتى
للدنيا والاخرة فى كذا وكذا فانه اذا قال ذلك قضيت
حاجته قبل ان يزول من مكانه فى الكافى عن يعقوب
القمى عن ابى عبد الله قال ثمن الجنة قول لا اله الا الله والله
اكبر ايضا عن عبد الكريم بن عتبة عن ابى عبد الله ع قال سمعته
يقول من قال عشر مرات قبل ان تطلع الشمس وقبل غروبها
لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد
يحيى ويميت ويميت ويحيى وهو حى لا يموت بيده
الخير وهو على كل شىء قدير كانت كفارة لذنوبه ذلك
اليوم وفيه عن عمر بن محمد عن ابى عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه واله

من صلى الغداة فقال قبل ان يقبض ركبتيه عشر مرات
لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد
يحيى ويميت ويميت ويحيى وهو حى لا يموت بيده الخير
وهو على كل شىء قدير وفى المغرب مثلها لم يلق الله عبد
بعمل افضل من عمله الا من جاء بمثل عمله عن عمر بن يزيد
عن ابى عبد الله ع قال من قال فى كل عشر مرات اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا
احدا صمدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا كتب الله له خمسة
واربعين الف حسنة ومحى عنه خمسة واربعين الف سيئة
ورفع له خمسة واربعين الف درجة وفى رواية اخرى وكان
له حرزا من الشيطان والسلطان ولم تحط به كبيرة من الذنوب
ايضا عن ابى عبيدة الحذاء عن ابى جعفر ع قال من قال اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله كتب الله له الف الف حسنة ايضا عن الحسين بن
حماد عن ابى جعفر ع قال من قال فى دبر صلوة الفريضة قبل
ان يثنى رجليه استغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم
ذو الجلال والاكرام واتوب اليه ثلث مرات غفر الله له
ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر ايضا فى الكافى بسنده عن ابى عبد الله
قال من قال حين ياخذ الى مضجعه ثلث مرات الحمد لله الذى
علا فقهر والحمد لله الذى بطن فخبر والحمد لله الذى
ملك فقدر والحمد لله يحيى الموتى ويميت الاحياء وهو
على كل شىء قدير خرج من الذنوب كهيئة يوم ولدته امه

در كتاب ثواب الاعمال صدوق وغيره نذكره بحذف الاسانيد
ثواب من قال لا اله الا الله عن ابى سعيد الخدرى عن النبى
قال قال الله لموسى بن عمران يا موسى لو ان السموات
وعامرهن عندى والارضين السبع فى كفة ولا اله الا
الله فى كفة مالت بهن لا اله الا الله عن ابى سعيد
الخدرى قال قال رسول الله ص ما قلت ولا القائلون قبلى
مثل لا اله الا الله عن ابى حمزة الثمالى قال سمعت ابا جعفر
يقول ما من شىء اعظم ثوابا من شهادة ان لا اله الا الله
لان الله لا يعدله شىء ولا يشركه فى الامر احد عن ابى
عبد الله عن ابائه عليهم السلام قال قال رسول الله خير
العبادة قول لا اله الا الله قال ابو عبد الله ع من قال لا اله
الا الله مائة مرة كان افضل الناس ذلك اليوم عملا الا
من زاد عن جابر بن يزيد الجعفى عن ابى جعفر ع قال قال رسول
الله صلى الله عليه واله ليس شىء الا وله شىء يعدله الا الله
عز وجل فانه لا يعدله شىء ولا اله الا الله فانه لا يعدلها
شىء ودمعة من خوف الله فانه ليس لها مثقال فان
سالت على وجهه لم يرهقه قتر ولا ذلة بعدها ابدا
وبهذا الاسناد عن جابر عن ابى الطفيل عن على صلوات الله عليه
قال ما من عبد مسلم يقول لا اله الا الله الا صعدت تخرق
كل سقف لا تمر بشىء الا طلستها حتى ينتهى الى مثلها
من الحسنات فيقف قال رسول الله ص ما من مؤمن
يقول لا اله الا الله الا محت ما فى صحيفته من سيئات
حتى الى مثلها من حسنات عن ابى جعفر ع قال قال رسول الله

اتانى جبرئيل بين الصفا والمروة فقال يا محمد طوبى لمن قال
من امتك لا اله الا الله مخلصا عن ابى عبد الله ع
قال من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة واخلاصه
ان يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله عن زيد بن ارقم
عن النبى ص قال من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة
واخلاصه ان يحجزه لا اله الا الله عما حرم الله عن جابر
عن ابى عبد الله ع قال من قال لا اله الا الله من غير
تعجب خلق الله منها طائرا يرفرف على راس صاحبها
الى ان تقوم الساعة وتذكر قائلها عن ابن عباس
عن النبى ص ما من الكلام كلمة احب الى الله عز وجل من قول
لا اله الا الله وما من عبد يقول لا اله الا الله يمد
بها صوته فيفرغ الا تناثرت ذنوبه تحت قدميه كما
تناثر ورق الشجر تحتها عن الصادق جعفر بن محمد
عليهما السلام قال قال رسول الله ص ما من مسلم يقول
لا اله الا الله يرفع بها صوته فيفرغ حتى تناثر ذنوبه
تحت قدميه كما تناثر ورق الشجر تحتها ايضا فى ثواب الاعمال
عن ابى سعيد الخدرى قال كان رسول الله صلى الله عليه واله
ذات يوم جالسا وعنده نفر من اصحابه فيهم على بن
ابيطالب ع اذ قال من قال لا اله الا الله دخل الجنة فقال
رجلان من اصحابه فنحن نقول لا اله الا الله فقال
رسول الله ص انما تقبل شهادة ان لا اله الا الله
من هذا وشيعته الذين اخذ ربنا ميثاقهم فقال

فنحن نقول لا اله الا الله فوضع صلى الله عليه واله يده
على رأس علي عليه السلام ثم قال علي امتر ذلك ان لا تحل
عقده ولا تخلنا مجلسه ولا تكن باحد يشم
في مكارم الاخلاق عن ابي عبد الله ع قال قال رسول الله
خير العبادة قول لا اله الا الله من كتاب عيون الاخبار
عن الرضا عليه السلام قال قال رسول الله ص ان لله عمودا
من ياقوت احمر راسه تحت العرش واسفله على ظهر
الحوت في الارض السابعة السفلى فاذا قال العبد لا
اله الا الله اهتز العرش وتحرك العمود وتحرك
الحوت فيقول الله تعالى اسكن يا عرشي فيقول كيف
اسكن ولم تغفر لقائلها فيقول الله عز وجل اشهدوا
سكان سمواتي قد غفرت لقائلها
دعوات الراوندي عن رسول الله ص قال من اصابه هم او كرب
او حزن فليقل الله الله ربي لا اشرك به شيئا توكلت
على الحي الذي لا يموت ومن دعاء الفرج يا من يكفي من كل
شيء ولا يكفي منه شيء اكفني ما اهمني وعن الصادق ع
ان رسول الله ص قال لامير المؤمنين ع اذا وقعت في ورطة
فقل بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله فان
الله يصرف بها ما يشاء من انواع البلاء وفي رواية
يكررها سبع مرات فان انكشف البلاء والا تمها سبعين
مرة وقال اغلقوا ابواب المعصية بالاستعاذة وافتحوا

ابواب الطاعة بالتسمية وعن ابي جعفر عليه السلام ان يعقوب
لما كان اشتد به الحزن ورفع يده الى السماء وقال يا
حسن الصحبة يا كثير المعونة يا خيرا كله ائتني بروح
منك وفرج من عندك فهبط جبرئيل فقال يا يعقوب
الا اعلمك دعوات يرد الله عليك بها بصرك و
ولديك قال نعم قال قل يا من لا يعلم احد كيف هو
وحيث هو وقدرته الا هو يا من سد الهواء
بالسماء وكبس الارض على الماء واختار لنفسه
احسن الاسماء ائتني بروح منك وفرج من عندك
قال فما انفجر عمود الصبح حتى اتي بالقميص فطرح عليه ورد
عليه بصره وولده وعن زين العابدين ع قال ضمني
والدي ع يوم قتل والدماء تغلي وهو يقول يا بني
احفظ عني دعاء علمتنيه فاطمة ع وعلمها رسول الله ص
وعلمه جبرئيل في الحاجة والمهم والغم والنازلة اذا نزلت
والامر العظيم الفادح قال ادع بحق يس والقران
الحكيم وبحق طه والقران العظيم يا من يقدر على
حوائج السائلين يا من يعلم ما في الضمير يا منفس عن
المكروبين يا مفرج عن المغمومين يا راحم الشيخ الكبير

يا رازق الطفل الصغير يا من لا يحتاج الى التفسير
صل على محمد وال محمد وافعل بي كذا وكذا وقال النبي ص
قال لي جبرئيل الا اعلمك الكلمات قال هن موسى ع
حين انفلق له البحر قال قلت بلى قال قل اللهم لك
الحمد واليك المشتكى وبك المستغاث وانت المستعان
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم انضاف هم
قال الله تعالى واذ استسقى موسى لقومه قال واذكروا يا بني
اسرائيل اذا استسقى موسى لقومه طلب لهم السقي لما لحقهم
العطش في التيه وضجوا بالبكاء الى موسى وقالوا اهلكنا
بالعطش فقال موسى الهي بحق محمد سيد الانبياء وبحق علي
سيد الاوصياء وبحق فاطمة سيدة النساء وبحق الحسن
سيد الاولياء وبحق الحسين افضل الشهداء وبحق
عترتهم وخلفائهم سادة الازكياء لما سقيت عبادك
هؤلاء فاوحى الله تعالى يا موسى اضرب بعصاك
الحجر فضربه بها فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل
اناس كل قبيلة من بني اب من اولاد يعقوب مشربهم
فلا يزاحم الاخرين في شربهم قال الله تعالى كلوا واشربوا من
رزق الله الذي اتاكموه ولا تعثوا في الارض مفسدين
ولا تسعوا فيها وانتم مفسدون عاصون

في تفسير مقتنيات الدرر قال امير المؤمنين ع احب الاعمال الى الله
الدعا وافضل العبادة العفاف قال النبي ص ما من شيء
اكرم على الله من الدعا والدعا سلاح المؤمن وعمود الدين
ونور السموات والارض وقال ص الا ادلكم على سلاح ينجيكم من
اعدائكم ويدر ارزاقكم قالوا بلى يا رسول الله قال تدعون
ربكم بالليل والنهار فان سلاح المؤمن الدعا وما من مسلم
دعى الله بدعوة ليست قطيعة رحم ولا استجلاب اثم
الا اعطاه الله احدى خصال ثلث اما ان يعجل له الدعوة
واما يدخرها في الاخرة واما ان يدفع عنه مثلها من السوء
هشام بن سالم قال قال الصادق ع اتعرفون طول البلاء
من قصره قلت لا قال اذا الهم احدكم الدعا عند البلاء
فاعلموا ان البلاء قصير والدعا في الرخا ليفي الحوائج في
البلاء قال دعوة العبد سرا دعوة واحدة تعدل سبعين
دعوة علانية وان الله كره الحاح الناس بعضهم لبعض
في المسئلة واحب ذلك لنفسه وقال الدعا يرد القضاء
ينقضه كما ينقض السلك وقد ابرم ابراما واذا رق احدكم
فليدع فان القلب لا يرق حتى يخلص ويستحب الدعا في اربع
اوقات في الوتر وبعد الفجر وبعد الظهر وبعد المغرب

در كتاب محاسن برقى عنه عن عبد الرحمن ابى نجران واحمد
بن محمد بن ابى نصر عن عاصم بن حميد عن ابى بصير عن
احدهما عليهما السلام قال اذا مات العبد المؤمن
دخل معه فى قبره ستة صور فيهن صورة هى
احسنهن وجها وابهاهن هيئة واطيبهن ريحا
وانظفهن صورة قال فيقف صورة عن يمينه
واخرى عن يساره واخرى بين يديه واخرى خلفه و
اخرى عند رجله وتقف التى هى احسنهن فوق رأسه
فان اتى عن يمينه منعته التى عن يمينه ثم كذلك ان
يؤتى من الجهات الست قال فتقول احسنهن صورة
من انتم جزاكم الله عنى خيرا فتقول التى عن يمين العبد
انا الصلوة وتقول التى عن يساره انا الزكوة وتقول
التى بين يديه انا الصيام وتقول التى خلفه انا الحج و
العمرة وتقول التى عند رجليه انا بر من وصلت
من اخوانك ثم تقلن من انت فانت احسننا وجها
واطيبنا ريحا وابهانا هيئة فتقول انا الولاية لآل
محمد صلى الله عليه واله ثواب ما جاء فى التوحيد عنه
عن محمد بن على عن ابى الفضل عن ابى حمزة قال سمعت ابا
جعفر عليه السلام يقول ما من شىء اعظم من شهادة ان لا اله الا الله
ان

ان الله لم يعدله شىء ولا يشركه فى الامور احد وعنه
عن الفضل عبد الوهاب رفعه قال حدثنى اسحق بن
عبد الله بن الوليد الوصافى رفعه قال قال رسول الله
صلى الله عليه واله من قال لا اله الا الله غرست له
شجرة فى الجنة من ياقوتة حمراء منبتها فى مسك ابيض
احلى من العسل واشد بياضا من الثلج واطيب ريحا
من المسك فيها امثال ثدى الابكار تعلو عن سبعين
حلة وقال رسول الله ص خير العبادة الاستغفار
وذلك قول الله فى كتابه فاعلم انه لا اله الا الله
واستغفر لذنبك ثواب قول لا اله الا الله وحده
وحده وحده عنه عن ابيه عن على بن النعمن فيما
اعلم عمن ذكره عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال جبرئيل
لرسول الله ص طوبى لمن قال من امتك لا اله الا الله وحده
وحده وحده ثواب قول لا اله الا الله وحده لا
شريك له احمد عن ابيه وعمرو بن عثمن وايوب
جميعا عن ابن المغيرة عن ابن مسكان عن ليث المرادى
عن عبد الكريم بن عتبة الهاشمى قال سمعت ابا عبد الله
عليه السلام يقول من قال عشر مرات قبل ان تطلع الشمس وقبل
غروبها لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله

الحمد يحيى ويميت وهو حى لا يموت بيده الخير وهو
على كل شىء قدير كانت كفارة لذنوبه فى ذلك
اليوم عنه عن ابيه عن ابن ابى نجران عن عبد العزيز
العبدى عن عمرو بن يزيد عن ابى عبد الله عليه السلام
قال من قال فى كل يوم عشر مرات اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا
لم يتخذ صاحبة ولا ولدا كتب الله له خمسا واربعين الف
حسنة ومحا عنه خمسا واربعين الف سيئة ورفع له
خمسا واربعين الف
عشر درجات كن له حرزا فى يومه من الشيطان والسلطان
ولم تحط به كبيرة من الذنوب ثواب قول لا اله الا
الله ربى لا اشرك به شيئا عنه عن يعقوب بن يزيد
عن محمد بن ابى عمير عن عبد الله بن سنان عن سعيد
بن المسيب عن على بن الحسين ع قال قال رسول الله ص
الا اخبركم بما يكون به خير الدنيا والاخرة واذا كرهتم
واغتممتم دعوتم الله فيه ففرج عنكم قالوا بلى يا
رسول الله قال تقولوا لا اله الا الله ربنا لا نشرك
به شيئا ثم ادعوا بما بدا لكم ثواب قول لا اله الا الله

حقا حقا عنه قال حدثنى محمد بن عيسى الارمنى عن ابى
عمران الخراط عن الاوزاعى عن جعفر بن محمد عن
ابيه عن ابائه عليهم السلام قال من قال فى كل يوم
خمسة عشر مرة لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله
عبودية ورقا اقبل الله عليه بوجهه فلم يصرف عنه وجهه
حتى يدخل الجنة ثواب قول لا اله الا الله الملك
الحق المبين بهذا الاسناد عن جعفر عن ابيه عن
ابائه عليهم السلام قال من قال فى كل يوم ثلثين مرة لا اله
الا الله الملك الحق المبين استقبل الغنا واستدبر
الفقر وانس وحشته فى القبر وقرع باب الجنة
ثواب قول لا اله الا الله مخلصا عنه قال حدثنى ابن بنت
الياس عن احمد بن عايذ عن ابى الحسن السواق عن ابان
بن تغلب عن ابى عبد الله عليه السلام قال يا ابان اذا قدمت الكوفة
فاروِ هذا الحديث من شهد ان لا اله الا الله مخلصا
وجبت له الجنة قال قلت له انه يأتينى من كل صنف
من الاصناف افاروى لهم هذا الحديث قال نعم يا ابان
انه اذا كان يوم القيمة وجمع الله الاولين والاخرين
فيسلب منهم لا اله الا الله الا من كان على هذا الامر

ثواب قول لا اله الا الله والله اكبر عنه عن
ابن فضال عن ابن سعيد عن اسمعيل بن مسلم
عن ابيعبد الله عليه السلام قال النبي ص من هبط
واديا فقال لا اله الا الله والله اكبر ملاء الله
الوادي حسنات فليعظم الوادي بعد او ليصغر
ثواب من شهد ان لا اله الا الله محمد رسول
الله عنه عن محمد بن علي عن علي بن اسباط عن يعقوب
بن سالم عن رجل عن جابر بن يزيد عن ابيجعفر ع
قال من شهد ان لا اله الا الله ولم يشهد ان
محمداً رسول الله كتب له عشر حسنات فان شهد
ان محمداً رسول الله كتب له الفي الف حسنات
عنه عن الصالح بن السندي عن جعفر بن بشير
عن هاشم بن عبد الله عن عبد المؤمن الانصاري
عن ابيعبد الله او ابيجعفر عليهما السلام قال من قال
اني اشهدك وكفى بك شهيداً واشهد ملائكتك
وانبيائك ورسلك وجميع خلقك فانك انت
الله وحدك لا شريك لك وان محمداً عبدك
ورسولك مرة واحدة اعتق ربعه ومن قال

مرتين

مرتين اعتق نصفه ومن قال اربعاً اعتق كله
ثواب من شهد ان لا اله الا الله عند موته
عنه قال حدثني داود بن سليمان القطان قال حدثني
احمد بن زياد اليماني عن اسرائيل عن جابر عن ابي
جعفر عليه السلام قال قال رسول الله ص لقنوا موتيكم
لا اله الا الله فانها انس للمؤمن من حين يمرق
قبره قال لي جبرئيل يا محمد لو تراهم حين يخرجون
من قبورهم ينفضون التراب عن رؤسهم هذا
يقول لا اله الا الله والحمد لله تبيض وجهه وهذا
يقول يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله وفي رواية
فضيل بن عثمن رفعه قال قال ابو عبد الله عليه السلام
من شهد ان لا اله الا الله عند موته دخل الجنة
وقال النبي ص لقنوا موتيكم لا اله الا الله فانها تهدم
الخطايا قال كيف من قالها في حيوته قال هي اهدم
واهدم ثواب كلمات الفرج عنه عن جعفر بن
محمد بن عبد الله الاشعري عن عبد الله بن ميمون
القداح عن جعفر عن ابيه عن عبد الله بن جعفر
قال قال لي عمي علي بن ابيطالب عليه السلام الا احبوك كلمات
الله ما حرثت بها حسناً وحسيناً اذا كانت لك

الى الله حاجة تحب قضاها فقل لا اله الا الله
الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان
الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع
وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم و
الحمد لله رب العالمين اللهم اني اسئلك بانك
لك ملك مقتدر وانت على كل شيء قدير ما
تشاء من كل شيء يكون ثم تسئل حاجتك
ثواب من قال يا الله يا الله عن ابن بنت
الياس عن عبد الله بن سنان عن حفص بن مسلم
قال اشتكى بعض ولد ابي جعفر فمر به جعفر
وهو شاكي فقال له يا جعفر تقول يا الله يا الله
فانه لم يقلها احد عشر مرات الا قال له الرب تبارك
وتعالى لبيك ثواب من قال يا ربي عنه عن ابيه
عن حماد وصفوان وابن مغيرة عن معوية بن عمار
عن ابي بصير عن ابيعبد الله ع اذا قال العبد يا الله
يا ربي حتى ينقطع النفس قال له الرب سل حاجتك
وفي رواية ابي بصير قال قلت لابيعبد الله عليه السلام
قال في كتابه وحناناً من لدنا قال ان كان يحيى اذا دعا

وقال

وقال في دعائه يا رب يا الله ناداه الله من السماء
لبيك يا يحيى سل حاجتك ثواب من قال يا رب
ثلثاً عنه عن محمد بن علي عن اسمعيل بن يسار عن
منصور عن ابي بصير عن ابيعبد الله عليه السلام قال
ان الرجل منكم ليقف عند ذكر الجنة والنار ثم
يقول اي رب اي رب اي رب ثلثاً فاذا قالها
نودي من فوق عرشه سل حاجتك ثواب
من قال يا رب يا رب عنه عن محمد بن علي عن الحكم
بن مسكين عن معوية بن عمار الدهني عن ابي
بصير عن ابيعبد الله ع قال من قال يا رب يا رب
حتى ينقطع نفسه قيل له لبيك ما حاجتك
وروي يقولها عشر مرات قيل له لبيك ما حاجتك
ثواب من كبر الله مأة تكبيرة عنه عن حسن بن
طريف عن ابن المغيرة عن حماد بن عثمن عن ابيحمزة
قال سمعت اباجعفر ع يقول من كبر الله مأة تكبيرة
قبل طلوع الشمس وقبل غروبها كتب الله له من الاجر
كاجر من اعتق مأة رقبة ومن قال سبحان الله وبحمده

كتب الله عشر حسنات وان زاد زاده الله **ثواب** تسبيح فاطمة عليها السلام عن يحيى بن محمد عن علي بن النعمن عن ابن ابي نجران عن رجاله عن ابيعبد الله ع قال من سبح الله في دبر الفريضة قبل ان يثني رجليه تسبيح فاطمة عليها السلام المائة واتبعها بلا اله الا الله مرة واحدة غفر له **عنه** عن يحيى وعمرو بن عثمن عن محمد بن عذافر قال دخلت مع ابي الى ابي عبد الله عليه السلام فسأله ابي عن تسبيح فاطمة عليها السلام فقال الله اكبر حتى احصاها اربعة وثلثين ثم قال الحمد لله حتى بلغ سبعا وستين ثم قال سبحان الله حتى بلغ مائة يحصيها بيده جملة واحدة **ثواب** في التسبيح **عنه** عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن ثابت عن ابي جعفر عليه السلام قال من قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر خلق الله منها اربعة اطيار تسبحه وتقدسه وتهلله الى يوم القيمة وفي رواية محمد بن مروان عن ابيجعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله اذا قال العبد سبحان الله فقد انف الله وحق على الله ان ينصره **عنه** عن اسمعيل بن جعفر عن محمد بن ابي حمزة عن ايوب عن ابي بصير عن ابيعبد الله عليه السلام قال من سبح الله مائة مرة

كان افضل الناس ذلك اليوم الا من قال مثل قوله **وعنه** عن علي بن سيف عن اخيه الحسين بن سيف بن عميرة عن ملك بن عطية عن ضريس الكناسي عن ابيجعفر عليه السلام قال قال ان رسول الله ص مر برجل يغرس غرسا في حايط له فوقف عليه فقال له الا ادلك على شيء اثبت اصلا واسرع ينعا واطيب ثمرا وابقى قال بلى يا رسول الله قال اذا اصبحت وامسيت فقل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر فان لك بكل تسبيحة عشر شجرات في الجنة من انواع الفواكه وهي الباقيات الصالحات **عنه** عن محمد بن علي عن الحكم بن مسكين عن داود بن الحصين عن ابيعبد الله ع من بخل منكم بمال ان ينفقه و بالجهاد ان يحضره والليل ان يكابده فلا يبخل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله **عنه** عن الوشا عن رفاعة بن موسى عن ليث المرادي عن ابي بصير قال سمعته يقول قال رسول الله ص من قال سبحان الله من غير تعجب خلق الله منها طايرا اخضر يستظل بظل العرش يسبح فيكتب له ثوابه الى يوم القيمة

ثواب ما جاء في بسم الله الرحمن الرحيم **عنه** عن بعض اصحابنا عن الحسن بن علي بن يوسف عن هارون بن الخطاب التميمي عن صفوان بن الجمال عن ابيعبد الله عليه السلام قال ما نزل كتاب من السماء الا اوله بسم الله الرحمن الرحيم **ثواب** بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم **عنه** عن ابيه عن احمد بن نصر عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله ص من قال بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ثلث مرات كفاه الله تسعة وتسعين نوعا من انواع البلاء ايسرها الخنق احمد بن فضال عن الحسن بن جهم عن ابي الحسن عليه السلام قال من قال بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ثلث مرات حين يصبح وثلث مرات حين يمسي لم يخف شيطانا ولا سلطانا ولا جذاما ولا برصا قال ابو الحسن وانا اقولها مائة مرة **ثواب** لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم **عنه** عن محمد بن بكر عن زكريا بن محمد عن عامر بن معقل عن ابان بن تغلب عن ابيعبد الله قال ان ادم عليه السلام

شكا الى ربه حديث النفس فقال اكثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله **وبهذا الاسناد** رفعه الى ابيعبد الله عليه السلام قال ان حملة العرش ذهبوا ينهضون بالعرش لم يستقلوه فالهمهم الله لا حول ولا قوة الا بالله فنهضوا وفي رواية محمد بن عمران عن ابيعبد الله ع قال قال رسول الله ص اذا قال العبد لا حول ولا قوة الا بالله فقد فوض امره الى الله وحق على الله ان يكفيه وفي رواية هشام بن سالم عن ابيعبد الله ع قال قال اذا قال العبد لا حول ولا قوة الا بالله قال الله عز وجل للملائكة استسلم عبدي اقضوا حاجته **عنه** عن عيسى بن جعفر العلوي عن حفص السكري واحمد بن عبيد عن الحسين بن علوان الكلبي عن جعفر ع قال سألته عن تفسير لا حول ولا قوة الا بالله قال لا يحول بيننا وبين المعاصي الا الله ولا يقوينا على اداء الطاعة والفرائض الا الله **ثواب** قول ما شاء الله **عنه** قال حدثني يحيى بن ابي بكر عن بعض اصحابه قال قال ابو عبد الله ع اذا قال العبد ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله قال الله ملائكتي استسلم عبدي اعينوه ادركوه اقضوا حاجته وفي

روايته قال قال ابو عبد الله عليه السلام من قال ما شاء الله
الف مرة في دفعة واحدة رزق الحج من عامه فان
لم يرزق اخره الله حتى يرزقه **ثواب** قول لا
اله الا الله والحمد لله واستغفر الله ولا حول ولا
قوة الا بالله **عنه** عن الحسين بن يزيد النوفلي عن
اسمعيل بن ابي زياد والسكوني عن ابي عبد الله ع
عن ابائه عليهم السلام قال قال رسول الله ص من ظهرت
عليه النعمة فليكثر ذكر الحمد لله ومن كثرت همومه
فعليه بالاستغفار ومن الح عليه الفقر فليكثر من
قول لا حول ولا قوة الا بالله ينفي الله عنه الفقر
وقال فقد النبي ص رجلا من الانصار فقال له
ما غيبك عنا فقال الفقر يا رسول الله وطول
السقم فقال له رسول الله ص الا اعلمك كلاما اذا
قلته ذهب عنك الفقر والسقم قال بلى قال
اذا اصبحت وامسيت فقل لا حول ولا قوة الا
بالله توكلت على الحي الذي لا يموت والحمد لله الذي
لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من
الذل وكبره تكبيرا قال الرجل فوالله ما
قلته الا ثلثة ايام حتى ذهب عني الفقر والسقم

ثواب قول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
قال قال رسول الله ص لام هاني من سبح الله مائة مرة كل يوم
كان افضل ممن ساق مائة بدنة الى بيت الله الحرام و
من حمد الله مائة تحميدة كان افضل ممن اعتق مائة رقبة
ومن كبر الله مائة تكبيرة كان افضل ممن حمل على مائة
فرس في سبيل الله بسروجها ولجمها ومن هلل الله
مائة تهليلة كان افضل الناس عملا يوم القيمة الا
من قال افضل من هذا **ثواب** القول في الاصباح
والامساء **وعنه** عن ابي يوسف عن ابن ابي عمير
عن الانماطي عن كليب صاحب الكلل قال قال
ابو عبد الله عليه السلام من قال هذا القول اذا اصبح
فمات في ذلك اليوم دخل الجنة فان قال اذا
امسى فمات من ليله دخل الجنة اللهم اني اشهدك
واشهد ملائكتك المقربين وحملة العرش
المصطفين انك انت الله لا اله الا انت
الرحمن الرحيم وان محمدا عبدك ورسولك صلى الله
عليه واله وفلان وفلان حتى ينتهي اليه ائمتي
واوليائي على ذلك احيى وعليه اموت وعليه ابعث
يوم القيمة وابرء من فلان وفلان وفلان اربعة
فان مات في يومه او ليلته دخل الجنة

عنه عن ابي ايوب المدايني عن ابن ابي عمير عن سعد بن
ابي خلف عن ابي عبيدة الحذاء قال قال ابو عبد الله ع
من قال في السوق اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله كتب الله
له الف الف حسنة **عنه** عن علي بن الحكم عن عاصم بن
حميد عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال من دخل سوق
جماعة ومجمع اهل نصب فقال مرة واحدة اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له والله اكبر
كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة واصيلا
ولا حول ولا قوة الا بالله وصلى الله على محمد واهل
بيته عليهم السلام عدلت حجة مبرورة **ثواب** ذكر الله
عن جعفر بن عن عبد الله بن ميمون القداح عن جعفر
عن ابيه عليهما السلام قال قال النبي صلى الله عليه واله
لاصحابه الا اخبركم بخير اعمالكم وازكاها عند مليككم
وارفعها في درجاتكم وخير لكم من الدينار والدرهم
وخير لكم ان تلقوا عدوكم فيقتلونه ويقتلونكم
قالوا بلى يا رسول الله قال ذكر الله كثيرا

في امالي الصدوق حدثنا ابي رحمه الله قال حدثنا
سعد بن عبد الله قال حدثنا الهيثم بن ابي مسروق
النهدي عن الحسين بن علوان عن عمرو بن ثابت قال
حدثني محمد بن حمران عن الصادق جعفر بن محمد ع
انه قال من سبح الله كل يوم ثلثين مرة دفع الله
تبارك وتعالى عنه سبعين نوعا من البلاء ادناها
الفقر حدثنا ابي ره قال حدثنا سعد بن عبد الله
قال حدثنا احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابي
عمير عن معاوية بن وهب عن عمرو بن نهيك عن سلام
المكي عن ابي جعفر الباقر عليه السلام قال اتى رجل النبي ص
يقال له شيبة الهذلي فقال يا رسول الله انا شيخ
قد كبرت سني وضعفت قوتي عن عمل كنت عودته
نفسي من صلوة وصيام وحج وجهاد فعلمني يا
رسول الله كلاما ينفعني الله به وخفف علي يا رسول الله
فقال اعدها فاعادها ثلث مرات فقال رسول الله
ما حولك شجرة ولا مدرة الا وقد بكت من رحمتك
فاذا صليت الصبح فقل عشر مرات سبحان الله العظيم
وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
فان الله عز وجل يعافيك بذلك من العمى والجنون
والجذام والفقر والهرم فقال يا رسول الله هذا للدنيا
فما للاخرة فقال تقول في دبر كل صلوة اللهم اهدني
من عندك وافض علي من فضلك وانشر علي من رحمتك

وانزل علىّ من بركاتك قال فقبض عليهنّ بيده ثمّ مضى
فقال رجل لابن عبّاس ما اشدّ من قبض عليها خالك
فقال النبيّ ع اما انه ان وافى بها يوم القيمة لم يدعها متعمداً
فتحت له ثمانية ابواب الجنّة يدخلها من ايها شاء
حدّثنا الشيخ الفقيه ابو جعفر محمّد بن علي بن الحسين موسى بن
بابويه القمي ره قال حدّثنا ابي ره قال حدّثنا سعد بن عبد الله
قال حدّثنا احمد بن ابي عبد الله قال حدّثنا ابي عن محمّد بن
ابي عمير عن مالك بن انس عن الصادق جعفر بن محمّد عن
ابيه عن آبائه عليهم السلام عن علي عليه السلام قال جاء الفقراء الى
رسول الله صلّى الله عليه وآله فقالوا يا رسول الله انّ
للاغنياء ما يعتقون وليس لنا ولهم ما يحجّون به و
ليس لنا ولهم ما يتصدّقون به وليس لنا ولهم ما يجا
هدون به وليس لنا فقال صلّى الله عليه وآله من كبّر الله
تبارك وتعالى مائة مرّة كان افضل من عتق مائة رقبة
ومن سبّح الله مائة مرّة كان افضل من سياق مائة بدنة
ومن حمد الله مائة مرّة كان افضل من حملان مائة فرس
في سبيل الله بسرجها ولجمها وركبها ومن قال لا اله الّا الله
مائة مرّة كان افضل الناس عملاً ذلك اليوم الّا من
زاد قال فبلغ ذلك الاغنياء فصنعوه قال فعادوا
الى النبيّ ع فقالوا يا رسول الله قد بلغ الاغنياء ما قلت
فصنعوه فقال صلّى الله عليه وآله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

ابيه الحسين بن ابراهيم بن ناتانه ره قال حدّثنا علي بن ابراهيم
عن ابيه عن محمّد بن ابي عمير عن سيف بن عميرة عن عبد الرحمن
بن سيابة عن ابي اسحق عن الحرث عن ابي عبد الله عن ابيه
عن علي عليهم السلام قال من قال حين يمسي ثلث مرّات
فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد
في السموات والارض وعشيّاً وحين تظهرون
لم يفته خير يكون في تلك وصرف عنه جميع شرّها
ومن قال مثل ذلك حين يصبح لم يفته خير يكون في
ذلك اليوم وصرف عنه جميع شرّه ابي ره قال حدّثنا
محمّد بن يحيى العطّار عن سهل بن زياد الادمي عن علي بن
الحكم عن حمّاد بن عبد الله عن ابي بصير عن الصادق
جعفر بن محمّد ع قال اذا قال العبد وهو ساجد يا الله
يا ربّاه يا سيّداه ثلث مرّات اجابه تبارك وتعالى
لبّيك عبدي سل حاجتك ابي ره قال حدّثنا سعد بن
عبد الله عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن
كلّوب عن اسحق بن عمّار عن الصادق جعفر بن محمّد
عن ابيه عن آبائه عليهم السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يقول ما
من احد ابتلي وان عظمت بلواه باحقّ بالدعاء
من المعافى الذي لا يأمن البلاء الحسين بن احمد بن ادريس
قال حدّثنا ابي عن محمّد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري
قال حدّثنا احمد بن ابي عبد الله عن ابيه عن وهب بن وهب القاضي

عن الصادق جعفر بن محمّد عن ابيه عن آبائه عليهم السلام
قال قال رسول الله ص قال الله جلّ جلاله يا ابن آدم
اطعني فيما امرتك ولا تعلّمني ما يصلحك وبهذا الاسناد
قال قال رسول الله ص قال الله جلّ جلاله يا ابن آدم اذكرني
بعد الغداة ساعة وبعد العصر ساعة اكفك ما اهمّك
محمّد بن موسى بن المتوكّل ره قال حدّثنا علي بن الحسين السعد
ابادي عن احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه عن عبد
الرحمن بن سالم عن المفضّل عن ابي عبد الله الصادق ع
قال اذا قام العبد نصف الليل بين يدي ربّه جلّ جلاله
فصلّى اربع ركعات في جوف الليل المظلم ثمّ سجد سجدة
الشكر بعد فراغه فقال ما شاء الله ما شاء الله مائة
مرّة ناداه الله جلّ جلاله من فوقه عبدي الى كم تقول ما
شاء الله ما شاء الله انا ربّك والىّ المشيّة وقد
شئت قضاء حاجتك فسلني ما شئت محمّد بن الحسن بن
احمد بن الوليد ره قال حدّثنا محمّد بن الحسن بن صفّار
عن العبّاس بن معروف عن علي بن مهزيار عن جعفر بن
محمّد الهاشمي عن ابي جعفر العطّار شيخ من اهل المدينة
قال سمعت الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام يقول جاء
رجل الى رسول الله ص فقال يا رسول الله كثرت
ذنوبي وضعف عملي فقال رسول الله ص اكثر
السجود فانّه يحطّ الذنوب كما تحطّ الريح ورق الشجر

جعفر بن محمّد بن مسرور ره قال حدّثنا الحسين بن محمّد بن
عامر عن عمّه عبد الله بن عامر عن محمّد بن ابي عمير عن ابي هرون
المكفوف عن ابي عبد الله الصادق ع قال يا ابا هرون انّا
نأمر صبياننا بتسبيح فاطمة عليها السلام كما نأمرهم بالصلوة
فالزمه فانّه لم يلزمه عبد فشقي وبهذا الاسناد عن
ابن ابي عمير عن ابان بن عثمان عن محمّد بن سعيد عن عطيّة العوفي
عن ابي سعيد الخدري عن النبيّ ص قال من قال اذا خرج
من بيته بسم الله قال الملكان هديت فان قال
لا حول ولا قوّة الّا بالله قالا وقيت فان قال توكّلت
على الله قالا كفيت فيقول الشيطان كيف لي بعبد هدي
ووقي وكفي وبهذا الاسناد عن محمّد بن ابي عمير عن عبد الله
بن سنان عن ابي عبد الله الصادق عليه السلام قال قال
رسول الله ص ذات يوم لعلي ع الا ابشّرك فقال بلى
بابي انت وامّي فانّك لم تزل مبشّراً بكلّ خير فقال اخبرني
جبرئيل آنفاً بالعجب فقال له علي ع وما الذي اخبرك
يا رسول الله فقال اخبرني انّ الرجل من امّتي اذا صلّى
علىّ واتبع بالصلوة على اهل بيتي فتحت له ابواب السماء
وصلّت عليه الملئكة سبعين صلوة وان كان مذنباً
خطّاء ثمّ تتحاتّ عنه الذنوب كما تتحاتّ الورق من
الشجر ويقول الله تبارك وتعالى لبّيك عبدي وسعديك
ويقول الله لملائكته يا ملائكتي انتم تصلّون عليه سبعين

صلوة وانا اصلي عليه سبعين صلوة وان صلى على
ولم يتبع بالصلوة على اهل بيتي كان بينها وبين اهل
السماء سبعون حجابا ويقول الله جل جلاله لا لبيك
ولا سعديك يا ملائكتي لا تصعدوا دعاءه الا
ان يلحق بنبيي عترته فلا يزال محجوبا حتى يلحق بي اهل
بيتي وبهذا الاسناد عن محمد بن ابي عمير عن المفضل
بن صالح الاسدي عن محمد بن هرون عن ابي عبد الله
الصادق ع قال اذا صلى احدكم ولم يذكر النبي
صلى الله عليه وآله يسلك بصلوته غير سبيل الجنة
قال وقال رسول الله ص من ذكرت عنده فلم يصل علي
فدخل النار فابعده الله عز وجل من رحمته على
بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابي عبد الله البرقي
قال حدثني ابي عن جده احمد بن ابي عبد الله قال حدثنا
ابي عن علي بن النعمان عن فضل بن يونس عن عبد الله
بن سنان قال قال ابو عبد الله الصادق ع من قال
كل يوم خمسا وعشرين مرة اللهم اغفر للمؤمنين
والمؤمنات والمسلمين والمسلمات كتب الله له بعدد
كل مؤمن مضى وبعدد كل مؤمن بقي الى يوم القيمة
حسنة ومحا عنه سيئة ورفع الله له درجة

في الكافي باب فضل يوم الجمعة وليلته محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن
حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر
يقول ما طلعت الشمس بيوم افضل من يوم الجمعة علي بن محمد عن
سهل بن زياد عن ابن ابي نصر عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الجمعة سيد الايام يضاعف الله
فيه الحسنات ويمحو فيه السيئات ويرفع فيه الدرجات ويستجيب فيه الدعوات
ويكشف فيه الكربات ويقضي فيه الحوائج العظام وهو يوم المزيد
لله فيه عتقاء وطلقاء من النار ما دعا به احد من الناس و
عرف حقه وحرمته الا كان حقا على الله عز وجل ان يجعله من
عتقائه وطلقائه من النار فان مات في يومه وليلته مات شهيدا
وبعث آمنا وما استخف احد بحرمته وضيع حقه الا كان حقا
على الله ان يصليه نار جهنم الا ان يتوب محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين
عن علي بن النعمان عن عمرو بن يزيد عن جابر عن ابي جعفر ع قال سئل عن
يوم الجمعة وليلتها فقال ليلتها غراء ويومها يوم زاهر وليس على
الارض يوم تغرب فيه الشمس اكثر معافا من النار من يوم الجمعة
عارفا بحق اهل هذا البيت كتب له براءة من النار وبراءة من العذاب
ومن مات ليلة الجمعة اعتق من النار محمد بن يحيى عن احمد بن محمد
عن محمد بن خالد عن النضر بن سويد عن عبد الله بن سنان قال قال
ابو عبد الله ع فضل الله الجمعة على غيرها من الايام وان الجنان لتزخرف
وتزين يوم الجمعة لمن اتاها وانكم تتسابقون الى الجنة على قدر سبقكم
الى الجمعة وان ابواب السموات لتفتح لصعود اعمال العباد محمد بن يحيى
عن احمد بن محمد عن ابي نصر عن معاوية بن عمار قال قلت لابي عبد الله ع
الساعة التي في يوم الجمعة التي لا يدعو فيها مؤمن الا استجيب له قال
نعم اذا خرج الامام قلت ان الامام يعجل ويؤخر قال اذا زاغت الشمس

در كتاب مفاتيح حاج شيخ عباس قمي اما اعمال شب جمعه پس آن
بسيار است وما در اينجا اكتفا ميكنيم بذكر چند عمل اول بسيار
گفتن سبحان الله والله اكبر ولا اله الا الله وبسيار صلوة
فرستادن همانا روايت شده كه جمعه شبش بسيار نوراني است
و روزش بسيار روشن پس بسيار بگوئيد سبحان الله و
الله اكبر ولا اله الا الله وبسيار صلوات بفرستيد بر
محمد وآل محمد عليهم السلام ودر روايت ديگر اقل صلوات در اين
شب صد مرتبه است وانچه زياده كني بهتر است واز حضرت
صادق ع مرويست كه صلوات بر محمد وآل محمد در شب جمعه
برابر است با هزار حسنه ومحو ميكند هزار سيئه را وبالا ميرود
هزار درجه ومستحب است كه بسيار صلوات بفرستند بر محمد وآل
محمد صلوات الله عليهم بعد از نماز عصر روز پنجشنبه تا آخر روز
جمعه وبسند صحيح از حضرت صادق ع منقولست كه چون عصر
روز پنجشنبه ميشود ملائكه از آسمان بزير ميايند با قلمهاى طلا و
صحيفه هاى نقره ونمينويسند در پسين پنجشنبه وشب جمعه
و روز جمعه تا آفتاب غروب كند بغير از صلوات بر محمد
وآل محمد وشيخ طوسي فرموده كه مستحب است در روز پنجشنبه
صلوة فرستادن بر پيغمبر صلى الله عليه وآله هزار مرتبه ومستحب است
آنكه بگويد در آن اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم
واهلك عدوهم من الجن والانس من الاولين والآخرين
وگفتن اين صلوات صد مرتبه از بعد عصر پنجشنبه تا آخر روز جمعه
فضيلت بسيار دارد وشيخ فرموده مستحب است كه در آخر
روز پنجشنبه استغفار كند باين نحو استغفر الله الذي
لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه توبة عبد خاضع

مسكين مستكين لا يستطيع لنفسه صرفا ولا عدلا ولا نفعا
ولا ضرا ولا حيوة ولا موتا ولا نشورا وصلى الله على
محمد وعترته الطيبين الطاهرين الاخيار الابرار وسلم تسليما
وبسند معتبر از حضرت باقر عليه السلام منقولست كه هر كه سوره ص
را در شب جمعه بخواند از خير دنيا وعقبى انقدر باو عطا كنند كه
نداده باشند مگر به پيغمبر مرسلى يا ملك مقربى وداخل بهشت
گردانند او را با هر كه خواهد از اهل خانه او حتى خادمى كه او را
خدمت كرده است اگرچه داخل در عيال او نباشد ودر حد
شفاعت كردن او نباشد واز حضرت صادق ع منقولست كه
هر كه در شب جمعه سوره احقاف را بخواند در دنيا باو ترسى و
بيمى نرسد ودر آخرت از فزع وترس روز قيامت ايمن باشد
وفرمود كه هر كه هر شب جمعه سوره واقعه را بخواند خدا او را
دوست دارد واو را محبوب گرداند ودر دنيا بدحالى و
تنگدستى نه بيند وهيچ آفت از آفات دنيا باو نرسد واز
رفقاء حضرت امير المؤمنين عليه السلام باشد واين سوره مخصوص
حضرت امير المؤمنين عليه السلام است ودر روايتست كه هر كه بخواند سوره
جمعه را در هر شب جمعه خواهد بود كفاره ما بين جمعه تا جمعه
ديگر وهمين فضيلت وارد شده از براى كسيكه سوره كهف را
در هر شب جمعه بخواند وهمچنين براى كسيكه آن را بعد از ظهر وعصر
روز جمعه بخواند ودر كتاب فاكهة الذاكرين ست براى خواندن
اين دعا در شب جمعه ثواب عظيم وارد شده بسم الله الرحمن الرحيم الحمد
لله من اول الدنيا الى فنائها ومن الآخرة الى بقائها الحمد لله على كل نعمة
واستغفر الله من كل ذنب واتوب اليه يا ارحم الراحمين وسيد
بن طاوس ومجلسى وديگران بسندهاى معتبر روايت كرده اند كه حضرت
صادق ع فرمود هر كس بگويد در روز جمعه بعد از نماز صبح پيش از آنكه

تكلم كند باكسى اللّٰهمّ ما قلتُ فى جمعتى هذه من قولٍ او حلفت فيها من حلفٍ او نذرتُ فيها من نذرٍ فمشيّتك بين يدى ذلك كلّه فما شئتَ منه ان يكون كان وما لم تشاء منه لم يكن اللّٰهمّ اغفرلى وتجاوز عنّى اللّٰهمّ من صلّيت عليه فصلواتى عليه ومن لعنتَ عليه فلعنتى عليه خواهد بود كفارهٔ گناه او از جمعه تا جمعه دیگر و در بعضی روایات از ماه تا ماه و از سال تا سال و نیز در فالحة الذاكرین ست كه و از حضرت صادق روایت شده كه هر كه این دعا را در روز جمعه بخواند خدا بیامرزد هر گناهی را كه در این هفته كرده باشد اللّٰهمّ انّى اسئلك ان تصلّى على محمّدٍ وآل محمّدٍ واسئلك السّعة والدّعة والمغفرة والرّحمة والامن والصّحة والعصمة والعفو والعافية والقصد والشّكر والصّبر والحلم والتّوفيق فى جميع اموری كلّها للاخرة والدّنيا واعمم بذلك يا ربّ اهلى وقرابتى واخوانى فيك يا ربّ ومن احببته واحبّنى وولدته وولدنى من المؤمنين والمؤمنات اللّٰهمّ انّى اسئلك الصّبر على طاعتك والصّبر على معصيتك واسئلك الصّبر والصّدق فى كلّ موطنٍ وحقايق الايمان والشّكر لنعمتك والنّظر الى وجهك الكريم فانّ بنعمتك تتمّ الصّالحات يا ارحم الرّاحمين رابع بحفظ از ما لك

در مفتاح المصابيح مجلسی ۸ آدر بعض از كتب معتبره از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از كتاب بلد الامین روایت كرده كه هر كس این شش آیه را در هر بامداد بخواند حق تعالی او را از هر تری نگاه دارد هر چند خود را بمهلكه افكند الاوّل قل لن يصيبنا الّا ما كتب اللّٰه لنا هو مولانا وعلى اللّٰه فليتوكّل المؤمنون دوّیم وان يمسسك اللّٰه بضرٍّ فلا كاشف له الّا هو وان يردك بخيرٍ فلا رادّ لفضله يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرّحيم سیّم وما من دابّةٍ فى الارض الّا على اللّٰه رزقها ويعلم مستقرّها ومستودعها كلّ فى كتابٍ مبينٍ چهارم وكأيّن من دابّةٍ لا تحمل رزقها اللّٰه يرزقها واياكم وهو السّميع العليم پنجم ما يفتح اللّٰه للنّاس من رحمةٍ فلا ممسك لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده وهو العزيز الحكيم ششم قل افرايتم ما تدعون من دون اللّٰه ان ارادنى اللّٰه بضرٍّ هل هنّ كاشفات ضرّه او ارادنى برحمةٍ هل هنّ ممسكات رحمته قل حسبى اللّٰه عليه يتوكّل المتوكّلون حسبى اللّٰه لا اله الّا هو عليه توكّلت وهو ربّ العرش العظيم وامتنع بحول اللّٰه وقوّته من حولهم وقوّتهم واستشفع بربّ الفلق من شرّ ما خلق واعوذ بما شاء اللّٰه لا قوّة الّا باللّٰه العلىّ العظيم بتاريخ ۲۲ شهر صیام ۱۳۵۵ نوشته شد

در كتاب مقتنا الدررست قال السّهيلى فى كتاب التّعريف والاعلام احمد اسم علم منقول من صيغة وتلك افعل الّتى يراد بها التّفضيل فمعنى احمد الحامد بن لربّه وامّا محمّد فمنقول من صيغة ايضا وهو فى معنى محمود ولكن فيه معنى المبالغة والتّكرار فمحمّد هو الّذى حمد مرّة بعد مرّة كما انّ المكرّم من اكرم مرّة بعد مرّة فهو صلّى اللّٰه عليه وآله محمود فى الدّنيا بما هدى اليه ونفع به من العلم والحكمة وايضا محمود فى الاخرة بالشّفاعة فقد تكرّر معنى الحمد كما يقتضى اللّفظ ثمّ انّه لم يكن محمّدا حتّى كان احمد ربّه فنبّأه وشرّفه ولذلك تقدّم اسم احمد على الاسم الّذى هو محمّد فذكره عيسى فقال اسمه احمد وذكره موسى حين قال له ربّه تلك امّة احمد فقال اللّٰهمّ اجعلنى من امّة احمد فباحمد ذكره قبل ان يذكره بمحمّد فلمّا وجد وبعث كان محمّد وهذا بيان ما تقدّم ذلك الاسم على هذا الاسم وما خصّ به من الحمد والحامد شاملا لمعناه مصادفا للصّفة لانّ اللّٰه تعالى شرع له سنّة وقرانا وانزلت عليه سورة الحمد وخصّ بلواء الحمد وبالمقام المحمود فى الاخرة وشرع فى اختتام الامور ذكر الحمد كما قال سبحانه وقضى بينهم بالحقّ وقيل الحمد للّٰه ربّ العالمين وقال ايضا واخر دعواهم ان الحمد للّٰه ربّ العالمين فهذا الاسم والمسمّى تطابقا لكونه خاتم الانبياء ومؤذنا بانفصال الرّسالة والوحى وختم به وتخصيص اللّٰه ايّاه بهذا الاسم وبهذه الكرامات قبل وجوده تكرمة له واشعارا بخاتميّته قال فى فتح الرّحمن لم يسمّ بهذا الاسم احد من العرب ولا غيرهم الى ان شاع قبيل ميلاده من الكهّان والاحبار انّ نبيّا اسمه محمّد يبعث فسمّى قليل من العرب ابنائهم بذلك رجاء ان يكون احدهم هو وهم محمّد بن احيحة الجلاح الاوسى ومحمّد بن سلمة الانصارى ومحمّد بن البراء البكرى ومحمّد بن سفيان بن مجاشع ومحمّد بن حمران الجعفى ومحمّد بن خزاعى السّلمى فهم ستّة لا سابع لهم وحمى اللّٰه كلّ من سمّى به ان يدّعى النّبوّة او يدّعيها له احد او يظهر عليه سبب يشكّك احدا فى امره من الموسومين السّتّة حتّى ظهرت ومن اسمائه المقفّى بتشديد الفاء وكسرها لانّه اتى بعد جميع الانبيا وفى قفاهم او قفى اثارهم واتبعهم لا ثار من الاصول ومنها نبىّ التّوبة لانّه كثير الاستغفار او لانّ التّوبة فى امّته صارت اسهل وغيرهم مواخذ فى الدّنيا وفى الاخرة وامّته لا يؤاخذ فى الدّنيا بعد التّوبة ولا فى الاخرة ومنها نبىّ الرّحمة لانّه كان سبب الرّحمة وهو سبب الوجود لقوله تعالى لولاك لما خلقت الافلاك ولانّه هو الامان الاعظم ما عاش وما دامت سنّته باقية على وجه الزّمان قال اللّٰه وما كان اللّٰه ليعذّبهم وانت فيهم وما كان معذّبهم وهم يستغفرون ومنها نبىّ الملحمة اى الحرب لانّه بعث بالقتال فان قلت المبعوث بالقتال كيف يكون رحمة فالجواب انّ امم الانبياء كانوا يهلكون فى الدّنيا اذا لم يؤمنوا بهم بعد المعجزات ويستأصلون ولكنّه بعث بالسّيف لكى يرتدعوا به عن الكفر ولا يستأصلوا ومنها الماحى وقد محى اللّٰه به الكفر ومنها الحاشر وهو الّذى يحشر النّاس فى دعوته وعهده من غير ان تنسخ ومنها العاقب وهو الّذى ليس بعده نبىّ فانقطعت النّبوّة ومنها الفاتح لانّ به فتح الاسلام ومنها الكافّ قيل معناه الّذى ارسل الى النّاس كافّة وليس هذا بصحيح لانّ كافّة لا يتصرّف منه فيكون منه اسم فاعل وانّما معناه الّذى كفّ النّاس عن المعاصى والشّرك ومنها الرّؤوف والرّحيم والشّاهد والمبشّر والسّراج المنير وطه ويس والمزّمّل والمدّثّر وعبد اللّٰه وقثم اى الجامع للخير ون اشارة الى اسم النّور والنّاصر والمتوكّل والمختار والمحمود والمصطفى والخاتم بفتح التّاء اى احسن الانبياء خلقا وخلقا كانّه الخاتم الّذى يتجمّل به ولاجل كماله كان كالخاتم الّذى يختم به الكتاب عند الفراغ منه وامّا الخاتم بالكسر فمعناه اخر الانبياء اسم فاعل من ختم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين وبعد فمما زبر فى انوار النعمانية نور فى معرفة البارى سبحانه اعلم ان المحققين قد اكثروا الدلائل على اثبات الواجب وكيفية صفاته الثبوتية والسلبية وقد كثرت المناقشة بينهم حتى قال بعضهم انه لم يقم دليل على اثبات الصانع ووحدته خال عن الاعتراض لابتناء اكثرها على ابطال الدور والتسلسل وفى ابطالهما كلام كثير واذا كان الحال على هذا المنوال فكيف يعلق اثبات الواجب ووحدته وما يتبعهما على مثل

هذا لا تكاد تحصى شعرا وفى كل شئ له اية تدل على انه واحد وفى الدعاء يا خفيا من فرط الظهور وقد نقل لى ان الفاضل الدوانى لما اراد كتابة رسالة فى اثبات الواجب قالت له امه ما تكتب فقال لها رسالة فى اثبات الواجب فقالت له افى الله شك خالق السموات والارض فترك تاليف ما اراد ومن تامل دليل الاعرابى حيث سئل عن الدليل على وجود الصانع فقال البعرة تدل على البعير واثار الاقدام تدل على المسير فسماء ذات ابراج وارض ذات فجاج كيف لا تدل على وجود اللطيف الخبير يجده ادل على المطلوب من البراهين التى ذكرها ابن سينا فى كتابيه الشفاء والاشارات والطوسى قدس روحه فى قواعده وتجريده فانك قد عرفت ابتنائها على ما لا يتم والعقول سيالة ولذا ترى كل لاحق يغلط سابقه وينقض دلائله وقد استفاض فى الاخبار ان كل مولود يولد على الفطرة الا ان ابويه يهودانه وينصرانه وهذا المعنى شايع لا ينكر فان قلت اذا كان معرفته تعالى على هذا النحو من الظهور فما بال العقلاء اختلفوا فى اثباته وكيفية صفاته وبعضهم نفاه راسا وقال

وما يهلكنا الا الدهر وبعضهم اثبت له شركاء كالمسيح وعزير وقالت طائفة الملائكة بنات الله وبعضهم قالوا بجسميته حتى ان طائفة من طوائف المسلمين كالحنابلة ذهبوا الى انه جسم كالاجسام وانه فى صورة شاب حسن الصورة وينزل كل ليلة جمعة راكبا على حمار فيدب الارض الى جمعة الاخرى حتى انهم ربما وضعوا للحماره شعيرا فوق سطوحهم وبعضهم صنعوا له شريكا من التمر وهم بنوا حنظلة وكانوا يعبدونه قال صاحب الكشاف ما انتفع كافر من ربه مثل انتفاع بنى حنظلة فانهم كانوا يصنعون صنما من التمر والحلو فيكثرون السجود له فاذا جاعوه اكلوه وكان ذلك العام عام قحط ومجاع وبعضهم اثبت الهين وهما النور والظلمة وقال ان النور يفعل الخير والظلمة تفعل الشر الى غير ذلك من المذاهب الفاسدة والاراء الكاسدة قلت الجواب عن هذا من وجوه الاول ان ما وقع الاختلاف ليس هو محل الظهور فانك قد تحققت ان مكان الظهور هو كونه موجودا صانعا وهذا لم يشك به عاقل وما وقع من فرق الكفار فى الانكار له فهو من مجرد اللسان كما حكاه سبحانه بقوله وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم وقول اهل عبادة الاصنام ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى الثانى ان الاختلاف قد جاء من تقليد الاسلاف كما حكاه تعالى عنهم فى قولهم انا وجدنا اباءنا على امة وانا على

اثارهم مقتدون واما اسلافهم فقد اخذتهم الحمية الجاهلية عن متابعة الانبياء لانهم بزعمهم انهم اهل ملة يقتدى به الناس فكيف يحسن منهم الشرك لو بترك الامامة والتنزل الى درجة المأمومية ولهذا ما كان يقتدى بالانبياء سوى الفقراء والمساكين وقد عير اولياء الانبياء عليهم السلام حيث قالوا واتبعك الارذلون وما نراك اتبعك الا الذين هم اراذلنا بادى الرأى ولا يستبعد هذا من الكفار لان مثله قد وقع فى فرق الاسلام ومن محققيهم حتى ان السيد المحقق المدقق السيد الشريف فى شرحه على المواقف لما ذكر مطاعن الثلاثة وذكر فضائل امير المؤمنين ومدائحه قال لكنا وجدنا السلف قالوا بان الافضل ابو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم على وحسن ظننا بهم يقضى بانهم لو لم يعرفوا ذلك لم يطبقوا عليه فوجب علينا اتباعهم فى ذلك القول وتفويض ما هو الحق فيه الى الله سبحانه ومثل هذا قد وقع من علماء الاسلام كثيرا حتى فى اصل المذهب والحمد لله من علينا بايمان الاباء والاجداد فانه وعمرك من افضل النعم واوفر القسم الثالث ان الاختلاف قد جاء ايضا من زيادة الجاه والاعتبار ووفور المال فيما بذل اهل تلك المذاهب الفاسدة فانهم كثيرا ما يعظمون علمائهم ويحملون اليهم انواع الهدايا والعوام يتبع لاهل العلم فى كل مسئلة وقبيلة وقد حكى عنهم بقوله عز من قائل اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله وفى الرواية انهم ما صلوا وما

صاموا لهم ولكن حللوا لهم حراما وحرموا لهم حلالا فقبلوه منهم
فمن هذه الجهة قال تع اربابا من دون الله ومثل هذا في فرق الاسلام
كثيرة الرابع ان العقول كلها سافرت طالبة لمعرفته وقاصدة
للوصول الى قرب حضرته وفي الدعاء يا مطلوب كل طالب
وقد كانت مسافة السفر بعيدة جدا لانه وان كان اقرب من
حبل الوريد لكنه علي فاستعلى فكان بالمنظر الاعلى وفي الدعا
يا بعيدا في دنوه ومع بعد هذه المسافة فقد كانت مشتملة
على اخطار وافات وقد كان سالكها يحتاج الى جماعة من الرفقا
والى مطية تحمله ونور شمس يستضئ بها في مسيره ودليل حاذق
قد تكرر سلوكه في ذلك الطريق يعرف موارد مهالكه من اماكن
النجاة فالدليل الحاذق لهذه المسافة هم الانبياء واوصياؤهم
المعصومون المحدثون من جانب الغيب ولذا جرت العادة
الالهية بعدم ارسال رسول الا بعد استكمال كمالاته وبلوغه
الاربعين فانها اقصى غايات الكمال وفي هذه المدة قد كان
الباري سبحانه يعلمه ويؤدبه ويعرفه اماكن النجاة وسلوك
الطريق اليه فبعد كمال المدة ارسله الى الخلق هاديا لانه سبحانه
قد هداه سابقا وكثرة تردده في طريق قربه ومعرفته ومن
ثم ذهب المحققون الى ان اشد صدمة على الانبياء من امتهم
هو معاشرتهم معهم فان النفوس القدسية اذا تنزلت
الى مخالطة الحيوانات وتعليمها المراتب الكمال كان عليها في
غاية الاشكال ومن هذا ما ارسل نبي ذو كتاب الا بعد رعي
الانعام في البراري والقفار ليتعود على معاشرة الحيوانات
حتى يسهل الخطب عليه بعد الارسال روى ان موسى

على نبينا واله وعليه الصلوة والسلام كان يرعى اغنام شعيب
فانهزم عن قطيعته تيس فصعد الجبال فتبعه موسى تابعا له
عامة يومه في روس الجبال فلما لزمه قبله على وجهه ومسح
التراب من فوقه وقال معتذرا عنده ايها الحيوان اتعبتك
هذا اليوم من جهة الطلب ولا كان المقصود منك القيمة
ولكن الخوف عليك من الذئاب ثم حمله على عاتقه حتى اوصله
الحيوانات فلما كمل له هذا الخلق اوحى اليه ان يا موسى قد
صرت قابلا للرسالة فامض الى فرعون وقل له قولا لينا
لعله يتذكر او يخشى ومثل هذا قد وقع من نبينا في موارد
كثيرة نذكرها في موردها انشاء تع والحاصل ان الادلة لهذا
الطريق هم الانبيا واما النور الذي به يقطع تلك المسافة
فهو نور العلم فان العقل انما يسير بنور العلم ومن هنا ترى
من فقد هذا النور واقفا لا يهتدي الى سلوك ما امامه
من الطرق تابع لكل ناعق ينعق به ويقول له هذا هو الطريق
وهذا شان اكثر العوام من كل الملل والاديان واما
مطية هذه المسافة فهي التجلد والصبر حتى لا يسأم من كثرة
السفر واما اخطارها فهم الشياطين فان على رأس كل منزل
جماعات كثيرة منهم يرغبون ذلك المسافر في النزول معهم
لقرب المسافة عندهم ولمكان الاستراحة لديهم ولا يعرف
ذلك الرجل ان غرضهم اخذ ما معه من ثياب الايمان
والاموال التي هي قيمة دين الاسلام وفي الحديث عن الصادق
قال قال رسول الله ص الاسلام عريان فلباسه الحياء وزينته
الوفا ومروته العمل الصالح وعماده الورع ولكل شي اساس

واساس الاسلام حبنا اهل البيت وعند سلوك هذه المسافة
حصل الاختلاف في الوصول الى المقصود فبعض بقي متابعا
لدليل الطريق الحاذق فوصل الى ان قال لو كشف الغطا لما
ازددت يقينا وبعض تابع دليلا لا معرفة له بتلك المسافة
ولا راها قبل تلك المرة فضل به عن الطريق فكلما امعن في السير
لم يزدد من المقصود الا بعدا وهؤلاء المحكي عنهم بقوله عز من قائل
ومنهم ائمة يهدون الى النار وبقوله تع اذ تبرء الذين اتبعوا
راوا العذاب وبعض اقتفى الاثر وهم المؤمنون الامثل فالامثل
على تفاوت درجات الاقتفاء وبعض ضل فاخذته شياطين
القفار وربما من الله عليه بالنجاة بعد هذا فلما رجعت جماعة
المسافرين كانت على انحاء شتى فمنهم الواصل حتى راى بالعيان
ومنهم القريب الى الحي ومنهم المسلوب ثياب ايمانه وكذا في
درجات المعرفة فان بعضهم يقول سمعت والسماع يختلف
اختلافا كثيرا وهو من هذا قال بعض بالولد واخرون بالصاحبة
وجماعة بالجسمية الى غير ذلك مما عرفت وان اردت ضرب مثال
حسي فانظر الى قاصدي مكة شرفها الله تع فان كل الحاج مقصدهم
واحد ويرجع جماعة حاجين واخرون غير حاجين وثالث قد حجوا
حجا فاسدا وجماعة ما ادركوا الا الاضطراريين او احد
الاختياريين واناس عدلوا من نوع الحج الى نوع اخر وليس هذا
الاختلاف الا لنظير ما عرفت وبعد المراجعة قيل سافرت فيك
العقول فما ربحت الا اذى السفر الخامس انه سبحانه وتع قد احتجب
عن الحواس وفي الحديث ان الله تع احتجب عن العقول كما احتجب
عن الابصار وان الملاء الاعلى يطلبونه كما تطلبونه انتم وما

اثبت له من الصفات انما هو على قدر اوهامنا وما تصل اليه افهامنا
فانا نعتقد اتصافه سبحانه باشرف طرفي النقيض بالنظر الى عقولنا
القاصرة وهو تع ارفع واجل وفي كلام الصادق ع اشارة الى هذا المعنى
حيث قال كلما ميزتموه باوهامكم في ادق معانيه مخلوق مصنوع
مثلكم مردود اليكم ولعل النمل الصغار تتوهم ان لله سبحانه زبانيتين
فان ذلك كمالها وتتوهم ان عدمها نقصان لمن لا تتصف بهما
وكذا الحال في العقلاء فيما يصفون الله سبحانه وتع به قال الفاضل
الدواني هذا كلام دقيق رشيق انيق صدر من مصدر التحقيق والسر
في ذلك ان التكليف انما يتوقف على معرفة الله تع بحسب الوسع
والطاقة وانما كلفوا ان يعرفوه بالصفات التي الفوها وشاهدوها
فيهم مع سلب النقايص الناشئة عن انتسابها اليهم ولما كان الانسان
واجبا بغيره عالما قادرا مريدا حيا متكلما سميعا بصيرا كلف بان
يعتقد تلك الصفات في حقه تع مع سلب النقائص الناشئة
عن انتسابها الى الانسان بان يعتقد انه تع واجب لذاته لا بغيره عالم
بجميع المعلومات قادر على جميع الممكنات وهكذا في سائر الصفات ولم يكلف
باعتقاد صفة له تع لا يوجد فيه مثالها ومناسبها بوجه ولو كلف به
لما امكن تعقله في الحقيقة وهذا احد معاني قوله ع من عرف نفسه
فقد عرف ربه انتهى وح فمن وصفه بالولد فزعم انه كالانسان تع عنه
وكذا من وصفه بالجسمية الى اخر ما عرفت فهذا ايضا هو السبب في
الاختلاف وقد اخطاء جماعة من الصوفية في اعتقادهم الوصول
الى كنه حقيقته وانه لا يحتاج الواصل منهم الى العبادات لانها وسائل
قال العلامة الحلي قدس الله ضريحه في كتاب كشف الحق ونهج الصدق اني
شاهدت جماعة من الصوفية في حضرة مولانا الحسين عليه السلام وقد صلوا المغرب

سوى شخص واحد منهم كان جالسًا ولم يصل صلوا بعد ساعة
العشا سوى ذلك الشخص فسألت بعضهم عن ترك صلوة ذلك
الشخص فقال وما حاجة هذا الى الصلوة وقد وصل المجوز ان
يجعل بينه وبين الله سبحانه وتعالى حاجبًا فقلت لا فقال الصلوة
حاجب بين العبد والرب انتهى اقول امثال هذا قد شاهدنا منهم
كثيرًا وسننقل احوالهم ان شاء الله تعالى واسباب الاختلاف كثيرة لا نطول الكتاب بذكرها
نور الهى يتضمن برهانا مختصرا في اثبات الواجب وساير صفاته
ويتفرع عليه من التفريعات ما لا يحصى اعلم ان هذا الصانع المحكم
صنعه على هذا النظام الذي ترى يجب ان يكون في غاية الكمال
بالنظر الى كل كمال ويجب ايضًا ان يكون كمالاته كلها موجودة با
لفعل خارجة من القوة لانه لو كان له كمال منتظر الخروج من
القوة الى الفعل لكان ناقصًا بالنظر الى ذلك الكمال فلم يكن كاملًا
من جميع الوجوه وقد وجب ان يكون كاملا فيه فاذا كان كذلك
وجب ان يكون واحدا بالذات والصفات لان غاية الكمال كمال
فوق جميع الكمالات ولا ريب ان الواحد بالذات والصفات
اكمل من المثيل في جميع الكمالات اذ يعقل فوق المثيل اكمل في الكمال
وهو اللامثيل في الذات والصفات ولا يعقل في التوحيد اكمل
في الكمالات فهو في غاية الكمال في جميع الكمالات ويجب ان يكون
هذا الصانع موجودا لان الوجود كمال والعدم نقص ويجب ايضًا
ان يكون عالما وقادرا ومختارا في فعله ومريدا وحيًا وسميعًا
وبصيرا الى غير ذلك من الصفات الايجابية وذلك لان
نقائضها نقص وقد تحققت انه يجب ان يكون في غاية الكمال
فلا يحتاج الاستدلال على كل واحدة من هذه الصفات بدليل على حدة

كما فعله المتكلمون ويندفع بهذا الدليل ايضًا شبهة ابن كمونة
المشهورة وحاصل تقريرها انه لم لا يجوز ان يكون الواجب
بالذات ذاتين متباينتين مستجمعتين لجميع الصفات الكمال بان
يكون امتيازهما بالذات ووجودهما عين ذاتيهما كالصفات
ولا يكون وجوب الوجود مشتركا بينهما بل كيفية نسبة الوجود
اليهما فيجاب عنها بانهما لا يخلوان بحسب الفرض عن انه اما ان يكونا
في الصفات الخاصة بكل منهما متساويين بان يكونا في جميع الكمالات
مثلين او يكون احدهما اكمل بتفاوت في البين فعلى الثاني انما الواجب
هو الاكمل وعلى الاول لا يكونان في غاية الكمال ان يعقل فوقهما
اكمل وهو عديم المثال والواجب وجب ان يكون في غاية الكمال
في جميع مراتب الجلال والجمال ومن جملة فروع هذا الاستدلال ظهور
حدوث العوالم الممكنة المتناهية في جانب الازل والابد حدوثا
زمانيا فان من اعلى مراتب الكمال صدق قوله عم كان الله ولم يكن
معه شئ صدقا متناولا لجميع الاكوان ذاتا او زمانا وكذا قوله عز
من قائل في الحديث القدسي كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لاعرف ثم فان ظاهره دال على حدوث الممكنات حدوثا
زمانيا والاصل عدم التاويل فتكون الاشياء مخلوقة حادثة فلنبين
اى مخلوق سبق المخلوقات وجودا **نور نبوى** اعلم ان الاخبار
قد اختلفت في اول مخلوق خلق الله تعم فروى رئيس المحدثين كلينى قدس
الله روحه باسناده الى الصم انه قال ان الله خلق العقل وهو اول
خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره وفي تفسير
علي بن ابراهيم عن الصم انه اول ما خلق الله القلم وفي الاخبار
المروية عن النبي صلعم اول ما خلق الله نوري وبلفظ اخر اول ما خلق الله

روحي وفي الاخبار عن علي عم اول ما خلق الله النور وروى
ان اول مخلوق هو الهوى ذكره علي بن ابراهيم في تفسير قوله تعم
وكان عرشه على الماء قال وذلك في مبدء الخلق ان الرب
تبارك وتعم خلق الهواء ثم خلق القلم فامره ان يجرى فقال يا
رب بم اجرى فقال بما هو كائن ثم خلق الظلمة من الهوا وخلق
النور من الهوا وخلق الماء من الهواء وخلق العرش من الهوا
وخلق العقيم من الهوا وهو الريح الشديدة وخلق النار
من الهوا وخلق الخلق كلهم من هذه الستة التي خلقت من الهوى
وفي الروضة مسندا الى محمد بن عطية قال جاء رجل الى ابي جعفر
من اهل الشام فقال يا ابا جعفر جئت اسالك عن مسئلة
قد اعيت علي ان اجد احدا يفسرها وقد سالت عنها ثلثة
اصناف من الناس فقال كل صنف منهم شيئا غير الذي قال
الصنف الاخر فقال له ابو جعفر عم ما ذاك قال فاني اسئلك
عن اول ما خلق الله من خلقه فان بعض من سئلته قال القدر
وقال بعضهم القلم وقال بعضهم الروح فقال ابو جعفر عليه السلام
ما قالوا شيئا اخبرك ان الله تعم كان ولا شئ غيره وكان عزيزا
ولا احد كان قبل عزه وذلك قوله تعم سبحان ربك رب العزة
عما يصفون وكان الخالق قبل المخلوق ولو كان اول ما خلق
من خلقه الشئ من الشئ اذا لم يكن له انقطاع ابدا ولم يزل الله
اذن ومعه شئ ليس هو يتقدم ولكنه كان اذ لا شئ غيره و
خلق الشئ الذي جميع الاشياء منه وهو الماء الذي خلق الاشياء
منه فجعل نسب كل شئ الى الماء ولم يجعل للماء نسبا يضاف اليه
وخلق الريح من الماء ثم سلط الريح على الماء فشققت الريح من
الماء حتى ثار من الماء زبد على قدر ما شاء ان يثور الحديث

فان قلت فما وجه التوفيق بين هذه الاخبار فالجواب ان بعضها
محمول على الاولية الاضافية وبعضها محمول على الاولية الحقيقية
اما اولية الماء فهو بالاضافة الى الاجسام الكثيفة التي تقع عليها
الابصار واما الهواء الذي خلق الماء منه فهو ليس من الاجسام
الكثيفة المرئية حتى ان بعضهم ذهب الى انكاره واما اولية العقل فقد
صرح فيه بانه اول خلق من الروحانيين اى الاجسام اللطيفة التي
شبه بالروح في اللطافة والصفا ومنه الملائكة الروحانيين وهم
نوع من الملائكة سموا به لما فيهم من اللطافة وعدم الكثافة كما في باقي
انواعهم مع ان بعض المحققين ذهب الى العقل الوارد في الاخبار
بانه اول المخلوقات هو نوره صلى الله عليه وسياتي الكلام فيه واما
اولية القلم فهي بالنظر الى ما جانسه من ادوات الكتابة المداد ونحوه
وفي العرف يقال في شان الكاتب انه اول ما برى القلم ويؤيده ما رواه
عبد الرحيم القصير عن ابي عبد الله عم قال سئلته عن ن والقلم
قال ان الله خلق القلم من شجرة في الجنة يقال لها الخلد ثم قال لنهر في
الجنة كن مدادا فجمد النهر وكان اشد بياضا من الثلج واحلى من الشهد
ثم قال للقلم اكتب قال يا رب وما اكتب قال اكتب ما كان وما هو
كائن الى يوم القيمة الحديث وسياتي تمامه ان شاء الله تعالى واما الاخبار الواردة
باولية النور ونوره وروحه فهي واحدة وهي عبارة عن نوره
صلى الله عليه واله وهو اول مخلوق على الاولية الحقيقية ليس
للاضافة مدخل بوجه من الوجوه لانه قد استفاض في الاخبار ان
نوره صلعم افرزه سبحانه من نوره وافرز من ذلك النور انوار
الائمة الطاهرين عليهم السلام وافرز من ذلك النور الثاني انوار المؤمنين
كما سياتي بيانه ان شاء الله تعالى في محله فهو الاول والاخر والظاهر والباطن ومن هذا
قال النبي صلى الله عليه واله كنت نبيا وادم بين الماء والطين وقد ذكر
في شرح المواقف وجها لجميع الاخبار الثلثة وهي اول ما خلق الله العقل

واوّل ما خلق الله القلم واوّل ما خلق الله نوري وهو انّ المعلول
الاوّل من حيث انه مجرّد يعقل ذاته ومبدئه يسمّى عقلاً ومن
حيث انه واسطة في صدور ساير الموجودات ونقوش العلوم
يسمّى قلماً ومن حيث توسّطه في افاضة انوار النبوّة كان نوراً
لسيّد الانبياء ع وهذا انما يجري على مذاهبهم كما لا يخفى وامّا
حقيقة هذه الانوار فلا نحقّقها على حقيقتها ولكن المفهوم من هذه
الاخبار هو انّ المراد بهذه الانوار اجسام لطيفة نورانية على قالب
هذه الاجسام وتفارقها في النورانية واللطافة والصفا ولما خلقها
وادخل الارواح فيها كانت اجساماً فيها ارواح في عالم الملكوت
تسبّح الله وتقدّسه وتحمده وتعلّم الملئكة بعد ان خلقوا للعبادة
والتسبيح ومنه قال ص سبّحنا فسبّحت الملئكة بتسبيحنا وقدّسنا فقدّست
الملئكة بتقديسنا الحديث وروى صاحب بستان الكرامة انّ النبيّ ص
كان جالساً وعنده جبرئيل ع فدخل علي ع فقام له جبرئيل فقال النبيّ ص
اتقوم لهذا الفتى فقال له نعم انّ له عليّ حقّ التعليم فقال له النبيّ كيف
ذلك التعليم يا جبرئيل فقال لما خلقني الله تعالى سئلني من انت وما
اسمك ومن انا وما اسمي فتحيّرت في الجواب وبقيت ساكتاً ثمّ حضر هذا
الشابّ في عالم الانوار وعلّمني الجواب فقال قل انت ربّي الجليل و
اسمك الجليل وانا العبد الذليل واسمي جبرئيل ولهذا قمت له وعظّمته
فقال النبيّ ص كم عمرك يا جبرئيل فقال يا رسول الله يطلع نجم من العرش
في كلّ ثلثين الف سنة مرّة وقد شاهدته طالعاً ثلثين الف مرّة والى
هذا الحديث نظر محيي الدين بن عربي حيث قال في اوّل خطبة فتوحاته
الحمد لله الذي جعل الانسان الكامل معلّم الملك وادار بانفاسه
طبقات الفلك فالنبيّ واهل بيته ع قد شاركوا الملئكة في افضل
صفاتهم التي هي النورية الخاصّة وزادوا عليهم في الصفات العالية

التي لا تكاد تحصى ومن هذا الباب شيخنا الشهيد طاب ثراه عن شبهة من
ذهب الى افضلية الملئكة على الانبياء ع بانّ في الملئكة من لا يفتر عن
الطاعة والعبادة من اوّل عمره الى آخر فناء الدنيا وحاصل الجواب انّ
هذه الصفة تنغمر في صفات الانبياء فانّ ارشاد الخلايق الى طريق الهداية
بعد الضلالة يفضل عبادة الملئكة بحكم قوله تعالى وَمَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا
اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا اي من انقذها من الضلالة التي هي شبيهة بالموت
بل اعظم منه كما ورد في الخبر وفي الروايات ع في الرواية الفريقين انّ جبرئيل ع قد اتى
الى منزل فاطمة ع فتكلّمت معه وكان مما خاطبته ان قالت له يا عمّ فلما دخل
النبيّ ص قال له جبرئيل ع انّ فاطمة قالت لي يا عمّ فكيف هذا ونحن معاشر
الملئكة قد خلقنا من النور وانتم معاشر البشر قد خلقتم من الطين
فقال له النبيّ ص صدقت فاطمة ع ثمّ قال يا جبرئيل نحن ايضاً مخلوقون من
النور اتعرف النور اذا رايته قال نعم فقال النبيّ ص ادعوا الى ع عليّاً
فلما دخل قال يا عليّ ادن منّي فدنى منه فوضع جبهته على جبهته وحكّها
فيها فظهر نور لا تكاد الابصار تطيق النظر اليه فقال النبيّ ص يا جبرئيل
تعرف هذا النور فقال نعم هذا النور الذي كنّا نراه في قوائم العرش
فقال يا جبرئيل من هذا قالت لك فاطمة ع يا عمّ وفي هذا الحديث اسرار
الهيّة وحكم ربّانية لا تبلغ العقول اكثرها منها الاشارة الى انّ الايمان
لا يتمّ بالشهادتين فقط بل لا بدّ من الولاية لانه قسيمه في الكمال والى هذه
الاشارة بقوله عزّ من قائل اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ
رَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا لما نوّه النبيّ بولايته يوم الغدير وقال من كنت
مولاه فهذا عليّ مولاه ومنها انّ المساوات بينهما انّما اتت من عالم الملكوت
نعم انّما فضله بالنبوّة بتوسّط التعليم والى هذا الاشارة بقوله ع انت منّي
بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبيّ بعدي وامّا قول عليّ ع انا عبد من
عبيد محمّد ص فهو امّا كما قال الصدوق طاب ثراه من انّ المراد انه عبد طاعة
لا عبد ملك ويكون من باب التواضع لجنابه ص والظاهر انه لا يجوز لنا

نحن ان نقول هذا القول وننسبه الى ما نسب نفسه لانّ عبارات
التواضع لا تحسن الا من قائلها كما هو المتعارف في العادات الزمانية
كيف لا وقد روى ق طاب ثراه عن النبيّ ص قال اعطيت ثلاثاً وعليّ
مشاركي فيها واعطى عليّ ثلثة ولم اشاركه فيها فقيل يا رسول وما الثلث
التي شاركك عليّ قال لواء الحمد لي وعليّ حامله والكوثر لي وعليّ ساقيه
والجنّة والنار لي وعليّ قسيمهما وامّا الثلث التي اعطي عليّاً ولم اشاركه
فيها فانه اعطي شجاعة ولم اعط مثله واعطي فاطمة الزهراء زوجة ولم
اعط مثلها واعطي ولديه الحسن والحسين ولم اعط مثلهما وينبغي ان
يراد بالشجاعة هنا اعمالها وممارسة الحروب والدخول فيها لا مبدأها
من قوّة القلب والجرأة على اقتحام الحروب لانّ النبيّ ص منها الحظّ الاوفر
نعم لو كان هو الملك والسلطان لم يباشر الحروب بنفسه المباركة بل
تصدّى لها عليّ ع وروى ايضاً عن عبد الله بن مسعود قال دخلت على
رسول الله ص فقلت يا رسول الله ارني الحقّ لا صل اليه فقال يا عبد الله
لج المخدع فولجت المخدع وعليّ بن ابي طالب يصلّي ويقول في ركوعه وسجوده
اللهمّ بحقّ محمّد عبدك ورسولك اغفر للخاطئين من شيعتي فخرجت حتى اخبر
رسول الله ص فسمعته يقول اللهمّ بحقّ عليّ بن ابي طالب عبدك الا ما
غفرت للخاطئين من امّتي فقال فاخذني من ذلك الهلع العظيم فاوجز
النبيّ ص في صلوته وقال يا بن مسعود اكفر بعد الايمان فقلت حاشا
وكلا يا رسول الله ولكن رأيت عليّاً يسئل بك ورايتك تسئل الله به
ولا اعلم ايّكما افضل عند الله تعالى فقال اجلس يا بن مسعود فجلست بين يديه
فقال اعلم انّ الله خلقني وعليّاً من نور عظمته قبل ان يخلق الله الخلق بالفي
عام اذ لا تسبيح ولا تقديس ولا تهليل ففتق نوري فخلق منه السموات
والارض وانا والله اجلّ من السموات والارض وفتق نور عليّ بن ابي طالب
فخلق منه العرش والكرسي وعليّ والله اجلّ من العرش والكرسي وفتق
نور الحسن فخلق منه اللوح والقلم فالحسن والله اجلّ من اللوح والقلم وفتق

نور الحسين وخلق منه الجنان والحور العين والحسين والله اجلّ من الجنان
والحور العين ثمّ اظلمت المشارق والمغارب فشكت الملئكة الى الله تعالى ان
يكشف عنهم تلك الظلمة فتكلّم الله جلّ جلاله بكلمة فخلق منها روحاً ثمّ تكلّم
بكلمة فخلق من تلك الكلمة الاخرى نوراً فاضاف النور الى تلك الروح
واقامها امام العرش فازهرت المشارق والمغارب فهي فاطمة الزهراء
فلذلك سمّيت الزهراء يا بن مسعود اذا كان يوم القيمة يقول الله جلّ
جلاله لي ولعليّ ع ادخلا الجنّة من شئتما وادخلا النار من شئتما وذلك
قوله تعالى القيا في جهنّم كلّ كفّار عنيد فالكافر من جحد نبوّتي والعنيد
من جحد ولاية عليّ بن ابي طالب ع وروى عن تاج الدين عن ابن عبّاس
قال كان رسول الله ص في مجلسه وعنده جماعة من المهاجرين والانصار اذ
نزل عليه جبرئيل الحقّ يقرئك السلام ويقول احضر عليّاً واجعل وجهك
مقابلاً لوجهه ثمّ عرج جبرئيل الى السماء فدعا رسول الله عليّاً فاحضره
وجعل وجهه مقابلاً لوجهه فنزل جبرئيل ثانياً ومعه طبق فيه رطب
فوضعه بينهما ثمّ قال كلا فاكلا ثمّ احضر طشتاً وابريقاً فقال يا رسول الله
قد امرك الله ان يصبّ الماء على يد عليّ بن ابي طالب فقال عليّ النبيّ
والطاعة لما امرني به ربّي ثمّ اخذ الابريق وقام يصبّ الماء على يد عليّ بن
ابي طالب فقال له عليّ يا رسول الله انا اولى ان اصبّ الماء على يديك فقال
رسول الله ص انّ الله سبحانه امرني ان اصبّ الماء على يد عليّ بن ابي طالب ع
وكلما صبّ الماء على يد عليّ بن ابي طالب لم يقع منه قطرة في الطشت فقال عليّ
يا رسول الله ص لم ار شيئاً من الماء يقع في الطشت فقال رسول الله يا عليّ
انّ الملئكة يتسابقون على اخذ الماء الذي يقع من يديك فيغسلون به
وجوههم ليتبرّكوا به وغير ذلك من الاخبار فوائد امامي قد تحقّقت انّ
النبيّ ص والائمّة ع قد خلقوا من نور واحد والنبيّ له فضيلة وامّا سيّد
الموحّدين امير المؤمنين فقد فضله على الائمّة وذكروا انّ له الفضل
على الائمّة من وجه ظاهر وامّا الحسنان ع فالذي يظهر من اخبارهم

ان لهما الفضيلة ايضا على باقيهم ولعل وجهه القرب من النبي ص و
مشاهدة الوحي وهبوط الملئكة في منازلهم والقرب من زمن
الاسلام وغير ذلك واما هما صلوات الله عليهما فلم نعرف الافضلية
بينهما لان الامامة والخلافة قد انتهما من جدهما معا وقد كانا في
الكمالات كفرسي رهان مع ما خص به الحسين عوض الشهادة بان
جعل الشفاء في تربته والدعاء مستجاب تحت قبته والائمة عليهم السلام
من ذريته ولا تعد ايام زائره جائيا وراجعا من عمره وفي الروايات
الخاصة فاطمة ع اتت بهما الى النبي ص فقال يا رسول الله ورث ولديك
فقال اما الحسن فله سوددي وعلائي واما الحسين فله سخاوتي
وشجاعتي ومن هذا كان الحسين في الدرجة القصوى من الكرم
والشجاعة واما الكرم فقد كان الحسن ع يكتب اليه بانك تعطي الشعراء
ونحوهم كثيرا من الاموال فاجابه الحسين ع بانك تعلم يا اخي ان خير
المال ما وقي به العرض وفيه دلالة على ان الاعطاء بقصد صون
العرض حسنة ولو لم يكن من اهل الاستحقاق ويروى مصرحا
به في بعض الاخبار من ان العطا لصون العرض يكتب في صوا
الصدقة واما الشجاعة فناهيك بواقعة الطفوف وقد ورد على
الجهاد مع ستين الفا وقتله الجماعات منهم حتى احتالوا عليه بان زاحموا
عليه كلهم وقد كانت العادة بينهم قديما ان يبرزوا واحد لواحد
ما لحقه من العطش والاذى بقتل اهل بيته واخوته ولكن سبق
الكتاب اجله وسيأتي بيانها ان شاء الله تعالى وفي الروايات ان الحسنين ع
قد تكاتبا وجاءا الى النبي ص ليميز بين كتابتهما وقد كانا اطفالا فقال
لهما انا امي ولكن امضيا الى ابيكما فجاءا اليه فقال ابوهما امضيا الى
امكما لتميز بينكما فلما اتيا اليها قالت يا ولداي عندي عقد فيه
سبع من اللئالي فانا اقطعه فكل من يحوز الاربع فخطه الاحسن
فلما القتها تبادرا الى الالتقاط فالتقط كل واحد منهما ثلثا و

الى جبرئيل فضرب بجناحه اللؤلؤة وقدها نصفين فاخذ كل منهما
نصفا فانظر الى رعاية حرمتهما حيث لم يرد الله ورسوله وابوهما اذ
عن الترجيح عليهما وامثال هذه الروايات الدالة على المساواة بينهما لا
تكاد تحصى مع انه صلى الله عليه واله ورثهما من بدنه الشريف فكان
الحسن يشبهه من السرة الى الفوق والحسين يشبهه في النصف الباقي
وفي الروايات الكثيرة ان الجنة قالت يا رب اسكنتني الضعفاء و
المساكين قال لها الله تعالى الا ترضين اني زينت اركانك بالحسن
والحسين قال فماست كما تميس العروس فرحا وروي انه كان رسول الله
صلى الله عليه واله يخطب فجاء الحسن والحسين وعليهما قميصان احمران يمشيان
ويعثران فنزل رسول الله ص من المنبر فحملهما ووضعهما بين يديه ثم قال
صدق الله ورسوله انما اموالكم واولادكم فتنة نظرت الى هذين
الصبيين يمشيان ويعثران فلم اصبر حتى قطعت حديثي ورفعتهما واما
باقي الائمة فالاخبار قد اختلفت في احوالهم في المساوات والاشرفية
فروى الصدوق مسندا الى مولانا الحسين عليه السلام قال دخلت انا واخي على
جدي رسول الله ص فاجلس اخي على فخذه الايمن واجلسني على فخذه
الاخرى ثم قبلنا وقال بابي انتما من امامين صالحين اختاركما الله
مني ومن ابيكما وامكما واختار من صلبك يا حسين تسعة ائمة تاسعهم
قائمهم كلهم في الفضل والمنزلة عند الله سواء وفي الروايات الاخرى
ان افضلهم قائمهم ولعل افضليته باعتبار تشييد اركان الدين وكثرة
جهاده واعزاز المؤمنين به ونحو ذلك ثم يأتي تفضيله نور علوي
اعلم انه لا خلاف بين اصحابنا رضوان الله عليهم في اشرفية نبينا ص على
سائر الانبياء للاخبار المتواترة وانما الخلاف بينهم في افضلية امير
المؤمنين والائمة الطاهرين على الانبياء ما عدا جدهم فذهب جماعة
الى انهم افضل باقي الانبياء ما خلا اولي العزم فهم افضل من الائمة
وبعضهم الى مساواتهم واكثر المتاخرين الى افضلية الائمة على

اولي العزم وغيرهم وهو الصواب والدليل عليه امور الاول قول
النبي ص لولا علي لم يكن لفاطمة كفو ادم فمن دونه وقد اعترض الرازي
على هذا بان ابراهيم واسمعيل ابواهما فلا يدخلان في هذا العموم
والجواب ظاهر وهو ان المراد النظر الى الكفوية مع قطع النظر عن
الابوية مع ان غيرهما كاف في باب التفضيل اذ لا قائل بالفرق بين
موسى وابراهيم الثاني ما رواه المفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله
ان الله تبارك وتعالى خلق الارواح قبل الاجساد بالفي عام فجعل اعلاها
واشرفها ارواح محمد وعلي والحسن والحسين والائمة ع فعرضها
على السموات والارض والجبال فغشيها نورهم فقال الله تبارك وتعالى
للسموات والجبال هؤلاء احبائي واوليائي وحججي على خلقي وائمة بريتي
ما خلقت خلقا هو احب الي منهم ولمن تولاهم خلقت جنتي ولمن
خالفهم وعاداهم خلقت ناري قال فلما اسكن ادم وحوا الجنة نظر
الى منزلة النبي والائمة فوجدها اشرف منازل اهل الجنة فقال لهما
سبحانه لولاهم ما خلقتكما ولا يعترض على هذا بان الافضلية باعتبار
المجموع الذي قد دخل فيه النبي ص لان قوله تعالى ما خلقت خلقا هو
احب الي منهم بمنزلة قوله ما خلقت خلقا احب الي من محمد وما خلقت
خلقا احب الي من علي وهكذا مع ان الاخبار الواردة على طريق الوحدة
متكثرة جدا ولعلك تطلع على بعضها ان شاء الله تعالى في تضاعيف هذا الكتاب
الثالث ما روي مستفيضا من قوله ص اذا كان يوم القيمة اقام الله
عز وجل جبرئيل ومحمدا ص على الصراط لا يجوز احد الا من كان معه براءة
من علي بن ابيطالب والا هلك وانزله الله الدرك الاسفل وكذا يروى
انه لا يدخل الجنة احد الا من كان معه براءة من علي بن ابيطالب ع
واحد في الموضعين نكرة في سياق النفي وتوجيه هذا ظاهر الرابع ما نرويه
انه تعالى في يوم عرصات يوم القيمة ان الله تعالى يبعث رضوان بمفاتيح الجنة
ومالكا بمفاتيح النار فيدفعهما الى علي بن ابيطالب ويأتي الى شفير
جهنم فيقف والملئكة تسوق الناس الى الصراط وهو واقف

عنده فيقول يا نار هذا لي وهذا لك وهذا معنى كونه قسيم الجنة
والنار على ما تواترت به الاخبار وفي عيون اخبار الرضا ع ان النبي ص
سمي ابا القاسم لانه ربى عليا في حجره لما اخذه من ابيطالب عام القحط
وعلي قاسم الجنة والنار والنبي ابوه فهو ابو القاسم الرابع ما رواه
ابن عباس في تفسيره وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون قال كنا
عند رسول الله ص فاقبل علي بن ابيطالب فلما راه النبي تبسم في وجهه وقال
مرحبا بمن خلقه الله تعالى قبل ابيه ادم باربعين الف عام فقلت يا رسول الله
اكان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله سبحانه خلقني وخلق عليا قبل ان
يخلق ادم بهذه المدة خلق نورا فقسمه نصفين فخلقني من نصفه وخلق عليا
من النصف الاخر قبل الاشياء فنورها من نوري ونور علي ثم جعلنا من
يمين العرش ثم خلق الملئكة فسبحنا فسبحت الملئكة وهللنا فهللت الملئكة
وكان ذلك من تعليمي وتعليم علي وكان ذلك في علم الله السابق ان
الملئكة تتعلم منا التسبيح والتكبير والتهليل وكل شيء سبح الله وهلله
وكبره كان بتعليمي وتعليم علي وهللنا وهللت الملئكة وكان ذلك من
تعليمي وتعليم علي وكان في علم الله السابق ان لا يدخل النار محب لي ولعلي
وكذا كان في علمه تعالى ان لا يدخل الجنة مبغض لي ولعلي الا وان الله عز
وجل خلق ملائكة بايديهم اباريق اللجين مملوة من ماء الجنة من
الفردوس فما احد من شيعة علي الا وهو طاهر الوالدين تقي نقي
مؤمن بالله فاذا اراد احدهم ان يواقع اهله جاء ملك من الملئكة
الذين بايديهم اباريق الجنة فطرح من ذلك الماء في انائه الذي
يشرب فيه فيشرب هو ذلك الماء فينبت الايمان في قلبه كما ينبت الزرع
فهم على بينة من ربهم ومن نبيهم ومن وصيهم علي ومن ابنتي فاطمة
الزهراء والحسن والحسين والائمة من ولد الحسين ووجه الاستدلال
بهذا ظاهر لان مرتبة الاستاد الاولى اعلى درجة من رتبة التلميذ
كما يظهر من قوله صلى الله عليه واله وكل شيء سبح الله بتعليمي وتعليم علي
الخامس ما استفاض في الاخبار من ان علم الائمة اكمل من علوم كل
الانبياء ع وذلك ان من جملته علم الاسم الاعظم وهو ثلثة وسبعون
حرفا وحرف منها استأثر به الله سبحانه وتعالى واثنان وسبعون

علمها الرسوله وامره ان يعلمها لاهل بيته واما باقى الانبياء
فقال الصادق ع ان عيسى بن مريم اعطى حرفين كان يعمل بهما
واعطى موسى اربعة احرف واعطى ابراهيم ثمانية احرف
واعطى نوح خمسة عشر حرفا واعطى ادم خمسة وعشرون حرفا
وقد جمع كل ذلك لمحمد واله سوى حرف واحد استاثر به الله
وروى صاحب كتاب الاربعين عن عمار بن خالد عن اسحق الاحمر
رق عن عبد الملك بن سليمان قال وجد فى ذخيرة حوارى عيسى
فى رق مكتوب انه لما تشاجر موسى والخضر فى قصة السفينة
والغلام والجدار ورجع موسى الى قومه فسأله اخاه هرون
عما شاهده من عجائب البحر قال موسى بينما انا والخضر على شاطئ البحر
اذ سقط بين ايدينا طائر فاخذ فى منقاره قطرة من ماء البحر و
رمى بها نحو المشرق واخذ ثانية ورمى بها نحو المغرب فاخذ الثالثة
فرمى بها نحو السماء واخذ رابعة فرمى نحو الارض ثم اخذ خامسة
فالقيها فى البحر فبهتت انا والخضر من ذلك وسألته عنه فقال لا اعلم فبينما
نحن كذلك واذا بصياد يصيد فى البحر فنظر الينا فقال ما لى اراكما
فى فكرة من امر الطائر فقلنا هو كذلك فقال انا رجل صياد وقد علمت
اشارته وانتما نبيان لا تعلمان فقلنا لا نعلم الا ما علمنا الله عز وجل فقال
هذا الطائر فى البحر يسمى مسلما لانه اذا صاح يقول فى صياحه مسلم
فاشارته برمى الماء يقول يأتى فى اخر الزمان نبى يكون علم اهل السموات
والارض والمشرق والمغرب عند علمه مثل هذه القطرة الملقاة
فى هذا البحر ويرث علمه ابن عمه ووصيه على بن ابيطالب فعند
ذلك سكن ما كنا فيه من التشاجر واستقل كل واحد منا علمه
واما حوادث العلوم المتجددة بحوادث الايام فى اعصار الائمة
فقد روى ان علمها يعرض على روح النبى ومن بعده من الائمة
ثم يعرض على الامام الحى حتى لا يكون لاخرهم فضل على اولهم بالعلم
من كان اعلم كان افضل لقوله سبحانه هل يستوى الذين يعلمون
والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب السادس انه

قد روى فى عدة اخبار انه قد اجتمع فى على عليه السلم من الصفات ما وجد
فى غيره متفرقا من الانبياء السابقين روى الصدوق طاب ثراه باسناده
الى سليم بن قيس قال قال رسول الله ص على فى السماء السابعة كالشمس
بالنهار فى الارض وفى السماء الدنيا كالقمر بالليل فى الارض اعطى
الله عليا من الفضل جزءا لو قسم على الارض لوسعهم واعطاه
الله من الفهم جزءا لو قسم على اهل الارض لوسعهم شبهته لينه
بلين لوط وخلقه بخلق يحيى وزهده بزهد ايوب وسخاؤه بسخاء ابراهيم
وبهجته ببهجة سليمان بن داود وله اسم مكتوب على كل حجاب فى الجنة
بشرنى به ربى الحديث السابع انه روى فى صفة منبر الوسيلة من
النبى ص انه منبر يؤتى به فى يوم القيمة فيوضع عن يمين العرش فيرقى النبى
ثم يرقى من بعده امير المؤمنين فيجلس فى مرقاة دونه ثم الحسن فى
مرقاة دونه الى اخرهم ثم يؤتى بابراهيم وموسى وعيسى والانبياء
فيجلس كل واحد على مرقاة من دون المراقى وفى هذا ايضا دلالة على
ترتيب الفضل والشرف ايضا فى كتاب الانوار النعمانية وروى الشيخ الطوسى
قدس الله روحه باسناده الى ابن عباس قال سمعت رسول الله ص يقول
اعطانى الله تبارك وتعالى خمسا واعطى عليا خمسا اعطانى جوامع الكلم واعطى
عليا جوامع العلم وجعلنى نبيا وجعله وصيا واعطانى الكوثر واعطى
عليا السلسبيل واعطانى الوحى واعطاه الالهام واسرى بى اليه وفتح له ابواب السماء
والحجب حتى نظر الى ونظرت اليه قال ثم بكى رسول الله ص فقلت له ما
يبكيك فداك ابى وامى فقال ابن عباس ان اول ما كلمنى به ان قال
يا محمد انظر تحتك فنظرت الحجب قد انخرقت والى ابواب السماء
قد فتحت ونظرت الى على وهو رافع رأسه الى فكلمنى وكلمته وكلمنى
ربى عز وجل فقلت يا رسول الله ص بم كلمك قال قال لى يا محمد
انى جعلت عليا وصيك ووزيرك وخليفتك من بعدك فاعلم
فها هو يسمع كلامك فاعلمته وانا بين يدى ربى عز وجل فقال قد
قبلت واطعت فامر الله الملائكة ان تسلم عليه ففعلت فرد ع

رأت الملائكة تباشروا به وما مررت بملائكة من ملائكة السماء الا هنؤنى
وقالوا يا محمد والذى بعثك بالحق نبيا لقد دخل السرور على جميع الملائكة
باستخلاف الله عز وجل لك ابن عمك ورايت حملة العرش قد نكسوا رؤسهم
الى الارض فقلت يا جبرئيل لم نكس حملة العرش رؤسهم الى الارض فقال
يا محمد ما من ملك من الملائكة الا وقد نظر الى وجه على بن ابيطالب
استبشارا به ما خلا حملة العرش فانهم استأذنوا الله عز وجل فى هذه الساعة
فاذن لهم ان ينظروا الى على بن ابيطالب فنظروا اليه فلما هبطت جعلت
اخبره بذلك وهو يخبرنى به فعلمت انى لم اطأ موطئا الا وقد كشف لعلى عنه
حتى نظر اليه اقول هذا الحديث يدل على ان على ع عرج الى ملكوت السماء
وهو جالس فى بيته شعر هذى المناقب لا قعبان من لبن شيبا بماء
فصارا بعد ابوالا وهذه الحالة قد كانت للائمة اعنى مشاهدة الملكوت
وبها فضلوا ساير الانبياء وروى صاحب مشارق الانوار باسناده
الى مفضل بن عمر قال سئلت اباعبد الله ع عن الامام كيف يعلم ما فى
اقطار الارض وهو فى بيته مرخى عليه ستره ثم قال يا مفضل ان الله
جعل خمسة ارواح روح الحيوة وبها دب ودرج وروح القوة وبها
نهض وروح الشهوة وبها اكل وشرب وروح الايمان وبها امر و
عدل وروح القدس وبها حمل النبوة فاذا قبض النبى انتقل روح
القدس الى الامام ع فلا يغفل ولا يلهو وبها يرى ما فى الاقطار وان
الامام لا يخفى عليه شئ مما فى الارض ولا ما فى السماء وانه لينظر الى ملكوت
السموات فلا يخفى عليه شئ ولا همهمة ولا شئ فيه روح ومن لم يكن
بهذه الصفات فليس بامام والدلائل والاخبار الدالة على هذا المطلب
كثيرة جدا والذى اطلعت عليه يربى الف حديث ولكن اردنا ان لا يخلو
هذا الكتاب من بعض مدائحه الربانية فلذا ذكرنا هذا الطرف القليل
وكفاه شرفا ان رقاه كتف رسول الله ص عند كسر الاصنام وما احسن ما قيل
شعر قيل لى قل لعلى مدحا ذكره يخمد نارا موصده قلت لا اقدم
فى مدح امرء حار ذو اللب الى ان عبده والنبى المصطفى قال لنا
ليلة المعراج لما صعده وضع الله بظهرى يده فاحس القلب
ان قد برده وعلى واضع اقدامه بمحل وضع الله يده

نور روحانى يكشف عن الروح وتوابعها الروح
جوهر دراك يتعلق بالبدن لتدبيره واعلم ان ارباب الملل قد اتفقوا
على حدوث النفوس الناطقة اذ لا قديم عندهم الا الله لكنهم اختلفوا
فى انها تحدث مع حدوث البدن او قبله فقال بعضهم تحدث معه
لقوله تعالى بعد تعداد اطوار البدن ثم انشاناه خلقا اخر وقال بعضهم
بل قبله لقوله عليه السلم خلق الارواح قبل الاجساد بالفى عام اقول
الاخبار الدالة على ان الروح مخلوقة قبل البدن بالفى عام او اكثر
على ما وردت به الاخبار مستفيضة بل متواترة حتى لا يبقى الريب
فى تقدمها وقوله ع بالفى عام المراد به تقدمها على نوع البدن واكثر
واحدا وهو بدن ابينا ادم والا فكل روح بالنظر الى البدن التى
خلقت له متقدمة عليه بالاف من السنين كما لا يخفى وقوله تعالى ثم
انشاناه خلقا اخر المراد به افاضة النفس على البدن كما هو المصرح
به فى كلام الصادقين ع واما الحكماء فقد اختلفوا فى حدوثها فقال
ارسطو ومن تبعه ومنعه من قبله وقالوا بقدمها واما حقيقتها
فلم تظهر لنا ولذا قال تعالى يسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربى
وما اوتيتم من العلم الا قليلا فان المنقول عن ابن عباس وابن مسعود
والجبائى وجماعة انهم سئلوه عن هذه الروح التى فى البدن فعدل عن
جوابهم لعلمه بانه الاصلح وقيل ان اليهود لع قالت لكفار قريش سلوا
محمدا عن الروح فان اجابكم فليس بنبى وان لم يجبكم فهو نبى فانا نجد فى
كتبنا ذلك فامره سبحانه بالعدول عن جوابهم وهذا يدل على ان الانبياء
المتقدمين لم يتكلموا فى حقيقة الروح لانه الاصلح بحالهم والمذاهب
المنقولة فيها بين اهل العلم متكثرة وقد ضبطها شيخنا البهائى نور الله ضريحه
فى كتاب الكشكول حيث قال المذاهب فى حقيقة النفس اعنى ما اشير اليه
كل احد بقوله انا كثيرة والدائرة منها على الالسنة المذكورة فى الكتب
المشهورة اربعة عشر مذهبا احدها هذا الهيكل المحسوس المعبر
عنه بالبدن وثانيها انها القلب اعنى العضو الصنوبرى الجسمانى
المخصوص وثالثها انها الدماغ ورابعها انها اجزاء لا تتجزى فى

القلب هو مذهب النظام وتابعيه وخامسها انها الاعضا الاصلية المتولدة عن المني وسادسها انها المزاج وسابعها انها الروح الحيواني ويقرب منها ما قيل انها جسم لطيف سار في البدن كسريان الماء في الورد والدهن في السمسم وثامنها انها الماء وتاسعها انها النار والحرارة الغريزية وعاشرها انها النفس وحادي عاشرها انها هي الواجب تعالى عما يقولون علوا كبيرا وثاني عاشرها انها هي الاركان الاربعة وثالث عاشرها انها صورة نوعية قائمة بمادة البدن وهو مذهب الطبيعيين ورابع عاشرها انها جوهر مجرد عن المادة الجسمانية وعوارض الجسمانيات لها تعلق بالبدن تعلق التدبير والتصرف والموت هو قطع هذا التعلق وهذا هو مذهب الحكماء الالهيين واكابر الصوفية والاشراقيين وعليه استقر رأي المحققين من المتكلمين كالامام الرازي والغزالي والمحقق الطوسي وغيرهم من الاعلام وهو الذي اشارت اليه الكتب السماوية وانطوى عليه الانباء النبوية وانقادت اليه الامارات الحدسية والمكاشفات الذوقية انتهى كلامه ره والانصاف ان الروح وان طوي عنا الاطلاع على حقيقتها ولذا قال الاكثر المراد من قوله صلى الله عليه وآله من عرف نفسه فقد عرف ربه انه لا يمكن معرفة النفس كما لا يمكن معرفة الرب لكن الذي اشارت اليه الكتب والاخبار هو ما قيل انه يقرب من المذهب السابع وهو كونها جسم لطيف سار في البدن وليست مجردة قال في مجمع البيان واختلف العلماء في ماهية الروح فقيل انه جسم رقيق هوائي متردد في مخارق الحيوان وهو مذهب اكثر المتكلمين واختاره الاجل المرتضى علم الهدى

وقيل هو جسم هوائي على بنية حيوانية في كل جزء منه حيوة وعن علي بن عيسى قال لكل حيوان روح وبدن الا ان فيهم من الاغلب عليه الروح وفيهم من الاغلب عليه البدن وقيل ان الروح عرض ثم اختلف فيه فقيل هو الحيوة التي يتهيأ بها المحل لوجود القدرة والعلم والاختيار وهو مذهب الشيخ المفيد ابي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان ره والبلخي وجماعة من المعتزلة البغداديين وقيل هو معنى في القلب نقل عن الاسواري وقال بعض العلماء ان الله تعالى خلق الروح من ستة اشياء من جوهر النور والطيب والبقاء والحيوة والعلم والعلو الا ترى انه ما دام في الجسد كان الجسد نورانيا يبصر بالعينين ويسمع بالاذنين ويكون طيبا فاذا خرج من الجسد نتن الجسد ويكون باقيا فاذا فارقه الروح بلي وفني ويكون حيا وبخروجه يكون ميتا ويكون عالما فاذا خرج منه الروح لم يعلم شيئا ويكون علويا لطيفا توجد به الحيوة بدلالة قوله تعالى في صفة الشهداء بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتيهم واجسامهم قد بليت بالتراب ولا يخفى ان اكثر هذه المذاهب التي نقلها الشيخ الطبرسي ره لم يتعرض لنقلها شيخنا البهائي قدس الله روحه مع انه في مقام الحصر المذاهب المنقولة في الكتب وما نقل عن الاجل علم الهدى ره ان لم يكن عين المذهب الذي نقل انه قريب من السابع لكنه يؤل اليه والآيات والاخبار كما انها تأبى عن الدلالة على المجرد على تفسيرهم انه الموصوف بلا مكان فهو مجرد عن المكان والآلات وغيرها ولا ريب ان الاخبار قد اشتملت على اتصاف الروح باوصاف الاجسام من الصعود والهبوط والطيران وزيارة العرش والجلوس حلقا روي عن الصادق عليه السلام انه قال ان ارواحنا وارواح النبيين لتوافي العرش في كل ليلة جمعة وتستفيد منه العلوم ولولاه لنفد ما عندنا وكما رواه الكليني قدس روحه باسناده الى الحربي قال خرجت مع امير المؤمنين الى الظهر فوقف بوادي السلام كانه يخاطب الاقوام فقمت لقيامه حتى اعييت ثم جلست حتى مللت وفعلت ذلك غير مرة

ثم عرضت على امير المؤمنين الجلوس فقالوا يا حبه ان هو الا محادثة مؤمن او موانسته ولو كشف لك لرايتهم حلقا حلقا يتحادثون فقلت اجسام ام ارواح فقال ارواح وما من مؤمن يموت في بقعة من بقاع الارض الا قيل لروحه الحقي بوادي السلام وانها لبقعة من جنة عدن وفي سؤال الزنديق عن الصادق ع اخبرني الروح اغير الدم قال نعم الروح على ما وصفت لك مادتها من الدم فاذا جمد الدم فارق الروح البدن قال فهل توصف بخفة وثقل ووزن قال الروح بمنزلة الريح في الزق فاذا نفخت فيه امتلأ الزق منها فلا يزيد في وزن الزق ولوجها فيه ولا ينقصه خروجها منه كذلك الروح ليس فيها ثقل ولا وزن وهذا الحديث كما لا يخفى ظاهر في عدم تجردها وروي ايضا عن الصادق ع ان ارواح المؤمنين لفي شجرة في الجنة يأكلون من طعامها ويشربون من شرابها وعنه ايضا قال ان الارواح في صفة الاجساد في شجرة من الجنة يأكلون من طعامها ويشربون من شرابها فاذا قدمت الروح عليهم يقولون دعوها فانها اقبلت من هول عظيم ثم يسألونها الى غير ذلك من الاخبار المتضمنة لتنعم الروح وتعذيبها وسيرها من مكان الى مكان واقامتها وترفرفها فوق تابوت الميت حتى يجعل في القبر فتدخل فيه وتأمل هل بارادة البدن المثالي الذي تحل فيه في وقت ما في كل هذه الاوقات خلاف الظاهر ونقل عن شيخنا المفيد انه كان يقول بتجرد النفس فتاب الى الله سبحانه وتعالى وقال قد ظهر لنا انه لا مجرد في الوجود الا الله سبحانه وتعالى واما تعلقها بالبدن فقال الحكماء والمتكلمون ليس هو تعلقا ضعيفا يسهل زواله بادنى سبب مع بقاء المتعلق بحاله كتعلق الجسم بمكانه والا لتمكنت النفس من مفارقة البدن بمجرد المشية من غير حاجة الى امر آخر وليس ايضا تعلقا في غاية القوة بحيث اذا زال التعلق بطل المتعلق مثل تعلق الاعراض والصور المادية بمحالها

لما ذهبوا اليه من انها مجردة بذواتها غنية عما تحل فيه بل هو تعلق متوسط بين بين كتعلق الصانع بالآلات التي يحتاج اليها في افعالها المختلفة وكتعلق العاشق بالمعشوق عشقا جبليا الهاميا فلا يترك ما دام البدن صالحا بان يتعلق به النفس الا ترى انها تحبه ولا تمله مع طول الصحبة وتكره مفارقته ولذلك لتوقف كمالاتها ولذاتها العقلية والحسية عليها فانها في مبدأ خلقتها خالية عن الصفات الفاضلة كلها فاحتاجت الى الآلات على تحصيلها تلك الكمالات وتحتاج الى ان تكون تلك الآلات مختلفة فيكون لها بحسب كل آلة فعل خاص حتى اذا حاولت فعلا خاصا كالابصار مثلا التفتت الى العين فتقوى على الابصار التام وكذا الحال في سائر الافعال ولو اتحدت الآلات لاختلطت الافعال ولم يحصل لها شيء منها على الكمال فاذا حصلت لها الاحساسات توصلت منها الى الادراكات الكلية وفاتت حظها من العلوم والاخلاق المرضية وترقت الى لذاتها العقلية بعد احتظائها باللذات الحسية فتعلقها بالبدن على وجه التصرف والتدبير كتعلق العاشق بالقوة بل اقوى منه بكثير اقول وبناء على ما قاله الاجل علم الهدى وهو الاولى يكون تعلقها بالبدن من باب تعلق الاحوال بمحالها واعلم انه قد ورد في اخبار اهل البيت عليهم السلام تعدد الارواح رواه جابر عن الباقر ع قال خمسة ارواح في المقربين روح القدس وبه علموا جميع الاشياء وروح الايمان وبه عبدوا الله تعالى وروح القوة وبه جاهدوا العدو وعالجوا المعاش وروح الشهوة وبه اصابوا لذة الطعام والنكاح وروح البدن وبه يدبون ويدرجون واربعة لاصحاب اليمين لفقد روح القدس منهم وثلثة لاصحاب الشمال لفقد روح الايمان منهم وعلى هذا اول ما روي عنه صلى الله عليه وآله لا يزني الزاني وهو مؤمن وذلك ان روح الايمان تخرج من بدنه الى ان يفرغ فان عاد الى التوبة عادت تلك الروح الى بدنه والا فارقته وكذا معنى لا يسرق السارق وهو مؤمن

وما روى من ان المؤمن لا يكذب كله فنزل على ان روح الايمان
تفارقه حال صدور الذنب منه فاذا رجع رجعت كما ورد في
الروايات واذا نام لم تفارقه روح الحيوة وان فارقه غيره كما سيأتي
تحقيقه انشاء الله تعالى في روح المنام اذا عرفت هذا فاعلم ان قدماء الحكماء
قالوا ان للحيوانات نفوسا ناطقة مجردة وهو مذهب الشيخ المقتول
وقد صرح الشيخ الرئيس في جواب سؤال بهمنيار ان الفرق بين
الانسان والحيوانات في هذا الحكم مشكل وقال القيصري في شرح
فصوص الحكم ما قاله المتاخرون من ان المراد بالنطق ادراك
الكليات لا التكلم مع كونه مخالفا لوضع اللغة لا يفيدهم لانه
موقوف على ان النفس الناطقة المجردة للانسان ولا دليل لهم على
ذلك ولا شعور لهم بان الحيوانات ليس لها ادراك الكليات
والجهل بالشيء لا ينافي وجوده وامعان النظر فيما يصدر عنه من العجائب
يوجب ان يكون لها ادراك الكليات انتهى وكلام القيصري يعطي
ان مراد المتقدمين بالنطق هو المعنى اللغوي وصرح بذلك ابو علي
بن سينا **نور مشتمل على التكليف الاول** اعلم ان الاخبار قد
استفاضت بل تواترت بان هذه الارواح قبل دخولها في هذه
الاجسام قد حصل لها نوع من التكليف الالهي للملائكة في عالم
الملكوت وقد اخذ الله سبحانه عليها العهود المكررة والمواثيق
المغلظة بانه رب واحد لا شريك له فاقروا عموما واما
الاقرار بالولاية لعلي ع واهل بيته في احد المواثيق ولعل الميثاق
الاول وهي ارواح خالصة قبل ان تباشر الذرات قد اقرت
واذ عشيتهم ثم قال قد اخذ الله ولاية الائمة عليهم السلام على الناس
من يوم العهد والميثاق وفي اخذ المواثيق قد انكرت ولم
تبادر الى القبول فمن ثم كان السعادة والشقاوة من هناك
ومن هذا قال سيد الموحدين ان الله سبحانه قد كتب اسامي
شيعتنا واسامي آبائهم وامهاتهم من وجد منهم ومن لم يوجد

الى يوم القيمة في صحيفة وتلك الصحيفة عندنا وكانت الكتابة
في ذلك الميثاق وهذه الصحيفة الآن بعد ما توارثها الائمة
انتهت الى صاحب الزمان فهي الآن عنده وكان اذا اتى
رجل الى علي ع وقال له انا من شيعتك كذبه وقال لست
لك في صحيفة الشيعة فيكون ذلك الرجل مدعيا وكان بعض
خواص الشيعة اذا دخل على الصادق ع رآه يتصفح كتابا فسئله
عنه فيقول هذا الكتاب الذي فيه اسماء شيعتي الى يوم القيمة
فيقول اتحب ان ترى اسمك واسم ابيك فيقول نعم فيطلعه
عليه وهذا لا يكون من الارواح الا من بعد ما اعطاها الله سبحانه
نوعا من الفهم والشعور تفهم منه معنى التكليف والثواب والعقاب
لا انه صار ذلك التكليف الاولى مناطا لاكثر احكام هذا التكليف
الاخرى الدنيوي روى الصدوق طاب ثراه باسناده الى ابن اذينة
عن ابي عبد الله ع قال كنا جلوسا عنده وذكرنا رجلا من اصحابنا
فقلنا فيه حدة فقال من علامة المؤمن ان يكون فيه حدة قال فقلنا له
ان عامة اصحابنا فيهم حدة فقال ان الله تبارك وتعالى في وقت ما ذرأهم
امر اصحاب اليمين وانتم هم ان يدخلوا النار فدخلوها فاصابهم
وهج فالحدة من ذلك الوهج وامر اصحاب الشمال وهم مخالفوهم ان
يدخلوا النار فلم يفعلوا ومن ثم لهم سمت ولهم وقار والآيات
والاخبار الدالة على اخذ الميثاق في العالم الاول اما الآيات
فقال عز وجل من قائل وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا
أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ
آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ
قال اكثر المفسرين معناه ان الله اخرج ذرية آدم من صلبه كهيئة
الذر فعرضهم على آدم فقال اني آخذ على ذريتك ميثاقهم ان يعبدوني

ولا يشركون بي شيئا وعلى ارزاقهم ثم قال الست بربكم قالوا بلى شهدنا
انك ربنا فقال للملائكة اشهدوا فقالوا شهدنا وقيل ان الله تعالى
جعلهم فهماء عقلاء يسمعون خطابه ويفهمونه ثم ردهم الى صلب
آدم والناس محبوسون باجمعهم حتى يخرج كل من اخرج في ذلك
الوقت وكل من ثبت على الاسلام فهو على الفطرة الاولى ومن كفر
وجحد فقد تغير عن الفطرة الاولى وفي بعض الاخبار المعتبرة ان
الخطاب هكذا الست بربكم ومحمد نبيكم وعلي امامكم قالوا بلى فحذفوا
تمام الآية كما تصرفوا في غيره من الآيات فيكون هذا الميثاق مما اقروا
فيه ايضا بولاية الائمة ع فيكون عدم القبول لها في وقت ميثاق آخر
جمعا بين الاخبار واعلم ان تاويل الآية على هذا المذكور مما دلت عليه
الاخبار النقية السند وذهب اليه جمع كثير من المفسرين وقد رده
المرتضى طاب ثراه وشيخنا الطبرسي قال ان الله سبحانه قال واذ اخذ
ربك من بني آدم ولم يقل من آدم وقال من ظهورهم ولم يقل من ظهره
وقال ذرياتهم ولم يقل ذريته ثم اخبر تعالى بانه فعل ذلك لئلا يقولوا
انهم كانوا عن ذلك غافلين او يعتذروا بشرك آبائهم وانهم نشأوا
على دينهم ويقتضي ان يكون لهم آباء مشركون فلا يتناول ولد آدم
من صلبه وايضا فان هذه الذرية المستخرجة من صلب آدم لا يخلو
اما ان يكون قد جعلهم الله عقلاء او لم يجعلهم كذلك فان لم يجعلهم
عقلاء فلا يصح ان يعرفوا التوحيد وان يفهموا خطاب الله تعالى
وان جعلهم عقلاء واخذ عليهم الميثاق فيجب ان يتذكروا ذلك
ولا ينسوه لان اخذ الميثاق لا يكون حجة على المأخوذ عليه الا ان
يكون ذاكرا له فيجب ان نذكر نحن الميثاق ولانه لا يجوز ان ينسى الجمع
الكثير من العقلاء شيئا كانوا عرفوه وميزوه حتى لا يذكره واحد
منهم الى غير ذلك من الاعتراضات الظاهرة الدفع التي لا ينبغي ان
تذكر في معارضة خبر من الاخبار فارتكبوا في تاويل الآية معنى
آخر وهو انه سبحانه اخرج بني آدم من اصلاب آبائهم الى ارحام

امهاتهم ثم رقاهم درجة درجة علقة ثم مضغة ثم انشأ كل
منهم بشرا سويا ثم حيا مكلفا واراهم آثار صنعته ومكنهم من معرفته
ودلائله حتى كانه اشهدهم وقال لهم الست بربكم قالوا بلى فعلى
هذا معنى اشهدهم على انفسهم دلهم بخلقه على توحيده وانما
اشهدهم على انفسهم بذلك لما جعل في عقولهم من الادلة
الدالة على وحدانيته وركب فيهم من عجائب خلقته وغرائب
صنعته وفي غيرهم فكانه سبحانه بمنزلة المشهد لهم على انفسهم وكانوا
في مشاهدة ذلك وظهوره فيهم على الوجه الذي اراده الله تعالى وتعذر
امتناعهم منه بمنزلة المعترف المقر وان لم يكن هناك اشهاد صورة وحقيقة
والعجب ان هذا المعنى مع احتياجه الى التاويل في كل ظواهر لفظ الآية
ومع عدم اعتضاده بخبر يدل عليه كيف عرجوا عليه واهملوا ذلك
المعنى الاول مع تظافر دلالة الاخبار عليه وكلام المفسرين و
من هذا ذهب ابو الهذيل في كتاب الحجة ان الحسن البصري واصحابه
كانوا يذهبون الى ان نعيم الاطفال في الجنة ثواب عن ايمانهم في الذر
واما الاخبار فمنها ما رواه شيخنا الكليني طاب ثراه بسند صحيح عن
حبيب السجستاني قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان الله عز وجل لما
اخرج ذرية آدم من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق بالربوبية له وبالنبوة
لكل نبي فكان اول من اخذ عليهم الميثاق بنبوته محمد بن عبد الله ثم قال
الله عز وجل لآدم ع انظر ما ترى قال فنظر آدم الى ذريته وهم ذر
قد ملأوا السماء قال آدم ع يا رب ما اكثر ذريتي ولامر ما خلقتهم
فما تريد منهم باخذك الميثاق عليهم قال الله عز وجل يعبدونني
ولا يشركون بي شيئا ويؤمنون برسلي ويتبعونهم قال آدم ع يا رب فما
لي ارى بعض الذر اعظم من بعض وبعضهم له نور كثير وبعضهم
له نور قليل وبعضهم ليس له نور فقال الله عز وجل كذلك خلقتهم
لابلوهم في كل حالاتهم قال آدم يا رب افتأذن لي في الكلام فاتكلم
قال الله عز وجل تكلم فان روحك من روحي وطبيعتك خلاف

كينونتي قال ادم يا ربّ فلو كنت خلقتهم على مثال واحد وقدر
واحد وطبيعة واحدة وجبلّة واحدة والوان واحدة واعمار
واحدة وارزاق سواء لم يبغ بعضهم على بعض ولم يكن بينهم
تحاسد ولا تباغض ولا اختلاف في شيء من الاشياء قال
الله تعالى يا ادم بروحي نطقت وبضعف قوّتك تكلّفت ما لا
علم لك به وانا الخالق العليم بعلمي خالفت بين خلقهم وبمشيّتي
يمضي فيهم امري والى تدبيري وتقديري صائرون ولا تبديل
لخلقي انّما خلقت الجنّ والانس الّا ليعبدون وخلقت الجنّة
لمن عبدني واطاعني واتّبع رسلي ولا ابالي وخلقت النار لمن كفر بي
وعصاني ولم يؤمن برسلي ولم يتّبع رسلي ولا ابالي وخلقتك و
خلقت ذرّيتك من غير حاجة بي اليك واليهم وانّما خلقتك و
وخلقتهم لابلوك وابلوهم ايّهم احسن عملا في دار الدنيا في
حيوتكم وقبل مماتكم فلذلك خلقت الدنيا والاخرة والحيوة والموت
والطاعة والمعصية والجنّة والنار وكذلك اردت في تقديري
وتدبيري وبعلمي النافذ فيهم خالفت بين صورهم واجسامهم والوانهم
واعمارهم وارزاقهم وطاعتهم ومعصيتهم فجعلت منهم الشقيّ
والسعيد والبصير والاعمى والقصير والطويل والجميل و
الذميم والعالم والجاهل والغنيّ والفقير والمطيع والعاصي و
الصحيح والسقيم ومن به الزمانة ومن لا عاهة به فينظر الصحيح
الى الذي به عاهة فيحمدني على عافيته وينظر الذي به عاهة الى الصحيح
فيدعوني ويسئلني ان اعافيه ويصبر على بلائه فاثيبه جزيل عطائي
وينظر الغنيّ الى الفقير فيحمدني ويشكرني وينظر الفقير الى الغنيّ
فيدعوني ويسئلني وينظر المؤمن الى الكافر فيحمدني على ما هديته
فلذلك خلقتهم لابلوهم في الضرّاء والسرّاء وفيما اعافيهم وفيما ابتليهم
وفيما اعطيهم وفيما امنعهم وانا الله الملك القادر ولي ان امضي
جميع ما قدّرت على ما دبّرت ولي ان اغيّر من ذلك ما شئت الى ما

شئت واقدّم من ذلك ما اخّرت واؤخّر ما قدّمت من
ذلك وانا الله الفعّال لما اريد لا اسئل عمّا افعل وانا
اسئل خلقي عمّا هم فاعلون ومن قوله سبحانه ولي ان اغيّر
من ذلك ما شئت اشارة الى انّه لا تقول انّ الامر قد
فرغ منه كما تقوله اليهود وتابعهم جمهور المخالفين من حيث
لا يشعرون فانّه سبحانه خلقهم على ما رءاه ادم ولكنّ الله
يمحو ما يشاء ويثبت وعنده امّ الكتاب وسيأتي تتمّة في نموّ الاجال
والاعمار وفي الروايات انّ تكليف اهل الشمال بدخول النار
قد وقع مرارا كثيرة قال الصادق عليه السلام في حديث طويل لمّا اراد
ان يخلق تلك الطينتين ثمّ فرّقها فرقتين فقال لاصحاب اليمين
كونوا خلقا باذني فكانوا خلقا بمنزلة الذرّ يسعى وقال لاهل
الشمال كونوا خلقا فكانوا خلقا بمنزلة الذرّ يدرج ثمّ رفع لهم
نارا فقال لهم ادخلوها باذني فكان اوّل من دخلها محمّد صلّى الله عليه وآله
ثمّ اتبعه اولوا العزم من الرسل واوصياؤهم واتباعهم ثمّ قال
لاصحاب الشمال ادخلوها باذني فقالوا ربّنا خلقتنا لتحرقنا
فعصوا فقال لاصحاب اليمين اخرجوا باذني من النار فخرجوا و
لم تكلم النار منهم كلما ولم تؤثّر فيهم اثرا فلمّا راهم اصحاب الشمال
قالوا ربّنا نرى اصحابنا قد سلموا فاقلنا ومرنا بالدخول قال
قد اقلتكم فادخلوها فلمّا دنوا واصابهم الوهج رجعوا وقالوا
يا ربّنا لا صبر لنا على الاحتراق فعصوا فامرهم بالدخول ثالثا
كلّ ذلك يعصون ويرجعون وامر اولئك ثلثا كلّ ذلك
يطيعون ويدخلون ويخرجون فقال لهم كونوا طينا باذني فخلق منه
ادم قال فمن كان من هؤلاء لا يكون من هؤلاء ومن كان من هؤلاء
لا يكون من هؤلاء الحديث وفيه دلالة على انّ هذا التكليف للارواح
المتعلّقة بالذرّات قبل ان يخلق الله ادم فلمّا كلّفها وتبيّن حالها
جمعها وخلق منها ادم وطينته وامّا اخذ العهد والميثاق عليهم بقوله

الست بربّكم فالذي يظهر من الحديث السابق انّه قد وقع بعد
هذا التكليف وبعد ان خلق ادم وصوّره فاخرج تلك الذرّات
من ظهره وعلّق بها الارواح فاخذ عليها العهد والميثاق
ولا يستبعد مثل هذا بانّ بدن ادم وحده كيف صار معدنا لكلّ
ذرّات ذرّاريه لانّك قد تحقّقت كبر بدنه المبارك وعظمته وانّ
رجليه كانت على الصفا ورأسه في ابواب السماء مع انّ الذرّات
في غاية الصغر والحقارة وفي هذا اشارة لطيفة الى انّ من كان
اعظم احواله واحسنها كونه ذرّة لم يحسن منه التجبّر والكبرياء وعدم
امتثال الاوامر والنواهي فكيف تسئل عن احواله الاخرى وهي
كونه تارة منيّا واخرى دما ولحما ثمّ يتدرّج من النجاسة ويترقّى الى
ان يكون ظرفها ومعدنها ثمّ يصير الى حالة نجاسته الاولى ويجب على كلّ
من مسّه ولاقاه ان يغتسل عن مباشرته فهو اسوء حالا من الكلب ومن
هذا قال يا ابن ادم انّى لك والكبر والفخر فانّ اوّلك جيفة واخرك جيفة
وفيما بينهما حامل الجيف والاقرار بالربوبيّة لما استشهد ولعدم التنافر
والتكليف فيه اقرّوا به ولمّا اراد الله سبحانه امتحانهم امرهم بما فيه كلفة
فصاروا من هنالك فرقتين بالاختيار والعلم والعقل والتكليف كما
في احوال هذه النشاة وهذه العهود التي اخذت على الخلائق قد
اودعها الله سبحانه الحجر الاسود وفي الروايات عن الطاهرين عليهم السلام
انّ الله عزّ وجلّ لمّا اخذ الميثاق له بالربوبيّة ولمحمّد صلّى الله عليه وآله بالنبوّة و
بالوصيّة اصطكّت فرائص الملائكة واوّل من اسرع الى الاقرار
بذلك الحجر فلذلك اختاره الله تعالى والقمه الميثاق وهو يجيء يوم القيمة
وله لسان ناطق وعين ناظرة يشهد لكلّ من وافاه الى ذلك المكان
وحفظ الميثاق وانّما اخرج الحجر من الجنّة ليذكر ادم ما نسي من العهد
والميثاق وفي الرواية ايضا انّما يقبّل الحجر ويستلم ليؤدّي الى الله
عزّ وجلّ العهد الذي اخذ عليهم في الميثاق وانّما وضعه عزّ وجلّ الحجر
في الركن الذي هو فيه ولم يضعه في غيره لانّه تبارك وتعالى

حين اخذ الميثاق اخذه في ذلك المكان اقول هذا والله العالم
انّه قد ورد في الروايات السابقة انّ الركن كان كرسيّا لادم
في الجنّة يجلس عليه والحجر قد كان فيه وهو في الجنّة وفي وقت اخذ
الميثاق فلمّا انزلهما الله تعالى الى بيته بقيا على ما كانا عليه وهما في الجنّة
وكان عمر اذا قبّل الحجر قال انّي لا اعلم انّك حجر لا تضرّ ولا تنفع ولكن
رسول الله صلّى الله عليه وآله قبّلك فاقبّلك لتقبيله ايّاك فلمّا بلغ كلامه الى علي عليه السلام كذّبه
وقال انّ هذا الحجر ملك عظيم المحلّ يشهد يوم القيمة لمن صافحه
ومن هنا ورد انّه اذا استلم الحجر قال امانتي اديّتها وميثاقي تعاهدته
لتشهد لي بالموافات الدعاء وفي الروايات ايضا انّه انّما يستلم الحجر
لانّ مواثيق الخلائق فيه وكان اشدّ بياضا من اللبن فاسودّ من
خطايا بني ادم ولولا ما مسّه من ارجاس الجاهليّة ما مسّه
ذو عاهة الّا برء وامّا التنافر والالفة في هذا العالم فهما مبنيّان
عليهما في ذلك العالم ومن هذا قال الصادق عليه السلام لم تتواخوا على هذا
الامر وانّما تعارفتم عليه يعني به كما قال المحدّثون رضوان الله عليهم انّكم
لم تتواخوا على امر الدين ايّها الشيعة في هذا العالم بل الله سبحانه وتعالى
هو الذي اخا بينكم في عالم الارواح وانتم في هذا العالم تجدّدون
تلك الاخوّة والمحبّة وتتعارفون بها وقد روي انّه سئل الصادق عليه السلام
فقيل له يا ابن رسول الله انّي ارى الرجل في النظرة الاولى لم اره قبل
ذلك فيميل قلبي اليه واحبّه من تلك الساعة واظنّ انّي رايته قبل ذلك
واقول لا ادري اين رايت هذا الرجل وبعض الناس اعاشره واجاوره
مدّة مديدة من العمر وكلّما رايته كانّي غريب منه وهو غريب منّي
لعدم الالفة فاجاب بما حاصله انّ الارواح قد توافقت وائتلفت
في العالم الاوّل وتناكرت واختلفت فيه ايضا ولكن نسيت احوال
ذلك العالم بما حصل لها من الاشتغال بعلائق هذه الابدان
ولكن اذا نظرت الى من الفته في العالم القديم تشوّقت اليه و
عرفته معرفة ما ومالت اليه بالالفة وامّا اذا تناكرت معه في ذلك

العالم تنعطف عليه فى هذا العالم ولو خالطته المخالطة التامة والمعاشرة الطويلة ومن هذا وقع فى الاخبار الخاصة فى سبب الحزن والفرح من غير سبب يعرفه الانسان وحاصله كما قال عليه السلام ان الانسان يكون له اخ ومحب بعيد عنه ويصل اليه اسباب الحزن والفرح على بعده والروح من حيثهما يصير لها نوع من الاطلاع على حزن ذلك الاخ البعيد وفرحه فتفرح وتحزن فى مكانها والسبب غير معروف فى الظاهر ومن ثم اذا كان لبعض الارواح علاقة شديدة مع البعض الاخر يكون الحزن والموت الذى يحيط بتلك النفس البعيدة معلوما بالمنام او بغيره لهذه النفس فاذا ضبط التاريخ كان وقت الاطلاع هنا موافقا لوقت الوقوع هناك ولها اسباب اخرى ايضا لتربيتها فى نور الفرح والسرور ثم والدال على هذا قوله ص الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف وهذا الحديث مستفيض رواه العامة والخاصة وجعلوا هو المراد من هذه المقالة قال ابن الاثير مجندة اى مجموعة كما يقال الوف مؤلفة ومعناه الاخبار عن مبدء كون الارواح وتقدمها على الاجساد انها خلقت اول خلقها على قسمين من ائتلاف واختلاف كالجنود المجموعة اذا تقابلت وتواجهت ومعنى تقابل الارواح ما جعلها الله من السعادة والشقاوة والاخلاق فى مبدء الخلق يقول ان الاجساد التى فيها الارواح تلتقى فى الدنيا وتأتلف وتختلف على حسب ما خلقت عليه ولهذا ترى الخير يحب الاخيار ويميل اليهم والشرير يحب الاشرار ويميل اليهم وروى عن الباقر عليه السلام قال ان العباد اذا ناموا خرجت ارواحهم الى السماء فما رأت الروح فى السماء فهو الحق وما رأت فى الهواء فهو الاضغاث الا وان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف فاذا كان الروح فى السماء تعارفت وتباغضت فاذا تعارفت فى السماء تعارفت فى الارض وما تباغضت فى السماء تباغضت فى الارض انتهى فى الثواب الجمة

حديث

حديث مشكل فى الكافى والفقيه عن عمار الساباطى عن الصادق ع انه سئل عن الميت هل يبلى جسده قال نعم حتى لا يبقى له عظم ولا لحم الا طينته التى خلق منها فانها لا تبلى بل تبقى فى القبر مستديرة حتى يخلق منها كما خلق اول مرة يقال بلى الميت اى اخذته الارض وهذا كناية عن ذهاب بعض جسده والمراد بالطينة كما فى اللغة الاصل والخلقة والجبلة وفى تعيين المراد من الطينة الباقية فى القبر على الاستدارة اقوال الاول ان المراد بها النفس الناطقة اذ الطينة هو الاصل ولا ريب فى ان النفس الناطقة هو اصل الانسان وحقيقته وانها تثاب وتعاقب وهى الباقية بعد فناء الجسد حتى يخلق الله الجسد ويتعلق به ثانيا وبقاؤها فى القبر اشارة الى بقاء تعلقها باجزاء بدنها التى فى القبر فان البدن لكونه آلة لتحصيل كمالاتها يمتنع ان يزول تعلقها وتعشقها به واما استدارتها فكانها كناية عن انتقالها عن حال الى حال ومن شان الانسان مطهرا فى عالم البرزخ فالاستدارة هنا من الدوران بمعنى الحركة اى مأخوذ من دار يدور دورا ودورانا فالمراد ان ما سوى النفس من الانسان تفنى وانما تبقى النفس مستديرة مستمرة متحركة فى جميع مراتب التغير منتقلة من حال الى حال مع بقائها بذاتها حتى يتعلق ثانيا ببدنها او يمكن ان يكون استدارتها كناية عن بساطتها وتجردها نظرا الى ان الاستدارة شكل للبسيط وهذا الحمل وان كان بعيدا من حيث اللفظ لافتقاره الى تجوزات وتاويلات الا انه قريب من حيث المعنى الثانى ان المراد بالطينة هو النطفة لان الطينة هو الاصل الذى يخلق منه اى ما يتولد به الاجزاء الاصلية من العظم واللحم والعصب والرباط وغيرها وظاهر ان الاصل الذى خلق منه سوى ادم وزوجته والمسيح من افراد البشر هو النطفة واما ادم وزوجته فانما خلق من الطين واما المسيح فالمروى من الاخبار وان لم يحضرنى

الا ان الفاظها انه خلق من اجزاء ات خرجت من ادم حين عطس فى اول ما عطس وقد قبضها جبرئيل فى كفه بامر الله تعالى وحفظها الى ان القاها الى مريم ونفخها فيها فالمراد ان الاجزاء الفضلية والاصلية تتفرق وتتلاشى بالموت البدنى ويبقى ما به تكون تلك الاجزاء وهو النطفة بحالها ليكون كالمادة يخلق منه جسد الميت كما خلق اول مرة اما بضم تلك الاجزاء اليها بعد التفتت والتشتت او بانشائها منها مرة اخرى كانشائها منها فى المرة الاولى وقد روى فى بعض الاخبار ان الله اذا اراد ان يبعث الخلق مطر السماء على الارض اربعين صباحا فاجتمعت الاوصال ونبتت اللحوم وبالجملة المراد ان شخص النطفة التى خلق منها الميت تبقى فى القبر على هيئة الكرة الى ان يعاد فى القيمة ولا استبعاد فى بقائها بحالها بالنظر الى قدرة الله تعالى فلا حاجة الى تاويلها وانما تبقى على هيئة الكرة لكونها فى بدو الفطرة حين كونها فى الرحم كذلك لان الماء يقتضى الكروية حيثما كان كما بين فى محله وهذا الحمل وان كان قريبا من حيث اللفظ الا انه بعيد من حيث المعنى اذ بقاء شخص نطفة الرجل التى وقعت فى رحم المرأة وخلقت منه الجنين بحالها الاصلى التى وقعت فى الرحم ينادى القواعد الطبية والحكمية وهذه النطفة لا تبقى على هيئة الاستدارة فى البدن الذى يكون منها فكيف يبقى بعد فنائه فى القبر الثالث ان المراد بها التراب الذى يدخل فى النطفة كما هو ظاهر بعض الايات والروايات وان فسروها بغيرها كقوله تعالى منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى وقول احدهما فى صحيحة محمد بن مسلم من خلق تربة دفن فيها وقول الصادق عليه السلام فى رواية حارث بن المغيرة ان النطفة اذا وقعت فى الرحم

بعث الله ملكا فاخذ من التربة التى يدفن فيها وخلطها فى النطفة فلا يزال قلبه يحن اليها حتى يدفن فيها والمراد باستدارتها اما معناها الحقيقى الذى ان هذا التراب على شكل الاستدارة ويكون محفوظا عليها حتى يبعث فيها او المجازى اى انتقاله من حال الى حال بمعنى انه دائر على الحالات والشئون ولو فى الفيافى والكران حتى يخلق منها ولا يخفى ان هذا الحمل ايضا بعيد من حيث المعنى اذ ظاهر ان ما ورد فى بعض الاخبار من خلط التراب بالنطفة لا يمكن الاخذ بظاهره فكيف يأول اليه غيره مما لا يمكن الاخذ بظاهره ايضا الرابع ان المراد منها اى من الطينة ذرة من الذرات المسئولة فى الازل فى قوله تعالى الست بربكم بعد ما جعلت قابلة للخطاب بتعلق الارواح بها فيكون بدن كل انسان مخلوقا من ذرة من تلك الذرات فيمسها الله الى ما شاء من غاية ثم يذهب ويفنى عنها ما زاد عليها وتبقى الذرة مستديرة فى القبر الى ما شاء الله ثم يزيد فيها وقت الاحياء والقيمة الى تلك الزيادات فيصير كما كان فى الدنيا ولا يخفى ما فى هذا الحمل من الضعف اما اولا فلانه لا ريب فى ان المسئول والقابل للخطاب والمطلوب منه الجواب هو الروح المجرد القائم لذاته لا الذرة الى تعلق الروح بها وانما الاحتياج الى الذرة فى اداء تصيرها له فى تكلم الحقيقى بلسان المقال ليتمكن بذلك عن الجواب عن السؤال ولا شبهة فى ان الذرة التى مائة منها زنة شعيرة كما فى القاموس غير صالحة فى هذه الالية فتعلقه بها مما لا فائدة له فى هذه الالية واما ثانيا فلانه يوجب القول بازلية الارواح وهو مخالف لما ذهب اليه المليون ولما تقرر من انها حادثة بحدوث البدن واما ثالثا فلانه يوجب ان يكون اصل البدن وهو الذرة قديما ازليا وينحصر الحادث فى اجزائها الفضلية التى تزيد وتنقص واما رابعا فلانه لا يظهر وجه لبقائها مستديرة لان الذرة وهى صغار النمل ليست بمستديرة كما هو المعروف

المحسوس الا ان يجعل الاستدارة كناية من انتقالها من حال الى حال مع بقائها كما سبق واما خامسًا فلان تلك الذرات المسؤلة في الازل بعد ما جعلت قابلة للخطاب لكانت تلك المدة المتطاولة الغير المتناهية كاسبة فان مكسوباتها وان لم تكن كاسبة بل كانت معطلة معطلة لزم التعطيل مع انه لا وجه لتعطيلها مع بقائها وبقائها تعلقت هي بها وكونها قابلة للخطاب والسؤال والجواب فيلزم ان يكون لكل انسان علوم وكمالات ونقصان وجهالات غير متناهية مع انه ليس كذلك واما سادسًا فلان تلك الذرات لما جعلت عقلاء عارفين للتوحيد يتعلق بكل واحد منها وجب ان يتذكروا الميثاق لانه اخذه انما يكون حجة على المأخوذ عليه اذا كان ذاكرًا له وكيف يجوز ان ينسى الجم الغفير من العقلاء شيئًا كانوا عرفوه وادركوه بحيث لا يذكر شيئًا من ذلك واحد منهم وطول العهد لا يوجب النسيان بعد الحد الا ترى اهل الاخرة يتذكرون كثيرًا من الدنياوية يقول اهل الجنة لاهل النار انا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقًا ولا جاز ان ينسوا ذلك لجاز ان يكون الله قد كلف الخلق فيما مضى ثم اعادهم للثواب والعقاب وقد نسوا ذلك وهذا يؤدي الى الاغراء بالجهل والى صحة مذهب التناسخية اذ اقوى الادلة في الرد عليهم ان النفس المتعلقة بهذا البدن لو كانت منتقلة اليه من بدن اخر لزم ان تتذكر شيئًا من احوال ذلك البدن لان محل العلم والتذكر انما هو جوهر النفس الباقي كما كان مع انه ليس كذلك واما ادعاء الصوفية تذكرة وبقاء لذة الخطاب في اذانهم كما اشار اليه صاحب العرايس بقوله وقد كاشف الله قوما حال الخطاب بجماله فطرحهم في هيجان حبه واسكن ذلك في كوامن اسرارهم فاذا سمعوا اليوم سماعا تجدد لهم تلك الاحوال والانزعاج الذي نظهر منهم تذكر ما سلف الى العهد القديم فهو باطل عند اهل الاديان بل هو عندهم قسم من الهذيان كما ادعائهم انا نسمع حال الوقص والسماع من حور مقصورات في خيام الجنة ونجامعهن بالجماع المتعارف المعهود فاذا صاروا ومغشيًا عليهم وقت السماع والطرب اغتسلوا بعد الافاقة غسل الجنابة واما

سابعًا فلان الاصل الذي يخلق عنه كل الانسان سوى ما استثنى هو النطفة بالنقل والعقل واما النقل فكقوله تعالى ولقد خلقنا من سلالة من ماء مهين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين وقوله فلينظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق واما العقل فهو ما ذكروا من ان نفس الابوين تجمع بالقوة الجاذبة اجزاء غذائية ثم تجعلها اخلاطا وتقررها بالقوة المولدة مادة المني وتجعلها مستعدة لقبول شأنها اعداد المادة لصيرورتها انسانا فيصير تلك القوة منيا وتلك القوة تكون صورة حافظة لمزاج المني كالصورة المعدنية ثم ان المني يتزايل كالا في الرحم بحسب استعدادات يكتسبها هناك الى ان يصير مستعدا لقبول نفس الحل يصدر عنها مع حفظ المادة الافعال النباتية فيجذب الغذاء ويضيفها الى تلك المادة فيتم بها فتكامل المادة بتربيتها ايا ها فتصير تلك الصورة مصدرا لهذه الافاعيل المختلفة وهكذا الى ان يصير مستعد القبول نفس اكمل تصدر عنها الافاعيل الحيوانية ايضا فيتم البدن ويتكامل الى ان يصير مستعدا لقبول نفس ناطقة تبقى مدة الحلول الاجل واذا ثبت ان اصل البدن هو النطفة فلا معنى لجعل اصلها هو الذرة وجعل ما عداها من الاجزاء الفضلية واما ثامنًا فلان تلك الذرات المسؤلة غير ازلية والسؤال لم يكن في الازل بل انما كان وقت تخمير طينة ادم قبل خلقه منها او بعد خلقه منها حين اخرجهم من طينته وهم ذر يدبون يمينا وشمالا كما يفهم من الاخبار المذكورة في الكافي كما ذكره صاحب هذا التوجيه من ان المراد من الطينة الذرة المسؤلة في الازل بتقييد السؤال بالازل غير جيد ولعله اشتبه عليه عالم الذر فظن ان المراد به الازل وليس الامر كذلك بل المراد به ما ذكر الخامس ان المراد بالطينة الباقية هي الصورة المزاجية وكان المراد بتلك الصورة هي النفس مع قالبها المثالي او مجرد قالبها وهذا الحمل قريب من الاول وبما ذكر يظهر ان اقرب المحامل المذكورة هو الاول والاخر الذي هو ايضا راجع اليه في الحقيقة مع انه ايضا في غاية البعد والاظهر

عندي ان يحمل الطينة الباقية على التراب الذي هو الجزء الغالب في كل مركب عنصري فان كل مركب من الحيوان او النبات والجماد انما يتركب من خلط العناصر الاربعة ويكون الغالب منها هو الجزء الارضي وبعد انحلال هذا التركيب وفنائه ينحل الى الاربع التي تركب منها بطلب وكونه فالجزء الناري يتصل بكرة النار والهوائي بكرة الهواء والمائي بكرة الماء ويبقى الجزء الغالب الارضي متصلا بالارض فالمراد من الحديث انما يدخل في القبر من جسد الانسان يتحلل ويتلاشى ويتفرق لا يبقى شيء من اجزائه الاصلية والفضلية في القبر الا الطينة التي هو الجزء الغالب من اجزائه الاصلية اعني التراب فانه في القبر على الاستدارة اما بمعناها الحقيقي نظرا الى انه جزء الكرة وجزء الكري او بمعناه المجازي اعني انتقاله من حال الى حال وتبدله من شأن الى شأن الى ان يخلق منه مرة اخرى بانضمام سائر الاجزاء الفضلية المفارقة عنه اليه كما خلق منه اول مرة تنبيه المستفاد من الخبر المذكور ان المعاد انما هو الاجزاء الاصلية واعادة الاجزاء الفضلية غير لازمة وبذلك يندفع الشبهة المشهورة الموردة على المعاد الجسماني ربما قد يشكك بها الملاحدة واتباعهم من فساق المسلمين الذين هم امثالهم في الباطن وان تميزوا عنهم في الظاهر على استحالة المعاد البدني فهي انه لو اكل انسان انسانا وصار جزء بدنه فاما ان لا يعاد اصلا وهو المطلوب او يعاد فيهما معا وهو محال او في احدهما وحده فلا يكون الاخر معادا وهذا مع افضائه الى ترجيح غير مرجح يستلزم المطلوب وهو عدم امكان اعادة جميع الابدان باعيانها ووجه الاندفاع ان المعاد هو الاجزاء الاصلية الباقية دون الاجزاء الفضلية الفانية وهذا الانسان المأكول الذي صار جزء البدن الاكل ليس من اجزاء الاصلية بل انما هو فضل فيه فلا يجب اعادته في الاكل قطعا نعم لو كان من الاجزاء الاصلية للمأكول اعيد فيه والا فلا وبتقريب اخر نقول اجزاء الانسان المأكول اصلية له وفضلية الانسان الاكل فبعثا

قالوا ففيم العمل قال اعملوا فكل ميسر لما خلق له

كل منهما مع اجزائه الاصلية ويرد اصلية المأكول التي صارت فضلية للاكل الى المأكول ويبقى اصلية الاكل معه فلا يمتنع العود ثم على تقدير عدم اعادة الاجزاء مطلقا اصلية كانت او فضلية نقول ببقاء طينته التي يخلق منها كما خلق اول مرة كما في القول بالمعاد البدني واليه يشير كلام بعض الفضلاء حيث قال الظاهر ان امثال هذه الاخبار وردت لدفع شبهة الملاحدة في نفي المعاد الجسماني الوارد في الكتاب والسنة المتواترة بحيث صار من الضروريات الدينية يكفر منكرها اجماعا واتفاقا وشبهتهم ان الميت اذا صار رميما او صار جزء البدن انسان اخر او حيوان فلا يمكن بعثه في البدنين وان الانسان الفاعل للخير والشر في كل يوم يتحلل بدنه والغذاء يصير بدل ما يتحلل منه حتى لا يبقى في سنة ما كان في السنة السابقة فكيف والجواب ان التربة والنطفة المخلوق منها لا يبقى ولا يصير جزءا للحيوان الاخر ويبعث منها وهو ممكن اخبر الصادق عن الله تعالى فيجب قبوله على ان الله تعالى قادر على ان يجعل كل جزء او يبعثه مع اجزائه الذاتية بالتحليل انتهى وحاصله ان المناط في الاعادة هو الاصل باي معنى اخذ اي سواء اخذ بمعنى التربة والنطفة والنفس الناطقة او غير ذلك مما مر فاذا اعيد الاصل بان يخلق منها الجسد ويبعث منها يحصل المعاد البدني وان لم يحصل اعادة سائر الاجزاء الفضلية والاصلية ولا يخفى ان الشبهة لو قررت على الوجه المذكور فلا ريب في اندفاعها بالوجوه المذكورة ولكن يمكن ان يقرر بوجه لا يندفع بهذه الوجوه بان يقال على ما اخترتم من كون الاصل هو التربة فاذا فنى بدن شخص وتحلل وبقي منه مجرد التربة في القبر وزالت سائر اجزائه فلا ريب في ان هذه التربة هو الاصل الذي يخلق منه بدن هذا الشخص فاذا فرض ان هذه التربة صارت غذاء وهذا الغذاء صار مادة لنطفة تولد منها شخص اخر فلا ريب في ان هذه التربة اصل بالنسبة الى هذا الشخص الاخر لكونه مخلوقا منها فاذا مات هذا الشخص الثاني وبلي جسده يزول جميع

باطنه فلا فارق ومكر جوهر طاهر العوام في كان ذوي بالمعنى

اجزاء بدنه وانما فى الفرض مجرد هذه التربة التى خلق منها بدنه
وهذه التربة كانت بعينها اصلاً لبدن الشخص الاول والمفروض
انه اصل لبدن هذا الشخص الثانى ايضاً ويلزم الشبهة
حينئذ بانها اما ان لا تعاد فهو المطلوب او يعاد فيهما
معاً وهو محال او فى احدهما وحده فلا يكون الآخر بعينه معاداً
او لكون هذه التربة جزءاً اصلياً بالاتفاق الا يمكن الجواب
تتمة اعلم ان الحكم المذكور فى هذا الخبر اعنى بل الجسد وفنائه
مخصوص بغير النبى وعترته المعصومين لما ورد فى اخبار كثيرة
واثار عديدة من ان اجسادهم الطاهرة وابدانهم القادسة
لا تبلى ولا تتغير كقول الصادق عليه السلام على ما فى الفقيه ان الله
عز وجل حرم عظامنا على الارض ولحومنا على الدود ان يطعم
منها شيئاً وكقول النبى على ما روى عنه صلى الله عليه واله
من الطريقين حيوتى خير لكم ومماتى خير لكم قالوا يا رسول الله
وكيف ذلك قال اما حيوتى فان الله تعالى يقول وما كان
الله ليعذبهم وانت فيهم واما مفارقتى اياكم فان اعمالكم تعرض على
كل يوم فما كان من عمل حسن استزدت الله لكم وان كان من عمل
قبيح استغفرالله لكم قالوا وقد رممت يا رسول الله يعنون
صرت رميماً فقال كلا ان الله عز وجل حرم لحومنا على الارض
ان يطعم منها شيئاً ومثله ورد فى حديث طويل اورده
الصدوق فى الفقيه وانت تعلم ان من ظاهر هذه الاخبار
بملاحظة ما نقل من نقل عظام ادم ع الى الغرى ونقل
عظام يوسف ع الى الارض المقدسة تستفاد
اختصاص هذا الحكم اعنى بلى الجسد وتغيره بغير
الرسل واوصيائهم المعصومين صلوات
الله عليهم اجمعين ولا يجرى ذلك
فى سائر الانبياء واوصيائهم
عليهم الصلوة والسلام فتامل

تفسير مفتاح الاعلم انه لابد ان يكون لكل كلام مرغوب حظ من البلاغة
وقسط من الجزالة والبراعة فحينئذ ما ظنك فى ذروة الاعجاز اعلم
ان شعب البلاغة فى علم المعانى والبيان عشرة الاولى الاستعارة
وهو ان يحاول المنشاء والمتكلم تشبيه شئ بغيره ولا ياتى باداة
التشبيه طلباً لزيادة الدلالة مع الاختصار فيستعير اسم المشبه به
للشبه من غير تعرض لذكر المشبه فيحصل به زيادة بلاغة مثاله
فاذاقها الله لباس الجوع والخوف الضمير المؤنث راجع الى القرية
باعتبار اهلها ووجه الاستعارة ان الثوب لما كان يحيط بجوانب
اللابس استعار اسم اللباس للخوف والجوع حيث اراد سبحانه
الاخبار عن احاطة الجوع والخوف من جميع الجهات فهو ابلغ فى
المقصود اذ لو قال جعل الله الجوع والخوف محيطاً بهم من جوانبهم
كانه لباس لهم لم يكن فى الكلام من الحسن ما فى الاستعارة الثانية
من ابواب البلاغة التشبيه وهو الدلالة على شيئين اشتركا فى معنى
لكن ذلك المعنى ثابت ومعروف فى الاسم الذى دخلت عليه اداة
التشبيه فيجعل المنشى والمتكلم الاسم الذى لم تدخل عليه الاداة كالاسم
الذى دخل عليه الاداة مثاله زيد كالاسد ووجه كالقمر كانهم
جراد منتشر شبه سبحانه الناس عند خروجهم من القبور مضطربين
متحيرين قد لحقوا الجهات بكثرتهم لا يلوى بعضهم على بعض بالجراد
المنتشر لحصول هذا المعنى من هذا التشبيه الثالثة الكناية و
هو لفظ استعمل فى معناه لكن المراد ما يلزم ذلك المعنى مثاله
فى عيسى وامه كانا ياكلان الطعام كنى به عن خروج الخارج منهما
لانه من لوازم الاكل وهو افصح واوجز والطف والمقصود من هذه
الكناية ان من خرج منه هذا الخارج فهو بمعزل عن الالهية ورد بحكم لقول

النصارى الرابعة الايجاز وهو التعبير بالالفاظ القليلة عن
عن المعانى الكثيرة وهو دليل على رجحان العقل فكل نوع صحيح
من الايجاز معدود من الاعجاز وقد اجمع ارباب المعانى
والبيان ان اوجز كلمة استعملها العرب هى قولهم القتل انفى
القتل فلما نزل قوله ولكم فى القصاص حيوة اذعنوا بن بجانه بل قولهم
القتل انفى القتل هذا الكلام ليس بتام فان بعض القتل موجب
لكثرة القتل لا نفيه الخامس الاطناب وهو ذكر الشئ مرة اخرى
بلفظ غير الاول لشدة الاعتناء به مثاله اذ تلقونه بالسنتكم
ويقولون بافواههم ما ليس فى قلوبكم فقوله بافواههم اطناب فان
قوله يقولون دل على ما دل بافواههم بان القول لا يكون الا بالفم
ولكن نبه على تعظيم هذا الامر لشدة قبحه السادس المغالطة
وهى ان ياتى المنشى المجيد بكلام يدل على معنى وله مثل او نقيض
يكون المثل والنقيض احسن موقعاً مثاله فى حق المنافقين
وصدر منهم كلمات فى حق النبى بالاستهزاء فقال فلئن سالتهم ليقولن
انما كنا نخوض ونلعب فغالطوا فى الجواب بهاتين الكلمتين
الموهمتين صدق ما كانوا فيه فكذبهم الله بقوله قل ابالله
واياته ورسوله كنتم تستهزؤن السابعة التضمين وهو ان يضمن
المنشاء كلامه شيئاً من الامثال او الشعر او الحديث وهو يزيد
الكلام عذوبة وحسناً الثامنة الاستدراج وهو ان يصوغ
لغرضه الفاظاً يكسوها من اللطافة ما يسحر الالباب وهو الركن
الاعظم فى هذه الصناعات مثاله فى القرآن واذ قال موسى لقومه
يا قوم اذكروا نعمة الله عليكم اذ جعل فيكم انبياء فان موسى ع لما
اراد ان ينقل قومه من ارضهم الى غيرها استعطفهم فاسرهم ثم
استدرجهم الى مطلوبه بقوله يا قوم ادخلوا الارض المقدسة التى كتب الله لكم

التاسعة المبادى وتسمى براعة الاستهلال وهو ان يجعل اول
كلامه دالاً على المقصود كقول النحوى الحمد لله الذى رفع من
انخفض لجلاله العاشرة التخلص وهو ان يجعل بين المعنى الذى
ينتقل عنه والذى ينتقل اليه ارتباطاً وتعلقاً بحيث يكون الكلام
المشتمل على المعانى المتعددة كالمنتظم فى سلك واحد مثاله
واتل عليهم نبأ ابراهيم اذ قال لابيه وقومه ماذا تعبدون
قالوا نعبد اصناماً فنظل لها عاكفين قال هل يسمعونكم اذ تدعون
او ينفعونكم او يضرون الى ان يقول فانهم عدو لى الا رب العالمين
فان هذه الايات الى قوله ثم يحيين من حسن التخلص ما يدهش
العقول فتامل فى حسن البلاغة والقرآن معانيه على اقسام
منها ان المصلحة لا تقتضى ان يعلم علمه احد حتى الانبياء مثاله
يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها قل انما علمها عند ربى لا
يجليها لوقتها الا هو وقسم يعلمه من عرف العربية وهو المحكم مثل
قوله تعالى ولا تقتلوا النفس التى حرم الله الا بالحق ولا تقربوا مال
اليتيم واغلب القرآن من هذا الثانى وقسم ثالث وهو الذى لا يتبين
المراد كاملاً الا اذا شرح وهو الذى يسمى بالمجمل نحو اقيموا الصلوة
واتوا الزكوة ومثل ولله على الناس حج البيت وقسم رابع وهو الذى
لفظه مشترك وهو الذى سمى بالمتشابه كه ان ذو احتمال بر معانى
چند باشد در اين صورت بس متشابه آن باشد كه مراد از ظاهر فهميده
نشود بدون دليل سمعى نه عقلى بعبارة اخرى لا يقدم المكلف فى العمل به
الا باخبار الرسول والامام من نقل صحيح عنهم ومثال ايات متشابه
مثل وجاء ربك وقوله فثم وجه الله وقرآن ناسخ است ومنسوخ يعنى ايه
بعد نسخ ايه قبل را كرده مثل والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجاً يتربصن
بانفسهن اربعة اشهر وعشراً كه اين ايه نسخ كرده ايه قبل را كه اين است والذين

يتوفون منكم ويذرون ازواجا وصية لازواجهم متاعا الى الحول وهذا الحكم منسوخ لكن التلاوة غير منسوخة هذا قسم من النسخ وقسم بالعكس بان الحكم باق لكن التلاوة منسوخة مثل اية رجم الزانى كما فى بعض الاخبار والتفاسير انه كان فى سورة النور هذه الاية هكذا الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما فانهما قضيا الشهوة جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم وقسم ثالث وهو الذى ارتفع حكمه ولفظه مثل الرضعات العشر كما روى انه كان فى القران ان عشر رضعات يحرمن ثم تغير العدد فى الحكم واما العام فهو لفظ يشمل جميع افراد جنسه والخاص لا يشمل الا الفرد واما اسامى القران اولها القران من الضم والجمع وفرقان وكتاب وذكر وتنزيل وحديث وموعظة وتذكرة وتبيان وبصائر وفصل انه لقول فصل وحكم وحكيم وحكمة ومهيمن وشافى وهدى وهادى وصراط مستقيم ونور وحبل ورحمة وروح وقصص وحق وبيان وعصمة ومبارك ونجوم لانها نزلت نجما نجما قال الله فلا اقسم بمواقع النجوم وهو المراد من المعنى ومجيد وكريم وعزيز وعظيم وسراج ومنير وبشير ونذير وعجيب وقيم ومبين ونعمة وعلى فهى ثلثة واربعون اسما لها مناسبات مع المسمى اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم وفى تقديم الاستعاذة على البسملة من باب تقديم التخلية على التحلية فان طيب القلوب يبدء اولا بتنقيتها من العقائد الزائغة ثم يعالجها بما تقويها على الطاعات وكذلك طبيب الاجسام ومن اراد قراءة القران والدخول فى المناجات مع الحبيب يحتاج الى طهارة اللسان لانه قد تلوث بفضول الكلام فيطهره بالاستعاذة بهذه الكلمة فاتحة كلام المقربين على انه امتثال امر رب العالمين حيث قال فاذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم فان قيل ما

فاستعيذ بالله او فتى دراية لطابقة المامور به فالجواب انه صلى الله عليه واله هكذا اقرأنيه جبرئيل عن القلم عن اللوح فمعنى اعوذ التجئ و استعصم واستجير بالله واختلف فى ان هذا الاسم الشريف علم فرد او صفة مشتق او غير مشتق قيل هو من وله لتحير العقول عن ادراك كنهه وقال بعض اهل التحقيق مثل السعد التفتازانى فى حواشى الكشاف انه كما تحيرت الاوهام فى ذاته وصفاته تعم فكذا فى اللفظ الدال عليه والاستعاذة تتناول جميع اقسام الشرور من مذاهب الباطلة وعقائد الزائغة وما يضر فى الدين وهو منهيات التكليف بل من جميع المكاره والبلايا النازلة كالغرق والحرق والعمى والزمانة والفقر واشباهه من المخاوف والافات فاعوذ بالله يتناول الكل فالعاقل لما علم ان التحرز من مجموع هذه الامور لا يمكن لعدم تناهيها وان قدر لا تفى بدفعها تحمله علم العالم بان تقول اعوذ بالله القادر على كل الخلق لما عصى المقدورات من الشيطان اى المبعد من رحمة الله قال ابن عباس لما عصى لعن وصار شيطانا وانما سمى بهذا الاسم بعد لعن الله له من الشطن و هو البعد او من شاط اذا بطل واما قبله فاسمه عزازيل او نائل وفى روضة الاخبار الشياطين ذكور واناث يتوالدون ولا يموتون بل مخلدون حتى تنقرض الدنيا لكن الجن ذكور واناث يتوالدون ويموتون والملئكة ليسوا بذكور ولا اناث ولا يتوالدون ولا ياكلون ولا يشربون وللشيطان والجنة حقيقة ووجود ولم ينكر الجن الا شرذمة قليلة من الجهال وبعض الفلاسفة وحقيقتهم عند من لم يقل بالمجردات هى اجسام هوائية وقيل نارية قادرة على التشكل باشكال مختلفة من الحيوان والطير وبنى ادم لها قلوب وافهام تقدر على اعمال الشاقة كما كانوا يعملون لسليمان المحاريب والتماثيل والجفان والقدور وعند من قال بها مجردات ارضية سفلية وذلك لان المجردات اعنى الموجودات الغير المتحيزة ولا الاحالة فى المتحيز اما عالية

مقدسة وهم الملئكة ويسميها المشائيون عقولا والاشراقيون انوارا قاهرة او متعلقة بتدبيرها ويسمون المشائيون نفوسا سماوية والاشراقيون انوارا مدبرة واشرفها حملة العرش ثم الحافون حوله ثم ملائكة الكرسى ثم ملائكة السموات طبقة طبقة ثم ملائكة الاثير والهواء الذى فى طبع النسيم ثم ملائكة كرة الزمهرير ثم ملائكة البحار ثم الجبال وهكذا الرجيم اى المرمى من السموات بالقاء الملائكة حين لعن وطرد او المرمى بشهب السماء اذا قصدها قيل من استعاذ بالله من الشيطان على وجه الحقيقة بحضور القلب وشرائطها جعل الله بينه وبين الشيطان ثلثمائة حجاب كل حجاب كما بين السموات والارض قال ابن عباس خرج النبى ع ذات يوم من المسجد فاذا هو بابليس فقال له النبى ع ما الذى جاء بك الى مسجدى قال يا محمد جاء بى الله قال فلم ذا قال لتسئلنى عما شئت قال ابن عباس فكان اول شئ ساله الصلوة فقال له يا ملعون لم تمنع امتى عن الصلوة بالجماعة قال يا محمد اذا خرجت امتك للصلوة تاخذنى الحمى الحارة فلا تندفع حتى يتفرقوا فقال عليه السلم لم تمنع امتى عن العلم والدعاء قال عند دعائهم تاخذنى الصمم والعمى فلا تندفع حتى يتفرقوا وقال ع لم تمنع امتى عن القران قال عند قراءتهم اذوب كالرصاص قال لم تمنع امتى عن الجهاد قال اذا خرجوا الى الجهاد يوضع على قدمى قيد حتى يرجعوا واذا خرجوا الى الحج اسلسل واغلل حتى يرجعوا واذا هموا بالصدقة توضع على راسى المناشير فتشرنى كما ينشر الخشب وكل حروف صدقة قال النبى ع اتانى جبرئيل وقال ان الله يقول وعزتى انه ليس من الكبائر كبيرة هى اعظم من حب الدنيا وقال ما عبد اله ابغض على الله من الهوى وفى الخبر ان ابليس يرفع الدنيا كل يوم فى يديه فيقول من يشترى ما يضره ولا ينفعه ويحزنه ولا يسره فيقول اصحاب الدنيا نحن فيقول لا تعجلوا فانها معيوبة فيقولون لا باس بها فيقول ثمنها ليس بدراهم ولا دنانير انما ثمنها نصيبكم من الجنة وانى اشتريها باربعة اشياء بلعنة الله وعذابه وقطيعته وبعت الجنة بها فيقولون يجوز لنا ذلك فيقول لا ان ترضونى على ذلك وهوان

توطنوا قلوبكم على ان لا تدعوها ابدا فيقولون نعم فياخذونها فيقول الشيطان بئس التجارة وسئل النبى ع عن وسوسة الشيطان فقال ع الشيطان لا يدخل بيتا ليس فيه شئ فذلك من محض الايمان قال السارق لا يدخل بيتا ليس فيه شئ فذلك من محض الايمان وسوسة امير المؤمنين ع الفرق بين صلوتنا وصلوة اهل الكتاب وسوسة الشيطان لانه قد فرغ من عمل الكفار وانهم وافقوه والمؤمنون يخالفون الشيطان والمحاربة تكون مع المخالفة بسم الله قالوا علوم جميع كتب السماوية فى القران وعلومه فى الفاتحة وعلومها فى البسملة وعلومها فى الباء وقد وقع الاختلاف بين فقهاء المدينة والشام والبصرة وقراء مكة والكوفة وفقهائهما ان البسملة هل هى اية من الفاتحة وغيرها فقال فقهاء المدينة والبصرة والشام ان التسمية ليست من الفاتحة ولا من غيرها من السور وانما كتب للفصل والتبرك وهو مذهب ابى حنيفة ومن تابعه وقراء مكة والكوفة وفقهائهما على انها اية من الفاتحة ومن كل سورة كما عليه ابن عباس فقال هى اية فى كل سورة وهو الصحيح واول ما جرى به القلم فى اللوح واول ما نزل على ادم وكانت الكفار والمشركون يبدؤن باسم الهتهم فيقولون باسم اللات والعزى فوجب ان يقصد الموحد معنى اختصاص اسم الله بالابتداء فلذلك قدر المتعلق متاخرا اى بسم الله اتلو واقرأ واستعين والابتداء يكون بالاهم نحو قوله بسم الله مجريها ومرسيها كقولك للمعرس باليمن والبركة والتقدير اعرست باليمن والاسم احد اسماء التى بنوا اوائلها على السكون واذا نطقوا بها مبتدئين زادوا همزة لئلا يقع الابتداء بالساكن او من الوسم بحذف الفاء وطول الباء فى كتابة بسم الله تعويضا من طرح الالف وكلمة الله اصله اله او من لاه يليه اذا تستر من التستر ثم ادخلت عليه الالف واللام مجرى الاسم العلم مثل الناس اصله اناس فحذفت الهمزة وعوضت منها حرف التعريف وفى الصحيح ان معنى الاله هو الذى

الذي بمعنى العبادة وانما حقت له لعقد ربه تعالى على اصول النعم
ولا يطلق هذا الاسم على غيره ثم ابدا عن الصادق ع قال
من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة واخلاصه ان يحجزه
لا اله الا الله عما حرم الله وعن حذيفة بن اليمان قال لا يزال
لا اله الا الله ترد غضب الرب عن العباد ما كانوا لا
يبالون ما انتقص من دنياهم اذا سلم دينهم فاذا كانوا لا
يبالون ما انتقص من دينهم اذا سلمت دنياهم ثم قالوا هذه
الكلمة ردت عليهم وقيل لهم كذبتم ولستم بصادقين قال على ع
في تفسير الامام في معنى البسملة استعين على هذا الامر بالله
الذي لا يحق العبادة لغيره اذا استغيث والمجيب اذا دعي
الرحمن الذي يرحم ويبسط الرزق علينا المرحم في دنيانا
ودينينا وقد اودع جميع العلوم في الباء اي بي كان ما كان
وبي يكون ما يكون فوجود العوالم بي وقال بعض اهل النظر
لعل القران جعل افتتاح الكتاب الكريم بحرف الباء وقدمت
على سائر الحروف لا سيما على الالف مع تجرد الالف بل يسقط
الالف ويثبت مكانه الباء في بسم الله ان في الباء تواضعا و
انكسارا وفي الالف ترفعا وتطاولا فمن تواضع لله رفعه الله
والباء للاتصال والالصاق بخلاف اكثر الحروف خصوصا الا
لف من حروف القطع والباء مكسورة فلما كانت فيها انكسار
في الصورة والمعنى وجدت شرف العندية من الله وذكروا وجها
استحسانا اخر ليس هذا المختصر يسعها مثل ان للباء علو الهمة بخلاف
بعضها فانه لما عرضت عليها النقط ما قبلت الا واحدة وفي مثل
هذه المناسبات كثيرة ذكروها في شروحهم قال امير المؤمنين انا
النقطة تحت الباء لعل مراده بيان مرتبته ولا اقتراره وارشاده
على التوحيد او تضعيف نفسه ع في مقام معرفة التوحيد
او مراده علمه بعلوم الكتب الاولين والاخرين حسبما اشرنا قبل

ذلك قال صاحب التاويلات النجمية ان الباء شفوى وكان اول
انفتاح فم الذرة الانسانية في عهد الست بالجواب بكلمة بلى فاختصت
الباء بهذه الاختصاصات فجعله سبحانه مفتاح كتابه ومبدء كلامه
وخطابه واسم الله تذكر فيما يصح ان يطلق عليه بالنظر الى ذاته او باعتبار
صفة من صفاته الثبوتية كالعليم او السلبية كالقدوس او باعتبار
فعل من افعاله كالخالق لكنها توقيفية عند الاكثر الرحمن الرحيم
في اللغة رقة القلب والانعطاف ومنه الرحم والمراد هنا هو التفضل
والاحسان فالمعنى العاطف على خلقه بالرزق لهم ودفع الافات عنهم
والرحمن فعلان وفي الرحمن من المبالغة ما ليس في الرحيم تلك المبالغة
لشمول الرحمن في الدارين واختصاص الرحيم بالاخرة او بالمؤمنين
الرحيم اي المترحم اذا سئل اعطى واذا لم يسئل غضب وبني ادم حين يسئل
يغضب قال النبي ص ان لله مائة رحمة اعطى واحدة منها لاهل
الدنيا كلها وادخر تسعا وتسعين الى الاخرة يرحم بها عباده واعلم ان
الرحمة من صفات الالهية وهي حقيقة واحدة لكنها تنقسم بالذاتية
والصفاتية اي تقتضيها اسماء الذات واسماء الصفات وكل منهما
عامة وخاصة فالرحمة العامة والخاصة الذاتيتان ما جاء في البسملة
قيل ان لله تعالى ثلاثة الاف اسم الف عرفها الملئكة لا غير والف عرفها
الانبياء لا غير وثلثمائة في التوراة وثلثمائة في الانجيل وثلثمائة في الزبور
وتسعة وتسعون في القران وواحد استاثر الله به ثم معنى هذه
الثلاثة الاف في هذه الاسماء الثلثة الله والرحمن والرحيم فمن علمها
وقال فكانما ذكر الله بكل اسمائه وفي الخبر ان النبي ص قال ليلة اسري بي
الى السماء عرض علي جميع الجنان فرأيت فيها اربعة انهار نهرا من لبن ونهرا
من ماء ونهرا من خمر ونهرا من عسل فقلت يا جبرئيل من اين تجيء هذه
الانهار والى اين تذهب قال تذهب الى الحوض الكوثر ولا ادري
من اين تجيء فادع الله ليعلمك او يريك فدعا ربه فجاء ملك
فسلم على النبي ص ثم قال يا محمد غمض عينيك قال فغمضت عيني ثم قال

افتح عينيك ففتحت فاذا انا عند شجرة ورأيت قبة من درة
بيضاء ولها باب من ذهب وقفل لو ان جميع ما في الدنيا من الجن والانس
وضعوا على تلك القبة لكانوا مثل طائر جالس على جبل فرأيت هذه
الانهار الاربعة تخرج من تحت هذه القبة فلما اردت ان ارجع قال
لي ذلك الملك لم لا تدخل القبة قلت كيف ادخل وعلى بابها قفل
لا مفتاح لها عندي قال الملك مفتاحه بسم الله الرحمن الرحيم فلما
دنوت من القفل وقلت بسم الله الرحمن الرحيم انفتح القفل فدخلت
القبة فرأيت هذه الانهار تجري من اربعة اركان القبة ورأيت مكتوبا
على اربعة اركان القبة بسم الله الرحمن الرحيم ورأيت نهر الماء يخرج
من ميم بسم الله ورأيت نهر اللبن يخرج من هاء الله ونهر الخمر يخرج
من ميم الرحمن ونهر العسل من ميم الرحيم فعلمت ان اصل هذه
الانهار الاربعة من البسملة فقال الله سبحانه يا محمد من ذكرني بهذه
الاسماء من امتك بقلب خالص من الرياء وقال بسم الله الرحمن الرحيم
سقيته من هذه الانهار (ولا يحصل الخلوص الا بهذه الاربع قال النبي ص
اوصيك باربع خصال الاولى الصدق فلا تخرجن عن فيك كذبة ابدا
والثانية الورع ولا تجترى على خيانة ابدا والثالثة الخوف من الله كانك
تراه والرابعة كثرة البكاء من خشية الله يبنى لك بكل دمعة الف بيت
في الجنة) وفي الحديث من رفع قرطاسا من الارض مكتوبا عليه بسم الله
الرحمن الرحيم اجلالا له ولاسمه عن ان يدنس كان عند الله من الصديقين
وخفف عن والديه وان كانا مشركين قال الشيخ احمد البوني في لطائف الا
شارات ان شجرة الوجود تفرعت عن البسملة والعالم كله قائم بها ومن
اكثر من ذكرها رزق الهيبة عند العالم العلوي والسفلي قال الشيخ
في الفتوحات اذا قرأت فاتحة الكتاب فصل بسملتها معها في نفس واحد
من غير قطع قال النبي ص حالفا عن جبرئيل حالفا عن ميكائيل حالفا عن اسرافيل
قال الله يا اسرافيل بعزتي وجلالي وجودي وكرمي من قرأ بسم الله
الرحمن الرحيم متصلة بفاتحة الكتاب مرة واحدة فاشهدوا علي اني قد
غفرت له وقبلت منه الحسنات وتجاوزت له السيئات ولا احرق لسانه

بالنار واجيره من عذاب القبر وعذاب النار وعذاب يوم القيمة
والفزع الاكبر سورة فاتحة الكتاب وجه التسمية بفاتحة الكتاب اما
لافتتاح المصاحف بها واما لان الحمد فاتحة كل كلام واما انها اول
سورة نزلت وسميت بام القران وام الشيء اصله وذلك لان المقصود
من كل القران تقرير امور اربعة اقرار بالالوهية والنبوة واثبات
المعاد واثبات الحكم والامر له وهذه السورة جامعة لهذه المراتب
وسميت بالسبع المثاني لانها سبع ايات او لان كل اية منها تقوم مقام
سبع من القران فمن قرأها اعطي ثواب قراءة الكل او لان من قرأ
اياتها السبع غلقت عنه ابواب النيران السبعة واما وجه التسمية
بالمثاني فلانها تثنى في كل صلوة او لان نزولها مرتين مرة في مكة واخرى
في المدينة وسميت بسورة الصلوة وسورة الشافية والوافية وسورة
الحمد وسورة السؤال وسورة الدعاء وسورة الكنز لما روي ان الله
تعالى قال فاتحة الكتاب كنز من كنوز عرشي الحمد لله رب العالمين
قال الزمخشري الحمد هي الابتداء وخبره الظرف الذي هو لله واصله
النصب باضمار فعله على ان المصادر التي تنصبها العرب بافعال مضمرة
ومعنى الاخبار كقولهم شكرا وعجبا وما اشبهه ومنها سبحانك ومعاذ الله
ينزلونها منزلة افعالها والعدول بها عن النصب الى الرفع في الابتداء
على الابتداء للدلالة على ثبات المعنى واستقراره ومنه قوله تعالى قالوا
سلاما قال ابراهيم سلام رفع السلام الثاني للدلالة على ان ابراهيم
حياهم بتحية احسن من تحيتهم لان الرفع دال على معنى ثبات السلام لهم
فتؤل حقيقة المعنى نحمد الله حمدا ولذلك قيل اياك نعبد واياك
نستعين انتهى فقوله الحمد لله لام اما للعهد اي الحمد الكامل وهو
حمد الله لنفسه وحمد الرسل او اللام للعموم والاستغراق اي جميع
المحامد والاثنية من الملك والبشر خاص لله والحمد والمدح
اخوان وهو الثناء الجميل من نعمة او غيرها واما الشكر فعلى النعمة
خاصة والحمد ثناء المحمود واظهار كماله وافعاله واثاره وهو قولي

وفعلي وحالي اما القولي فحمد اللسان وثنائه عليه بما اثنى به
نفسه على لسان انبيائه واما الفعلي فهو الاتيان بالاعمال
البدنية من العبادات والخيرات ابتغاء لمرضاته حين يستعمل
الحامد كل عضو فيما خلق لاجله على وجه المشروع حين يوافق
سائر اعضائه لسانه واما الحالي فهو بحسب القلب كالتخلق
باخلاق الله من الرضا والتسليم والاتصاف بالكمالات العلمية
فحينئذ يكون اهل الحال ويستحق المواهب من الله الواردة عليه
ميراثا اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس وذلك بسبب العمل
الصالح المزكي للنفس المصفي للقلب وعبر بالحال لتحول العبد
من الرسوم العادية الشهوية الى الصفات الحقة واول قدم
الحال الدخول في باب الابواب وهو التوبة لانها اول باب
يدخل به العبد حضرة القرب من جناب الرب رب العالمين
بيان برهان على استحقاقه تمام الحمد بقوله رب العالمين بايجادهم
وتربية اسباب وجودهم فربى الظاهر بالنعمة والبواطن بالفيض
والرحمة واحكام الشريعة التي بها قوام بقائهم في السعادة الابدية
ويربي سبحانه اجزاء العوالم كلا بحسبه فسبحان من ربى الانسان
باحسن التربية فاسمع بعظم وبصر بشحم وانطق بلحم وربى غذاء
في النبات بجوهره وثماره وفي الحيوان بجوهريته واثار نفعه وفي الارض
باشجاره وانهاره وفي الافلاك بكواكبه وانواره والعالمين جمع
عالم لا واحد له من لفظه (والعالم اسم لكل ما يعلم به في الاصل كا
الخاتم اسم ما يختم به ثم غلب استعماله في ما سوى الله) قال وهب لله
ثمانية عشر الف عالم والدنيا واحد منها قال كعب الاحبار العوالم
لا تحصى لقوله تعالى وما يعلم جنود ربك الا هو وبالجملة هو تعالى رب
العوالم باسرها والعالم بفتح اللام اسم لذوي العلم من الملئكة والثقلين
ويطلق على كل ما علم به الخالق من الاجسام والاعراض فلتغليب عالمون

وعالمين جمع الواو والنون وهو جمع العقلاء وهذا اسم لا صفة
فكيف جمعت بالواو والنون قالوا ساغ ذلك لتضمنه معنى الوصفية
فيه وهي الدلالة على معنى العلم او للتغليب لان في هذه العوالم عالم
العقلاء من الملك والجن والبشر فصح ان يؤتى بجمع العاقل الرحمن
الرحيم وفي التكرار اشعار بان التسمية اية مستقلة وايضا ندب
بذكر رحمته وناسب الربانية الرحمانية السابقة اليهم ان رافهم في الدنيا
والرحيمية التي توجب الغفران لهم في العقبى ولان الرحمة تنال بعد الحمد
او بالرحمانية والرحيمية المتعلقة بالذات في البسملة وهو المتعلق بالصفات
مالك يوم الدين وقرئ ملك يوم الدين وقراءة اهل الحرمين ملك
ولقوله لمن الملك اليوم ولقوله ملك الناس واصل الملك الربط
والشدة والقوة والمراد من اليوم في الاية مطلق الوقت لا ما نعرفه
من انه من الطلوع الى الغروب واضافة اليوم الى الدين كاضافة
سائر الظروف الى ما وقع فيها من الحوادث كقولهم يا سارق الليلة
اهل الدار اي مالك الامر في يوم الجزاء وقيل قراءة الملك ابلغ من المالك
لان المالك هو الذي ملك شيئا من الدنيا ~~وهو لا انسب بمقام~~
~~الاضافة الى يوم الدين~~ واما الملك هو الذي ملك الملوك لكنه
مع هذا قالوا مالك بالالف اكثر ثوابا من ملك لزيادة حرف فيه حكي عن
البلخي انه قال كان من عادتي قراءة مالك فسمعت من بعض اهل
الفضل ان ملك ابلغ فتركت عادتي وقرأت ملك فرأيت في المنام
قائلا يقول لي لم نقصت من حسناتك عشرا اما سمعت قول النبي
من قرأ القرآن كتب له بكل حرف عشر حسنات ومحيت عنه عشر سيئات و
رفعت له عشر درجات فلم اترك عادتي حتى رأيت ثانيا في المنام انه قيل
لم لا تترك هذه العادة اما سمعت قول النبي اقرأوا القرآن فخما مفخما اي عظيما
معظما فاتيت قطربا فسألته ما بين المالك والملك قال الملك افخم معنى
من المالك وهو لا انسب بمقام الاضافة الى يوم الدين اياك نعبد و
اياك نستعين ايا ضمير منفصل للمنصوب واللواحق التي تلحقه من

الكاف والهاء والياء لبيان الخطاب والغيبة والتكلم وتقديم المفعول
لقصد الاختصاص والعدول عن لفظ الغيبة الى الخطاب يسمى الالتفات
عادة في كلام الفصحاء لا فائدة فيه فائدة للسامع وتطرية نشاط تحصل له
في الافتنان ويحصل بهذه الصنعة في الكلام استدرار اصغائه
اليه بجنس الايقاظ فبين الله سبحانه للعبد بان الحقيق بالحمد وامره
بالحمد واستشهد سبحانه في استحقاقه الحمد واختصاصه له بربوبيته
ومن صفاته برحمانيته فانكشف للعبد علم اليقين بما كتبه وخاطبه
لقيته فان من كانت هذه صفته لم يكن غيره يستحق العبادة والثناء
اذ هو المختص بالحمد وهو الرب المالك للعالمين باسرها لا
يخرج احد من ملكوته وربوبيته وهو موصوف بولاية النعم
الظاهرة والباطنة من الرحمة فالمعبودية خاصة به والطائفة
المختصة من صنعة الالتفات في الاية هي انه بعد بيان شئون الجلال
بالاوصاف المذكورة تعلق العلم بمعلوم عظيم الشان حقيق
بالعبادة والاستعانة به فخوطب ذلك المعلوم المتميز فقيل
اياك نعبد وانما قدم ذكر العبادة على الطلب لان تقديم الوسيلة
يكون قبل طلب الحاجة فيستوجب العبد الهداية فقال اهدنا الصراط
المستقيم وروى ان الصادق ع قرأ اهدنا صراط المستقيم قوله تعالى
اهدنا الصراط المستقيم قيل فيه وجوه احدها ثبتنا على الدين الحق
لان الله قد هدى الخلق كلهم على الفطرة الا ان الانسان قد يتزلزل
وترد عليه الخواطر الفاسدة فيلزم ان يسئل الله ان يثبته على دينه
ويديمه عليه ويعطيه زيادات الهدى التي هي احد اسباب الثبات
على الدين كما قال الله تعالى والذين اهتدوا زادهم هدى وهذا كقول
القائل لغيره وهو يأكل كل اي دم على الاكل وثانيها ان الهداية هي الثواب
اولا نهما الثواب معناه اهدنا الى طريق الجنة ثوابا وثالثها ان
المراد دلنا على الدين الحق في مستقبل العمر كما دللتنا عليه في الماضي

قال امير المؤمنين عليه السلام يعني ادم لنا توفيقك الذي اطعناك به
في ماضي عمرنا حتى نطيعك في مستقبل ايامنا وفي الكلام تحقيق
اخر وهو ان العبد يحتاج الى الهداية في جميع اموره انا فانا و
لحظة فلحظة فادامة الهداية هي هداية اخرى بعد هداية الاولى فتفسير
الهداية بادامتها ليس خروجا من ظاهر لفظها وفي الاية الشريفة
فقط جامع يشتمل على مسئلة احكام المعرفة والتوفيق لاقامة الشرائع
في الاسلام ومعرفة من اوجب الله طاعته واجتناب المحارم والا
ثام والبراءة من احوال الزائلين المزلين والضالين المضلين ممن
عاند الحق وعمي عن طريق الرشد فقال صراط الذين انعمت عليهم يعني
صراط من انعمت عليهم بطاعتك وهم الذين ذكرهم الله في قوله و
من يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين
ولذا قال سبحانه غير المغضوب عليهم وصراط الانبياء والائمة ع صراط
المنعم عليهم قال اهل البيان ان من البلاغة براعة الاستهلال و
حسن الابتداء وهو ان يأتي المتكلم بكلام يفهم غرضه من كلامه عند
الابتداء من كلامه من استهل الصبي فصاح عند الولادة واستهل
اي الهلال واستهلت السماء اي جادت بالهلال وهو اول المطر والمقصود
من انزال القران حفظ الاصول التي عليها مدار الدين والدنيا والاصل الاول
معرفة الله وصفاته والى هذا المعنى الاشارة برب العالمين الرحمن الرحيم من
الصفات فيستحق الحمد والاطاعة ثم الاهم معرفة النبوات واليه الاشارة
بالذين انعمت عليهم ومعرفة المعاد واليه الاشارة بمالك يوم الدين ثم علم العبادة
واليه الاشارة باياك نعبد وعلم السلوك وهو حمل النفس على الاداب الشرعية
والانقياد واليه الاشارة باهدنا الصراط المستقيم وعلم القصص وهو الاطلاع
على اخبار الامم السابقة ليعلم المطلع على ذلك سعادة من اطاع الله وشقاوة
من عصاه واليه الاشارة بقوله صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم
ولا الضالين ففي فاتحة القران براعة وتنبيه على الغرض من انزال القران وكذلك
سورة اقرأ فيها حسن الابتداء والبراعة فان فيها الامر بالقراءة والبدء فيها باسم الله
لتعريف ذاته وفيه اشارة الى علم الاحكام بقوله علم الانسان ما لم يعلم

بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد
ولم يولد ولم يكن له كفوا احد احد اصله وحد فقلبت
الواو همزة ومثله اناة واصله وناة واحد على ضربين
احدهما ان يكون اسما والاخر ان يكون صفة فالاسم نحو
احد وعشرون وبمعنى الواحد والصفة كقول النابغة
كان رحلى وقد زال النهار بنا بذى الجليل على مستانس وحد
والاحد اسم لمن لا يشاركه شئ فى ذاته كما ان الواحد اسم لمن لا
يشاركه شئ فى صفاته يعنى ان الاحد هو الذات وحدها من غير اعتبار
كثرة فيها فاثبت له الاحدية التى هى الغنى والفردية عن كل ما عداه
وذلك من حيث عينه وذاته من غير اعتبار امر اخر والواحد هو
الذات مع اعتبار كثرة الصفات وهى حضرة الاسمائية ولذا قال
ان الحكم لواحد ولم يقل لاحد لان الواحدية من اسماء التقييد
فبين الواحدية وبين الخلق ارتباط من حيث الالهية والمالوهية
بخلاف الاحدية اذ لا يصح ارتباطها بشئ وبالجملة فى سبب نزول
السورة قيل ان المشركين قالوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم انسب لنا ربك فنزلت
وقيل ان عامر بن الطفيل واربد بن ربيعة اخو لبيد النبى صلى الله عليه وسلم وقال عامر
الى ما تدعونا يا محمد فقال الى الله فقال صفه لنا امن ذهب هو
ام من فضة ام من حديد ام من خشب فنزلت السورة وهما اللذان هما
بقتل النبى صلى الله عليه وسلم فارسل الله صاعقة على اربد فاهلكته وطعن عامر بغدة
ولم تمهله الغدة ان يصل الى اهله فادركه الليل وهلك فى بيت امراة
سلولية فقيل فى الامثال غدة كغدة البعير وموت فى بيت السلولى
وسلول يعيرون وينسبون الى المهانة والصغار وروى محمد بن مسلم
عن ابى عبد الله عليه السلام قال ان اليهود سئلوا النبى صلى الله عليه وسلم قالوا انسب لنا
ربك فمكث ثلاثا لا يجيبهم ثم نزلت السورة وقيل ان هذه السورة

صارت سبب اسلام عبد الله بن سلام ذكره القاضى عبد الجبار فى تفسيره
ان عبد الله بن سلام انطلق الى مكة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له رسول الله
انشدك بالله هل تجدنى فى التوراة رسول الله فقال عبد الله انعت لنا
ربك فنزلت السورة فقرئها النبى صلى الله عليه وسلم فاسلم ولكن يكتم ذلك الى ان هاجر
النبى الى المدينة فهنالك اظهر اسلامه قل هو الله احد الضمير للشان كقولك
هو زيد منطلق وارتفاعه بالابتداء وخبره الجملة اى الشان والامر والقصة
ان الله احد او الضمير لما سئل عنه يعنى قل يا محمد الذى سئلتم عنه
هو الله فهو مبتدا والله خبره واحد بدل منه وابدال النكرة من المعرفة
عند القائل يجوز على ما ذهب عليه ابو على وهو المختار عند الاكثر
احد فى الالهية والذات والقدم واحد لا شركة فى وجوب صفاته
فانه يجب ان يكون موجودا عالما قادرا حيا لذاته لا لغيره والا لزم
النقص فاختص بالواحدية من هذا الوجه اذ لا شركة فى هذا الامر
سواه فلا يستحق العبادة سواه فهذه الاحدية والواحدية ليس احد
متصف به والاحد فى الواحدية قطع النظر عن معانى التى فسرت ابلغ
من معنى الواحد الا ترى انك لو قلت فلان لا يقاومه واحد جاز
ان يقاومه اثنان لكن لما قلت لا يقاومه احد لم يجز ان يقاومه
اثنان ولا اكثر فهو ابلغ قال الباقر عليه السلام فى معنى قل هو الله احد اظهر يا محمد
ما انبئناك به بتاليف الحروف التى قراناها عليك ليهتدى بها من القى
السمع وهو شهيد هو اسم مكنى مشار الى غائب فالهاء تنبيه عن معنى
ثابت والواو اشارة الى الغائب عن الحواس كما ان هذا تنبيه واشارة
الى الشاهد عند الحواس وذلك ان الكفار نبهوا على الهتهم بحرف
اشارة الى المشاهد المدرك فقالوا هذه الهتنا المحسوسة بالابصار
فاشر انت يا محمد الى الهك الذى تدعو اليه حتى نريه وندركه ولا
نأله فيه فانزل الله قل هو الله احد اشارة الى الغائب عن درك
الابصار ولمس الحواس تعالى عن ذلك بل هو مدرك الابصار
فى شان الاحدية والواحدية الذى لا يشاركه فى ذاته وصفاته احد

وقال الباقر عليه السلام حدثنى ابى عن ابيه عن امير المؤمنين انه قال رايت
الخضر فى المنام قبل بدر بليلة فقلت له علمنى شيئا انتصر به على الاعداء
فقال قل يا هو يا من لا هو الا هو فلما اصبحت قصصت على
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا على علمت الاسم الاعظم فكان على لسانى
يوم بدر قال امير المؤمنين الله معناه المعبود الذى يأله فيه
الخلق ويؤله الخلق اليه الله المستور عن ادراك الابصار
المحجوب عن الاوهام والخطرات وقال الباقر عليه السلام الله معناه المعبود
الذى اله الخلق عن درك ماهيته والاحاطة بكيفيته يقول العرب اله الرجل
اذا تحير فى الشئ فلم يحط به علما وقد اثبت فى المصحف والزم فى
التلاوة مع انه ليس من داب المامور بكلمة قل ان يتلفظ فى مقام
الايتمار الا بالمقول لان المامور ليس المخاطب فقط بل كل واحد
ابتلى بما ابتلى به المامور الله الصمد مبتداء وخبر صمد اليه
اذا قصده اى هو السيد المصمود اليه فى الحوائج المستغنى بذاته
وغيره محتاج اليه قال الباقر عليه السلام حدثنى ابى زين العابدين عن ابيه
انه قال الصمد الذى انتهى سودده والصمد الدائم الذى لم يزل
ولا يزال والصمد الذى لا جوف له والصمد الذى لا ياكل ولا يشرب
وقال الباقر الصمد السيد المطاع الذى ليس فوقه امر ولا ناهى وقال
محمد بن الحنفية الصمد القائم بنفسه الغنى عن غيره وقال غيره الصمد
المتعالى عن الكون والفساد والذى لا يوصف بالنظائر وعن
الباقر عن ابيه ان اهل البصرة كتبوا الى الحسين بن على بن ابى طالب
يسئلونه عن الصمد فكتب بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فلا تخوضوا
فى القران ولا تجادلوا فيه ولا تكلموا فيه بغير علم فقد سمعت جدى
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من قال فى القران بغير علم فليتبوء مقعده من النار
وان الله فسر الصمد فقال لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد

لم يخرج منه شئ كثيف كالولد ولا سائر الاشياء الكثيفة التى تخرج
من المخلوقين ولا شئ لطيف كالنفس ولا ينبعث منه البدوات
كالسنة والخطرة والغم والنوم والهجة والضحك والبكاء والخوف
والرجاء والجوع والشبع فتعالى ان يتولد منه شئ لطيف او كثيف
ولم يتولد من شئ ولم يخرج من شئ كما تخرج الاشياء الكثيفة واللطيفة
من عناصرها كالشئ من الشئ والدابة من الدابة بل هو الله الصمد
الذى لا من شئ ولا فى شئ ولا على شئ وعن عبد خير قال سئل رجل
عليا عليه السلام عن تفسير هذه السورة فقال قل هو الله احد بلا تاويل عدد
الصمد بلا تبعيض بدد لم يلد فيكون موروثا هالكا ولم يولد فيكون
الها مشاركا ولم يكن له من خلقه كفوا احد وقيل انه سبحانه بين التوحيد
بقوله الله احد وبين العدل بقوله الله الصمد وبين ما يستحيل
عليه من الوالد والولد بقوله لم يلد ولم يولد وبين ما لا يجوز عليه من
الصفات كاتخاذ الصاحبة وانه ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض وامثالها
لها بنفى الكفوية فحصلت الوحدانية البحت فى حواشى تفسير الصافى
وقيل لم يلد فيدل على حاجته فان الانسان يشتهى الولد لحاجته اليه ولم
يولد فيدل على حدوثه وذلك من صفة الاجسام وفى هذا رد على القائلين
بان عزيرا او المسيح ابن الله وان الملئكة بنات الله ولم يكن له كفوا احد
اى مماثله وفى هذا رد على من اثبت له مثلا فى القدم وغيره من الصفات وقيل
معناه ولم تكن له صاحبة وزوجة فيلد منها لان الولد يكون من الزوجة فكنى عنها
بالكفو لان الزوجة تكون كفوا لزوجها وقيل معناه انه سبحانه بين التوحيد بقوله
الله احد وبين سبحانه العدل بقوله الله الصمد وبين ما يستحيل عليه من الوالد و
الولد بقوله لم يلد ولم يولد وبين ما لا يجوز عليه من الصفات بقوله ولم يكن له كفوا احد وفيه
دلالة على انه ليس بجسم ولا عرض ولا جوهر ولا هو فى مكان ولا جهة وقال بعض ارباب
اللسان انا وجدنا انواع الشرك ثمانية النقص والتقلب والكثرة والعدد وكونه علة
او معلولا والاشكال والاضداد فنفى الله سبحانه عن صفته نوع الكثرة والعدد
بقوله قل هو الله احد ونفى التقلب والنقص بقوله الله الصمد ونفى العلة والمعلول
بقوله لم يلد ولم يولد ونفى الاشكال والاضداد بقوله ولم يكن له كفوا احد فحصل الوحدانية البحت

هو الله الذي لا اله الا هو وكلمة هو في اصل وضعه كناية عن المفرد المذكر الغائب وكثيرا ما يكنى به عن من لا يتصور فيه الذكورة والانوثة كما هو ههنا فانه راجع الى الله وهو مبتدأ وخبره لفظ الله اي هو المعبود بالحق المسمى بالله الدال على جلال الذات وكمال الصفات فبهذا التعبير لا يلزم ان يتحد المبتدأ والخبر بان يكون التقدير الله الله حتى لا يصح الحمل فحصل التغاير الاعتباري او الله بدل من هو والموصول مع صلته خبر المبتدأ او هو اشارة الى الشأن والله مبتدأ والذي لا اله الا هو خبره والجملة خبر ضمير الشأن واله مبني على الفتح مرفوع المحل على الابتداء ولا لنفي الجنس اي جنس المعبود بالحق لتعدد الالهة الباطلة والا هو مرفوع على البدلية من محل المنفي او من ضمير الخبر المقدر للاء والمقدر موجود او ممكن **الملك** بفتح الميم وكسر اللام هو المتصرف بالامر والنهي في الجمهور وذلك يختص بسياسة الناطقين ولهذا يقال ملك الناس ولا يقال ملك الاشياء والانبياء والاوصياء عبيد الملك على حسب الحقيقة لانهم مستغنون عن غيره واحتياج الناس كلهم اليهم في حيوتهم العاجلة والاجلة فهم الملوك في العالم العرضي والا فلا ملك للعبد قيل وخاصية اسم الملك صفاء القلب فمن واظب عليه وقت الزوال كل يوم مأة مرة صفا قلبه وزال كدره ومن قرأه بعد الفجر مأة واحدى وعشرين مرة اغناه الله من فضله **القدوس** هو من صيغ المبالغة من القدس وهو النزاهة والطهارة اي البليغ في النزاهة عما يوجب نقصانا وهو بالعبري قديشا وحقيقة القدس الاعتلاء عن قبول التغير ومنه روح القدس جبرئيل لانه ينزل بما يطهر به نفوسنا من الفيض الالهي والقران والحكمة وبيت المقدس لانه يطهر فيه من الذنوب قال السهروردي من قرأه كل يوم الف مرة في خلوة اربعين يوما شمله بما يريد **السلام** اي ذو السلامة من كل افة ونقص وعجز وهو مصدر بمعنى السلامة وصف به للمبالغة نحو زيد عدل فالمراد من قوله عم انت السلام معناه انت الذي سلم من كل عيب ونقص ومنك السلام اي الذي يعطي السلامة واليك السلام اي يرجع السلامة

السلامة اليك وكل من عليها فان وخاصية هذا الاسم صرف الالام والمصائب واذا قرأ على مريض مأة واحدى عشرة مرة برئ او خفف عنه ما لم يحضر اجله **المؤمن** والايمان التصديق بوحدانية الله وهو تم موجود نفسه فقوله شهد الله انه لا اله الا هو وقيل المعطي واهب الامن والطمانينة للنفوس بعدم ظلم من امورهم لان الانسان في اصل فطرته عرضة للاخطار مثل المرض والجوع والعطش والحرقة والغرق والجارحة والكاسرة ولم يؤمنه من هذه المخاوف الا الذي اعد له الاسباب الرافعة له مثل الاطعمة اعدها للجوع والاشربة للعطش وخوفه لك فهو تم امنه ثم خوفه الاعظم من هلاك الاخرة ولا يحصنه منه الا كلمة التوحيد والله هاديه اليها حيث قال لا اله الا الله حصني فمن دخله امن من عذابي فلا امن في العالم الا وهو مستفاد من اسباب هو منفرد بخلقها واحق العباد بهذا الاسم من كان سببا لامن الخلق من عذاب الله بالهداية الى طريق الله والارشاد الى سبيل النجاة وهذا المعنى اشار عم بقوله انكم تتهافتون في النار تهافت الفراش وانا اخذ بحجزكم فان قيل هو الذي خلق اسباب الخوف فكيف ينسب اليه الامن فالجواب ان الخوف تارة للعبد من معاصيه فهو المسبب على نفسه الخوف وقد حذره تعالى عن العصيان فالعبد اوجب على نفسه الخوف وتارة يكون الخوف من عظمته تعالى وذلك امر حسن له واما الامن منه تعالى وكونه تعالى مخوفا لا يمنع كونه مؤمنا كما ان كونه مذلا لا يمنع كونه معزا انتهى **المهيمن** قيل هذا الاسم من اسمائه التي علت بعلو معناها عن مجاري الاشتقاق فلا يعلم تاويله الا الله وقيل بعضهم المبالغ في الصيانة عن المضار من قولهم هيمن الطائر اذا نشر جناحه على فرخه حماية له ويقول معناه الرقيب الحافظ وقيل معناه الشاهد ومنه قوله تعالى ومهيمنا عليه وقيل مفيعل من الامن واصله مؤامن بهمزتين فقلبت الهمزة الثانية ياء لكراهة اجتماعهما فصار مؤيمن ثم صيرت الاولى هاء كما قالوا في اراق الماء والدم هراق فيكون حينئذ بمعنى المؤمن حكي ان ابن قتيبة لما قال في المهيمن انه مصغر من مؤمن

والاصل مؤيمن فابدلت الهمزة الهاء قيل له هذا يقرب من الكفر فليتق الله قائله لان فيه ترك التعظيم وقد قيل انه من اسماء الله في الكتب القديمة وقيل ان خاصية هذا الاسم الاشراف على البواطن والاسرار ومن قرأه مأة مرة بعد الغسل والصلوة في خلوة بجمع خاطر نال ما نوى ونافع للنسيان **العزيز** الذي نفذ مشيته في كل احد ولا ينفذ مشية احد فيه غالب في حكمه او من عز عزازة اذا قل فالمراد عدم المثل **الجبار** الذي قهر خلقه او اصلح حالهم وسمي الذين يدعون ان الله يكره العباد على المعاصي في عرف المتكلمين بالجبرية وفي قول المتقدمين جبرية وفي وصف الله بالجبار انه مجبر الناس على ما هو المصلحة لهم من مرض او موت او بعث ونحو ذلك وخاصية هذا الاسم الحفظ من ظلم الجبابرة ان ذكر عشر صباحا ومساء احدى وعشرين مرة **المتكبر** الذي تكبر عن كل ما يوجب حاجة ونقصانا اي انه البالغ في الكبرياء والعظمة اقصى المراتب وصيغة التفعل للتكلف بما لم يكن فاذا قيل تكبر وتسخى دل على انه يرى ويظهر الكبر والسخا وليس بكبر ولا سخي والتكلف بما لم يكن لما كان على الله مستحيلا حمل على لازمه وهو كمال الكبر ومنه ترحمت على ابراهيم بمعنى رحمته كمال الرحمة والفرق بين التكبر والمتكبر ان المتكبر عام لاظهار الكبر الحق كما في وصف الله ولاظهار الكبر الباطل كما في قوله ساصرف عن اياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق والاستكبار اظهار الكبرياء باطلا كما في حق ابليس استكبر فان قيل ان التكبر مذموم فكيف جعل من اسماء الله فالجواب ان التكبر هو الامتناع عن الانقياد فلهذا كان مذموما في حق الخلق وهو صفة مدح في حق الله لانه يفيد الاستغناء والمتكبر هو الذي يرى غيره حقيرا بالنسبة الى شخصه وهذا المعنى لا يتصور الا لله فهو المتكبر وخاصية هذا الاسم ظهور الخير والبركة سبحان الله عما يشركون تنزيه له تعالى عن اشراكهم اي سبحوا

الله تسبيحا ونزهوه تنزيها عما يشركه الكفار به من المخلوقات **هو الله الخالق** المقدر للاشياء على مقتضى حكمته ومعنى الخلق التقدير يقال خلق النعل اذا قدرها وسواها بمقياس وخاصية هذا الاسم اذا ذكر في جوف الليل ساعة فما فوقها تنور قلب الذاكر ويذكر لجمع الضائع والغائب خمسة الاف مرة **البارئ المصور** الموجد للاشياء حال كون الاشياء بريئة من التفاوت والنقصان بحيث لا يجوز ان يزيد عليها او ينقص منها على حسب ما يقتضيه المصلحة مثل ان يكون اللازم من السموات ان تكون في الخلقة عالية والارض سافلة المصور لصور الاشياء بالشكل المخصوص وتميزه به عن غيرها وقوله عم خلق الله ادم على صورته اراد بالصورة ما خص الانسان به ولو رجع الضمير اليه تعالى فمن قبيل اضافة التشريف مثل بيت الله وناقة الله لا على سبيل التشبيه والبعضية تعالى شانه عن الصورة والصورة الالهية عبارة عن الصفات السبع المرتبة وهي الحيوة والعلم والارادة والقدرة والسمع والبصر والكلام وادم مظهر هذه الصفات بالفعل دون سائر الموجودات وبالجملة فعسى تظن ان هذه الاسماء مترادفة والكل يرجع الى معنى الخلق وليس كذلك بل الخالق من الاسماء المقدر على وجه الحكمة والبارئ الموجد على ذلك التقدير والمصور المبدع لاشكال المحدثات بحيث يترتب عليها خواصها وكل ما يخرج من العدم الى الوجود مفتقر الى التقدير اولا والى الايجاد على وفق التقدير ثانيا والى التصوير بعد الايجاد ثالثا فقدم سبحانه ذكر الخالق على البارئ لان الارادة والتقدير متقدمة على تاثير القدرة وقدم البارئ على المصور لان ايجاد الذات متقدم على ايجاد الصفات ولو انه تعالى يوجد الاشياء بتمامها اقل من طرفة عين اذا اراد لكن صورة الترتيب كما وصف نفسه تعالى **له الاسماء الحسنى** لدلالتها على المعاني الحسنة والحسنى تفضيل الاحسن مؤنثا كالعليا في تانيث الاعلى

اذ لا نسبة لاسمائه الى غير الاسماء كالانسبة لذاته المتعالية الى ذوات الغير وتعدد الاسماء لا يدل على تعدد المسمى كما ان الواحد يسمى ابا من وجه وجدا من وجه وخالا من وجه وعالما من وجه وطبيبا من وجه وقيل ان اسماء الله اربعة الاف اسم الف منها في القران والاخبار والف في التوراة والف في الانجيل والف في الزبور قال رسول الله صلى الله عليه في دعائه اسئلك بكل اسم سميت به نفسك او انزلته في كتابك او علمته احدا من خلقك او استاثرت به في علم الغيب فعلى هذا كون اسماء الحسنى تسعة وتسعين على ما قيل بالنظر الى الاشهر الاشرف قال بعض اهل الذكر ان من السر المكتوم في الاسماء ان تاخذ حروف الاسماء مثل قولك الكبير المتعال ولا تاخذ الالف واللام بل تاخذ كبير متعال وتنظر كم لها من العدد بالجمل الكبير فتذكر ذلك العدد في خلوة بالشرائط المعتبرة عند اهل الذكر من الطهارة واشباهها الاثر على العدد ولا تنقص لان العدد في الذكر بالاسماء كاسنان المفتاح وانها اذا زادت او نقصت لا يفتح الباب فانه يتجالك وهو الكبريت الاحمر فصن الدر وافهم السر واعلم ان اطلاق الاسم على الله توقيفي عند الاكثر ولا يصح اطلاقه الا بعد ان كان واردا في القران او الحديث الصحيح وقيل كل لفظ دل على جلاله الله ويليق به جاز الاطلاق والا فلا واستدلوا بقوله تعالى ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها فكل اسم دل على هذه المعاني كان اسما حسنا وانه لا فائدة في الالفاظ الا رعاية المعاني فاذا كانت المعاني صحيحة كان المنع من اطلاق اللفظ المعبد غير لائق يسبح له ما في السموات والارض ينطق بتنزهه عن جميع النقائص جميع الاشياء اما نطقا وبيانا واما برهانا وخلقا لان وجود كل موجود ينطق في عالم الصورة او المعنى على قدرته لان ذلك الموجود شاهد قدرته وهو العزيز الحكيم الغالب على امره الحكيم في افعاله والحكيم العالم بحقيقة الاشياء على ما هي عليه وهي انفس المعارف واكثرها خيرا كما قال ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا والانسان اذا حصل له الحكمة لا ينبغي له ان يفتخر بذاته بل بصفاته ولا ينبغي ان يمدح نفسه الا على مصلحة دينية والفخر بالذات لا يكون الا لله وحده كما قال سبحانه قل انما انا بشر مثلكم لكن الرتب والمزايا بالاوصاف ولذا ذكر سبحانه شرف الرتبة والفضل بقوله يوحى الي وقال انا سيد ولد ادم ولا فخر اي لا افتخر عليكم بالذات انما الفخر بالعبودية

بسم الله الرحمن الرحيم اقرء باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق اقرء وربك الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم كلا ان الانسان ليطغى ان راه استغنى ان الى ربك الرجعى ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى ارايت ان كان على الهدى او امر بالتقوى ارايت ان كذب وتولى الم يعلم بان الله يرى كلا لئن لم ينته لنسفعا بالناصية ناصية كاذبة خاطئة فليدع نادية سندع الزبانية كلا لا تطعه واسجد واقترب

امر الله نبيه ان يقرء باسم ربه وان يدعوه بالاسماء الحسنى وفي تعظيم الاسم تعظيم المسمى لان الاسم ذكر المسمى بالخصوص والباء زائدة والتقدير اقرء اسم ربك واكثر المفسرين على ان هذه السورة اول ما نزل من القران الكريم واول يوم نزل جبرئيل عليه السلام وهو قائم في حراء علمه خمس ايات من اول هذه السورة وقيل اول ما نزل من القران قوله يا ايها المدثر وقيل اول سورة نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتحة الكتاب وروى الحاكم ابو عبد الله الحافظ باسناده عن عمرو بن شرحبيل ان رسول الله قال لخديجة اني اذا خلوت وحدي سمعت نداء فقالت ما يفعل الله بك الا خيرا فوالله انك لتؤدي الامانة وتصل الرحم وتصدق الحديث قالت خديجة فانطلقنا الى ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزى وهو ابن عم خديجة فاخبره رسول الله بما راى فقال له ورقة اذا اتاك فاثبت له حتى تسمع ما تقول ثم ائتني فاخبرني فلما خلا ناداه يا محمد قل بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين حتى بلغ ولا الضالين قل لا اله الا الله فاتى ورقة وذكر له ذلك فقال له ورقة ابشر ابشر فانا اشهد انك الذي بشر به ابن مريم وانك على مثل ناموس موسى وانك نبي مرسل وانك سوف تؤمر بالجهاد بعد يومك هذا ولئن ادركني ذلك لاجاهدن معك فلما توفي ورقة قال رسول الله لقد رايت القس في الجنة عليه ثياب الحرير لانه امن بي وصدقني يعني ورقة اقرء باسم ربك اي ما يوحى اليك يا محمد وقوله علم الانسان ما لم يعلم يؤيد ان هذه السورة اول ما نزلت عليه واول ما ابتدئ به رسول الله صلى الله عليه وسلم حين اراد الله به النبوة الرؤيا الصالحة كان لا يرى

رؤيا الا جاءت كفلق الصبح فلا يشك فيها احد كما لا يشك في وضوح ضياء الصبح وانما ابتدئ بالرؤيا لئلا يفجاه الملك الذي هو جبرئيل بالرسالة فلا تتحملها القوة البشرية لانها لا تحتمل رؤية الملك وان لم يكن وان لم يكن على صورته الاصلية ولا على سماع صوته فكانت الرؤيا تانيسا له وكانت مدة الرؤيا ستة اشهر وكان صلى الله عليه وسلم في تلك المدة اذا خلى يسمع نداء يا محمد يا محمد ويرى نورا يقظة وكان صلى الله عليه وسلم يخشى ان يكون الذي يناديه تابعا من الجن كما ينادي الكهنة وكان في جبل حراء غار وهو الجبل الذي نادى رسول الله بقوله الي يا رسول الله لما قال له ثبير وهو على ظهره اهبط عني يا رسول الله فاني اخاف ان تقتل على ظهري وكان صلى الله عليه وسلم يتعبد في ذلك الغار ليالي ثلاثا وسبعا وشهرا ويتزود لذلك من الكعك والزيت واول من تعبد فيه من قريش جده عبد المطلب ثم تبعه سائر المتالهين وهم ابو امية بن مغيرة وورقة بن نوفل ابن عم خديجة وكان ورقة قد قرء الكتب وكتب الكتاب العبري وكان شيخا كبيرا قد عمي في اواخر عمره ثم لما بلغ عليه السلام راس الاربعين دخلت ليلة سبع عشرة من رمضان جاءه الملك وهو في الغار كما قال الصرصري واتت عليه اربعون فاشرقت شمس النبوة في رمضان قالت عائشة جاءه الملك سحر يوم الاثنين فقال اقرء قال ما انا بقارئ قال فاخذني وغطني وعصرني ثم ارسلني فعله ثلث مرات ثم قال اقرء الى قوله ما لم يعلم فخرج من الغار حتى اذا كان في جانب من الجبل سمع صوتا يقول يا محمد انت رسول الله وانا جبرئيل ورجع الى خديجة يرجف فؤاده فحدثها بما جرى فقالت له ابشر يا ابن عمي واثبت فوالذي نفسي بيده اني لارجو ان تكون نبي هذه الامة ومكث مدة لا يرى جبرئيل وكانت وفاة ورقة بن نوفل مدة الفترة اي فترة الوحي بين اقرء وبين يا ايها المدثر باسم ربك اي متبركا باسمه اي قل واقرء بسم الله الرحمن الرحيم الذي خلق نوره قبل الاشياء او خلق جميع المخلوقات على مقتضى حكمته واخرجهم من العدم الى الوجود وفي كتاب نشر المعارف اول اية نزلت على وجه الارض بسم الله الرحمن الرحيم نزلت على ادم الصفي فقال ادم الان علمت ان ذريتي لا يعذب بالنار ما داموا عليها ثم انزلت على ابراهيم في المنجنيق فانجاه بها من النار

ثم على موسى فظهر بها على فرعون وجنوده ثم على سليمان فقالت الملائكة الان قد تم ملكك فهي اية الرحمة والامان لرسله واممهم ولما نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكرت في سورة النمل انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم كانت فيها عظما امر رسول الله فكتب على رؤوس السور واوائل الرسائل والدفاتر وحلف رب العزة بعزته ان لا يسميه عبد مؤمن على شيء الا بورك له فيه وكانت لقائلها حجابا من النار وهي تسعة عشر حرفا تدفع تسعة عشر زبانية وفي الحديث النبوي لو وضعت السموات والارضون وما فيهن وما بينهن في كفة والبسملة في كفة لرجحت عليها اتبع وانما وصف نفسه بقوله الذي خلق لانه تم لما ذكر الرب وكانت العرب في الجاهلية تسمي الاصنام اربابا اتى بالصفة التي لا شركة للاصنام فيها فقال الذي خلق خلق الانسان من علق والتخصيص لخلق الانسان بالذكر من بين ساير المخلوقات لاستقلاله ببدائع الصنع في خلقته او تفخيم لشانه اذ هو اشرفهم وعليه نزل القران وهو اول المامور بقراءته من علق وهو الدم الجامد بعد النطفة اذ المراد جنس بني ادم والمراد بيان اطوار الخلقة الانسانية انه تعالى خلقه من التراب او الدم وهو في غاية من المهانة ثم بلغ به مبالغ الكمال مفرغا في قالب الاعتدال حتى صار بشرا سويا مهيئا للنطق وادراك المعاني وانتقل من حال الى حال حتى استكمل الى ان بلغ درجة النبوة والرسالة واظهر قدرته ما بين حالتي الانسان بداية ونهاية من التباين واراد كلمة العلقة بلفظ الجنس والجمع ولم يقل علقة لان الانسان في معنى الجمع لان الف واللام في الانسان للاستغراق ولمراعات الفواصل ولما كان الانسان اقوم الدلائل الدالة على قدرته وعلمه تعالى وصف ذاته بذلك ولما كان اراد سبحانه ان يعرف المشركون بوحدانيته لو قال لهم اقرء باسم ربك الذي لا شريك له لابوا ان يقبلوا منه ذلك فقدم مقدمة تلجئهم الى الاعتراف فامر رسوله ان يقول لهم انهم خلقوا من العلقة ولا يمكنهم انكار ذلك ولا يمكنهم ان ذلك الفعل للاوثان لانهم هم نحتوه فاذا تاملوا عرفوا انه تعالى هو المستحق للثناء دون الاوثان لان الالهية موقوفة على الخالقية ومن لا يخلق شيئا كيف يكون الها مستحقا للعبادة

على انها هى مخلوقة اقرأ وربك الاكرم اى افعل ما امرت به
وكرر الامر بالقراءة قيل لانه فى الامر الاول بالقراءة لنفسه
وفى الامر الثانى بالقراءة للتبليغ فحينئذ ليس بتكرار وقيل التكرار
للتاكيد وتمهيدا لما يعقبه من قوله وربك الاكرم فانه كلام
مستانف واراد لا زاحة عذره عم بقوله ما انا بقارئ حين امره
جبرئيل بالقراءة يريد م ان القراءة شان من يكتب ويقرء وانا
امى فقيل له وربك الذى امرك بالقراءة مبتدئا باسمه وهو الاكرم
والزائد الكرم على كل كريم الذى علم بالقلم اى علم ما علم بواسطة
القلم فكما علم القارى بواسطة الكتابة والقلم يعلمك بدونهما
فوصف نفسه بخلق الانسان من علق وبانه الذى علم بالقلم
والمناسبة بين الامرين ان الاول احوال الانسان كونه علقة
وشئ خسيس واخر امره صيرورته عالما وهو مقام شريف
وليس هذا الكمال الامن قدرته تمم شانه وتنبيه على ان العلم
اشرف الصفات ويبقى العلم بالخط والقلم وهو نعمة عظيمة ولولا
القلم ما استقامت امور الدين والدنيا وقال كعب الاحبار اول
من وضع الكتاب ادم عم قبل موته بثلاثمائة سنة كتبها العربى و
السريانى كتبها فى الطين ثم طبخه فاستخرجها ادريس ما كتب ادم
وهذا هو الاصح واما اول من كتب الرمل فادريس عم واول من
كتب بالفارسية طهمورث ثالث ملوك الفرس واول من اتخذ
القرطاس يوسف عم قال السيوطى اول ما خلق الله القلم قال له
اكتب ما هو كائن الى يوم القيمة واول ما كتب القلم انا التواب
اتوب على من تاب علم الانسان ما لم يعلم بدل اشتمال من علم بالقلم
وتعين للمفعول اى علمه به وبدونه من الامور ما لم يكن يعلم ولم
يخطر بالبال فان قلت فاذا كان القلم والخط من المنن الالهية
فما بال النبى م لم يكتب فالجواب ان هذا الامر مزيد فضل له لا نقيصة
لو فرضنا انه لم يكتب وقد ورد فى الحديث بخلافه انه ع كان يكتب و

يعرف سبعين لغة ولو صح انه لم يكتب ولم يقرء لانه لو كتب لقيل
قرء القران من صحف الاولين ولعل المراد من انه لم يكتب ولم يقرء
اى ما تلمذ فى الدرس والكتابة عند استاد وكيف يحتاج الى الكتابة
والدراسة من كان القلم الاعلى خادمه واللوح المحفوظ مصحفه
بل القلم الاعلى الذى هو اول موجود يكون روح النبوى فان
الله علم القلوب بواسطته ما لم يعلم من العلوم التفصيلية كلا
ان الانسان ليطغى ردع ومنع فمن كفر بنعمة الله وان لم يذكر او
معناه حقا ان الانسان يتجاوز حده ويستكبر على ربه لان راى
نفسه مستغنيا بعشيرته وبماله قيل نزلت فى ابى جهل بن هشام من
هنا الى اخر السورة روى ان ابا جهل قال لرسول الله اتزعم ان
من استغنى طغى فاجعل لنا جبال مكة فضة وذهبا لعلنا ناخذ منها
فنطغى فندع ديننا ونتبع دينك فنزل جبرئيل فقال ان شئت
فعلنا ذلك ثم ان لم يؤمنوا فعلنا بهم ما فعلنا باصحاب المائدة
فكف رسول الله م عن الدعاء ابقاء عليهم ورحمة واول هذه
السورة يدل على مدح القلم واخرها على مذمة المال وكفى بذلك
مرغبا فى العلم ومنفرا عن المال والدنيا وكان صلى الله عليه واله يقول
اللهم انى اعوذ بك من غنى يطغى وفقر ينسى ان الى ربك الرجعى
الرجعى مصدر بمعنى الرجوع والالف للتانيث اى ان الى مالك امرك
ايها الانسان رجوع الكل بالموت والبعث لا الى غيره فترى عاقبة
طغيانك ارايت الذى ينهى عبدا اذا صلى الخطاب لكل من تاتى منه
الرؤية والاستفهام للتعجب والرؤية بصرية وتنكير العبد للتفخيم
روى ان ابا جهل قال فى ملاء من طغاة قريش لئن رايت محمدا يصلى
لاطائن عنقه وهم ان تلقى على راسه الشريف حجرا فراه وهو فى صلوة
الظهر فجاء ثم نكص على عقبيه فقالوا ما لك فقال ان بينى وبينه خندقا
من نار وهولا واجنحة والمراد اجنحة الملائكة ابصر اللعين الاجنحة ولم
يبصر اصحابها فقال م والذى نفسى بيده لو دنى منى لاختطفته الملائكة
عضوا عضوا وكان ابو جهل يكنى بابى الحكم لانهم كانوا يزعمون انه عالم ذو حكمة

وذلك فى الجاهلية ثم سمى ابا جهل فى الاسلام وحاصل معنى الاية
ارايت من منع عن الصلوة ماذا يكون حاله عند الله وما الذى يحصه
من العذاب محذوف لدلالة الكلام على المحذوف والاية عامة فى كل
من ينهى عن الصلوة وعن الخير ثم كرر سبحانه لفظة التعجب تاكيدا فقال
ارايت ان كان على الهدى يعنى العبد المنهى عن الصلوة وهو محمد م
او امر بالتقوى عن الشرك وامر بالاخلاص والتوحيد ومخافة
الله كيف يكون حال من ينهاه عن هذه الامور ويزجره عنها
وروى عن امير المؤمنين ع انه خرج فى يوم عيد فراى ناسا يصلون
فقال يا ايها الناس قد شهدنا رسول الله م فى مثل هذا اليوم فلم يكن
احد يصلى قبل العيد فقال رجل يا امير المؤمنين الا تنهى ان يصلوا
قبل خروج الامام فقال لا اريد ان انهى عبدا اذا صلى ولكنا نحدثهم
بما شهدنا عن النبى ع وقيل فى معنى قوله ارايت ان كان على الهدى يرجع
ضميركان الى الكافر تلهفا عليه فمعنى الاية انه اذا كان وصار على
الهدى واشتغل بما ينفعه ويامر بالتقوى اما كان ذلك خيرا له
من الكفر بالله والنهى عن عبادة الله كانه سبحانه تلهف على ذلك
الكافر بانه كيف فوت على نفسه المراتب العالية وقنع بالدنيا الدنية
وارتكب الضلالة واختارها على الهدى ارايت ان كذب وتولى
عن الايمان واعرض عن قبوله ولا اصغا اليه الم يعلم بان الله يرى
جواب للشرط الثانية والتقدير ارايت الذى فعل التكذيب و
الاعراض ما الذى يستحق بذلك من الله ثم من العقاب والاية
عظة لجميع الناس وتهديد لمن يمنع عن الخير والطاعة والاية وان
نزلت فى ابى جهل لكن كل من نهى عن طاعة الله فهو شريك ابى جهل
فى هذا الوعيد كلا ردع للناهى عن عبادة الله لئن لم ينته
اللام موطئة للقسم اى والله لئن لم ينته عما هو عليه ولم ينزجر ولم
يتب ولم يسلم قبل الموت لنسفعا بالناصية اصله لنسفعن بالخفيفة
للتاكيد ونظيره وليكونا من الصاغرين كتب فى المصحف بالالف على
حكم الوقف فانه يوقف على هذه النون بالالف تشبيها لها بالتنوين

والسفع الجذب والجر الشديد اى لناخذن فى الاخرة بناصيته و
نسحبه بها الى النار يعنى لنامرن الزبانية لياخذوا بناصيته ويجروه
بالتحقير والاهانة الى النار وكانت العرب تانف من جر الناصية
والاكتفاء بلام العهد من الاضافة لظهور ان المراد ناصية الناهى
والمعرض ولعل السبب فى تخصيص السفع بالناصية لان ابا جهل
اللعين كان شديد الاهتمام بترجيل الناصية وترتيبها وتطييبها
وقد وقع السفع للعين يوم بدر فى الدنيا قبل الاخرة روى انه لما
نزلت سورة الرحمن قال النبى م من يقرأها على رؤساء قريش فتثاقلوا
فقام ابن مسعود وقال انا فاجلسه م ثم قال م ثانيا من يقرأها عليهم
فلم يقم الا ابن مسعود وما كان على حاضر ثم قال من يقرأها عليهم فقام
ابن مسعود الى ان اذن له وكان م يبقى عليه ولا يأذنه لما كان يعلم
ضعفه وصغر جثته ثم انه وصل اليهم فراهم مجتمعين حول الكعبة
فافتتح عبد الله قراءة السورة فقام ابو جهل فلطمه وشق اذنه وادماها
فانصرف ابن مسعود وعينه تدمع فلما راه م رق قلبه واطرق راسه
مغموما فاذا جبرئيل جاء ضاحكا مستبشرا فقال م يا جبرئيل تضحك و
يبكى ابن مسعود فقال جبرئيل سيعلم فلما ظفر المسلمون يوم بدر التمس
ابن مسعود ان يكون له حظ فى الجهاد فقال م لابن مسعود خذ رمحك
والتمس فى الجرحى من الكافرين من كان له رمق فاقتله فانك تنال ثواب
المجاهدين فاخذ يطالع القتلى فاذا ابو جهل مصروع يخور فخاف
عبد الله ان يكون به رمق فيؤذنه فوضع الرمح على منخره من بعد
فطعنه ثم لما عرف عجزه لم يقدر ان يصعد على صدره لضعفه وكان
نحيفا جدا فارتقى على صدر اللعين بحيلة فلما راه ابو جهل قال له يا
رويعى الغنم لقد ارتقيت مرتقا صعبا فقال ابن مسعود الاسلام
يعلو ولا يعلى عليه فقال له ابو جهل ابلغ صاحبك انه لم يكن احد ابغض
الى منه فى حال حياتى روى انه م لما سمع ذلك قال فرعونى اشد من فرعون
موسى فانه قال امنت وهو قد زاد عتوا ثم قال يا ابن مسعود اقطع
واقطع به لانه احد واقطع فلما قطع راسه لم يقدر على حمله فشق
اذنه وجعل الخيط فيها وجعل يجره الى رسول الله م وجبرئيل كان حاضرا

عند رسول الله يضحك ويقول يا احمق اذن باذن لكن الراس ههنا
مع الاذن مقطوع ناصية كاذبة خاطئة بدل من الناصية وانما
جاز ابدال النكرة من المعرفة لانها موصوفة ووصف الناصية
بالكذب والخطاء عين الاسناد المجازى والمراد صاحبها وفى الكلام
مبالغة فى الكذب والخطاء كانه من شدة كذبه وكثرة خطائه ظاهر فى
ناصيته فليدع نادية من الدعوة يعنى اهل ناديه ومجلسه
والنادى المجلس الذى يجتمعون ويتندون فيه القوم روى ان
اباجهل مر برسول الله وهو يصلى فقال الم انهك فاغلظ له رسول
الله فقال ابوجهل اتهددنى وانا اكثر اهل الوادى ناديا وداعى
الندوة فنزلت سندع الزبانية اى ملائكة العذاب قال
لو دعا نادية لاخذته الزبانية عيانا وحذف الواو من غير قاعدة
الا انه اجتمعت المصاحف العثمانية فى حذف الواو من سندع
ولعل السبب فيه للمشاكلة مع فليدع وقال ابن خالويه ان الاصل
سندعوا بالواو غير ان الواو ساكنة فاستثقلها اللام الساكنة فسقطت
الواو فى المصحف من سندع ويدع الانسان ويمح الله الباطل وكذلك
الياء من الوادى النمل وان الله لهادى الذين امنوا والزبانية
فى الاصل فى كلام العرب الشرط كعرد جمع شرطة بضم الشين وهم اعوان
الولاة سموا بذلك لانهم اعلموا وعرفوا انفسهم بعلامات يعرفون
بها والاشراط العلائم والواحد زبنية من الزبن كالضرب وهو
الدفع لانهم يدفعون الكفار ويزبنونهم فى جهنم بدفع شديد وقيل
الواحد زبنى كلا ردع بعد ردع للناهى المذكور لا تطعه اى دم على
صلوتك ومعاصاة ذلك الناهى الكاذب الخاطى واسجد واقترب
و واظب على سجودك غير مكترث به وتقرب بذلك السجود الى ربك
وفى الحديث اقرب مايكون العبد من ربه اذا سجد فاكثروا من الدعاء
فى السجود روى ان ابراهيم الخليل اضاف يوما مائتى مجوسى
فلما اكلوا قالوا مرنا يا ابراهيم قال ان لى اليكم حاجة فقالوا ما
حاجتك قال اسجدوا لربى سجدة واحدة فتشاوروا فيما بينهم
فقالوا ان هذا الرجل قد صنع معروفا كثيرا فلو سجدنا له
ثم رجعنا الى الهتنا لا يضرنا شئ فسجدوا جميعا فلما وضعوا

رؤسهم على الارض ناجى ابراهيم ربه فقال الهى جهدت جهدى حتى
حملتهم على هذا ولا طاقة لى على غيره وانما التوفيق منك اللهم زين
صدورهم بالاسلام فلما رفعوا رؤسهم من السجود اسلموا والسجدة
اقسام سجدة الصلوة وسجدة التلاوة مثل هذه الاية وسجدة السهو
وسجدة التعظيم لجلال الله وسجدة التضرع اليه خوفا وطمعا وسجدة
الشكر وسجدة المناجاة وهذه ماعدى الثلثة الاول مستحبة صادرة
عن الملئكة والانبيا والاولياء وقيل انه صلى الله عليه واله قرء فى سجدة
اقرء اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك
واعوذ بك منك سورة المنافقين بسم الله الرحمن الرحيم
اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم
انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون اتخذوا ايمانهم
جنة فصدوا عن سبيل الله انهم ساء ما كانوا يعملون ذلك
بانهم امنوا ثم كفروا فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون واذا رايتهم
تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم كانهم خشب مسندة
يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انى يؤفكون
واذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووا رؤسهم يصدون
وهم مستكبرون النفاق اظهار الايمان باللسان وكتمان الكفر بالقلب
وبعبارة اخرى الدخول فى الشرع من باب والخروج منه من باب
مأخوذ من النافقاء احدى جحر اليربوع والضب يكتمها ويظهر
غيرها فاذا اوتى من قبل القاصعاء وهو الذى يدخل منه ضرب النافقاء
براسه فانتفق والنفق هو السرب فى الارض النافذ اذا جاءك
المنافقون وحضروا عليك قالوا نشهد مؤكدين كلامهم بانك
لرسول الله وجواب اذا محذوف تقديره فاحذرهم والشهادة
قول صادر عن علم حصل بشهادة بصر او بصيرة والله يعلم انك
لرسوله اى والله يشهد انك رسوله وكفى به شهيدا وكلا ما
لفظة ان بعد العلم فهى مفتوحة الا اذا دخلت لام الابتداء على

خبرها فحينئذ تكون مكسورة وذلك لان اللام لتاكيد معنى الجملة
ولا جملة الا فى صورة المكسورة والله يشهد ان المنافقين لكاذبون
اى انهم كاذبين والظاهر فى موضع الضمير اشعارا لانهم اتخذوا
اى المنافقون ايمانهم الفاجرة جنة اى ترسا ووقاية عما يتوجه
اليهم من المؤاخذة بالقتل وغير ذلك والمعنى من اتخاذ الايمان جنة
اعدادهم وتهيئهم لها اى الى وقت الحاجة ليتخلصوا بها من المؤاخذة
فصدوا عن سبيل الله فمنعوا وصرفوا عن سبيل الاسلام من اراد
الدخول بقولهم انه صلى ليس برسول ومنعوا من اراد الانفاق
فى سبيله انهم ساء ما كانوا يعملون اى ساء الشئ الذى كانوا
يعملون من الصد والنفاق ذلك بانهم اى كونهم اسوء الناس
عملا بسبب انهم امنوا ونطقوا بكلمة الشهادة ثم كفروا وظهر كفرهم
من قولهم ان كان ما يقوله محمد حقا فنحن حمير ويجوز ان يراد
بهذه الاية اهل الردة منهم كما قال الزمخشرى فى الكشاف
فطبع على قلوبهم معاقبة على سوء افعالهم وليس لهم ان يقولوا
ان الله ختم على قلوبنا فكيف نؤمن لانه نتيجة خلاهم واختيارهم
فصار ذلك طبعا على قلوبهم وهو الفهم الى ما اعتادوه
من الكفر فهم لا يفقهون ولا يعلمون الحق من حيث انهم
لا يتفكرون حتى يميزوا بين الحق والباطل واذا رايتهم
والمراد الرؤية البصرية تعجبك اجسامهم ويروقك منظرهم
لصباحة وجوههم والعجيب هو الذى يعظم فى النفس امره لغرابته
وان يقولوا تسمع لقولهم اى السنتهم ذلقة لفصاحتهم وحلاوة كلامهم
وكان عبد الله بن ابى صبيحا فصيحا جسيما يحضر مجلس رسول الله
فى نفر من امثاله وهم رؤساء المدينة والذى مع رسول الله من اصحابه
يعجبون بهياكلهم ويسمعون كلامهم فان الصباحة وحسن المنظر
داعية الى الميل غالبا قال بعضهم يدل على معروف حسن وجهه
وما زال لحسن الوجه احد الشواهد روى عن بعض الحكما انه

راى غلاما حسنا وجهه فاستنطقه لظنه ذكاء فطنته فما وجد عنده
معنى فقال ما احسن هذا البيت لو كان فيه ساكن كانهم خشب
مسندة خبر مبتداء محذوف اى هم كالخشب بضمتين جمع خشبة مثل
اكم واكمة والخشب ما غلظ من العيدان كانها اسندت الى مواضع
شبههم سبحانه فى جلوسهم مجلس رسول الله ومستفيدين فيه
باخشاب منصوبة مستندة الى الحائط فى كونهم اشباحا خالية عن
الخير والانتفاع فكان ان مثل هذا الخشب لا نفع فيه فكذا لا نفع فيهم
وكذا قوله انه لياتى الرجل العظيم السمين يوم القيمة لا يزن عند الله
جناح بعوضة على ان الكمال والنقصان بالاصغرين اللسان والقلب
لا بالاكبرين الراس والجسد يحسبون كل صيحة يظنون كل صوت ارتفع
واقعا عليهم اى اذا نادى مناد فى المدينة او فى العسكر فى مصلحة او
انفلتت دابة او انشدت ضالة بين الناس ايقاعا بهم لجبنهم و
استقرار الرعب فى قلوبهم والخائن خائف وفى الاية تخفيف لقدرهم
وكانوا على وجل من ان ينزل اية فيهم ما يهتك استارهم ويبيح دماءهم
واموالهم هم العدو اى هم العدو لك يا محمد وللمؤمنين فى الحقيقة
فاحذرهم ان تامنهم على سرك ولا تثق بهم فانهم يفشون سرك و
العدو لكونه بزنة المصادر تقع على الواحد والجمع قاتلهم الله دعا
عليهم ولعنهم سبحانه او تعليم للمؤمنين بالبرائة منهم وهى كلمة ذم وتوبيخ
بين الناس انى يؤفكون تعجب من حالهم اى كيف يصرفون عن الحق
من الافك بفتح الهمزة بمعنى الصرف عن الشئ واذا قيل لهم تعالوا
قيل انه بعد نزول هذه الايات قال بعض اصحاب ابن ابى ان هذه
الايات نزلت فيك اذهب الى رسول الله حتى يرضى عنك ويستغفر
ربه لك فقال اللعين قال لى محمد ان امن فامنت وقال اد زكاة
مالك فاديت ما بقى لى ان اسجده فنزلت هذه الاية واذا قيل لهم تعالوا
اصله تعاليوا فاعل بالقلب والحذف وان واحد الماضى تعالى باثبات
الالف المقلوبة عن الياء المقلوبة عن الواو الواقعة رابعة وواحد الامر

تعال بحذفها وقفا بفتح اللام واصل معنى التعالى الارتفاع فاذا امرت منه قلت تعال وتعالوا ومعناه ارتفعوا ثم استعمل في كل داع يطلب المجئ لما فيه من حسن الادب في الطلب اى هلموا وائتوا ومن الادب ان لا يقال تعالى فلان لانه مما اشتهر به الله فتعالى الله الملك الحق يستغفر لكم رسول الله جواب الامر اى يدعو الله لكم ويطلب منه ان يغفر ذنوبكم لووا رؤسهم اى اما لوا وعطفوا رؤسهم ووجوههم استكبارا ورأيتهم يصدون ويعرضون عن القائل والاستغفار وهم مستكبرون عن هذا الامر لغلبة الشيطنة وفي الحديث اذا رأيت الرجل لجوجا معجبا برأيه فقد تمت خسارته سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم وكلمة سواء اسم بمعنى مستو خبر مقدم وعليهم متعلق به وما بعده من المعطوف عليه والمعطوف مبتداء بتاويل المصدر والاصل ءاستغفرت فحذفت همزة الوصل التي هي الف الاستفعال للتخفيف ومعنى الاية يتساوى الاستغفار وعدمه لهم ولا يفيدهم لن يغفر الله لهم لانهم مبطنين الكفر وان اظهروا الاسلام ان الله لا يهدى القوم الفاسقين الخارجين عن الدين الى طريق الجنة اخبر سبحانه نبيه انهم يموتون على الكفر وقد كان النبي ع يستغفر لهم رجاء ان يسلموا وفي الحقيقة استغفاره لهم طلب الهداية لهم لانه نبي الرحمة قيل لما قال الله ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم قال لازيدن على السبعين فانزل الله سواء الخ فعلم ع انهم يموتون على الكفر فترك الاستغفار هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله ولله خزائن السموات والارض ولكن المنافقين لا يفقهون يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون يا ايها الذين امنوا لا تلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله ومن يفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان يأتي احدكم

الموت فيقول رب لولا اخرتني الى اجل قريب فاصدق واكن من الصالحين ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها والله خبير بما تعملون المنافقون هم الذين يقولون للانصار تعليل لحدهم مغترهم لا تنفقوا لا تعطوا النفقة التي يتعيش بها على من عند رسول الله يعنون فقراء المهاجرين وقولهم رسول الله اما للهزؤ والتهكم او لكونه كاللقب له واشتهاره به فلو كانوا مقرين برسالته لما صدر عنهم ما صدر او يعبر الله به اجلالا له حتى ينفضوا ويتفرقوا عن حوله والانفضاض التفرق والتشتت وذلك لجهلهم بما في خزائن الله ولله خزائن السموات والارض وبيده تعالى خزائن الارزاق ولكن المنافقين لا يفقهون ذلك لجهلهم قيل لما بلغ موسى ع جعله كل على بني اسرائيل امتحانا له فغلق موسى من تغير الحال عليه فقال يا رب اغنني عن بني اسرائيل فاوحى الله اليه اما ترضى ان افرغك للعبادة واجعل مؤنتك على غيرك فسكت ثم سئل ثانيا فاوحى الله اليه لا يليق بنبي ان يرى في الوجود شيئا لغير سيده فكل من رزق ربك ولا منة لاحد عليك فسكت فالله تعالى يوصل الرزق الى عبده بيد من يشاء من عباده مؤمنا كان او كافرا فالاغنياء خصوا بوجود الارزاق فالفقراء خصوا بشهود الرزاق وخزائن الله في السموات الغيوب وفي الارض القلوب فما انفصل من الغيوب وقع على القلوب ويمكن ان الارزاق السماوية المعارف والعلوم المخزونة لخواص العباد العالمين بها وخزائن الارزاق الارضية هي المأكولات والمشروبات وامثالها يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل روى ان النبي ع حين لقي بني المصطلق على المريسيع من نواحي المدينة وقاتلهم وهزمهم وسبى منهم وازدحم على الماء جهجاه الغفاري وهو اجير لعمر بن الخطاب وسنان الجهني المنافق حليف ابن ابي المنافق واقتتلا فصرخ جهجاه بالمهاجرين وسنان بالانصار فلطم رجل يقال له جعال من فقراء المهاجرين سنانا فاشتكى سنان

الى ابن ابي فقال ابن ابي ما صحبنا محمدا الا لنلطم والله ما مثلنا ومثلهم الا كما قيل سمن كلبك يأكلك اما والله لئن رجعنا من هذا السفر الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل وعنى بالاعز نفسه وبالاذل جانب المؤمنين واسناد القول الى المنافقين مع انه هو القائل لرضاهم به ثم قال اللعين ماذا فعلتم بانفسكم احللتموهم بلادكم وقاسمتموهم اموالكم فلا تنفقوا عليهم حتى ينفضوا من حول محمد فسمع بذلك زيد بن ارقم وهو حدث فقال له انت والله الذليل ومحمد في عز الرحمن ثم اخبر زيد بذلك رسول الله فتغير وجه رسول الله ع فقال لابن ابي انت صاحب الكلام الذي بلغني قال والله الذي انزل عليك الكتاب ما قلت من ذلك بشئ وان زيدا لكاذب فقال الحاضرون شيخنا وكبيرنا لا تصدق عليه كلام غلام وعسى ان يكون وهم فروى ان رسول الله ع قال لزيد لعلك غضبت عليه قال زيد لا قال فلعله اخطأ سمعك قال لا قال فلعله شبه عليك قال لا فلما نزلت الاية لحق رسول الله زيدا من خلفه فعرك اذنه وقال وفت اذنك يا غلام ان الله صدقك وكذب المنافقين ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين اى ولله الغلبة والقوة ولمن اعزه من رسوله والمؤمنين لا لغيرهم ومن كان في الدنيا عبدا محضا كان في الاخرة ملكا محضا ومن كان في الدنيا يدعى الملك لشئ ولو من جوارحه نقص من ملكه في الاخرة بقدر ما ادعاه في الدنيا فلا اعز في الاخرة ممن بلغ في الدنيا غاية الذل في جانب الله ولا اذل في الاخرة ممن بلغ في الدنيا غاية العز في نفسه وعزة الله العظمة والقدرة وعزة الرسول النبوة والشفاعة وعزة المؤمنين الايمان والعبودية والعزة لله بالاصالة والدوام وعزة غيره منه تعالى فلله العزة جميعا ولهذا قيل من عظم الرب في قلبه صغر الخلق في عينه وهذا معنى قوله من تواضع لغنى لاجل غناه ذهب ثلثا دينه لان التواضع

يكون بثلثة اشياء بلسانه وبدنه وقلبه فاذا تواضع له بلسانه وبدنه ولم يعتقد له العظمة بقلبه ذهب ثلثا دينه فان اعتقدها بقلبه ايضا ذهب كل دينه قال بعضهم رأيت رجلا في الطواف وبين يديه خدم يطردون الناس ثم رأيته بعد ذلك على جسر بغداد يتكفف ويسئل فحدقت النظر اليه لاتعرفه هل هو ذلك الرجل اولا فقال مالك تطيل النظر الى انا ذاك انى تكبرت في موضع يتواضع الناس فيه فوضعني في موضع يترفع فيه الناس ولكن المنافقين لا يعلمون من فرط جهلهم ختم الاية الاولى بلا يفقهون والثانية بلا يعلمون للتفنن المعتبر في البلاغة وتاكيدا بان جهلهم روى ان عبد الله بن ابي لما اراد ان يدخل المدينة اعترضه ابنه عبد الله بن عبد الله بن ابي وكان مخلصا وسل سيفه ومنع اباه من الدخول وقال لئن لم تقر لله ولرسوله بالعز لاضربن عنقك قال ويحك افاعل انت قال نعم فلما راى منه الجد قال اشهد ان العزة لله ولرسوله وللمؤمنين فقال صلى الله عليه واله جزاك الله عن رسوله وعن المؤمنين خيرا ولما كان ع بقرب المدينة هاجت ريح شديد كادت تدفن الراكب فقال ع مات اليوم منافق عظيم النفاق بالمدينة ولاجل ذلك عصفت الريح فكان كما قال مات في ذلك اليوم زيد بن رفاعة وكان كهفا للمنافقين وكان من عظماء بني قينقاع وكان ممن اسلم ظاهرا والى ذلك اشار السبكي في تائيته بقوله وقد عصفت ريح فاخبر انها لموت عظيم في اليهود بطيبة يا ايها الذين امنوا لا تلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله اى لا يشغلكم الاهتمام بتدبير امورها والاهتمام بمصالحها من الاشتغال بذكر الله تعالى من الصلوة وسائر العبادات المذكرة للعبودية قيل الذكر باللسان الصلوة وقراءة القرءان والتسبيح والتهليل والتمجيد وتعلم علم الدين وتعليمها والذكر بالقلب الخوف ومن يفعل ذلك وتلهى بالدنيا عن الدين وعن الذكر فاولئك

هم الخاسرون الكاملون في الخسران وفي الحديث ما طلعت الشمس
الا بجنبيها ملكان يناديان ويسمعان الخلائق غير الثقلين
يا ايها الناس هلموا الى ربكم ما قل وكفى خير مما كثر والهى نفوا
الله سبحانه لا تشغلكم واولادكم من الطاعة وعن اداء الفرائض في اوقاتها
وانفقوا مما رزقكم اى بعض ما اعطيناكم ادخارا للاخرة من قبل
ان ياتى احدكم الموت بان يشاهد دلائله ويعاين اماراته فيقول
عند تيقنه بحلوله رب يا الهى لولا اخرتنى هلا امهلتنى للتحضيض
وقيل لا زائدة ولو للتمنى يعنى لو اخرتنى الى اجل قريب اى
امد قصير وساعة اخرى قليلة ويقول ردنى الى الدنيا وابقنى
زمانا قليلا فاصدق وهو بقطع الهمزة لانها للتكلم وهمزته مقطوعة
وبتشديد الصاد لان اصله اتصدق وادغمت التاء في الصاد
ونصب المضارع بان مضمرة بعد الفاء في جواب التمنى واكن من
الصالحين بالجزم عطفا على محل فاصدق لان المعنى لولا اخرتنى
فاصدق واكن والفرق بين الصدقة والهدية ان الصدقة للمحتاج
بطريق الترحم والهدية للتحبب والمودة ولذا كان صلى الله عليه وسلم يقبل الهدية
لا الصدقة فرضا كانت او نفلا قال ابن عباس الا يشمل المؤمن
والكافر ومن كان له مال يجب عليه الزكوة فلم يزك او مال يبلغه
الى بيت الله الحرام فلم يحج يسئل الرجعة عند الموت فسئل وما توجب
الزكوة فقال ما تى درهم فصاعدا قيل فما يوجب الحج قال الزاد
والراحلة ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها ولن يمهلها مطيعة
كانت او عاصية صغيرة او كبيرة اذا انتهى امدها والله خبير
بما تعملون فمجازيكم عليه ان خيرا فخيرا وان شرا فشرا فسارعوا في
الخيرات وبادروا الماهوات قيل حقيقة الايمان غلبة حب الله
على محبة كل شئ وفي الحديث لان تصدق المرء في حياته بدرهم
خير من ان يتصدق بمائة عند موته قال رجل يا رسول الله اى
الصدقة اعظم اجرا قال ان تصدق وانت صحيح شحيح تخشى الفقر
وتامل الغنى والبقاء جعلنا الله من المنفقين مالا ونفسا
فى مرضاته تمت السورة بعون الله

بسم الله الرحمن الرحيم الم نشرح لك صدرك ووضعنا
عنك وزرك الذى انقض ظهرك ورفعنا لك
ذكرك فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا فاذا
فرغت فانصب والى ربك فارغب الشرح بسط
اللحم ونحوه فقال شرحت اللحم ومنه شرح الصدر بنوره
الهى وروح وشرح الكلام بسطه واظهار ما يخفى من معانيه
وفي الحديث اذا دخل النور في القلب انشرح اى علم ان
القلب ظهر له ما اشكل على غيره واحتمل المكاره والاستفهام
في الاية تقريرى والمعنى الم نفتح صدرك ونوسع قلبك
بالنبوة والعلم حتى قمت باداء الرسالة وصبرت على المكاره
واطمأننت الى الايمان فلم تضق به ذرعا فشرح الله صدره
بان ملاءه علما وحكمة ورزقه حفظ القران وقيل المعنى الم نشرح
صدرك باذهاب الشواغل التى تصد عن ادراك الحق عن
ابن عباس قال سئل النبى صلى الله عليه وسلم اينشرح الصدر قال نعم قالوا
وكيف ينشرح الصدر وهل لذلك علامة قال نعم التجافى عن
دار الغرور والانابة الى دار الخلود والاعداد للموت قبل
نزول الموت وهذا الشرح من الصدر من الامور المعنوية
واما شرح الصدر الصورى فقد قيل وقع مرارا مرة
وهو ابن ست سنين لاخراج سهم الشيطان وهو الدم الاسود
الذى به يميل الطبع والقلب الى المعاصى ويعرض عن الطاعات
ومرة عند ابتداء الوحى ومرة ليلة المعراج وقد نقل صاحب تفسير

روح البيان المولى اسماعيل الحقى انه صلى الله عليه وسلم قال ليلة اسرى بى الى السماء
الصفى جبرئيل بصدره وشق صدرى الى سرتى وجاء ميكائيل بطست
من ماء زمزم وغسل صدره وقلبه بعد ان شقه وملؤا قلبى من الحكمة
والايمان وختموا عليه من خاتم من نور ووضعنا عنك وزرك
اى حططنا واسقطنا عنك حملك الثقيل الذى انقض ظهرك
واثقله حتى سمع له نقيض وصوت وهذا مثل معناه انه لو
كان حملا يسمع صوت ظهره وكما يسمع من الرحل الصوت من ثقل
الحمل وتاثير الثقل المفضى الى انحراف بعض اجزاء الرحل عن محالها
وحصول الصوت بذلك فيه وهذا معنى الانتقاض مثل به حاله
مما كان به من اعباء النبوة التى تثقل الظهر من القيام بامرها فسهل
الله ذلك عليه حتى تيسر له وازال عنه همومه وتحالكم على اسلام
المعاندين من قومه وتلهفه والعرب تجعل الهم ثقلا وقيل المعنى
وعصمناك من الذنوب وطهرناك من الادناس والاوزار
قال المرتضى قدس سره انما سميت الذنوب بالاوزار لانها
تثقل كاسبها وحاملها فكل شئ اثقل الانسان وغمه وكده صح
ان يسمى وزرا فلا يمتنع ان يكون المراد من الوزر في الاية غمه
مما كان عليه من قومه وانه واصحابه كانوا مستضعفين في
ايدى المشركين فاعلى الله كلمته وبسط يده فخاطبه بهذا الخطاب
تذكيرا للنعمة ليقابلها بالشكر فان قيل ان السورة مكية ونزلت
قبل ان يعلى الله كلمة الاسلام ولا وجه لهذا القول فالجواب انه
لما بشره بان يعلى دينه وينصره على اعدائه كان بذلك واضعا
ثقل غمه مما انه صلى الله عليه وسلم كان واثقا بان وعد الله حق ويجوز ايضا
ان يكون اللفظ وان كان ماضيا فالمراد به الاستقبال كقوله
ونادى اصحاب الجنة اصحاب النار ونادوا يا مالك ليقض
علينا ربك ورفعنا لك ذكرك بعنوان النبوة وقرنا ذكرك

بذكرنا وتذكر معى فى الاذان والتشهد والخطبة ورفع ذكره
فى الدنيا والاخرة وجعل طاعته طاعته تعالى وصلى عليه هو
وملئكته وامر المؤمنين بالصلوة عليه وسماه رسول الله
ولقبه بالقاب عالية شريفة فان مع العسر يسرا كان المشركون
يعيرون رسول الله والمؤمنين بالفقر والضيقة وكان المؤمنون
في الشدة فوعده سبحانه بتيسير كل عسير له واللام للاستغراق و
فى كلمة مع اشعار بغاية مجئ اليسر كانه مقارن للعسر وفي
تعريف العسر وتنكير اليسر اشارة الى ان اليسر غالب على العسر
على انه سبقت الرحمة الغضب والعسر قد يكون في الغالب جزاء
القلوب الاكابر وتوسعة لاستعدادهم ومقامهم كما قيل اشد
الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل ان مع العسر
يسرا تكرير للتاكيد روى عن عطاء عن ابن عباس قال يقول الله
خلقت عسرا واحدا وخلقت يسرين فلن يغلب عسر يسرين
قال الفراء ان العرب اذا ذكرت نكرة ثم اعادتها مثلها صارتا
اثنتين كقولك اذا اكتسبت درهما فانفق درهما فالثانى غير
الاول واذا اعادتها معرفة فهى كقولك اذا اكتسبت درهما فانفق
الدرهم فالثانى هو الاول فاذا فرغت من التبليغ او من المصالح
الدنيوية في اشغالك فانصب الى ربك في الدعاء وارغب اليه
في المسئلة يعطيك ومعنى النصب اى لا تشتغل بالراحة والزم
نفسك النصب والتعب في العبادة وقيل المعنى فاذا فرغت من
الصلوة المكتوبة فانصب الى ربك في الدعاء والمسئلة وهذا المعنى
مجاهد والضحاك وقتادة وهو المروى عن ابى جعفر وقال الكلبى
هو الدعاء فى دبر الصلوة وانت جالس وقيل معناه فاذا فرغت من
الفرائض فانصب فى قيام الليل عن ابن عباس وابن مسعود وقيل
اذا فرغت من جهاد اعدائك فانصب بالعبادة لله وقيل اذا

فرغت من اداء الرسالة فانصب لطلب الشفاعة وقيل اذا صححت
فاجعل صحتك وفراغك نصبا في العبادة وقيل اذا فرغت من تلقي
الوحي فانصب في تبليغه وينبغي للمرء ان لا يكون فارغا مهملا او
تشتغل بما لا ينفعه في دينه ودنياه فانه سخافة العقل واستيلاء
الغفلة وان يكون في عمل تم له فاذا فرغ من عمل خير اتبعه باخر حتى
لا يضيع عمره والى ربك فارغب اى فارفع حوائجك الى ربك
وحده ولا ترفعها الى احد من خلقه وتقديم الجار يفيد الحصر
وقيل المعنى تضرع اليه راغبا في الجنة راهبا من النار عن النبي
سورة الكوثر من قراها سقاه الله من انهار الجنة واعطي من الاجر
بعدد كل قربان قربه العباد في يوم النحر ويقربون من اهل الكتاب
والمشركين وقال ومن قراها في فرائضه ونوافله سقي يوم القيمة
من الكوثر بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر
فصل لربك وانحر ان شانئك هو الابتر السورة قيل
مكية وقيل مدنية نزلت السورة في العاص بن وائل السهمي
وذلك انه راى رسول الله يخرج من المسجد فالتقيا
عند باب بني سهم وتحدثا واناس من صناديد قريش جلوس
في المسجد فلما دخل العاص قالوا من الذي كنت تتحدث معه
قال ذلك الابتر وكان قد توفي قبل ذلك عبد الله بن رسول الله
وهو من خديجة وكانوا يسمون من ليس له ابن ابتر فسمته قريش
عند موت ابنه ابتر ومثله عن ابن عباس انا ان
جار مجرى القسم في تاكيد الجملة اعطيناك بصيغة الماضي
مع ان العطا بالاخرة وبه واكثر ما يكون في الدنيا لم يحصل
بعد تحقيقا لوقوعها الكوثر اى الخير الكثير من العلم والعمل
وفوعل من الكثرة كنوفل من النفل وجوهر من الجهر قيل لاعرابية
اب ابنها من السفر بم آب ابنك قالت آب بكوثر اى بالعدد
الكثير من الخير وروي انه صلى الله عليه واله قراها فقال اتدرون

والكوثر الخير الكثير وهو جميع ما خص به من العلم والنبوة والقران والشفاعة وشرف الدارين او

ما الكوثر انه نهر في الجنة وعدنيه فيه خير كثير احلى من العسل و
اشد بياضا من اللبن وابرد من الثلج والين من الزبد حافتاه
الزبرجد واوانيه الفضة عدد نجوم السماء لا يظما من شرب منه
اول وارديه فقراء المهاجرين الدنس الثياب الشعث الرؤس
الذين لا يتزوجون المنعمات ولا تفتح لهم ابواب السدد ويموت
احدهم وحاجته تتلجلج في صدورهم لو اقسم على الله لابره وعن
ابي عبد الله انه قال الكوثر نهر في الجنة اعطاه الله نبيه عوضا من
ابنه وقيل الكوثر هو القران وقيل هو كثرة النسل والذرية وقد ظهرت الكثرة
من ولد فاطمة ولا يحصى عددهم واتصل الى يوم القيمة وقيل الشفاعة
عن الصادق والاولى انه محمل للكل فانه اعطاه الله الخير الكثير
فصل لربك وانحر امر سبحانه بالشكر على هذه النعمة العظيمة اى صل
صلوة العيد لانها عقبها بالنحر اى وانحر هديك واضحيتك
وقيل معناه فصل لربك صلوة الغداة المفروضة بجمع وانحر
البدن بمنى وقيل معناه صل لربك صلوة المكتوبة واستقبل القبلة
بنحرك ويقول العرب منازلنا تتناحر اى هذا بنحر هذا وتستقبله
قال ابو عبد الله هو رفع يديك حذاء وجهك وروي عنه
عبد الله بن سنان مثله وعن جميل قال قلت لابي عبد الله فصل
لربك وانحر فقال بيده هكذا يعني استقبل بيديه حذاء وجهه القبلة
في افتتاح الصلوة وروي عن مقاتل بن حيان عن الاصبغ بن نباتة
عن امير المؤمنين قال لما نزلت هذه السورة قال النبي لجبرئيل ما
هذه النحيرة التي امرني الله بها ربي قال يامرك اذا تحرمت للصلوة ان
ترفع يديك اذا كبرت واذا ركعت واذا رفعت راسك من الركوع و
اذا سجدت فانه صلوتنا وصلوة الملئكة في السموات السبع فان لكل شئ
زينة وزينة الصلوة ان ترفع يديك عند كل تكبيرة قال النبي صلى الله عليه
الرفع للايدي من الاستكانة قلت وما الاستكانة قال الا تقرء

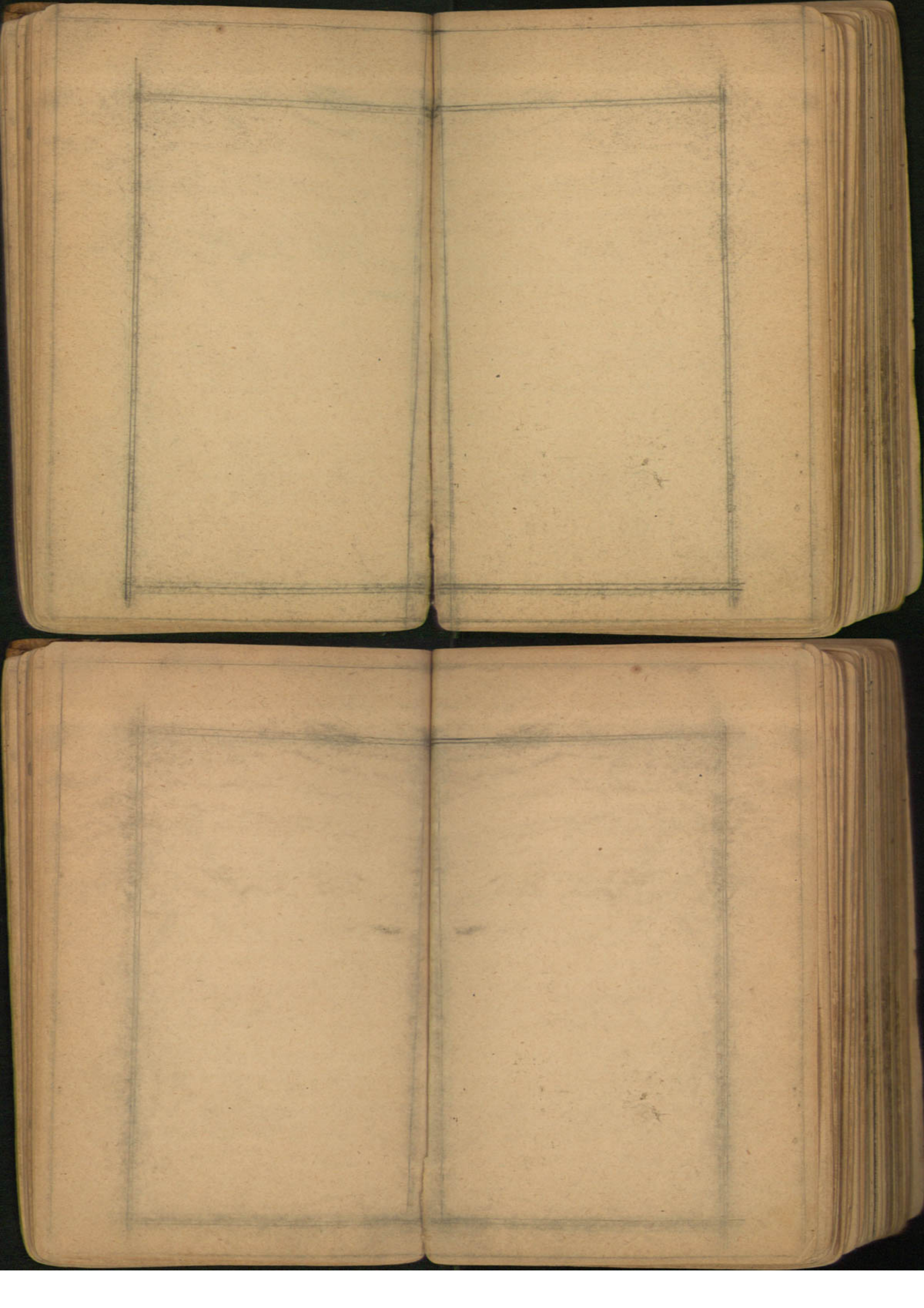
او نهر في الجنة وهو حوضه او ذريته او علماء امته ... الكثرة لا ينقطع ... الايدي ... والتعبير بالماضي للتحقيق ... ذكر ... فاطمة ...

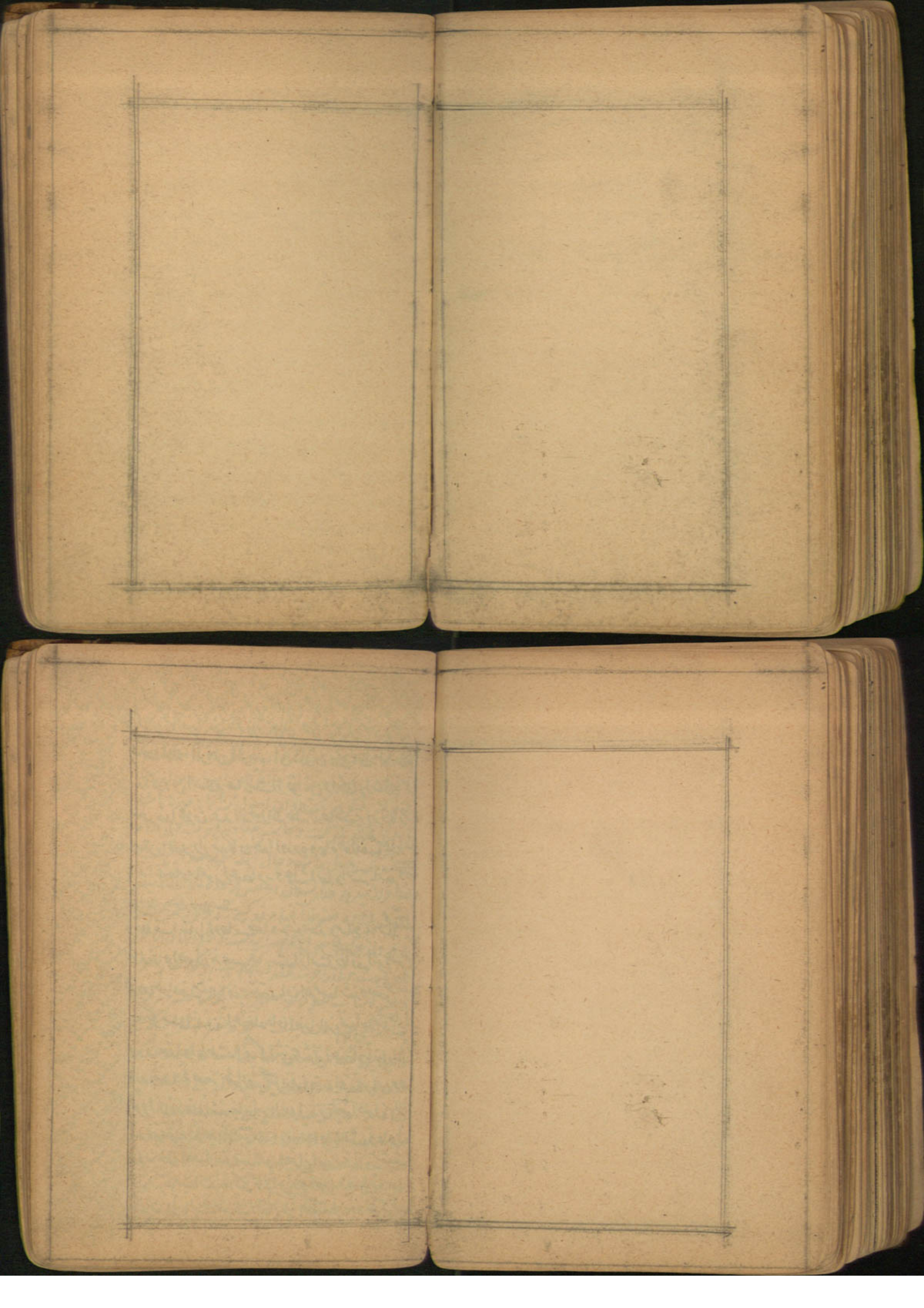
هذه الاية فما استكانوا لربهم وما يتضرعون ان شانئك هو الابتر
شانئ اى العضد اى مبغضك هو الابتر لبغضه لك والبتر يستعمل
في قطع الذنب ثم استعمل في قطع العقب والمعنى ان الذي لا عقب له
ولا عاقبة ولا حسن ذكر هو الابتر واما انت فيبقى ذريتك وحسن
ذكرك واثار فضلك الى يوم القيمة كما قال سبحانه ورفعنا لك ذكرك
وجعله ابا للمؤمنين فهم اعقابه الى يوم القيمة وجعله خاتم الانبياء
واعطاه القران الذي تحدى واعجز عن اتيان بمثله الى اخر الدهر على وجازة
الفاظه ومنافع العمل بمعانيه تمت السورة بعون الله
في بعض كتب العامة في دلائل نبوته انه كان امّيا لا يخط
كتابا بيده ولا يقرؤه ولد في قوم اميين ونشأ بين اظهرهم
في بلد ليس بها عالم يعرف اخبار الماضين ولم يخرج في سفر
ضاربا الى عالم فيعكف عليه فجاءهم باخبار التوراة والانجيل و
الامم الماضية وقد كان ذهبت معالم تلك الكتب ودرست
وحرفت عن مواضعها ولم يبق من المتمسكين واهل المعرفة
بصحيحها وسقيمها الا القليل ثم حاج كل فريق من اهل الملل
المخالفة له بما لو احتشد له حذاق المتكلمين وجهابذة النقاد
المتفننين لم يتهيأ لهم نقض ذلك وهذا ادل شئ على انه
امر جاء من عند الله سبحانه وتعالى ومن ذلك القران العظيم
فقد تحدى بما فيه من الاعجاز ودعاهم الى معارضته والاتيان
بسورة من مثله فنكلوا عنه وعجزوا عن الاتيان بشئ منه قال
بعض العلماء ان الذي اورده على العرب من الكلام الذي
اعجزهم عن الاتيان بمثله اعجب في الاية واوضح في الدلالة من احياء الموتى
وابراء الاكمه والابرص لانه اتى اهل البلاغة وارباب الفصاحة
ورؤساء البيان والمتقدمين في اللسن بكلام مفهوم المعنى
عندهم فكان عجزهم اعجب من عجز من شاهد المسيح عند احيا

الموتى لانهم لم يكونوا يطمعون فيه ولا في ابراء الاكمه والابرص
ولا يتعاطون علمه وقريش كانت تتعاطى الكلام الفصيح و
البلاغة والخطابة فدل على ان العجز عنه انما كان ليصير علما
على رسالته وصحة نبوته وهذه حجة قاطعة وبرهان واضح
قال ابو سليمان الخطابي وقد كان من عقلاء الرجال عند
اهل زمانه بل هو اعقل خلق الله على الاطلاق وقد قطع
فيما اخبر به عن ربه بانهم لا ياتون بمثل ما تحداهم به فقال
فان تفعلوا ولن تفعلوا فلولا علمه بان ذلك من عند الله
سبحانه وتعالى علام الغيوب وانه لا يقع فيما اخبر عنه خلفه
لم يأذن له عقله ان يقطع القول في شئ بانه لا يكون وهو
يكون انتهى وهذا من احسن ما يقال في هذا المجال وابلغه
واكمله وابينه فانه نادى عليهم بالعجز قبل المعارضة وبالتقصير
عن بلوغ الغرض في المناقضة صارخا بهم على رؤس الاشهاد
ولم يستطع احد منهم الالمام به مع توفر الدواعي وتظاهر
الاجتهاد فقال وكان بما القى اليهم من الاخبار عليما خبيرا
قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القران
لا ياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا فرضيت هممهم
الشريفة وانفسهم الشريفة الابية بسفك الدماء وهتك الحرم
لعجزهم وقد ورد في الاخبار في قراءة النبي بعض ما نزل
عليه على المشركين الذين كانوا من اهل الفصاحة والبلاغة
واقرارهم باعجازه جمل كثيرة منها ما روي عن محمد بن كعب قال
حدثت ان عتبة بن ربيعة قال ذات يوم وهو جالس في نادي
قريش ورسول الله وحده في المسجد يا معشر قريش الا اقوم
الى هذا فاعرض عليه امورا لعله ان يقبل منا بعضها ويكف
عنا قالوا بلى يا ابا الوليد فقام عتبة فجلس الى رسول الله

فذكر الحديث فيما قال عتبة وفيما عرض عليه من المال وغير
ذلك فلما فرغ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افرغت يا ابا الوليد قال
نعم قال فاسمع مني قال افعل فقال صلى الله عليه وسلم بسم الله الرحمن
الرحيم حم تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت اياته ثم
مضى رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأها عليه فلما سمع عتبة انصت لها
والقى بيديه خلف ظهره معتمدا عليهما يستمع منها حتى انتهى
رسول الله صلى الله عليه وسلم الى السجدة فسجد فيها ثم قال سمعت يا ابا الوليد
قال سمعت فانت وذاك فقام عتبة الى اصحابه فقال
بعضهم لبعض نحلف بالله لقد جاءكم ابو الوليد بغير الوجه
الذى ذهب به فلما جلس اليهم قالوا ما وراءك يا ابا
الوليد قال انى والله قد سمعت قولا ما سمعت بمثله
قط والله ما هو بالشعر ولا بالسحر ولا الكهانة يا معشر
قريش اطيعونى خلوا بين هذا الرجل وبين ما هو فيه
فوالله ليكونن لقوله الذى سمعت نبأ قال فاجابنى
بشئ والله ما هو بشعر ولا سحر ولا كهانة قرء (بسم الله
الرحمن الرحيم حم تنزيل من الرحمن الرحيم) حتى بلغ فقل
انذرتكم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود) فامسكت فمه
وناشدته بالرحم ان يكف وقد علمتم ان محمدا اذا قال
شيئا لم يكذب فخفت ان ينزل بكم العذاب رواه البيهقى
وغيره وعن عكرمة فى قصة الوليد بن المغيرة وكان زعيم
قريش فى الفصاحة انه قال للنبى صلى الله عليه وسلم اقرء على فقرء عليه
ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذى القربى
وينهى عن الفحشاء) الى اخر الاية قال اعد فاعاد صلى الله عليه وسلم
فقال والله ان له لحلاوة وان عليه لطلاوة وان اعلاه لمثمر

وان اسفله لمغدق وما يقول هذا بشر ثم قال القوم والله
ما فيكم رجل اعلم بالشعر منى ولا اعلم برجزه ولا باشعار
الجن والله ما يشبه الذى يقول شيئا من هذا والله
ان لقوله الذى لحلاوة وان عليه لطلاوة وانه لمثمر اعلاه
مغدق اسفله وانه ليعلو ولا يعلى وفى خبره الاخر حين
جمع قريشا عند حضور الموسم وقال ان وفود العرب ترد
فاجمعوا فيه رأيا لا يكذب بعضكم بعضا فقالوا نقول كاهن
قال والله ما هو بكاهن ما هو بزمزمته ولا سجعه
قالوا مجنون قال ما هو بمجنون ولا بخنقه ولا بوسوسته
قالوا فنقول شاعر قال ما هو بشاعر قد عرفنا الشعر
كله رجزه وهزجه وقريضه ومبسوطه ومقبوضه ما
هو بشاعر قالوا فنقول ساحر قال ما هو بساحر ولا
نفثه ولا عقده قالوا فما نقول قال فما انتم قائلون
من هذا شيئا الا وانا اعرف انه باطل رواه ابن اسحق
والبيهقى ولما اسلم فتيان بنى سلمة قال عمرو بن جموح
لابنه اخبرنى ما سمعت من كلام هذا الرجل فقرء عليه
الحمد لله رب العالمين) الى ان بلغ صراط المستقيم فقال
ما احسن هذا واجمله او كل كلامه مثل هذا قال يا ابت
واحسن من هذا قال بعضهم ان هذا القران لو وجد
مكتوبا فى مصحف فى فلاة من الارض ولم يعلم من وضعه
هناك لشهدت العقول السليمة انه منزل من عند الله و
ان البشر لا قدرة لهم على تاليف مثل ذلك فكيف اذا
جاء على يد اصدق الخلق وابرهم واتقاهم وقال انه كلام الله





بسم الله الرحمن الرحيم ان الدين عند الله الاسلام
بدانکه دین اسلام عبارتست از قوانین واحکام اسلام که
پیغمبر خدا محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله از جانب پروردگار خود
دستور العمل برای بندگان خدا آورده وتمام طوائف مسلمانان
باید اعتقاد بامور اعتقادیه وعملیهٔ انها داشته باشند و اگر

~~خواص دین این است~~
وخلاف انهارا از جانب خداوند بدانند ومخالف با اسلام محسوب
شمارند واصول مذهب عبارت ازانستکه طایفه شیعه اثنی عشریه
ازبین طوایف مسلمانان معتقد بان امر میباشند وبعض طوایف
دیگر مسلمانان اعتقاد بان امررا لازم نمیدانند مثل عادل
بودن خدا وامامت ائمه که اثنی عشریه اعتقاد بانهارا لازم
میدانند ولی بعض طوایف دیگر از مسلمانان اعتقاد باین دو
امر را لازم نمیدانند بنابراین اصول دین یعنی اصول اسلام
سه امرست (توحید) (نبوت) (معاد) وامامت وعادل
بودن خدا اصول مذهبست یعنی از امور اعتقادیه شیعه
اثنی عشریه میباشد وانیکه تمام این پنج امر را اصول دین
میگویند از بابت شدت اهتمام واهمیت این دو امر که از

اصول مذهب است میباشد که این دو امر را مانند آن سه امر که
اصول دین است میدانند واز خواص اصول دین این است
که هرکس منکر هریک از آن اصول سه گانه بوده باشد
در دنیا محکوم بکفر است ونجاست بدن ودر آخرت مخلد در نار
جهنم چگونه چنین نباشد وحال اینکه منکر توحید که شریک برای
خدا قرار میدهد خدای متعال در حقش فرموده ان الله لا یغفر
ان یشرک به یعنی خدا نمیآمرزد کسی را که برای او شریک قرار
بدهد واز خواص اصول مذهب این است که منکر انها در دنیا محکوم
بکفر نیست ولی در آخرت مخلد در جهنم است زیرا که انکار اصول
مذهب اسباب حصول کفر معنوی است اینکه شما گفته اند توحید
یعنی خدا یکی است ودو نیست مسامحه در تعبیر است باید بگویند
توحید یعنی یگانه دانستن خدا یعنی انسان باید توحید کند
خداوند عالم را در چهار امر توحید ذاتی یعنی ذات خدارا
یگانه بداند وتوحید افعالی یعنی نسبت افعال را فقط
بخدا بدهد وبگوید لا حول ولا قوة الا بالله وتوحید در
صفات که صفات را عین ذات خداوند بداند و
توحید عبادتی که غیر از خدای تعالی چیزی واحدی را پرستش ننماید
وهریک ازاین چهار مطلب که توحید دران نشود انسان مشرک

مشرک خواهد بود ومعنی مشرک (در سؤال کردی) این است که خدای متعال را
فقط خدا نمیدانند بلکه دیگری را شریک او قرار میدهد پس مشرک در مقام
ذات میگوید خدا دو تا است پس قائل بنور وظلمت میشود ودر مقام شرک
در صفات صفات حق را زاید بر ذات میدانند وهمچنین در افعال
فاعل بالاصاله جز حق قائل شود ومقصود از اینکه میگویند خدا یکی است
ودو نیست در مقام توحید ذات چنین تعبیر میکنند ومقصود
از یکی بودن ذات خدا این است که نظیر ومثل ومانند ندارد واین
معنی فی الحقیقه معنی یگانه بودن خدا است وبمسامحه لفظیه گفته اند
خدا یکی است وقبل از بیان معنی یگانه وبی نظیر ناچار باید دو مطلب را
بدانی یکی اینکه بدانی خداوند عالم انسان را عاقل خلق فرموده است
مثل سایر حیوانات از قبیل گاو وخر وغیرها که فقط قوه ومشاعر
حیوانیه دارند که ادراک امور جزئیه میتوانند نمود خلق نکرده وچون
~~میتوانند~~ عاقل خلق شده اند میتوانند ادراک کلیات نمایند
وخلق عقل برای این است که رسول وپیغمبر باطنی باشد برای انسان که
پیغمبر ظاهر که عبارت از انبیاء ومرسلین میباشند بدو ومعیت
رسول باطنی مردم را بسوی خدا بخوانند وبسر منزل سعادت برسانند
مطلب دوم اینکه معرفت وشناسائی خدا بکنه ممکن نیست لهذا
حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله فرموده است ما عرفناک
حق معرفتک یعنی بحق معرفت ترا نشناخته ام واینکه میگویند
معرفة الله واجب ولازم است که از روی اجتهاد باشد تقلید کافی نیست

مراد معرفت بوجه وآثار صفات است نه شناسائی بکنه که محال است
وسرش این است که خدای متعال محیط بر تمام عالم است وممکن نیست که
محاط احاطه بر محیط نماید والا لازم میاید که محیط محاط شود
واین خلاف فرض است چون این مطلب را دانستی چشم دل باز
کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی
حد وعدد چون نیست بهر احد هست حق یک ولی نه سنخ عدد
او یک بی نظیر بر ه ذات نه چو آن یک که مبدء ثانی است
احد ذات لایزال است او صمد فرد بی مثال است او
چونکه هر چیز را بود حدی پس از آن حد باید ش عدی
ذات یکتای حق ندارد حد تا نیش نیست پس ندارد عد
نفی حد کو دوئی که بیهمتا است هست یک بودنش که خود یکتا است
چون محیط است بر همه اشیا او حاضر ناظر است در همه جا
وحاصل مقصود اینستکه معنی اینکه یکی است ودو نیست اینستکه شریک ومانند ندارد چرا که همه اشیاء
محدودند وذات حق حد ندارد وعدد از لوازم حد است یعنی یکی عددی
باید ممکن باشد که از برای او ثانی فرض شود وثانی فرض شدن باین است که
حدود ومتمیزه باشد که محقق اثنینیت ودو تا بودن شود پس لا محاله
بی نظیر وبی مانند میشود زیرا که جز ذات چیزی که حد نیست پس حق
یکی میشود که ثانی ندارد ودیگر که ثانی ندارد ومثل ومانند ندارد پس یگانه
است ودلیل اینکه ذات حق حد ندارد این است که حد شی او را از زاید
بر نهایت بی نصیب میکند وبی نصیبی از زاید موجب نقصان شی است

ونقص در ذات باری که کمال صرف است تصور ندارد یعنی اینکه
میشود حدّ را از عدد اسقاط نمود هر امر متصوری را که فرض نمائیم چه از
مجرّدات باشد چه از مادّیات وقتیکه سؤال شود که چه چیز است
البته آن را بیک نهج تعریف میکنی و میشناسانی مثلا اگر از مجرّدات بپرسند
عقل چه چیز است جواب گفته میشود ما عُبِدَ به الرّحمن واکتُسِبَ به
الجنان یعنی عقل چیزیست که بسبب آن بندگی میشود و بواسطهٔ او بهشت
برای شخص عاقل حاصل میشود یا اینکه در جواب گفته میشود که جوهر
مجرّد یدرک به الکلیّات یعنی جوهر مجرّد از ترکیبی است که بسبب او
ادراک کلیّات میشود پس آنچه که عقل را بان میشناسانید از اقوال آن
میگویند و در مادّیات بطلاق که حد چیزی از برای اوست که تعبیر از
آن بجنس و فصل میشود حدود ستّه و جهات ششگانه که عبارت از پیش
او و پشت و طرف راست و طرف چپ و فوق و تحت پیدا شده دارد
و نمیشود که شیئی مادّی از ذرّه تا درّه موجود باشد مگر اینکه جهات ستّه
دارد و محدود بان حدود است و باین حدود آن شیئی از چیز دیگر ممتاز
و مباین میشود پس عدد باین حدود حاصل میشود که میگوئی این یک
این دو این سه و غیر از خدا تمام آنچه تصوّر اید ناچار حدود دارد
یعنی در غیر محدود بجهات ستّهٔ مذکوره محدود بجنس و فصل و در چیزهائیکه
جهات ستّه دارند مثل مادّیات که هم محدود بجنس و فصل و هم
جهات ستّه محدود میباشند و از برای خدای تعالی و ذات باری نه محدود
بجنس و فصل متصور است و نه جهات ستّه زیرا که تصوّر حدود متفرع
بر احاطهٔ شیئی است و ذات باری محیط است و محاط نخواهد شد و نتیجهٔ

نتیجهٔ کلام تا این مقام این شد که موجودات یعنی ما سوی الله از ذرّه
بیضا تا درّهٔ اولی از عرش و کرسی و لوح و قلم و سماوات و ارضین
و آنچه در انها و بر انها و بین انهاست تماماً محدود بحدود معرفی یا
جهات ششگانه میباشند و یک در موقع اطلاق عام اطلاق بر
ان محدودات میشود که از برای انها ثانی از حیثیّت معدودیّت
بوده باشد یعنی یک از ذات احدیّت باین معنی نمیتوانند بود
و ذات باری را باین معنی یک دانستن کفر است پس لفظ یک
در ذات باری یعنی بی نظیر و بی مثل است زیرا که چیزی که مثل ذات
احدیّت لاحد باشد موجود فرض نمیشود و چون منحصر است غیر محدود
که غیر معدود است بذات احدیّت و ما سوای ذات احدیّت تمام
آنچه تصور شود محدود و معدود است لهذا خدا یک است بوحدت
غیر محدود و دوئیت که داخل در زمرهٔ محدود و معدود باشد پس بی
مثل و بی نظیر خواهد بود ویکی بودن خدا یکی بودن عددی نیست
که ثانی و دوّم از برای او فرض شود زیرا که یک عددی ملازم
با حدّیت است و از برای ذات باری حدّ نیست پس معنی یکی بودن و دوتا
نبودن یکتا و بی مثل و بی نظیر بودن است زیرا که حکمی نیست غیر محدود
دوتا و معدود باشد وحدت وجود بر ما سوی الله که میگویند موجود است
تصور موضوع را هرچه فرض شود قبل از اطلاق وجود و حمل وجود بر ان
موضوع میکنند پس وجود زاید بر ذات خواهد بود پس خدا از ما سوی الله
خارج خواهد بود و وجود همهٔ چیزها باو است مثلا میگوئی آسمان موجود است
قبل از تصور وجود برای آسمان تصور آسمان میکنی بعد حمل میکنی وجود

را براو و میگوئی آسمان موجود است ولی اینکه میگوئی خدا موجود است
چون خدا را غیر از نفس وجود نمیشود تصوّر نمود که وجودش زائد بر ذات
باشد با اینکه نمیتوانی سؤال کنی که وجود خدا چه چیز است و از کجا آمده است
و از برای توضیح تمثیلاً وقتیکه بگویند هر چیزی بروغن چرب میشود
آیا میشود سؤال کرد روغن بچه چیز چرب است و همچنین اگر بگویند (وجعلنا من
الماءِ کلّ شیئٍ حیّ) از آب هر چیزی زنده است آیا میشود گفت که آب
بچه چیز زندگانی میکند حاشا و کلا اگر چنین سؤالی بکنند مردم تحمیق
و تخطئه میکنند سائل را و میگویند روغن خودش چرب است از جای
دیگر نباید چربی باو برسد بنا بر این اینکه میگوئیم هر چیزی بوجود موجود است
نمیشود گفت وجود بچه چیز موجود است زیرا که وجود بنفسه موجود است
و موجودیّت عین ذات اوست و در اینکه خدا محیط باشیاء است
معنی احاطه این است که چیزی فرو گرفته باشد چیز دیگر را و مطلب گاهی
بطریق مباینت میشود مانند دایره که محیط بر جسم مدوّر دارد و که خط
که احاطه بران جسم نموده است و مباین با آن جسم است و عارض بران
است و گاهی بطریق خلط و مزج است مثل احاطه داشتن هر یک از
سرکه و انگبین در سرکنگبین و امثال ان و هیچیک از این دو قسم
احاطه از برای خدا نیست و این نحو از احاطه و محیطیّت جز در مادیات تصوّر
ندارد و ممکن نیست این نحو از محیطیّت از برای ذات اقدس باری تعالی
و از این جهت مولای متقیان صلوة الله علیه میفرماید (داخلٌ فی
الاشیاءِ لا بالممازجة وخارجٌ عن الاشیاء لا بالمباینة)
یعنی داخل در همه چیز است ولی نه بطریق خلط و مزج و خارج از اشیاء

است نه بطریق مباینت و جدائی بلکه این احاطهٔ حضرت باری بنحو دیگر است
که به تمثیل باید تقریب بذهن شود اگرچه در مثال یک نحو ادراک و
تصوّری دارد که در ممثل اصلا ادراک تصوری هم ندارد و تمثیل باین است
که ظرفی را که از آب لبریز کنند هر چیز در ان آب داخل کنند از
ان ظرف بمقدار آنچه داخل شده خارج شده و میریزد بخلاف تابش
آفتاب بران که ضوء و پرتو آفتاب تمام آن ظرف آب را احاطه میکند
و آب بهیچوجه از ان حدی که داشته زیاده نمیشود و از ظرف لبریز نخواهد شد
و این دخول ضوء و پرتو آفتاب را در آب نمیتوان احاطهٔ تباینی شمرد
دایره بر جسم مدوّر فرض نمود نه از قبیل امتزاج زیرا که اگر امتزاج بود
باید آب از حدّ خود تجاوز نماید بلکه ضوء آفتاب داخل در آب است
و مباین با آب است نه بینونت و جدائی صفتی و بهمین معنی اشاره
فرموده است مولای متقیان صلوات الله علیه که میفرماید بینونت حق با
خلق بینونت صفت است نه بینونت عزلت و همچنین فرموده است
(داخلٌ فی الاشیاءِ لا کدخول شیئٍ فی شیئٍ) که حلول و مزج باشد (وخارجٌ
عن الاشیاء لا کخروج شیئٍ عن شیئٍ) که مباینت عزل باشد
و اگر کسی میتوانیم بگوئیم که ضوء آفتاب حلول کرده است در تمام اجزاء آب
اگر هم مثل حلول سرکه در انگبین بطریق مزج نباشد پس باز مثل دیگر میاوریم
تا نفی حلول هم مثل نفی بینونت عزلت و خلط و مزج آسان گردد.
پس میگوئیم مثلا هر گاه آهن را در آتش بگذارند بحدیکه مثل آتش سرخ شود
معلوم است که لطیف نار در تمام جسم ان آهن کثیف ساری است و حال
آن معلوم است که نار را بینونت اعتزال و تفرق با آن آهن نیست و نه نار
آهن شده و نه آهن نار شده نار نار است و آهن آهن فرقی بگذارد از غایت
حس دیده عقل میکند تفرقی آهن سرخ را از نار حریق و حال

مقصود این است که سریان ضوء افتاب یا سریان نار و این
مناسبت با خلط یا مباینت یا حلول ندارد و در تمهید تقریب
کافی است
بدانکه از برای ذات خداوند
واجب الوجود ماهیتی نباشد و ادله بران بسیار است و ذکر میکنیم
بعضی از انها را   و از جمله ان این است که لازمه ماهیت حکایت
حد وجود شیء است یعنی حکایت کنه حقیقت شیء را که
وجودش خوانند و خبر دهد از ان وجود مثل حیوان ناطق
که ماهیت است از برای انسان و وقت سؤال از حقیقت
خبر داده میشود از حیوان ناطق و حکایت میشود حد انسان باد
و از برای خدا حدی و حدودی نباشد تا بیان ماهیت حکایت حد
و حدود او شود بلکه وجود و حقیقت او نامحدود و نامتناهی
و عین یکدیگرند   و از جمله این است که ماهیت هر شیء مانند سراب
و نمودان شیء است و چیزی از برای خدا نیست تا نمایش دهد
ذات او را   و از جمله ممتنع بودن علم بکنه واجب الوجود و
این مطلب اظهر دلایل است بر نفی ماهیت
ماهیت با قطع نظر از وجود فی نفسها و حقیقتها چیزی نیست
مگر تحدید امر موهوم مثلا ماهیت انسان با قطع نظر از وجود
که حیوان مدرک کلیات حد او است این تحدید امر موهومی
تا وجود بر او وارد نشود چیزی نیست   ولی افاضه وجود که
از جانب حضرت فیاض میشود که میگویند مرکب شده است

ماهیت با وجود معنیش این است که تعینات موهومه معدوم
الذات از قبل فیاض مطلق در خارج موجود بوجود تاثیر تحقق
یافته و بوجود آمده است وجود باین تعین از قبل فیاض در خارج
تحقق یافته مثلا افتاب که بانعکاس ضوء تابش بر شیشه سرخ
یا سبز میکند سبز و سرخ منعکس میشود و حال اینکه افتاب بالذات
نه سبز است نه سرخ پس همانطور که تاثیر افتاب سبز و سرخ میشود
افاضه فیض وجود هم نسبت بهر چیزی بحدود ماهیت ان چیز نمایش
و تحقق مییابد و بعبارت دیگر انعکاس افتاب در شیشهای الوان
باندازه و لون هر یک از ان شیشهاست و از افتاب هم چیزی کاسته
نشده و ترکیب با چیزی هم در بین نیامده و نمیشود گفت این افتاب
مرکب است از افتاب در سبزی یا سرخی مثلا بلکه ظهور سبزی و سرخی
با افتاب تحقق یافته ترکیب ماهیت و وجود هم بهمین نحو است
که در واقع ترکیبی نیست بلکه فقط انعکاس وجود بحدود
مخصوصه است و تعبیر از این کیفیت انعکاس بترکیب ماهیت
و وجود میشود و حاصل مقصود این است که بمجرد اینکه چنین
تعبیری از مطلب کردن افاده نمیکند این را که حضرت احدیت
حلول در مخلوق خود کرده باشد یا متحد با نها شده باشد یا اینکه
مخلوط و ممزوج با نها باشد
خدای یکتای بیهمتای عدیم و نظیر و شریک که کمال صرف و صرف کمال است
و قادر و مختار است بوجود افاضه فیض و توجه از او بهر چیز که بتصور
باید و قابل باشد که افاضه فیض باو بشود خواهد فرمود یعنی

چیزهائیکه شما فعلا تصور میتوانید کرد از سماوات و ارضین و حیوانات
و نباتات و جمادات که در وقت معدوم بودن شما در برخوردن وجود
با نها و موجود شدن انها ممکن بود که موجود شوند یا نشوند
از قبیل شریک الباری و اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین
نبود که محال بود موجود شدن و از ممتنعات باشند توجه
وجود با نها پس انخدای یگانه که فیاض مطلق است در انعالم که
هیچ چیز نبوده و متصورات ممکن و تصورات نبوده بعلم ازلی که احاطه
بتمام مفاهیم ممکنة الوجود داشت اراده فرمود که بیک ترتیب نظامی
خلق ایجاد فرماید یعنی پرتوی بر مفاهیم ممکنة الوجود بیندازد پس
بهمان ترتیب منظم که صلاح دانست و حکمتش اقتضا فرمود
پرتو بر مفاهیم ممکنه انداخت و انها را نمایش وجود داد بغیر اینکه
از ذات احدیت چیزی کاسته شود یا با انها متحد گردد یا حلول در
انها نماید پس وجود ممکنات پرتو وجود حق است و تمام ممکنات
موجوده عدمی الذات بوده اند که از پرتو وجود حق نمایش در
انها آمده است مثل اینکه شمس در مقام ظهور خود بر هر چیزی که ممکن است
اشراق بر آن نماید و ضوء افتاب بران برسد اشراق افتاب
آن را روشن و ظاهر مینماید بدون اینکه از افتاب چیزی کاسته گردد
و ناقص شود یا اینکه جزئی از افتاب جدا و حلول نماید یا با او متحد گردد فقط

توجه اشراق است که تمام را منور و ظاهر نموده است
و اشکال از باب اینکه در اشراق افتاب یک چیز موجود است که اشراق
افتاب بران میشود که قبل از اشراق ظهور نداشت و مرئی نبود تابش
افتاب او را ظاهر و مرئی کرد ولی در تابش وجود اینطور نیست بجهت
اینکه تمام مفاهیم قبل الوجود معدومات هستند و تابش بر معدوم
تصور ندارد   رفع این اشکال تمثیلات البته در تمام جهات که با
ممثلها انطباق نباید داشته باشد از بعض جهات که تقریب مطالب
کند کافی است ما تمثیل باشراق افتاب را برای این عنوان کردیم که
شبهه حلول و اتحاد را مرتفع نمائیم و گفتیم چنانکه تابش افتاب
اسباب حلول و اتحاد و یا نقصان افتاب بسبب تابش بر چیزی نمیشود
تابش و سریان انعکاس وجود هم موجب نقصان وجود یا حلول
یا اتحاد نخواهد شد مقصود دیگر از این تمثیل نداشتیم
فرق بین اشراق افتاب و تابش سریان وجود صحیح و محقق است ولی
باید فرق بین وجود و افتاب را از حیث تأثیر ملاحظه کرد تا اشکال
رفع شود لهذا باید شما تصور اینمطلب را بنمائید که اشراق شمس کارش
اظهار مخفیات و مرئی نمودن موجودات غیر مرئیه است بغیر از اشراق
تاثیری جز این مطلب بظهور نمیرسد ولی اشراق وجود کارش
و خاصیت ذاتش ایجاد معدومات ممکن الوجود است و بعبارة دیگر
خاصیت اشراق شمس اظهار مخفیات و مرئی نمودن مستورات است بخلاف

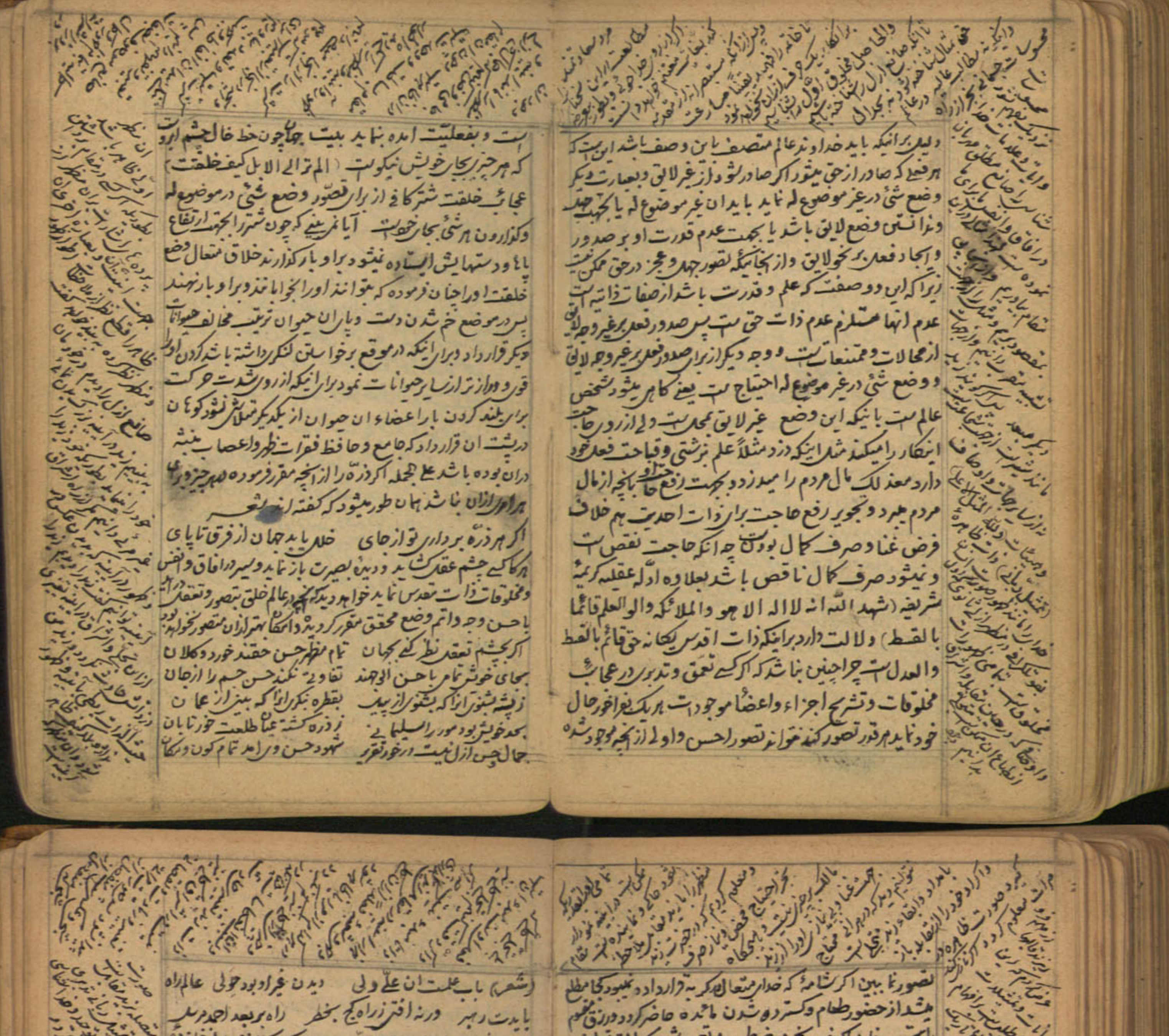
وجود که ذاتا افاضهٔ وجود و ایجاد اشیاء متصوره که در وعاء دهر
وعلم ازلی تقرر و ثبوت دارد مینماید واین تفاوت تاثیر مضر
بجهت تمثیل ما نیست

اما مقام اینکه
صفات ثبوتیهٔ حق تعالی عین ذاتند یعنی صفات ثبوتیه این است که
منشاء انتزاع واطلاق لفظ بران امری از امور وجودیه باشد
بخلاف صفات سلبیه که منشاء انتزاع واطلاق ان تصور امور
منقصه وعدمیه است مثلاً معنی قادر این است که توانائی دارد در
صدور افعال ممکنهٔ غیر ممتنعه ومنشاء انتزاع ان صفت فعل
صادر از حق است مثل خلق سموات وارضین وانچه در انها ودر انها
وبین انها است یعنی عقل بعد از تصدیق واذعان باینکه آسمان
وزمین وغیر ها فعل فاعلی باشد پس حکم میکند که فاعل قدرت
وتوانائی بر صدور این افعال داشته که این افعال از او صادر شده
وچون صدور فعل باین اتقان از جاهل ممکن نیست پس عقل حکم میکند
باینکه این فاعل عالم بر ایجاد بر وفق اتقان است وچون عقل مرده
محل صدور افعال نمیداند لهذا حکم میکند که فاعل زنده است
وچون فعل از فاعل باختیار صادر است عقل ادراک اختیار
بنماید لهذا حکم میکند که این فاعل مدرک است وچون ازبرای او
وجوب وجود می بیند پس او را مسبوق بعدم نمیداند وحکم میکند
باینکه قدیم است وهمچنین لحوق عدم برای او تصور نمیکند پس حکم
میکند که ازلی است وهمچنین نسبت بتکلم صادقانه که منشاء تمام
ان صفات امور وجودیه میباشد بخلاف صفات سلبیه که تصور

امور عدمیه منقصه منشاء انتزاع انها است مثلا ترکیب منتزع است از
از ضم شیئی بشیئی که با نبودن احد هما تحقق وحصول بر آن شیئی
نباشد مانند هیولی وصورت والبته ترکیب مستلزم حاجت هر جزء
بدیگری است وحاجت بذاته فقر است که عقل حکم بسلب ان از ذات
احدیت بنماید زیرا که در ذات باری که عین کمال وبی نیاز است تصور
نقص وحاجت وفقر نمیشود وهمچنین است سایر صفات سلبیه که از
امور مستلزم نقص وحاجت منتزع میشود پس جسمیت از حق مسلوب است
ازبرای اینکه جسم محتاج بجزء است ومرئی بودن از حق مسلوب بجهت
اینکه مرئی بودن متوقف بر جوهریت مرکبه است مانند جسم وهمچنین
محل برای چیزی نمیشود چه انکه باید متأثر از حال وعرض که براو وارد
میشود گردد وتاثر نقص است وبعضی که اثر صفات سلبیه را اینطور ضبط
کرده اند (نه مرکب بود ونه جسم ونه جوهر ونه عرض) یعنی حال
درچیزی نیست ومحل برای چیزی واقع نمیشود ومراد از انکه بی شریک است
این است که در افعال خود محتاج بمعاونت وکمک کسی نیست ومراد از
انکه بی معانی است این است که مانند مخلوق واشیائیکه مفاهیم دارند
که در مقام تعبیر بجنس وفصل وماده وصورت محتاج باشد نیست
ومعنی غنی بودن نفی حاجت وفقر است ودر الحقیقه تمام صفات
سلبیه راجع بیک صفت ثبوتیه میشود که کامل من کل الجهات بوده باشد
وتمام صفات ثبوتیهٔ حق عین ذات او است بلکه صفات سلبیه
بعد از انکه مرجع انها بوصف ثبوتیست عین ذات است وذات
احدیت صفت مباین با ذات نمیتواند بود زیرا که قدرت یا علم یا

غیر اینها از صفات ثبوتیه اگر عین ذات حق باشند که مطلوب
ثابت است واگر غیر ذات باشند پس وجود باید از غیر حق بانها رسد
که مباین با ذات حق که وجود صرف است بوده باشد وفرض این
است که وجود بغیر حق افاضه از حق میشود وغیر از وجود حق وجودی
نیست وباین بیان ثابت ومحقق شد که صفات چون عین ذات
میباشد پس ذات احدیت مرکب از ذات وصفت نشد
واشکال ازبابت ترکیب داشتن حق از ذات وصفت مرتفع گردید
ولی فرمایش مولای متقیان علیه السلام که میفرمایند کمال التوحید
نفی الصفات عنه این معنی را خوب واضح میکند زیرا که مقصود
ان حضرت این است که نسبت صفت داشتن بذات احدیت
نباید داد چه انکه جز ذات چیزی وجود ندارد وصرف الوجود که
بسیط الحقیقه است همه چیز است یعنی همه چیز از شئونات او است
باختلاف تعبیر بالجمله در غیر خداوند عالم صفت غیر موصوف است
ونمیشود صفات انها عین ذات باشد ولی در وجود واجب بعکس است
وصفات متعدده مثل علم وقدرت وحیوة الی اخره صفات ذاتیه
تمام با وصف تعدد مفهومی وحدت مصداقی دارند ومنطبق بر ذات
است لا غیر مثلا اگر بگوئیم آقا کامل مرد عالمی است مفهوم علم با مفهوم آقا کامل
که تشخص شما باشد دو چیز است یکی از مقوله جوهر است که هیکل شما ثابت
ویکی از مقوله عرض است که علم باشد اما وقتیکه بگویند خدا عالم است
معنی آن این است که واجب الوجود که خودش بخودی خود آمده وکسی او را
نیاورده دانا است لابد دانائی عین وجود واجب میشود نه غیر او

زیرا که دانائی اگر از سنخ وجود باشد پس نفی وعدم صرف است وعدم چیزی
نیست که صفت وعارض چیزی باشد واگر از سنخ وجود است اگر وجود
واجب است که عین ذات شد واگر وجود ممکن باشد پس باید عدمش
تجویز وجائز باشد وعلم وقدرت و و و و در وجود واجب چون
نقص است جائز نیست با انکه وجود بهر ممکنی باید افاضه از حق بشود افاضهٔ
وجود با فرض عدم قدرت در ذات ممتنع خواهد بود پس ناچار باید که
تمام صفات عین وجود باشد لهذا حکماء الهیین فرموده اند الحق قدرة
کلّه علم کلّه حیوة کلّه یعنی ذات یکتا بنفسه همه چیز است تمامش نه انکه
جائی از او فرض شود که بان جهت علم باشد وبفلان جهت قدرت
واما صفات افعال مانند خالق ورازق ومانند انها پس انها را صفات
فعل میگویند بجهت این است که این صفات در مرحلهٔ صدور فعل از حق
انتزاع میشود وانها صفت فعل حقند وعین ذات نمیشود بوده باشند
خلاصه صفات ذاتیه در عین تعدد واحدند ومصداق وجود صرف و
صرف الوجودند پس تعدد صفت وصفت بودن موجب تعدد
وتغایر صفت وموصوف در ذات احدیت نمیشود وبدین صفت از
موصوف لازم نمیاید زیرا که صرف وجود جامع تمام اوصاف است در عین
وحدت وبان جهت نمیشود که صفات ذاتیه را در هیچ وقت بهیچ
لحاظی از حق سلب کرد ومنع نمود وتعبیر بذاتی برای این است که منشا
ذات وجوب دارند وصرف الوجودند بخلاف صفات فعل
که نسبت به بعض احیان واحوال میشود نفی کرد زیرا که متفرع قدرت
واختیار است وتابع تعلق اراده پس ممکن است که در وقتی یا حالی
ان وصف حاصل ومحقق نباشد بسبب تعلق اراده
وصفت عدل که از صفات فعل الهی واز اصول مذهب گفته شد پس



تصور نما ببین اگر شامهٔ که خدای متعال اورا به قرار داده نمیبود کجا مطلع میشد از حضور طعام و گسترده شدن مائده حاضر گردد و رزق مقسوم را تحصیل نماید اگر نبود آنچه در خرطوم پشه تعبیه شده که آلت تحلیف واش میدن آب برای او آماده شده کی با این پاهای بلند و گردن کوتاه او را زندگی و تعیش ممکن بود و هرگاه مقدار بلندی در منقار طیور نبود در موقع ربودن دانه البته تمام دانه ها از زیر منقار رد می شد و بطرف دیگر میرفت و نگاهداری دانه موقوف بر اینکه تعبیه منقار بوده لهذا بهمین طور خلق فرموده که تو احصا صنع کردگار نعمت حق را نمیتوانی شمار (وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها)

و جماعتی از اشاعره میگویند بر خدا عدل لازم نیست اگرچه بر خلاف عدل از او چیزی صادر نشده است ولی چنانچه بخواهد جزای خوب را بد بدهد و جزای بد را خوب بدهد (یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسئل عن فعله) از آنجائیکه چون و چرا در افعال خدا نمیشود کرد پس آنچه خدا کند خوب است اگرچه ما او را زشت و قبیح بشماریم و این عقیدهٔ ایشان ناشی شده است از آنکه حسن و قبح اشیاء را عقلی نمیدانند یعنی عقل اگر چیزی را مثل ظلم مثلا قبیح بداند اعتباری بر این حکم عقلی نیست پس اگر شرع حکم کند بظلم حسن خواهد بود و نیکو میشود و همچنین اگر عقل احسان را حسن بداند اعتباری بدان نیست اگر شرع نهی کند از آن قبیح خواهد بود و زشت میشود ما در اینجا سخنی در فساد عقیدهٔ اینها نمیگوئیم انقدر از کلام اینها که گفته اند (یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسئل عن فعله) میگوئیم که این حضرات چون تبعیت باب علم که انا مدینة العلم و علی بابها باشد نکرده اند و معرفت کامل در توحید خدا ندارند این عقیدهٔ فاسده را اختیار کرده اند

(شعر) باب علمت ان علی ولی دیدن غیر او بود حولی عالم راه بایدت رهبر ورنه افتی ز راه کج بخطر راه بر بعد احمد مرسل نیست غیر از علی و اولست محل

البته هر کس که اخذ علوم از خانوادهٔ علم و معرفت نماید میداند که معنی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید این است که قدرت حق تام و فوق التمام است ولی ارادهٔ او آیا بقبیح تعلق میگیرد یا نمیگیرد محل توجه و نظر نیست بهمانطور که ارادهٔ حق متعلق بمحال نمیشود متعلق بقبیح هم نمیشود زیرا که صدور قبیح از حکیم و خیر محض و کمال مطلق بنفسه محال است پس ارادهٔ حق تعلق بقبیح نخواهد یافت و فطرت سلیم میداند که اگر جهل یا عجز یا حاجت نباشد هیچ فاعل عامداً عالماً با قدرت بر عمل حسن و عدم حاجت توجه بسوی عمل قبیح توجه بسوی عمل قبیح نخواهد نمود و معنی (لا یسئل عما یفعل) این نیست که فعل بد و قبیح از او صادر میشود و کسی جرأت سؤال و چون و چرا ندارد بلکه معنی آن این است که کارهای او جای اینکه کسی علت بپرسد ندارد و یعنی جای سؤال باقی نمیگذارد چنان افعال حق از روی اتقان و استحکام و صحت نظام است که هر ذی شعوری که تأمل و تدبر نماید جهات حسن و اتقان آن را معاینه می بیند پس حاجت بسؤال پیدا نمیکند

و از آنکه خداوند متعال تمام مخلوقات را با تقن نظام و احسن نظام بعدل و استقامت و وضع شیٔ در موضوع له خلقت فرموده است که از معنی عدل مفهوم و معلوم شد خدای متعال عند الایجاد در موقع خلق فرمودن اشیاء هر چیز را بر نحو لائق و بطوری که شایسته او است او را ایجاد نمود

راجع باین معنی که معدوم را وجود میدهد معلوم میشود که قبل الایجاد
هیچ چیز نبوده است در مسئله علم بشیٔ قبل وجود المعلوم و علم با معلوم
متضایفین میباشد که تصور احدهما بدون دیگری ممکن نیست
مانند اب و ابن که مادام که ابن نباشد ابوت بر شخص صادق نیست
کما اینکه ابن بلا اب هم متصور نیست جواب از اشکال اینکه
پس علم خدا بلا معلوم خواهد شد کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر نمیشود علم ذات باری را مانند
علم انسان فرض کرد که وجود معلول علت علم شود و علم بدون
معلوم متصور نباشد و از انجائیکه علم خدا عین ذات اقدس است
و احاطه بر ذات که محیط است از برای محاط ممکن نیست پس از اینکه
نتوانیم تعقل کنیم که نحوه و کیفیت علم خدا بمعلومات چگونه است
ضرری بجائی وارد نمیاورد بلکه غیر از این هم نشود باشد و باید همینطور
باشد که تعقل نکنیم تمام اوصاف که متأخر از وجود حقتعالی
علم باشد و چه قدرت و چه غیر انها چنانچه معصوم که در فقرهٔ دعای
عدیله عرض میکند (کان قویا قبل ایجاد القوة و القدرة و کان
عالما قبل ایجاد العلم والعلة) که معنیش این است که خدا ایجاد فرموده
است قوة و قدرت را و قبل از ایجاد قوة و قدرت قوت و قدرت
داشته و ایجاد نموده علم را و قبل از ایجاد علم عالم بوده پس نفس
علم و قدرت از مخلوقات حقند علی الجمله احاطه بعلم خدا نمیشود
نمود والا احاطه بذات خواهد شد و احاطه بر محیط ممتنع است چنانچه
گذشت اما اینکه تصور علم بدون معلوم نمیشود و از قبیل
متضایفین میباشد پس ممکنست که علم ذات حق بخود که از

ضروریات و بدیهیات است و علم بذات که بسیط الحقیقة کل الاشیاء است
کافی باشد در نسبت دادن علم خدا بتمام اشیاء قبل الوجود و در
اینجا بیان دیگر ممکن است در جلو بیان سابق که مفاهیم در ظرف دهر و علم ازلی
حق تقرری دارند که وجود بان حدود ظهور و نمایش و تابش میکند
و از اینکه علم خدا بذات خود ضروری و بدیهی است و ذات بسیط
الحقیقة کل الاشیاء است معلومات حق همان مفاهیم مقررهٔ
در علم ازلی یعنی ذات بسیط است و وجود خارجی متأخر بودنش
ضرری باینکه علم معلوم داشته باشد ندارد و بعبارت دیگر معلومات
باری وجود خارجی نداشته و معلومات خواستن علم لازم نیست
که معلوم وجود خارجی داشته باشد ثبوت تقرری کافی است
در اینکه علم معلوم دارد
توحید در مقام ذات اینستکه از برای حقتعالی در مرتبهٔ ذات
و وجوب وجود شریک نیست و کسیکه بدل و زبان تصدیق و
اعتراف نماید بوحدت و یگانگی حقتعالی او را موحد گویند و کسانیکه
قائل بدو خدا یا زیادتر میباشند انها را مشرک در مقام ذات
گویند مثل اشنویه که قائل بدو خدا هستند و گویند یکی از انها خالق
خیرات و چیزهای نیکو است و اسم او یزدان است و دیگری خالق
شرور و چیزهای بد میباشد و اسم او اهرمن است و دلیل بر این عقیده
سخیف این است که چون می بینیم در موجودات خیر و شر مثل دو نقطهٔ پرگار
در مقابل یکدیگر هیچ ضد هر کمالی نقصی در پی و هر زیبائی را نقصی در مقابل
در محل خود مبرهن و مدلل گشته که ممکن نیست از خیر محض صادر گردد مگر خیر محض

از کوزه برون همان تراود که در اوست و همینطور از شر محض صادر
نمیگردد مگر شر محض پس از اینجا معلوم میشود که صانع عالم دو تا میباشد
لیکن بعد از اندک تامل معلوم میشود که هر چیزی بجای خویش نیکوست و هر چه
در عالم وجود دارد از جهاتی خوب است و از جهاتی بد بنظر میاید پس بد مطلق
نباشد در جهان و محقق و مدلل گشته که ممکن نیست بیش از یکی دارای وجوب و مبدء
باشد و بعلاوه ادلهٔ توحید ثابت میکند وحدت (اله) عالم را دیگر بیان
نیست که بوقوع پیوسته توحید در مقام صفات
اینستکه همانطوریکه برای حقتعالی در مرتبهٔ ذات شریک نیست و او ذات
یگانه است همینطور در مقام صفات ذاتیه مثل وحدت قدم
ازلیت ابدیت حیات و غیر انها از برای او شریک نیست
و صفات او اگرچه مفهوما متعدد است لیکن حقیقةً و مصداقا یکی
و عین ذات او میباشد و هیچ تعدد در کار نیست و چنانچه از
برای حقتعالی در مرتبهٔ ذات و حقیقت شریک نیست در مرتبهٔ صفات
حقیقیه هم شریک ندارد یعنی ذات او حقیقةً یگانه است و صفات
او هم عین ذات او است و با ذات او یکی است و هیچ تعدد در ذات
و صفات حقیقیهٔ او جل و علا نمیباشد و کسیکه بدل و زبان اعتراف
و اقرار کند بوحدت و عینیت صفات حقتعالی او را (موحد در مقام
صفات گویند) و توحید در مقام افعال اینستکه از برای حقتعالی
در مقام فعل مثل خالقیت و رازقیت و غیر انها شریک نمیباشد
و خودش بقدرت کاملهٔ خداوندیش خلق میکند و روزی میدهد زنده
میکند میمیراند و ابداً در فعل و خلقش محتاج بشریک و معاون نیست
و طرفداران توحید افعالی بسیار کمند زیرا که بسیاری از توحید حق اگرچه

بزبان اقرار و اعتراف مینمایند که (مؤثر و فاعل خدا میباشد و بس)
و شاید بقلب هم این معنی را تصور مینمایند لیکن از روی نفهمی در
بسیاری از امور خود یا دیگران را شریک خدا دانند و بعض امور را
مستند بفعالیت خود یا دیگران پندارند و در حاق واقع (لا مؤثر
فی الوجود الا الله) را منکر باشند چنانکه خداوند در سورهٔ یوسف
فرموده (وما یؤمن اکثرهم بالله وهم مشرکون) یعنی ایمان نیاورده اند
بیشتر از مردم بخدا مگر انکه انها مشرک هستند) و غیر خدا را
مؤثر میدانند توحید در مقام عبادت اینستکه از برای حق
در مقام عبودیت شریک نیست و اگر کسی در عبادت و بندگی کسی
با خدا شریک گرداند این شخص مشرک است در مقام عبادت و بتمام
معنی موحد نیست و مشرکین بت را سجده میکردند و انرا شفیع
خود قرار میدادند بگمان انکه انها مقرب نزد حقتعالی میباشند
و کسی که انها را عبادت بکند او نیز مقرب نزد خدا میگردد
و باین وسیله تقرب بخدا میجستند و ندانستند که عبادت و بندگی
مختص بحقتعالی میباشد و بس اگر گفته شود فرقهٔ شیعه هم
که توسل میجویند به پیغمبر و ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله و انها را
پیش خدا شفعاء خود قرار میدهند انها هم مشرکند در مقام
عبادت و چه فرق است بین انکه شخص بت را عبادت کند
و از او طلب شفاعت کند یا انکه توسل بجوید بامامی و ویرا
نزد حقتعالی شفیع خود قرار دهد جواب گوئیم اولا شفاعت
باید باذن حقتعالی باشد چنانچه خدای متعال در قرآن مجید میفرماید

(من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه) یعنی کیرا میرسد که بدون اذن
خدا شفاعت کند و چون در محل خود ثابت و مدلل گشته که خداوند
در قیامت شفاعت گنه کاران را بدست پیغمبر ص و اولاد طاهرینش
جاری میکرداند پس بابن لحاظ ما ۱ توسل میجوئیم بانها و طلب
شفاعت میکنیم از انها و ثانیاً انها تنها را مستقلاً عبادت
میکردند بگمان انکه موجودات شریفی هستند و مقرب نزد حق
میباشند لکن ما خدا را عبادت میکنیم و ابداً در عبادت کسی را
با او شریک قرار نمیدهیم و چون پیغمبر و ائمه علیهم السلام را نماینده
حقیقی و واسطه در فیوضات او میدانیم و محبت و اطاعت
انها را بعینه اطاعت حقیقی میدانیم انها را دوست میداریم
و با انها توسل میجوئیم نه انکه انها را فاعل مستقل بدانیم و خود انها
را عبادت کنیم حاشا و کلا خلاصه ما فقط خدا را عبادت
میکنیم و باو پناه میبریم و ازوی یاری میطلبیم و پیغمبر ص و ائمه ع را
بامر خدا ایشانرا شفیع خود میکردانیم و انها را رهنما و پیشوای خود
قرار میدهیم در مجمع البیان روایت شده که چون نازل شد این آیه (قل لا اسئلکم
علیه اجراً الا المودة فی القربی) اصحاب عرض کردند یا رسول الله
کیستند ذوی القربی که خداوند محبت انها را واجب کرده فرمود
علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و بالاتفاق شیعه و سنی
نقل میکنند که پیغمبر فرمود هر کس که علی را دوست بدارد مرا
دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن
داشته و در کتاب نور العیون نقل کرده از طرائف و او
از اخطب خوارزم و او از عبد الله عمر که پیغمبر ص فرمود

در شب معراج پروردگار و دود بزبان علی با من خطاب فرمود
پس بالهام الهی گفتم پروردگارا این خطاب از علی بود یا تو
خطاب فرمودی فرمود یا احمد منم انکسیکه شبیه و عدیلی
ندارم ترا از نور خود افریدم و علی را از نور تو خلق کردم اما
و بر باطن تو مطلع گردیدم و محبوبتر از علی نزد تو کسی را ندیدم
پس بزبان او با تو تکلم کردم و دوست ترا بامنیت مبدل
فرمودم شیعه و سنی بطریقهای بسیار نقل مینمایند از رسول خدا
صلی الله علیه و اله که خداوند در حدیث قدسی فرمود (ولایة
علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن عذابی) یعنی
دوستی علی بن ابیطالب ع قلعه محکم من است و ایمن میماند
از عذاب من کسیکه داخل ان قلعه شود و نیز شیعه و سنی
باتفاق نقل میکنند که پیغمبر فرمود دوستی علی بن ابیطالب
حسنه و ثوابیست که سیئه و گناه ضرر باو نمیرساند و دوشمنی
با علی بن ابیطالب سیئه و گناهیست که با او نفع نمی بخشد حسنه
و طاعتی انچه از اخبار و حکم عقل استفاده میشود اینست
که مقصود از محبت ان حضرت دوست داشتن اوست
باعتبار مقام امامت و خلافت و اینطور محبت منوط و موقوف
و شناختن اوست بمقام عصمت و ولایت مطلقه یعنی شناختن او
بنورانیت و این همان محبتیست که هم دوش با ایمانست و اگر بقدر
خردلی از ان در قلب کسی باشد داخل جهنم نمیشود و نزد هر
عاقل و دانائی واضح و هویداست که این فضائلی که در دوستی
ان سرور رسیده است نمیشود فقط و فقط از جهت کمالات
نفسانیه و طبیعیه او باشد زیرا که انحضرت اگرچه بعد از پیغمبر ص

در تمام کمالات و فضائل اکمل افراد بشر بشمار میرود لکن تک
تک بین افراد بشر بعض کمالات ظاهر شده مثل سخاوت
حاتم و عدالت انوشیروان و شجاعت رستم و غیر انها
که در کتب تاریخ ثبت است و اگر منشاء وجوب دوستی فقط
کمال نفسی یا طبیعی باشد باید کسیکه دارای بعض انها باشد
مثل تناسب اعضا بنحو خاصی که اورا جمال گویند یا تناسب
در گفتار و بیان که اورا فصاحت در کلام نامند یا اعتدال
در صفات و اخلاق که از او تعبیر بعدالت کنند بحکم الهی
واجب باشد دوستی او اگرچه کافر باشد و حال انکه قطعاً
اینطور نیست و ما منکر این نیستیم که هر کمال طبیعی مثل
جمال یا نفسانی مثل صفات حسنه و اخلاق پسندیده باعث
محبت میشود زیرا که تمام عقلاء عالم معترفند که جمال و کمال
از اسباب محبت شمرده میشوند لکن ان محبتی که همدوش
با محبت حق تعالی است بلکه عین او بشمار میرود و ان محبتیکه
رفع عذاب میکند از گنه کار اگرچه دارای گناه جن و انس باشد
ممکن نیست که این محبت از جهت امر نفسانی یا طبیعی باشد
پس برای هیچ عاقل جای شبهه و تردید نیست که اگر محبت از
روی معرفت بمقام نورانیت و امامت او باشد ان فوائد
کذائیه که در اخبار در فضیلت دوستی ان ولی کردگار
رسیده بر او مترتب خواهد شد و الا فلا لکن بدان
مقصود این نیست که در محبت بدون شناسائی مقام نورانیت

ان سرور هیچ اثری نیست حاشا و کلا بلکه مقصودم اینست
که اگر میخواهی داخل قلعه محکم حقیقی شوی و از عذاب
قیامت محفوظ مانی چنانچه قبلا در احادیث ذکر شده
سعی کن تا انکه انحضرت را بمقام نورانیت و ولایت
بشناسی و باعتبار همین مقام اورا دوست بداری لکن اگر
دوستی تو بغیر این جهت باشد و مثل این باشد که بعضی از
عوام ناس میگویند چون اجمالا خوب اورا میدانیم و انکه
او مقرب نزد حق میباشد از این جهت اورا دوست میداریم
پس اگر واقعا انها در قولشان صادق باشند یعنی صفت
محبت در قلب انها راسخ و ثابت و استوار باشد بطوریکه
قابل زوال نباشد البته این محبت هم هرچند ادنی درجه
محبت باشد باعث اتصال و قرب بانحضرت میشود زیرا که
محبت جذابه الهیست که سبب اتصال معنویست بین محب
و محبوب و اوست جاذبه عمومی که تمام ذرات عالم را در بر گرفته
و وجود انها منوط بهمین قوه جذابه است و همین قوه محبت است
که در هر موجودی بطوری تظاهر و بروز میکند و اسم جداگانه بخود
میگیرد در جماد قوه ماسکه در نبات قوه نامیه در حیوان
نفس حیوانی و قوه غریزیه در انسان نفس ناطقه میشود
لکن اصل انها یکیست و ان تمایلیست فطری که خدای متعال بقدرت
کامله اش جهت ارتباط و اتحاد بین موجودات قرار داده و حیات

وزند که هر چیزی منوط بهمین قوه است   خلاصه از برای محبت
از حیث مقدار و چگونگی درجاتی است و هر درجه از او حکمی
دارد یعنی محبت از حیث اندازه و شدت و ضعف
تفاوت بسیار دارد   پس محبتی که از روی معرفت و شناسائی
بمقام آن حضرت باشد هیچ طرف مقابله نیست با محبتی که
خالی از اینطور معرفت و شناسائی باشد و بین عارفین
بمقام ولایت و امامت تفاوت بسیار است هم از حیث
اصل معرفت و هم از حیث مقدار محبت اگرچه تفاوت
مقدار محبت از جهت تفاوت مقدار معرفت است والبته
هر قدر معرفت زیادتر شد محبت زیادتر میشود و هر قدر
معرفت و محبت زیادتر شد فضیلت و درجه محب بالاتر میگردد
اما موضوع محبت چنانچه گفتیم یک جاذبهٔ عمومی و میل فطری
و اساس زندگی است که تمام ذرات عالم را در بر گرفته و
هیچ موجودی از موجودات عالم پیدا نمیشود که وجودش خالی
از میل طبیعی باشد منتهی الامر در هر موجودی طوری ظهور و بروز
میکند و اسمی علیحده در بر میگیرد   در جماد قوهٔ جمادی در نبات
قوهٔ نباتی   و همینطور تمام افراد موجودات حیات و بقای
آنها منوط بهمین قوهٔ جاذبه است و مادامیکه این قوه در
وجود آنها کار میکند آنها باقی هستند اما وقتی آن قوه از
آنها مسلوب گردید فوراً معدوم میشوند مثلاً درخت یا گیاه
مادامیکه آن قوهٔ جاذبهٔ نباتیه در وجود او کار میکند

و آب و هوا و حرارت را بخود جذب میکند حیات و بقا دارد
و وقتیکه قوهٔ جاذبهٔ نباتیه از او سلب گردید میمیرد یعنی خشک
میشود و این قوه نیست مگر میل فطری و جاذبهٔ طبیعیه که خدای
متعال بقدرت کامله اش بقای هر موجودی را منوط بهمین قوه قرار
داده و محبت یکی از اسرار الهی جل شانه و شالودهٔ خلقت است
که در مکامن موجودات ساری است   (ورنه بر گل نزدی بلبل
بیدل فریاد) و محبت عبارتست از جذب کردن هر چیزی ملایم
طبع خود را و این قوه در تمام موجودات جاریست و هر
موجودی بقدر سعه و ظرفیت خود از او بهره مند است و
محبت یک حقیقت وجدانی است دارای مراتب بیشمار (مثل نور
که حقیقی است واحده دارای مراتب بسیار و هر مرتبه از او حکمی دارد
مثل روشنی   آفتاب) (ماه) (چراغ) (برق) که اصل
آنها قوهٔ (اثیر) میباشد (و محبت) باعتبارات تقسیم
میشود بمحبت (طبیعی) (حیوانی) (انسانی) (روحانی)
(رحمانی) مقصود از محبت طبیعی چیست   مقصود از محبت
طبیعی همان قوهٔ جاذبه است که در تمام موجودات ثابت و بقای
وجود هر موجودی منوط باو است   مقصود از محبت حیوانی
چیست مقصود از محبت حیوانی میل نفسانی است که منشأ آن
قوهٔ غضبیه و شهویه است که نفس حیوانی بواسطهٔ همین دو
قوه میل میکند بمشتهیات خود و اشیاء ملایم خود را بتوسط حواس

پیکانه بخود جذب میکند و از وصول بآنها احساس لذت میکند
و از عدمش متألم و محبت حیوانی پا از دایرهٔ محسوسات بالاتر نمیگذارد
مقصود از محبت انسانی چیست   مقصود از محبت انسانی
میل نفسانی است و منشاء آن نفس ناطقهٔ انسانی است که انسان
بواسطهٔ آن میل میکند بعلوم نظریه و اکتساب اخلاق حسنه و
پی بردن بسوی حقایق اشیاء و استیلاء و برتری جستن بر موجودات
و پس از رسیدن بیکی از آنها احساس لذت میکند و از عدمش متألم
و این اول قدمی است که شخص پا بدایرهٔ انسانیت میگذارد مقصود
از محبت روحانی چیست   مقصود از محبت روحانی میل روحانی
است و منشأ و سبب آن (قوهٔ ملکوتی) و جاذبهٔ الهی است
که بآن جاذبه انسان میل میکند بعالم مجردات و احساس لذت
میکند از وصول و اتصال بعالم روحانی و اکتساب علوم لدنی
و آن قوه چراغ هدایت است که راهنمائی میکند و میکشاند صاحب خود
را بسوی علوم الهیه و عشق حقیقی   زیرا که هر فرعی طالب اصل خود است
و سعی میکند که خود را متصل باو کند و نقص خود را باو تمام کند
ذره ذره کاندرین ارض و سماست   جنس خود را همچو کاه کهربا است
ناریان مر ناریان را طالبند   نوریان مر نوریان را جاذبند
خلاصه نور محبت است که در تمام ذرات کائنات ظاهر و جاری است
و همان پرتو است که در افلاک و کرات بصورت حرکت دوری
ظاهر شده   و در عناصر بصفت میل طبیعی گشته   و در

نبات بصورت نشو و نما شده   و در حیوانات بصورت شهوت و غضب
در آمده   و در نفوس کاملهٔ انسانیه بصفت عشق حقیقی تجلی کرده
و اگر کسی بدیدهٔ بصیرت گرد سراپای عالم را بگردد خواهد دید که
از ملاء اعلی تا مرکز خاک هیچ ذره از پرتو عشق و محبت خالی
نیست   پس از این بیانات بخوبی معلوم شد که قدر و قیمت هر کسی
شناخته میشود بقدر میل و محبتی که در نهادش موجود است اگر
انسان در خود حس نکرد میلی بعالم روحانی و اکتساب معارف
الهی و همت خود را مصروف دید در امور دنیاوی فانی و در خود
یافت فقط میل بلذات قوای حیوانیه این شخص حیوانی است و بیا
که با انسان در اسم و صورت ظاهری شباهت دارد و از آن
اشخاص است که خدای تعالی در شأن آنها فرموده   نیستند آنها مگر حیوان
بلکه پست تر میباشند (مثنوی) گر ببینی میل خود سوی سما   پر دولت
بر گشا همچون هما   ور ببینی میل خود سوی زمین   نوحه میکن هیچ منشین از حنین
مقصود از محبت رحمانی چیست   مقصود از محبت رحمانی محبت
الهیه است که منبعث از صفت رحمانیت حقتعالی است که در حدیث قدسی
فرموده (بودم گنج پنهانی و دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق
کردم موجودات را تا اینکه شناخته شوم) و از اینجا معلوم میشود که
بواسطهٔ محبت بود که خدای متعال عالم را خلق فرمود   و اگر میخواهی
خود را بشناسی و بدانیکه در چه درجه و مرتبه از مراتب وجود هستی
نظر کن در خود و ببین نفست مایل بچه چیز است و طالب چه کمالی هستی
آیا جنبهٔ حیوانیت در تو غالبست (یعنی) فقط مایل بلذائذ جسمانی

هستی و ابداً خبری از کمالات انسانیه نداری و یا اینکه جنبهٔ
انسانیت در تو غالب است و مایل بلذائذ نفس ناطقه و اکتساب
فضایل و کمالات انسانیه هستی و از وصول بآن کمالات لذت میبری
و یا اینکه جنبهٔ روحانیت در تو غالبست و از عالم علوی و ملکوتی
پرتوی در تو افکنده شده و مایل بلذائذ روحانیه و اکتساب
معارف الهیه هستی و از وصول بآنها احساس لذت میکنی
و یا اینکه ابداً از چنین عالم خبر نداری خلاصه معیار صحیح برای
شناخته شدن انسان که در چه درجه و مقام و مرتبه است (میل
و محبت اوست) بهر جهت و عالم که میلش غالبست بالاخره
داخل در انعالم و محشور با اهل آن میگردد و از این بیانات بخوبی
بر تو معلوم شد سر اینکه گفتیم فوائد محبت حضرت امیر علیه السلام را
احصا نمیتوان کرد زیرا چنانچه گذشت که محبتی که از روی معرفت بمقام
نورانیت انسرور باشد بعینه محبت حقتعالی و همدوش با ایمان است
و محبت حقتعالی و اولیاء او وقتی فرا گرفت شرار اثر قلب محب را
قلب را از آلایش طبیعت و خودپرستی پاک میکند و باین وسیله
روح ایمانی او قوت میگیرد و صفات رذیله و اخلاق ناپسندیده
را از خود دور میکند بلکه محبت حق سبحانه و اولیاء او نور است
که خار و خس ظلمت طبیعت را بکلی میبرد و مانند زر ناب
خالص میگرداند بلی درخت عشق و محبت اگر در بیابان وجود
کاشته شود آنوقت است که کوههای مخوف اوهام و شکوک را شکافته و
میوهٔ شیرین مطلوب را بدست میآورد و همان عشق پاک است که
انسان را میکشاند بجادهٔ حقیقت و سرچشمهٔ فیض احدیت و طلعت
میکند و اورا در دنیا و آخرت بلذتی که هیچ چشمی ندیده و هیچ

کوشی نشنیده و بخاطر احدی خطور نکرده و باین جهت که در حدیث
وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (هرکس میخواهد
زنده کی کند مثل زنده کی من و بمیرد مثل مردن من دوست بدارد
علی بن ابیطالب علیه السلام را) و التذاذ روحانی پیغمبر صلی الله علیه و آله
از حیات و مماتش معلوم است محتاج بشرح و بسط نیست و همچنین
از این بیانات بر تو معلوم شد که محل این محبت روح انسانیست نه
نفس حیوانی زیرا که نفس حیوانی در معرض فنا و زوال است و این قسم
از محبت نوریست از پرتو انوار الوهیت و جلوه ایست از تجلی جمال
احدیت و امریست حقیقی و دائمی و امر حقیقی و دائمی ممکن نیست که
تعلق بگیرد مگر بمحل حقیقی و دائمی و آن محل دائمی جز روح جاودانی
ما چیز دیگر نخواهد بود و آن همان روحیست که از مصدر مشیت الهی
و عالم امر او صادر شده که در قرآن مجید میفرماید (قل الروح من
امر ربی) یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که روح از عالم پروردگار من است و همچنین از
این بیانات مراتب محبت هم معلوم شد و دانستی که محبت نور حقیقی و
معنویست و مثل نور حسی (مشکک است) یعنی صاحب مراتب بسیار است
و از برای هر مرتبهٔ از آن درجات بیشمار است و اول مرتبهٔ محبت
میل نفس است بطرف محبوب و سبب آن تمایل فطریست یعنی (قوه جاذبه)
بین طرفین موجود است تا که از جانب معشوق نباشد کشش کوشش عاشق بیچاره بجائی
و آخر مرتبه محبت میل روحانی و عشق حقیقیست که او را عشق پاک نامند
و بین (عشق و محبت) درجاتی است مرتبهٔ اول اتصال به محبوب است
یعنی رسیدن بمقام مشاهدهٔ حقتعالی بقلب و آخرش مقام فناء فی الله است
یعنی غرق شدن در بحر عظمت وجود حق جل و علا خلاصه آخر درجهٔ

معرفت و محبت بنده نسبت بحق تعالی این است که تمام قوی و مشاعر
در آئینهٔ موجودات نور احدی و وجود ازلی و ابدی را مشاهده
کند و بمقام تمکن و استقامت رسد بطوریکه طرفة العینی از خدا و از وجود
غافل نگردد البته آنوقت بروشنائی نور حقتعالی که در قلب او تابش نموده
نفوس زکیهٔ محمد و آل محمد سلام الله علیهم را میشناسد و باو تعالی آنها را دوست
میدارد حد کمال دوستی و اینکه صادق آل محمد ع در بعض احادیث
فرموده (بنا عبد الله و بنا عرف الله) یعنی بواسطهٔ ما عبادت کرده
شده است خدا و بواسطهٔ ما شناخته شده است خدا مقصود این است
که شناخته میشود خدا بشناختن ما و عبادت میشود خدا بطریق ارشاد
و هدایت ما و از این بیانات بخوبی معلوم شد که شناختن خداوند
شناختن امیر المؤمنین است و شناختن امیر المؤمنین علیه السلام شناختن
خداوند است کسی گمان نکند که شناختن حضرت امیر ع از جهت کمالات
بشریه بعینه شناختن حق تعالی است زیرا که اینطور نیست و خداوند
منزه و مبراست از صفات ممکنات بلکه مقصود اینستکه کسیکه آن
حضرت را از جهت ملکوتی و قرب معنوی بحق تعالی شناخت بعینه
خداوند جل شأنه را شناخته چگونه ما میتوانیم او را بجهت ملکوتی
و قرب معنوی بحقتعالی بشناسیم و اگر میتوانستیم پیغمبر ص و امام ع را
از این جهت بشناسیم خدا را هم میتوانستیم بدون توسط پیغمبر ص
و امام بشناسیم و در شناختن حق تعالی محتاج بارشاد آنها نبودیم
این مطلب صحیح است که شخص ما دامیکه چشم بصیرتش باز نشده و قلبش
بنور حق تعالی روشن نگشته نمیتواند امام و پیغمبر را بنورانیت یعنی
بجهات ملکوتیه و معنویه بشناسد چنانچه حق تعالی را هم ابتدائاً بدون
وساطت خلفایش نمیتواند بشناسد لکن چیزیکه در کار است

اینستکه در پیغمبر ص و امام ع دو جهت هست یکی جهت بشری که بآن
جهت با آنها سنخیت و اتحاد داریم و آنها را ملاقات میکنیم
و دیگر جهت ملکوتی و جنبهٔ ملکوتی ارتباط و قرب معنوی آنها است بحقتعالی
و ما وقتی میتوانیم اتصال معنوی پیدا کنیم و بشناسیم آنها را بنورانیت
که افعال و کردار آنها را سرمشق خود قرار دهیم و محبت و دوستی
آن بزرگواران را بر خود لازم شمریم و چون آنها قرب معنوی بحق ع
دارند ما هم بواسطهٔ آنها قرب معنوی و اتصال روحانی بحقتعالی
پیدا میکنیم در حدیث است که اتصال مؤمن بخداوند متعال زیادتر است
از شعاع خورشید بخورشید) و از برای اکثر خلق راهی بسوی معرفت الهی
حاصل نیست مگر بتوسط نفوس قدسیه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
و چنگ زدن بدامن فضل آنها و منقاد شدن حکم آنها و متابعت
کردن اوامر و نواهی الهی —— و اگر خواهی نور ولایت در قلب تو
پرتو افکن گردد نخستین بایستی با انقیاد و اطاعت حکم امام ع
درخت تلخ وجودت را پیوند زنی از درخت شیرین محبت و
ولایت آنوقت بآن نوریکه در باطنت ظهور و بروز کرد امام ع
را بنورانیت و ولایت مطلقه میشناسی و این است مقصود از
شناختن علی علیه السلام بنورانیت مقام نورانیت نیز چه
و بچه چیز شناخته میشود) مقام نورانیت ولایت مطلقهٔ امام است
و شناخته میشود بمقام ولایت و امامت که اینطور شناختن شناختن
خدا است بدانکه استفاده میشود از اخبار کثیره صریحاً و کنایة
نفوس قدسیه محمد و آل محمد ص از جهت شدت تجرد و روحانیت رحمت
واسعهٔ حق تعالی استند و حق تعالی بسبب وجود آنها خلق را ایجاد فرمود

وانها واسطهٔ تمام فیوضات الهی میباشند یعنی خداوند تمام
موجودات را از پرتو وجود انها خلق فرموده و در حدیث قدسی
خدا تعالی خطاب فرموده به پیغمبر اکرم صلعم که (لولاک لما خلقت الافلاک)
یعنی اگر تو نبودی خلق نمیکردم اسمانها را واینحدیث شامل حضرت امیر علیه السلام
هم میشود زیرا که خدای متعال در قران مجید در ایهٔ مباهله امیر المومنین علیه السلام را
بمنزله نفس وجان پیغمبر صلعم قرار داده پس هر فضیلتی غیر از مرتبه
رسالت را که پیغمبر صلعم دارا بود علی علیه السلام هم دارا بود والا صحیح نبود
که خداوند در قران اورا بمنزله نفس پیغمبر قرار دهد و علاوه در اخبار
کثیره از ائمه اطهار رسیده که خداوند اسمانها و زمین وجمیع موجودات
را از پرتو وجود ما خلق کرده و شناختن انحضرت بمقام نورانیت
که در حدیث سلمان وجندب خود حضرت امیر علیه السلام فرمود
(معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالنورانیة)
یعنی هر کس مرا شناخت بنورانیت خدا را شناخته و هر کس خدا را
شناخت مرا شناخته بنورانیت واین طور شناختن امام بعینه
شناختن حق تعالی است و همچنین دوست داشتن امام علیه السلام بمقام
روحانیت بعینه دوست داشتن حقتعالی است وازاینجا
که پیغمبر اکرم صلعم فرمود (هر کس علی را دوست داشت مرا دوست
داشته و هر کس مرا دوست داشت خدا را دوست داشته
در کلمات مکنونه مرحوم فیض چنین نقل میکند که خود حضرت امیر علیه السلام
بسلمان وابی ذر فرمود ای سلمان کامل نمیشود ایمان مومن تا انکه مرا
بنورانیت بشناسد وکسیکه شناخت مرا بنورانیت او مومنی است
که خداوند امتحان کرده است قلب اورا بایمان و سینه اورا وسعت
داده باسلام واورا بدینش عارف و بینا گردانیده وکسیکه

شناخت مرا بنورانیت او از شاکین است بعد از ان فرمود ای سلمان
شناختن من بنورانیت شناختن خداوند است و شناختن خداوند
شناختن من است بنورانیت واین طور شناختن دین خالص است
باز فرمود ای سلمان خداوند قرار داد مرا امین خود بر خلقش و قرار داد
مرا خلیفه خودش در زمین و شهرها و بندگانش و عطا فرموده بمن چیزی
که وصف کننده گان نتوانند وصف کنند آن را و عارفین نتوانند
بشناسند آن را اما اگر این طور مرا بشناسند انها مومنند بعد از ان
فرمود ای سلمان ما ستر خدائیم که پنهان نمیشود و ما نور خدائیم که خاموش نمیشود
و ما ان نعمت خدائیم که نمیتوانند کسی شکر ان نعمت را بنماید اول ما محمد
واخر ما محمد و وسط ما محمد است وکسیکه بشناسد ما را اینطور بتحقیق کامل
گردانیده است دین قیم را تا اخر حدیث در بعض کتب مجون اللآلی و غیره
از کتاب مناقب محمد بن یکی از کتابهای معتبره سنیهاست چنین نقل شده
که رسول الله صلی الله علیه واله فرمود یا علی تو وصی منی جنگیدن با تو
جنگیدن با من است و صلح کردن با تو صلح کردن با من است و تو امامی و پدر
یازده امام هستی وانها طاهر و معصوم میباشند و از انهاست مهدی
قائم عجل الله فرجه وان کسی است که زمین را پر میکند از عدل و درستی یا علی وای کسیکه
دشمن بدارد شما را اگر مردی تو را و اولاد تو را بجهت خدا دوست بدارد
خدا اورا محشور میکند با تو و اولاد تو و شما در درجات بلند با من هستید
و تو قسمت کننده بهشت و جهنم میباشی دوستانت را داخل بهشت میکنی
و دشمنانت را داخل جهنم وایضا مینویسد حدیثی که متفق علیه شیعه
و سنی میباشد در یکی از کتابهای معتبره سنی مینویسد که پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود
روزیکه قیامت برپا شود تختی از نور برای تو زده میشود و بر سر تو تاجی میباشد
که از شدت نوران نزدیک میشود اهل محشر کور شوند پس از جانب خدای عز وجل
ندا شنیده میشود که کجاست وصی محمد رسول الله صلعم تو گوئی حاضرم دو مرتبه
ندا میرسد داخل بهشت گردان کسانی را که دوست میداشتند تو را و داخل جهنم گردان

کسانی را که دشمن میدارند تو را یا علی تو قسمت کننده بهشت و جهنم میباشی
خلاصه محبت گوهر گرانبهائی است که در هر قلبی یافت شود صفات
محبوب را در خود جذب میکند وان یگانه چیزیست که سبب ربط
واتصال بین محب و محبوب خود میگردد وازاینجا معلوم میشود سر
حدیث نبوی صلعم که فرمود (روز قیامت هر کسی محشور میشود با انکه دوست
میداشت اورا) زیرا که علقه محبت باعث یگانگی واتحاد میشود
و یگانگی واتحاد سبب ان میگردد که بعضی از صفات در اینه قلب
محب جلوه گر گردد واین است سر انکه فرمود اگر بقدر خردلی محبت علی علیه السلام
در قلب کسی باشد اتش جهنم ضرر بوی نمیرساند بلی چگونه اتش میسوزاند
کسی را که پیوند کرده با دوستی از دوستان خدا اگر قطره ناچیزی خود را متصل
گرداند بدریای محیط البته موجود میگردد بوجود دریا و باقی میماند ببقاء
دریا واز افت حرارت خورشید محفوظ میماند واسم دریا را بخود
میگیرد و همچنین اگر نخ نازکی یا موی باریکی خود را بچسباند بطناب حکمی
بسبب ان طناب محکم میگردد یعنی موجود میگردد بوجود طناب واسم
طناب بخود میگیرد وان شخص دوم عالم امکان بچند جهت راهنما
و هدایت کننده شیعیان و محبان خود میباشد اول بقول و کلام و
مواعظ و نصایحش چنانچه کتب تواریخ و دفاتر پر است از کلمات
جان بخش خدائیش دوم بافعال حسنه و سیرت نیکو یش و مجاهدات
وابتهاجات و عبودیتش که هر کس متابعت و پیروی کرد اورا براه
نجات هدایت گردید و هر کس مخالفت ورزید در دریای ظلمت خود سری
هلاک گردید سوم باخلاق حمیده و صفات و ملکات ملکوتیه اش
که هر یک از افعال و ملکاتش سرمشقی است از برای دوستان خود که اگر
ترشحی از کوچکترین صفات حمیده اش برسد بدوستی از دوستانش
شراره اتش قوای حیوانیه اورا خاموش میگرداند و او محبوب
حق تعالی میگردد چهارم بحقیقت روحانیه اش و بارتباط

واستغراق وجودش در لجه بحر عظمت حق تعالی و بان جهت که گردیده
مظهر و نماینده جمیع صفات الهی عز اسمه جذب میکند و میکشاند
دوستان خود را بسوی حق تعالی خلاصه اثر دوستی و محبت
بدوستان خدا این است که بان قوهٔ محبت که منشاء این رابطه
اتصال و ربط وحدت بین محب و محبوب و متصف گردد
محب به بعض صفات محبوب وازاینجا معلوم میشود که
معیار صحیح شناخته شدن دوستان حضرت امیر علیه السلام
این است که بعضی از صفات حمیده و اخلاق ملکوتیه ان مولی در
اینه وجودش ظاهر و هویدا گردد و بسبب ان دوستی و محبت شخص
محب محبوب حق تعالی گردد و بواسطه او قرب جوار احدیت
پیدا کند این است سر انکه دوستی علی علیه السلام ایمان است
و دشمنی او کفر است پس معلوم شد که محبت یگانه چیزیست که انسان را از
پستی طبیعت باوج سعادت و رفعت ملکوتیه میکشاند
وصاحب کتاب نور العیون نقل میکند از میرزا محسن قدس سره
واو از مسند احمد حنبل و صحیح بیهقی و علامه حلی از صحیح ترمذی
و صحیح بیهقی و قاضی میبدی نیز در مفاتیح شرح دیوان و صاحب
روضة الواعظین همگی انها باندک مغایرتی چنین نقل میکنند که
حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه واله فرمود هر که میخواهد
(علم ادم علیه السلام و فهم نوح علیه السلام و حلم ابراهیم علیه السلام و هیبت موسی علیه السلام
و عبادت عیسی علیه السلام و زهد یحیی علیه السلام و جمال و سخاوت یوسف علیه السلام
و بهجت سلیمان علیه السلام و قوت داود علیه السلام را مشاهده کند نظر کند
بعلی بن ابیطالب علیه السلام و در تفسیر امام علیه السلام فرموده هر که خواهد جلال
ادم علیه السلام و حکمت شیث علیه السلام و شهرت ادریس علیه السلام و شکر و عبادت

نوح ع ووفا وخلت ابراهیم ع وبغض اعداء الله وخصومت
ودشمنی موسی ع بادشمنان خدا ومعاشرت ومحبت ودوستی
اوبادوستان خدا وعبادت عیسی ع را ببیند باید علی ع را ببیند
پس ازاین بیانات بادلهٔ عقلیه ونقلیه ثابت شد که مولی الموالی
امیر المؤمنین علیه السلام بجهاتے اشرف وافضل ازجمیع انبیاء
وپیغمبران کرام میباشد وجامع ان جهات دوچیز میباشد
یکے انکه چنانچه گفته شد ان بزرگوار دارای تمام فضایل ومناقب
جمیع انبیاء وپیغمبران کرام است (انچه خوبان همه دارند توتنها داری)
والبته هرکس دارای اندک فهم وشعوری باشد میفهمد کسیکه دارای
تمام فضایل باشد بهتر وافضل است ازکسیکه دارای بعض کمالات
باشد ومعنے فضل این است که صاحب ان نزد عقلاء بزرگ
شمرده شود وافضل کسے را گویند که دراو جهات فضل بیشتر
ازسایرین بوده باشد وبشهادت دوست ودشمن حضرت
امیر علیه السلام دارای تمام فضایل ومناقب است یعنے فاقد هیچ
صفت کمالے نبوده واخلاق ذاتے مثل علم حلم شجاعت قوت
فتوت وباقے صفات وملکات نفسانیه ونه خارج اعتباری
مثل حسب ونسب ازیکے علماء فضایل ان حضرت را پرسیدند
گفت چگویم درفضایل شخصے که دوستان ازترس وتقیه ودشمنان
ازحسد وکینه فضایل مناقب اورا کتمان نمودند وباینحال این
قدر فضایل او شهرت یافته که تمام عالم را فروگرفته دوم
ازجهاتیکه انحضرت افضل ازتمام انبیاء میباشد این است که مظهر اتم واینه
ونماینده جمیع صفات وکمالات حق تعالی است لیکن انبیاء غیر از خاتم
ختمی مرتبت که ان بزرگوار هم مظهر اتم ونماینده تمام اوصاف جلالیه
وجمالیه الهی عز اسمه میباشد باقی انبیا نماینده بعض صفات الوهیت بوده

شکے نیست درانکه پیغمبر خاتم صلے الله علیه واله ازجهت خاتمیت
وجهات دیگر افضل واشرف است ازتمام پیغمبران ع وان بزرگوار
ازجهت مقام ومرتبه اول (ما خلق الله) میباشد که خودش
فرموده (اوّل ما خلق الله نوری) یعنے من اول موجودی
هستم که ازمصدر الوهیت صادر گشته ام واو مظهر اتم و
اینهٔ سرتاپا ر وجود یگانه حق تعالی است یعنے تمام صفات
کمالیه حق تعالی در اینهٔ وجود مبارکش ظاهر وهویدا بود چنانچه فرمود
(من رانی فقد رای الحق) یعنے کسیکه مرا بطوریکه مظهر ونماینده
حقم ببیند خدارا دیده وبعد ازانکه معلوم شد که پیغمبر خاتم
صلے الله علیه واله اشرف است ازتمام مخلوقات اولین واخرین
حتی انبیاء اولو العزم معلوم میشود که حضرت امیر علیه السلام
هم اشرف ازجمیع انها میباشد زیرا خداوند حضرت امیر ع را در
ایهٔ مباهله بمنزله نفس وجان پیغمبر ص قرار داده واین است که پیغمبر
فرمود (علی جان من است علی گوشت وپوست وخون من است
علی ازمن است ومن ازعلی هستم وهرکس علی ع را دوست
داشت مرا دوست داشته وهرکس مرا دوست داشت
خدارا دوست داشته وهمان است که انحضرت فرمود (من
وعلی ع را خدا یتعالی ازنور واحد خلق کرد) ومادر عالم
روحانیت ونورانیت خدارا تقدیس وتسبیح میکردیم
تاانکه ان نور پاک دوقسمت گردید قسمتے درصلب عبد الله
قرار گرفت وقسمتے درصلب ابو طالب پس از انبیا
بخوبے معلوم شد که حضرت امیر ع اشرف ازجمیع انبیاء ومساوی با پیغمبر
خاتم ع میباشد درتمام فضایل وکمالات غیر ازجهت نبوت ورسالت

ونرجع الی القران اوّل الثقلین الذین ترکهما رسول الله ص
فنری تلک الشخصیة بارزة من محکم ایاته قال سبحانه وتعالی
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا
ندع ابنائنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا و
انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین) وقد اجمع
اهل القبلة کافة حتی الخوارج ان النبی ص لم یدع للمباهلة من
النساء سوی بضعته الزهراء ومن الابناء سوی سبطیه
وریحانتیه من الدنیا الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة
ومن الانفس سوی اخیه علی ع اذن علی ع نفس رسول الله ص
بنص الکتاب واجماع اهل القبلة وهذا هو الفضل الذی
تعنو له الجباه خضوعا وتطامن لدیه المفارق خشوعا و
یملاء الصدر رهبة واجلالا والعظمة التی ترمقها الابصار
وترکع امامها العظماء والشرف العظیم المشرق فی ذروة
الکاهل الاعبل ، یقول الزمخشری فی کشافه (وفیه دلیل
لاشیٔ اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء) وعموم
الانفس = الذی یشهد به الجمع المضاف ــ یشهد لنا
بانه سلام الله علیه صفوة الصفوة ولباب اللباب و
الخلاصة الصافیة من سائر النفوس درجلد ۹ بحار مجلسی ره
اقول وروی السید المرتضی رضی الله عنه فی کتاب الفصول
عن شیخه المفید ره انه قال وروی انه لما سار المامون
الی خراسان وکان معه الرضا علی بن موسی علیهما السلام

فبینما هما یسیران اذ قال له المامون یا ابا الحسن ع انی
فکرت فی شیٔ ففتح لی الفکر الصواب فیه فکرت فی امرنا
وامرکم ونسبنا ونسبکم فوجدت الفضیلة فیه واحدة
ورائت اختلاف شیعتنا فی ذلک محمولا علی الهوی
والعصبیة فقال له ابو الحسن الرضا ع ان لهذا الکلام جوابا
ان شئت ذکرته لک وان شئت امسکت فقال له
المامون انی لم اقله الا لاعلم ما عندک فیه قال له الرضا
انشدک الله یا امیر المؤمنین لو ان الله تعالی بعث
نبیه محمد ص فخرج علینا من وراء اکمة من هذه الاکام
یخطب الیک ابنتک کنت مزوجه اباها فقال یا
سبحان الله وهل یرغب احد عن رسول الله ص فقال
له الرضا افتراه کان یحل له ان یخطب الی قال فسکت
المامون هنیئة ثم قال انتم والله امس برسول الله ص
رحما قال الشیخ وانما المعنی فی هذا الکلام ان ولد عباس
یحلون لرسول الله کما یحلون له البعداء فی النسب وان
ولد امیر المؤمنین ع من فاطمة ع ومن امامة بنت زینب
ابنة رسول الله ص یحرمن علیه لانهن من ولده فی الحقیقة
فالولد الصق بالوالد واقرب واحرز للفضل من ولد العم
بلا ارتیاب بین اهل الدین وکیف یصح مع ذلک یتساووا
فی الفضل بقرابة رسول الله ص فنبهه الرضا ع علی هذا المعنی
واوضحه له قال وحدثنی الشیخ ادام الله عزه قال ایضا

قال قال المأمون يومًا للرضا أخبرني بأكبر فضيلة لأمير المؤمنين يدل عليها القرآن قال فقال له الرضا فضيلة في المباهلة قال الله جل جلاله فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين فدعا رسول الله ص الحسن والحسين عليهما السلام فكانا ابنيه فدعا فاطمة ع فكانت في هذا الموضع نساؤه فدعا أمير المؤمنين ع فكان نفسه بحكم الله عز وجل فقد ثبت أنه ليس أحد من خلق الله تعالى أجل من رسول الله وأفضل فوجب أن لا يكون أحد أفضل من نفس رسول الله بحكم الله تعالى قال فقال له المأمون أليس قد ذكر الله تعالى الأبناء بلفظ الجمع وإنما دعا رسول الله ابنيه خاصة وذكر النساء بلفظ الجمع وإنما دعا رسول الله ابنته وحدها فلا جاز أن يذكر الدعا لمن هو نفسه ويكون المراد نفسه في الحقيقة دون غيره فلا يكون لأمير المؤمنين ما ذكرت من الفضل قال فقال الرضا ليس يصح ما ذكرت يا أمير المؤمنين وذلك أن الداعي إنما يكون داعيًا لغيره كما أن الآمر آمر لغيره ولا يصح أن يكون داعيًا لنفسه في الحقيقة كما لا يكون آمرًا لها في الحقيقة وإذا لم يدع رسول الله رجلًا في المباهلة إلا أمير المؤمنين فقد ثبت أنه نفسه التي عناها الله سبحانه في كتابه وجعل حكمه ذلك في تنزيله قال فقال المأمون إذا ورد الجواب سقط السؤال

در تفسير مقتنيات الدرر قوله تعالى يا نساء النبي لستن كأحد من النساء إن اتقيتن فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض وقلن قولًا معروفًا وقرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى وأقمن الصلوة وآتين الزكوة وأطعن الله ورسوله إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرًا واذكرن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله والحكمة إن الله كان لطيفًا خبيرًا ثم أظهر سبحانه فضلهن على ساير النساء بقوله يا نساء النبي ولم يقل كواحد من النساء لأن أحد نفي للعام أي ليس قدركن كقدر غيركن من النساء وأنتن أكرم النساء وإنا بكن أرحم وثواب عملكن أعظم لمكانكن من رسول إن اتقيتن الله وشرط لهن هذا الشأن بشرط التقوى فإن الأكرم عند الله هو الأتقى قوله فلا تخضعن بالقول فأدبهن الله بكل قبيح ومنعهن عن مقدماته وهي المحادثة مع الرجال بالرقة أي لا ترققن القول ولا تلن الكلام مع الرجال ولا تخاطبن الأجانب مخاطبة يؤدي إلى طمعهم فيطمع الذي في قلبه مرض وفجور وشهوة فإن ذلك أبعد من الطمع لأهل الريبة وقلن قولًا معروفًا مستقيمًا جيلًا بريئًا من التهمة موافقًا للدين وقرن في بيوتكن أمرهن بالاستقرار في بيوتهن أي اثبتن في منازلكن والزمنها وإن كانت مادة الكلمة من وقر يقر فمعناه كن من أهل الوقار والسكينة ولا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى أي لا تخرجن على عادة النساء اللاتي في الجاهلية ولا تظهرن زينتكن كما

كن يظهرن ذلك والتبرج إظهار المرأة محاسنها مأخوذ من البرج وهو السعة في العين وقيل التبرج التبختر والتكبر في المشي وقيل هو أن تلقي الخمار على رأسها ولا تشده فتواري قلائدها وقرطها فيبدو ذلك منها والمراد بالجاهلية الأولى ما كان قبل الإسلام وقيل ما كان بين آدم ونوح ثمانمائة سنة وقيل ما بين عيسى ومحمد وقيل برج الجاهلية الأولى أنهم كانوا يجوزون أن تجمع امرأة واحدة زوجًا وخلا فتجعل لزوجها نصفها الأسفل وتجعل لزوجها ولخلها نصفها الأعلى يقبلها ويعانقها ثم قال سبحانه وأقمن الصلوة أي الأداء في أوقاتها وشرائطها وآتين الزكوة المفروضة في أموالكن وأطعن الله ورسوله فيما يأمركن به وينهاكن عنه ثم قال إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرًا والرجس عمل الشيطان وما ليس لله فيه رضى والتعريف في البيت للعهد والمراد به بيت النبوة والرسالة والعرب تسمي ما يلتبس به بيتا ولهذا سموا الأنساب بيوتًا فقالوا بيوتات العرب يريدون النسب قال الشاعر
ألا يا بيت بالعلياء بيت ولولا حب أهلك ما أتيت
وقيل البيت بيت الحرام وقيل البيت مسجد رسول الله وأهله من مكنه رسول الله فيه ولم يخرجه ولم يسد بابه وقد اجتمعت الأمة بأجمعها على أن المراد بأهل البيت في الآية أهل بيت نبينا ثم اختلفوا فقال عكرمة أراد أزواج النبي وقال أبو سعيد الخدري وأنس بن مالك وواثلة بن الأسقع وعايشة وأم سلمة أن الآية مختصة برسول الله وعلي وفاطمة

والحسن والحسين ع وإنما ترك خطاب المؤمنات وخاطب بخطاب المذكرين بقوله ليذهب عنكم الرجس القمي قال ثم انقطعت مخاطبة النساء وخاطب أهل بيت الرسول فقال إنما يريد الله الآية وعن الباقر عليه السلام قال نزلت هذه الآية في رسول الله وعلي وفاطمة والحسن والحسين وذلك في بيت أم سلمة زوجة الرسول ص فدعا رسول الله ص أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين ثم ألبسهم كساء له خيبري ودخل معهم فيه ثم قال اللهم هؤلاء أهل بيتي الذي وعدتني فيهم ما وعدتني اللهم أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرًا فقالت أم سلمة وأنا معهم يا رسول الله قال أبشري يا أم سلمة فإنك على خير وعن زيد بن علي بن الحسين أن جهالًا من الناس يزعمون أنه إنما أراد الله بهذه الآية أزواج النبي وقد كذبوا وأثموا وأيم الله أنه لو عنى سبحانه أزواج النبي لقال ليذهب عنكن الرجس ويطهركن تطهيرًا ولكان الضمير مؤنثًا كما قال اذكرن ما يتلى في بيوتكن ولا تبرجن تبرجن ولستن كأحد من النساء والعياشي عن الباقر عليه السلام ليس شيء أبعد من عقول الرجال في تفسير القرآن إن الآية تنزل أولها في شيء وأوسطها في شيء وآخرها في شيء ثم قال إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويطهركم تطهيرًا من ميلاد الجاهلية ومن الذنوب والمعاصي ويلبسكم خلع الكرامة وفي الكافي عن الصادق عليه السلام في هذه الآية قال يعني الأئمة وولايتهم من دخل فيها دخل في بيت النبي وعنه ع عن النبي ص أنه قال في حديث أوصيكم بكتاب الله وأهل بيتي فإني سألت الله أن لا يفرق بينهما حتى

يورد هما على الحوض فاعطانى ذلك وقال لا تعلموهم فانهم
اعلم منكم وقال ص انهم لن يخرجوكم عن باب هدى ولن
يدخلوكم فى باب ضلالة وقال لو سكت رسول الله ولم
يبين من اهل بيته لادعاها ال فلان وال فلان
ولكن الله انزل فى كتابه انما يريد الله الاية وكان على
وفاطمة والحسن والحسين فادخلهم رسول الله تحت الكساء
فى بيت ام سلمة ثم قال اللهم ان لكل نبى اهلا وثقلا و
هؤلاء اهل بيتى وثقلى فقالت ام سلمة الست من اهلك
فقال ع انك على خير ولكن هؤلاء اهل بيتى وقال فى اخر
الحديث الرجس هو الشك والله لا نشك فى ربنا ابدا
وفى العلل عن الصادق ع نزلت هذه الاية فى النبى وامير
المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين فلما قبض الله نبيه كان
امير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين ثم وقع تاويل قوله
تعالى واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض لهم وكان على بن
الحسين ثم جرت فى الائمة من ولده الاوصياء فطاعتهم طاعة
الله ومعصيتهم معصية الله وبالجملة فالروايات فى نزول
هذه الاية فى شأن الخمسة من طريق الخاصة والعامة اكثر من
ان تحصى مثل الثعلبى وقد روى فى المجمع من طريق العامة
منها ما ذكر من اراده فليطلبه هناك واستدلت الشيعة
على اختصاص الاية بهذه الخمسة الطاهرة بان قالوا ان لفظة
انما محققة لما اثبت بعدها نافية لما لم يثبت فان قول
قول القائل انما لك عندى درهم وانما فى الدار زيد
يقتضى انه ليس عنده سوى الدرهم وليس فى الدار سوى زيد

واذا تقرر هذا فلا يخلو الارادة ان يكون ارادة محضة او
الارادة التى تتبعها التطهير واذهاب الرجس ولا يجوز
الوجه الاول لان الله اراد من كل مكلف هذه الارادة
المطلقة ولا اختصاص لها باهل بيت دون ساير الخلق
والمكلفين ولان هذا القول يقتضى المدح والتعظيم
لشانهم بغير شك وشبهة ولا مدح واختصاص فى الارادة
المجردة فثبت الوجه الثانى وايضا قد اتفقوا ان هذه الارادة
قد وقعت لان عصمتهم ثبتت بالاجماع من جميع العقلاء
وقد علمنا ان من عدا هؤلاء من اهل البيت غير مقطوع
فى عصمته ثبت ان الاية مختصة لهم لبطلان تعلقها
بغيرهم حيث لم يقطع بعصمة غيرهم ومتى قيل ان صدر الاية
وما بعدها فى الازواج فالجواب ان هذا امر لا ينكره
من عرف عادة الفصحاء واهل المحاورة فى الكلام لانهم
يذهبون من خطاب الى غيره ويعودون اليه والقران مملو
من ذلك وكذلك كلام العرب مثل الجمل الواقعة فى الكلام
انتهى ثم عاد سبحانه الى ذكر حكم الازواج فقال واذكرن
ما يتلى فى بيوتكن من ايات الله والحكمة المعنى واشكرن الله
اذ صيركن فى بيوت يتلى فيها الوحى والقران والسنة وقيل
المعنى احفظن ما يتلى عليكن من القران لتعملن بموجبه وهذا
حث لهن على حفظ القران والسنة ومذاكرتهن بهما والخطاب
وان كان لهن فغيرهن يشاركهن فيه لان بناء الشريعة
على القران والسنة ان الله كان لطيفا باوليائه خبيرا بجميع
اعمال خلقه فيامرهم بفعل فيه صلاحهم وينهاهم عن ما
فيه فسادهم = فى خصال الصدوق باسناده عن
عبد الله بن دينار عن ام هانى بنت ابى طالب عليها السلام

قالت قال رسول الله صلى الله عليه واله اظهر الله تبارك وتعالى
الاسلام على يدى وانزل الفرقان على وفتح الكعبة
على يدى وفضلنى على جميع خلقه وجعلنى فى الدنيا
سيد ولد ادم وفى الاخرة زين القيمة وحرم دخول
الجنة على الانبياء حتى ادخلها انا وحرمها على اممهم
حتى تدخلها امتى وجعل الخلافة فى اهل بيتى من
بعدى الى يوم ينفخ فى الصور فمن كفر بما اقول فقد
كفر بالله العظيم فى امالى الصدوق حدثنا محمد بن على
ماجيلوه قال حدثنى عمى القسم عن احمد بن هلال
عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد قال سمعت
ابا عبد الله الصادق عليه السلام يقول اتى يهودى الى
النبى ص فقام بين يديه يحد النظر اليه فقال يا يهودى
ما حاجتك فقال انت افضل ام موسى بن عمران
النبى الذى كلمه الله وانزل اليه التوراة والعصا وفلق
له البحر واظله بالغمام فقال النبى ص انه يكره للعبد
ان يزكى نفسه ولكنى اقول ان ادم لما اصاب
الخطيئة كانت توبته ان قال اللهم انى اسئلك
بحق محمد وال محمد لما غفرت لى فغفرها الله له وان
نوحا لما ركب فى السفينة وخاف الغرق قال اللهم
انى اسئلك بحق محمد وال محمد لما انجيتنى فنجاه الله
عنه وان ابراهيم ع لما القى فى النار قال اللهم

انى اسئلك بحق محمد وال محمد لما انجيتنى منها فجعلها
الله عليه بردا وسلاما وان موسى لما القى عصاه
واوجس فى نفسه خيفة قال اللهم انى اسئلك بحق
محمد وال محمد لما امنتنى فقال الله جل جلاله
لا تخف انك انت الاعلى يا يهودى ان موسى لو
ادركنى ثم لم يؤمن بى وبنبوتى لم ينفعه ايمانه شيئا
ولا نفعته النبوة يا يهودى من ذريتى المهدى
اذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدمه وصلى خلفه
فى تفسير على بن ابراهيم حدثنا على بن جعفر قال حدثنى
محمد بن عبد الله الطائى قال حدثنا محمد بن ابى عمير قال
حدثنا حفص الكناسى قال سمعت عبد الله بن بكير الرجانى
قال قال لى الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام اخبرنى
عن رسول الله ص كان عاما للناس بشيرا اليس قد
قال الله فى محكم كتابه وما ارسلناك الا كافة للناس
لاهل الشرق والغرب واهل السماء والارض من الجن
والانس هل بلغ رسالته اليهم كلهم قلت لا ادرى قال
يا بن بكير ان رسول الله لم يخرج من المدينة فكيف
ابلغ الشرق والغرب قلت لا ادرى قال ان الله
تبارك وتعالى امر جبرئيل فاقتلع الارض بريشة من
جناحه ونصبها لمحمد ص وكانت بين يديه مثل راحته
فى كفه ينظر الى اهل الشرق والمغرب ويخاطب كل قوم
بالسنتهم ويدعوهم الى الله والى نبوته بنفسه فما
بقيت قرية ولا مدينة الا دعاهم النبى بنفسه

في مصباح الكفعمي زيارة اخرى له صلى الله عليه وآله وسلم
السلام على رسول الله امين الله على وحيه وعزائم امره
الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهيمن على
ذلك كله ورحمة الله وبركاته السلام على صاحب
السكينة المدفون بالمدينة السلام على المنصور
المؤيد السلام على ابي القاسم محمد ورحمة الله وبركاته
اى لما سبق من الملل قوله والفاتح لما استقبل وفى بعض
الادعية لما انغلق اى لما انغلق من امر الجاهلية
ولما انغلق من امر التوحيد والمعارف والحكم والعلوم تمت
السكينة من السكون الفعيلة يعنى السكون الذي هو وقار
لا سكون الذى هو ضد الحركة قاله الهروى وقال الهروى
في قوله في قوله سكينة من ربكم اى سكون لقلوبكم وطمانينة
وقال الطبرسى قوله تعالى في برائة ثم انزل الله سكينته
اى رحمته التى تسكن اليها النفس ويزول معه الخوف تمت
در سوره احزاب واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك
ومن نوح وابراهيم وموسى وعيسى بن مريم واخذنا منهم
ميثاقا غليظا روى على بن ابراهيم عن ابي عبد الله عليه السلام
قال فاول ما اخذ الله تعالى الميثاق على الانبياء له
بالربوبية وهو قوله واذ اخذ الله من النبيين ميثاقهم
فذكر جملة الانبياء ثم ابرز افضلهم بالاسامى فقال
ومنك يا محمد فقدم رسول الله لانه افضلهم ومن

نوح وابراهيم وموسى وعيسى بن مريم فهولاء الخمسة افضل
الانبياء و رسول الله افضلهم ازبراى رسول اكرم
صلى الله عليه وآله وسلم مقامات چندیست مقام بيان ومعانى
وابواب وامامت مقام اول مقام لاهوتیست كه در مرتبه
فوادست (فؤاد يعنى باطن قلب است وقيل لغشاء) كه جهت
عاليه از عقل كلى است واين مقام لى مع الله وقت (اى وقت
قليل چرا كه تنوين جهت قلت است) لا يسعنى فيه ملك مقرب
و لا نبى مرسل است واين مقام مقامى است كه منحدر ميشود بسوى او
سيول فيوضات الهية ونميرسد باساحت ان طيور عقولات
امت (خيمه بالا زد چنان كز رفعتش زاهد شد كشته سد
راه عقول) ومقام دويم مقام جبروتيست واين مرتبه عقل
كلى است بنفسه از حيث انكه اين مقام مقام حقيقت محمديه است
ومقام اول ما خلق الله العقل است واين محل اجتماع فيوضات
ساريه است وجبرئيل وساير ملائكه وحملهء عرش دون اين
مرتبه است اين است كه نيست باين مقام جبرئيل ميكويد
لو دنوت انملة لاحترقت اگر يك سر موى برتر پرم
فروغ تجلى بسوزد پرم چه خوش گفت احمد بكشايدان برجليل
تا ابد مدهوش ماند جبرئيل مقام سيم مقام ملكوتيست
واين مرتبه نفس كليه است وجبرئيل از اهل اين مرتبه است
ومقام چهارم مقام ناسوتيست واين مرتبه جسم كلى است

در مرتبه بشريت ونبوت وتبليغ احكام الهيه از صفات اين مرتبه است
وان مقام ان انا الا بشر مثلكم يوحى الى انما الهكم اله واحد
گر بظاهر مثلكم باشد بشر با دل يوحى الى ديده ور دیگر ز احمد
تا احد يك ميم فرق است ولى عالم درين يك ميم غرق است
وبشريت انور هم اعلا مرتبه بشريت است ونوريت بشريت او
هم سواى بشريت عامهء ناس است واين مراتب مذكوره سارى وجارى
است در باقى چهارده معصوم وايشان هم از اجزاء اين دائره
وسكان اين رتبهء ساميه اند اگرچه بعضى بر بعض مقدمند در مرتبه
(لهم حالة هم هو وهو هم وهم هم وهو هو من دون
اتحاد وحلول) با وجود اتحاد ذوات ايشان في الحقيقة مثل تقدم
سراج مشتعل اولا بر سراج مشتعل منه ثانيا چنانچه امير المؤمنين عليه السلام
خود فرمود انا من محمد كالضوء من الضوء ورسول اكرم
فرمود كنت انا وعلى من نور واحد ودر حديثى ديگر نقل از او عليه
نقل كرده كه رسول اكرم فرمود كنت انا وعلى نورا بين يدي الرحمن
قبل ان يخلق عرشه باربعة عشر الف عام في امالى الصدوق
عن جابر بن عبد الله الانصارى قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله
فقال ايها الناس من ابغضنا اهل البيت بعثه الله
يوم القيامة يهوديا قال قلت يا رسول الله وان صام وصلى
وزعم انه مسلم فقال وان صام وصلى وزعم انه مسلم

بسم الله الرحمن الرحيم
كتبت يا مولاى صلوات الله عليك مستغيثا وشكوت ما نزل بي مستجيرا
بالله عز وجل ثم بك من امر قد دهمنى واشغل قلبى واطال فكرى وسلبنى
بعض لبى وغير خطير نعمة الله عندى اسلمنى عند تخيل وروده الخليل
وتبرء منى عند ترائى اقباله الى الحميم وعجزت عن دفاعه حيلتى وخاننى
في تحمله صبرى وقوتى فلجات فيه اليك وتوكلت في المسئلة لله جل ثناؤه
عليه وعليك في دفاعه عنى علما بمكانك من الله رب العالمين ولى التدبير
ومالك الامور واثقا بك في المسارعة في الشفاعة اليه جل ثناؤه في امرى
متيقنا لاجابته تبارك وتعالى اياك باعطاء سؤلى وانت يا مولاى جدير
بتحقيق ظنى وتصديق املى فيك في امرى كذا وكذا
بجاى كذا وكذا حاجات خود را بنويسد

فيما لا طاقة لى بحمله ولا صبر لى عليه وان كنت مستحقا له ولاضعافه بقبيح افعالى
وتفريطى في الواجبات التى لله عز وجل فاغثنى يا مولاى صلوات الله
عليك وعند اللهف وقدم المسئلة لله عز وجل في امرى قبل حلول
التلف وشماتة الاعداء فبك بسطت النعمة على واسئل الله
جل جلاله لى نصرا عزيزا وفتحا قريبا فيه بلوغ الامال وخير المبادى
وخواتيم الاعمال والامن من المخاوف كلها في كل حال انه جل ثناؤه
لما يشاء فعال وهو حسبى ونعم الوكيل في
المبدء والمال

فی تفسیر جامع الجوامع شهد الله الی سریع الحساب شبّه سبحانه دلالته علی وحدانیته بالافعال التی لا یقدر علیها غیره والایات الناطقة بتوحیده مثل سورة الاخلاص وایة الکرسی وغیرهما بشهادة الشاهد فی البیان والکشف وکذلک اقرار الملائکة واولوا العلم بذلک قائما بالقسط مقیما للعدل فیما یقسم للعباد من الاجال والارزاق وفیما یأمر به علی عباده من الانصاف والعمل علی التسویة فیما بینهم وانتصابه علی انه حال مؤکدة من اسم الله کقوله وهو الحق مصدقا وقوله ان الدین عند الله الاسلام جملة مستأنفة مؤکدة للجملة الاولی والفائدة فیه ان قوله لا اله الا الله توحید وقوله قائما بالقسط تعدیل فاذا اتبعه قوله ان الدین عند الله الاسلام فقد اذن ان الاسلام هو العدل والتوحید وهو الدین عند الله وما عداه فلیس من الدین وقرء بالفتح علی انه بدل من الاول کانه قال شهد الله ان الدین عند الله الاسلام والذین اوتوا الکتاب هم الیهود والنصاری واختلافهم انهم ترکوا الاسلام من بعد ما جاءهم العلم انه الحق فثلثت النصاری وقالت الیهود عزیر ابن الله واختلف الفریقان فی نبوة محمد صلی الله علیه واله وقد وجدوا نعته فی کتبهم وجاءهم العلم بانه رسول الله ونبیّه بغیا بینهم ای حسدا بینهم وطلبا منهم للریاسة لا شبهة فی الاسلام ومن یکفر بایات الله ای بالقران والتوراة والانجیل وما فیهما من صفة محمد فان الله سریع الحساب لا یفوته شیء من اعمالهم

فی مجمع البیان وقیل معنی قوله قائما بالقسط انه یقوم باجراء الامور وتدبیر الخلق وجزاء الاعمال بالعدل کما یقال فلان قائم بالتدبیر ای یجری افعاله بالاستقامة وانما کرر قوله لا اله الا هو لانه بیّن بالاول انه المستحق للتوحید لا یستحقه سواه وبالثانی انه القائم برزق الخلق وتدبیرهم بالعدل لا ظلم فی فعله

فی المصباح المقسط هو العادل فی حکمه الذی لا یجور والقسط بالکسر العدل ومنه قوله تعالی قائما بالقسط وقوله ذلکم اقسط ای اعدل واقسط اذا عدل وقسط اذا جار ومنه واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا در مجمع البحرین قال الهمدانی فی کتاب الالفاظ الانداد والاضداد والاکفاء والنظراء والاشباه والاقران والاشکال نظائر وعن الراغب الند یقال فیما یشارک فی الجوهر فقط والشکل یقال فیما یشارک فی القدر والمساحة والشبیه یقال فیما یشارک فی الکیفیة فقط والمثل عام فی الالفاظ کلها ایضا در مجمع البحرین قوله لا تدرکه الابصار ای لا تراه الابصار وهو یراها وهو اللطیف الخبیر والدرک بالتحریک ویسکن ایضا اللحاق والتبعة ومنه الدعاء واعوذ بک من درک الشقاء بالفتح والمد الشقاوة التی هی خلاف السعادة ومنه ما الحقک من درک فعلی خلاصه ای تبعه والادراک اللحوق یقال مشیت حتی ادرکته

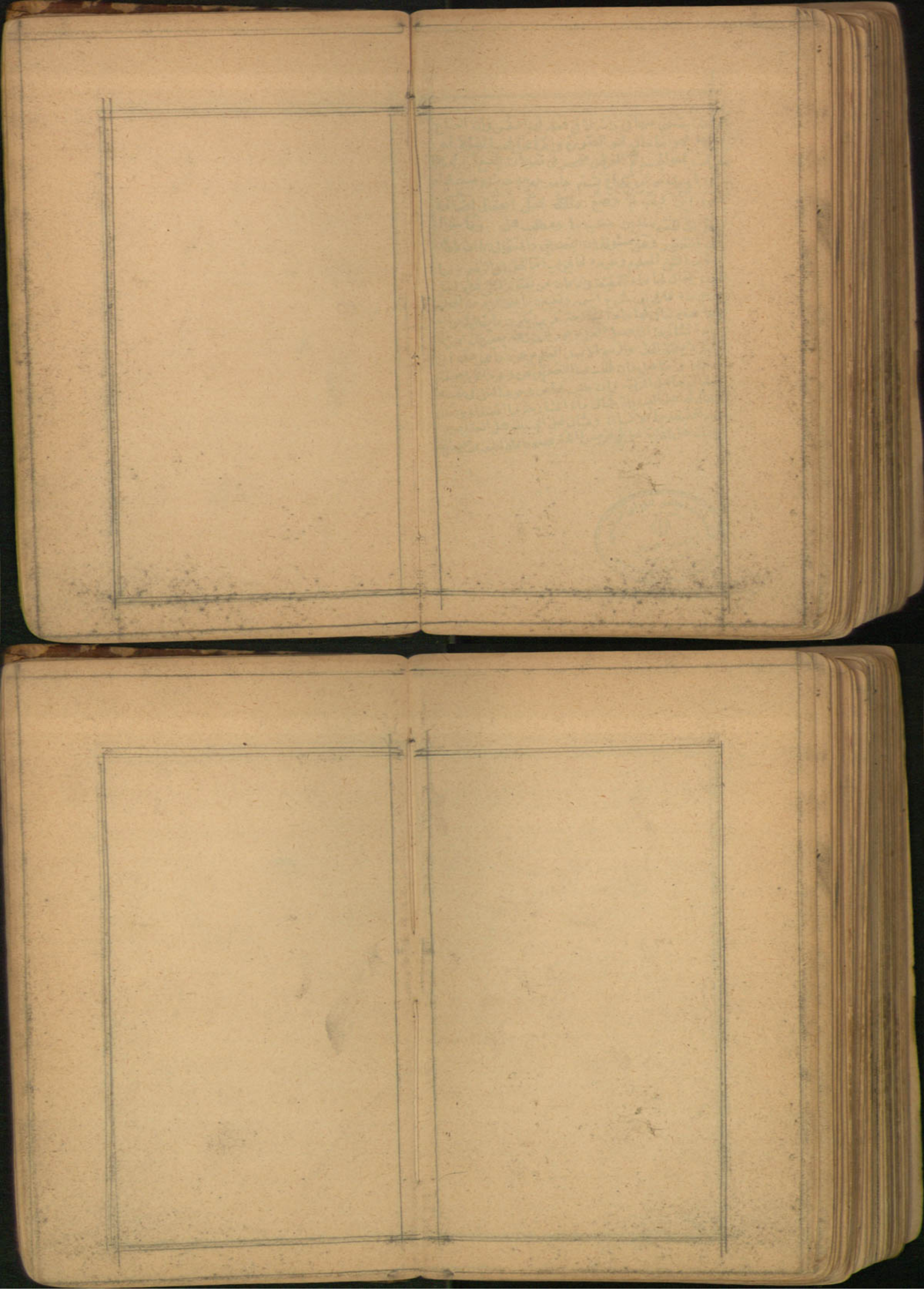
الفرق بین الکل والکلی من اربعة اوجه احدها ان الکل یتقوم باجزائه والکلی لا یتقوم بجزئیاته وثانیها ان الکل موجود فی الخارج والکلی موجود فی الذهن وثالثها ان الاجزاء متناهیة والجزئیات غیر متناهیة ورابعها ان الکل غیر محمول علی اجزائه والکلی محمول علی جزئیاته

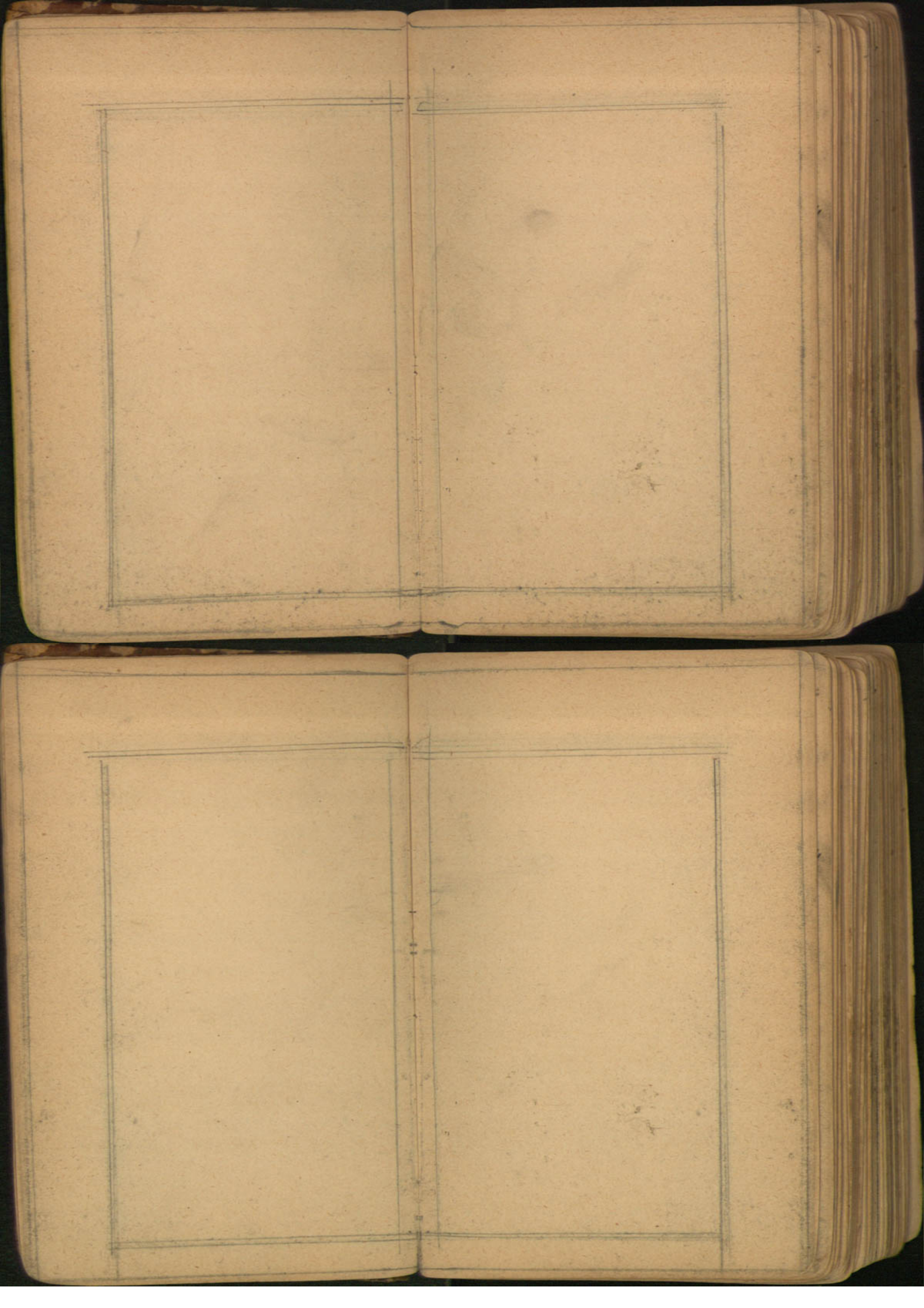
اعلم ان الموجود ان اقتضی الوجود لذاته فهو الواجب وان اقتضی الوجود لغیره فهو الممکن الممکن ان احتاج الی موضوع فهو العرض وان لم یحتج الیه فهو الجوهر ثم الجوهر ان استغنی عن المادة فی ذاته وفعله فهو العقل وان استغنی منها فی ذاته لا فی فعله فهو النفس وان احتاج الیها فهو اما حال فهو الصورة واما محل فهو الهیولا او مرکب فهو الجسم ثم العرض منحصر فی مقولات التسع در این شعر جمع [illegible]

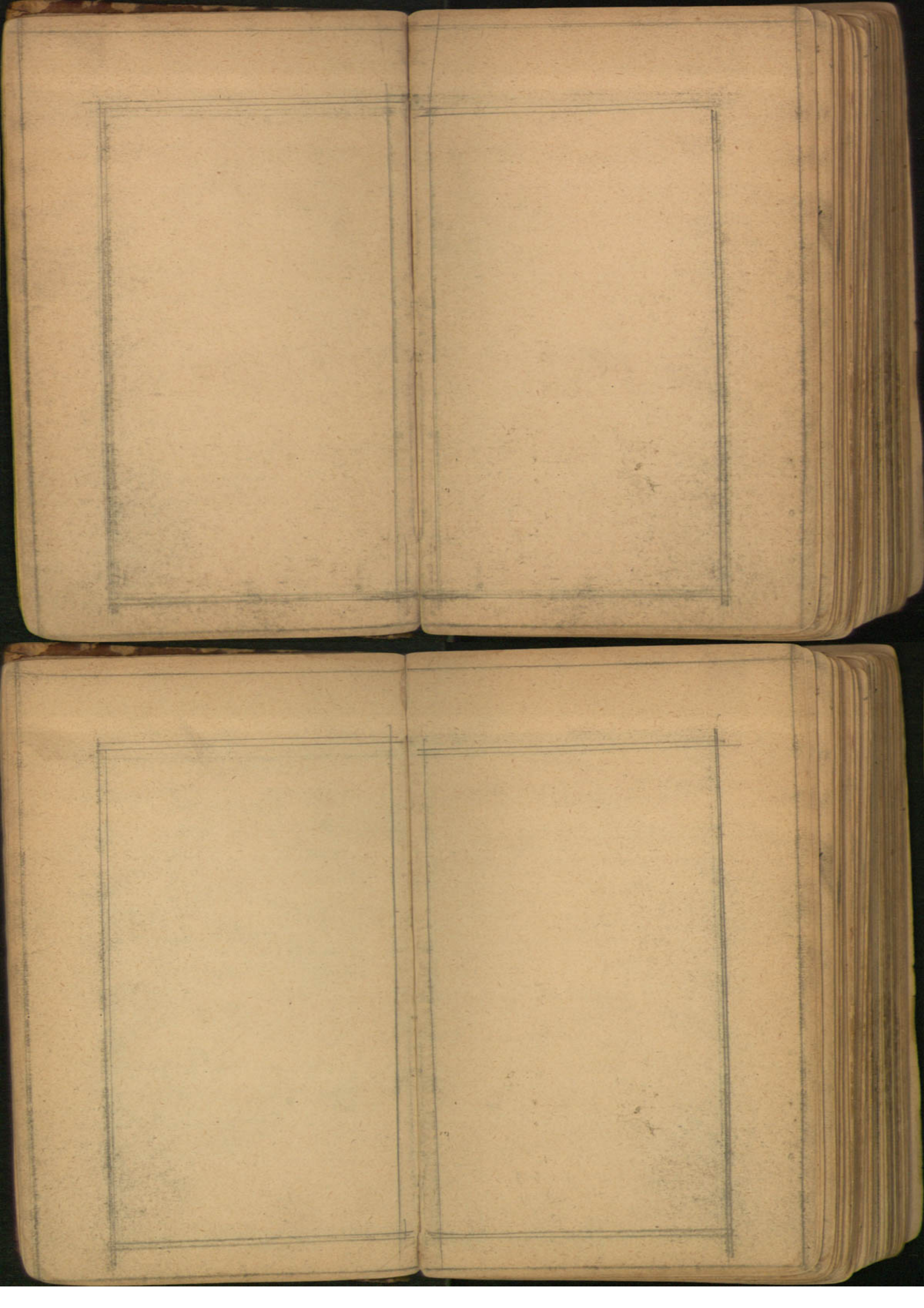
ذی با پسری خوش بیکی باغ نشسته جامه بدربدم جرشلم مست غم او

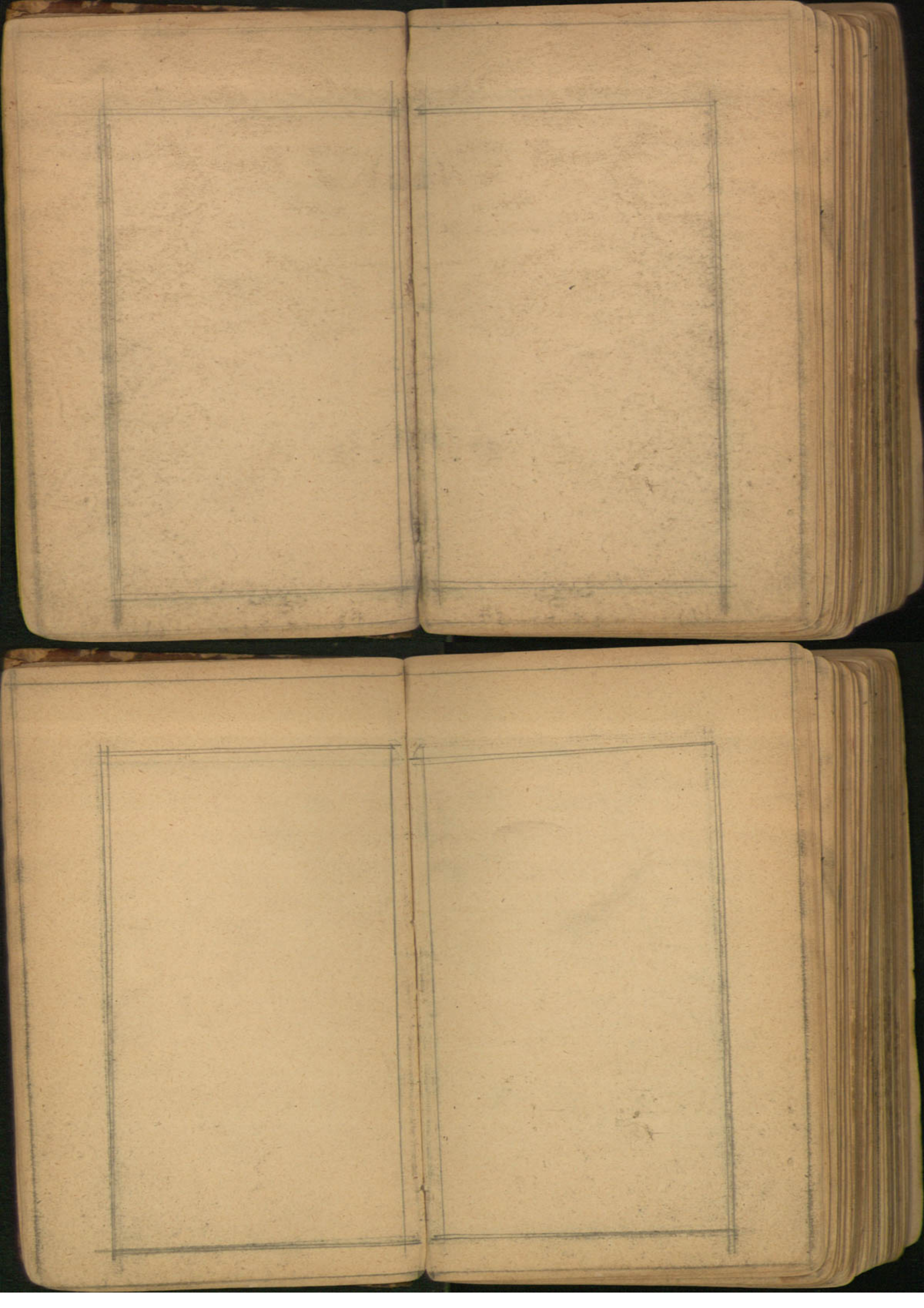
متی این کیف کم وضع ملک فعل انفعال اضافة

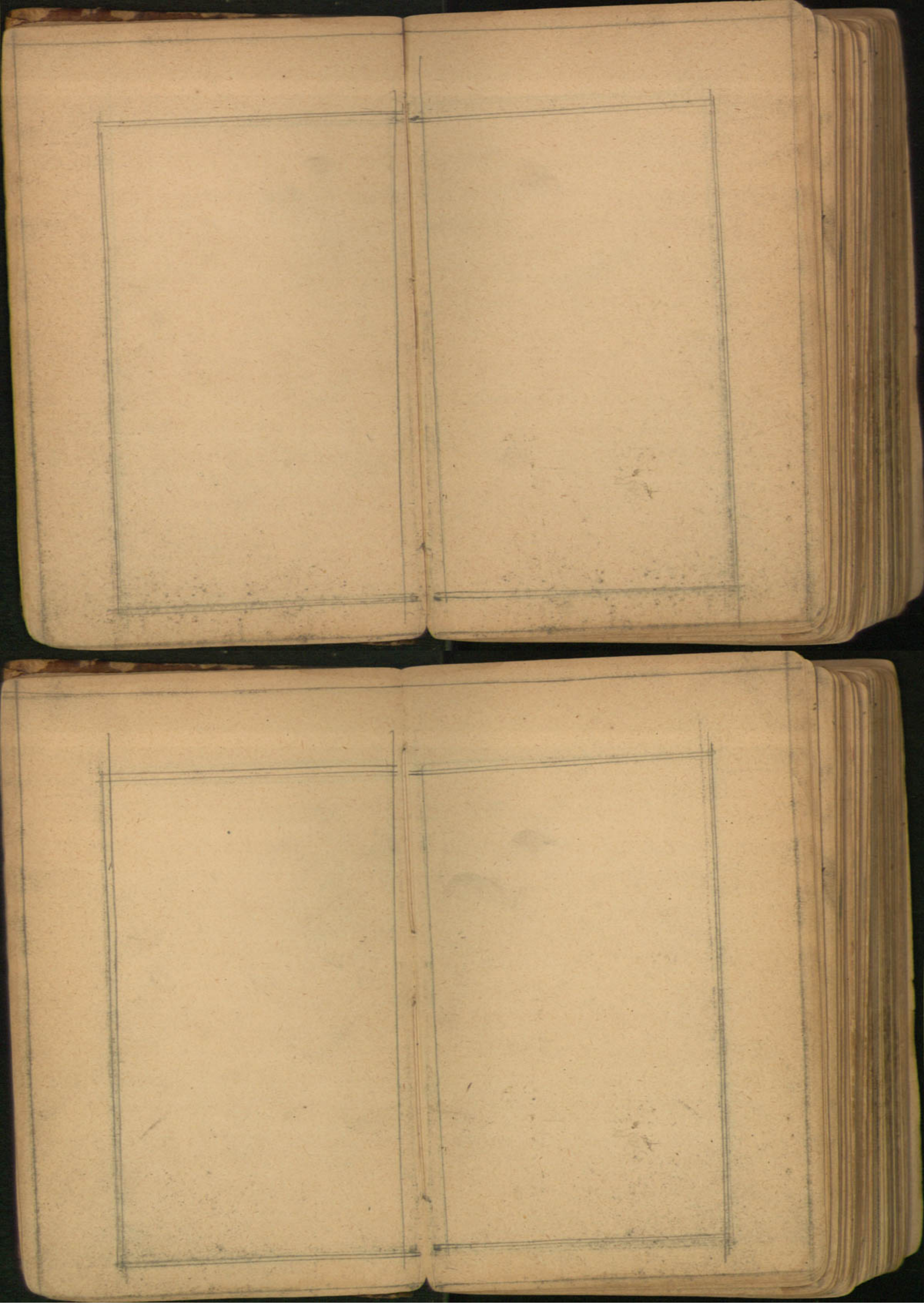
اعلم ان للقوم مطلبین مطلب ما ومطلب هل وما سؤال عن التصور وهل سؤال عن التصدیق والسؤال بما ان کان عن تصور الشیء المعلوم وجوده فالجواب اما الحد او الرسم وما هذه یقال لها ماء الحقیقة وان کان عن تصور الشیء قبل العلم بوجوده فالجواب شرح اسمه وتعیین ما هو المراد من لفظه وما هذه یقال لها ماء الشارحة فربما یکون ما یقال فی جواب ماء الشارحة اذا حصل العلم بوجود المسئول عنه یصیر حدا او رسما فانه لا یطلق الحد والرسم الا بعد العلم بوجود ما هو حد او رسم له واما هل فان طلب بها التصدیق عن وجود الشیء بصفة فیقال لها هل المرکبة وان طلب بها عن وجود الشیء فی نفسه فیقال لها هل البسیطة مثال ماء الشارحة ما العنقا ومثال ماء الحقیقة ما الانسان ومثال هل البسیطة هل العقل موجود ومثال هل المرکبة هل الجوهر جنس لما تحته فهذه قاعدة لطیفة یجب فهمها فافهم

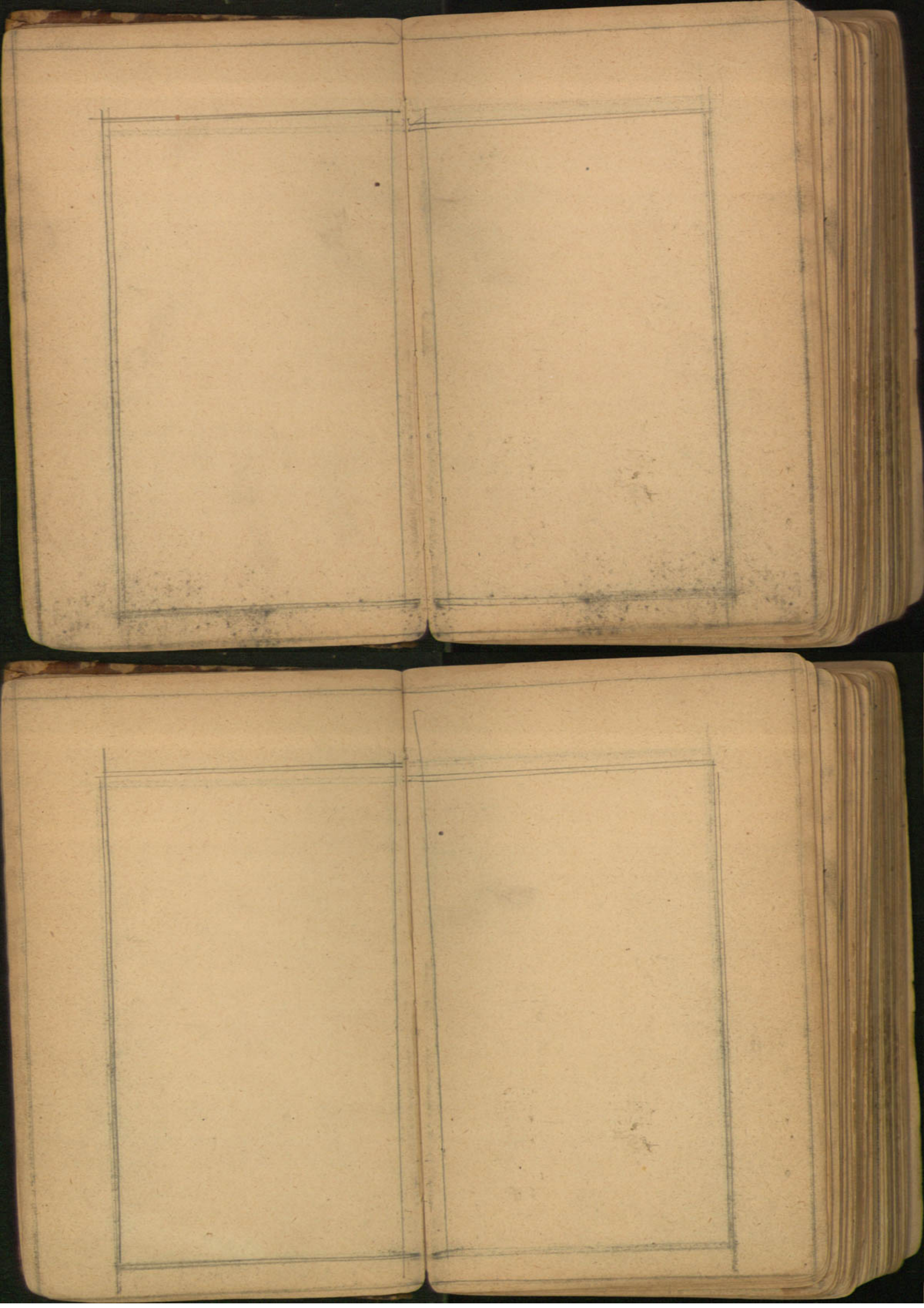


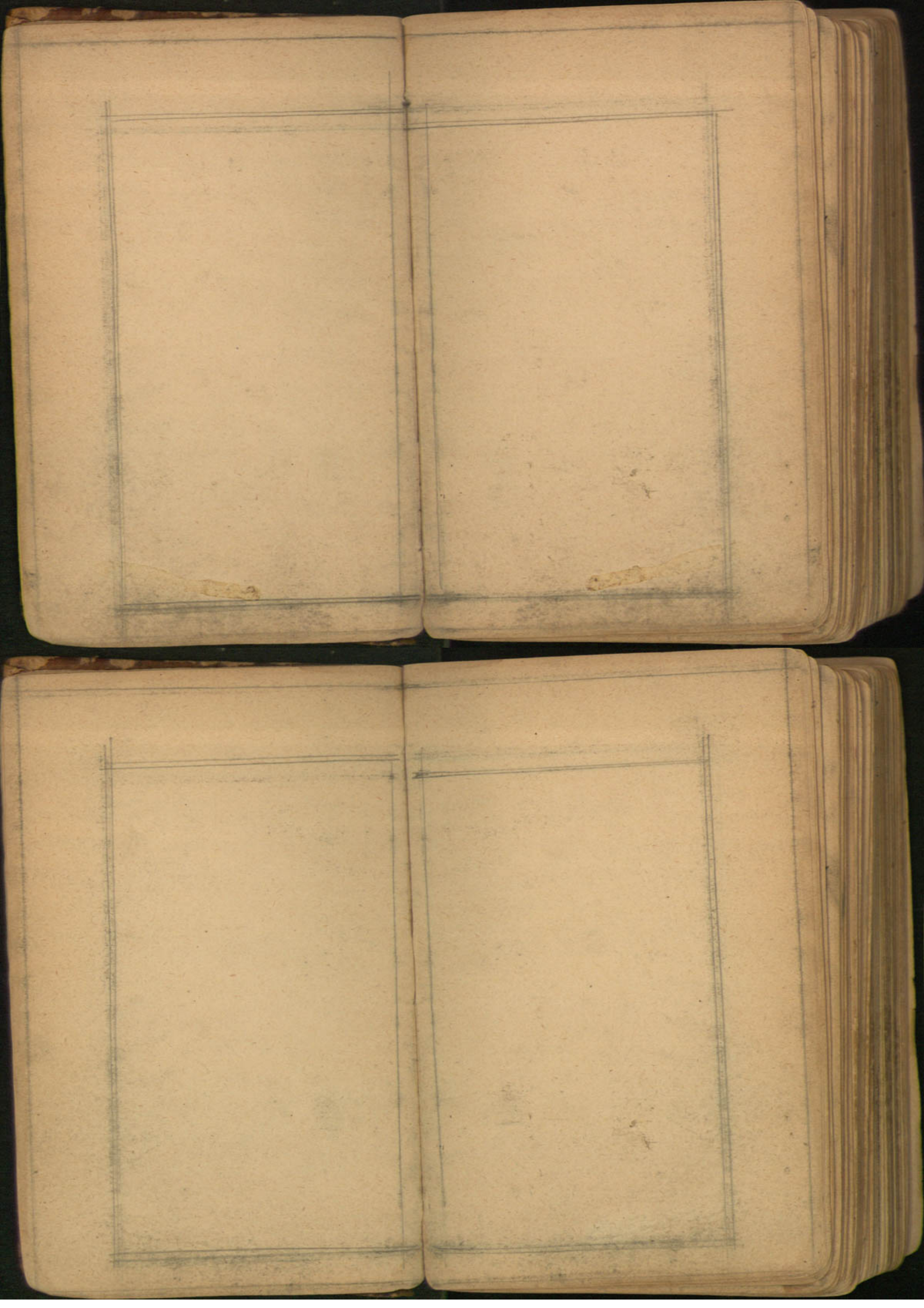


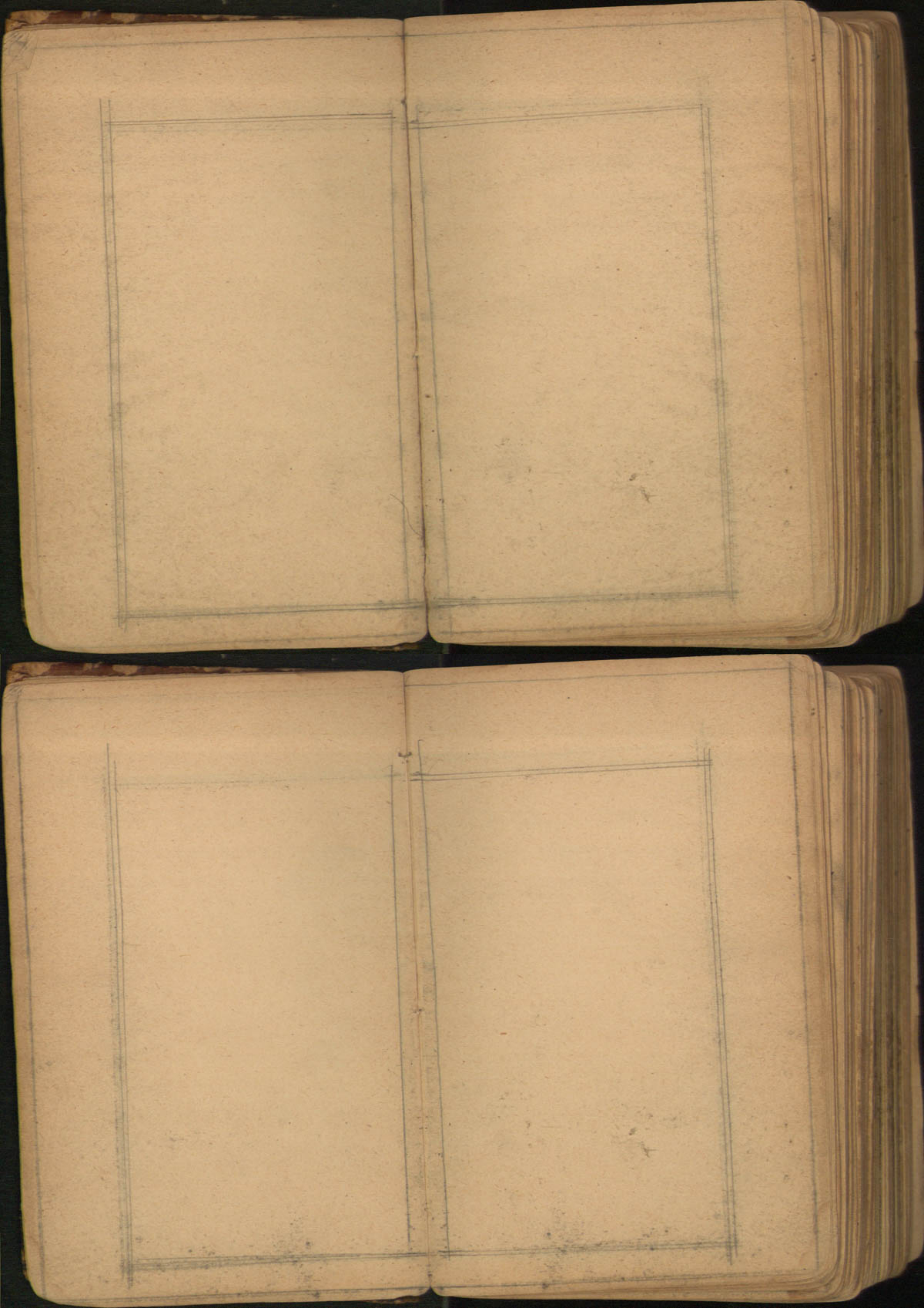




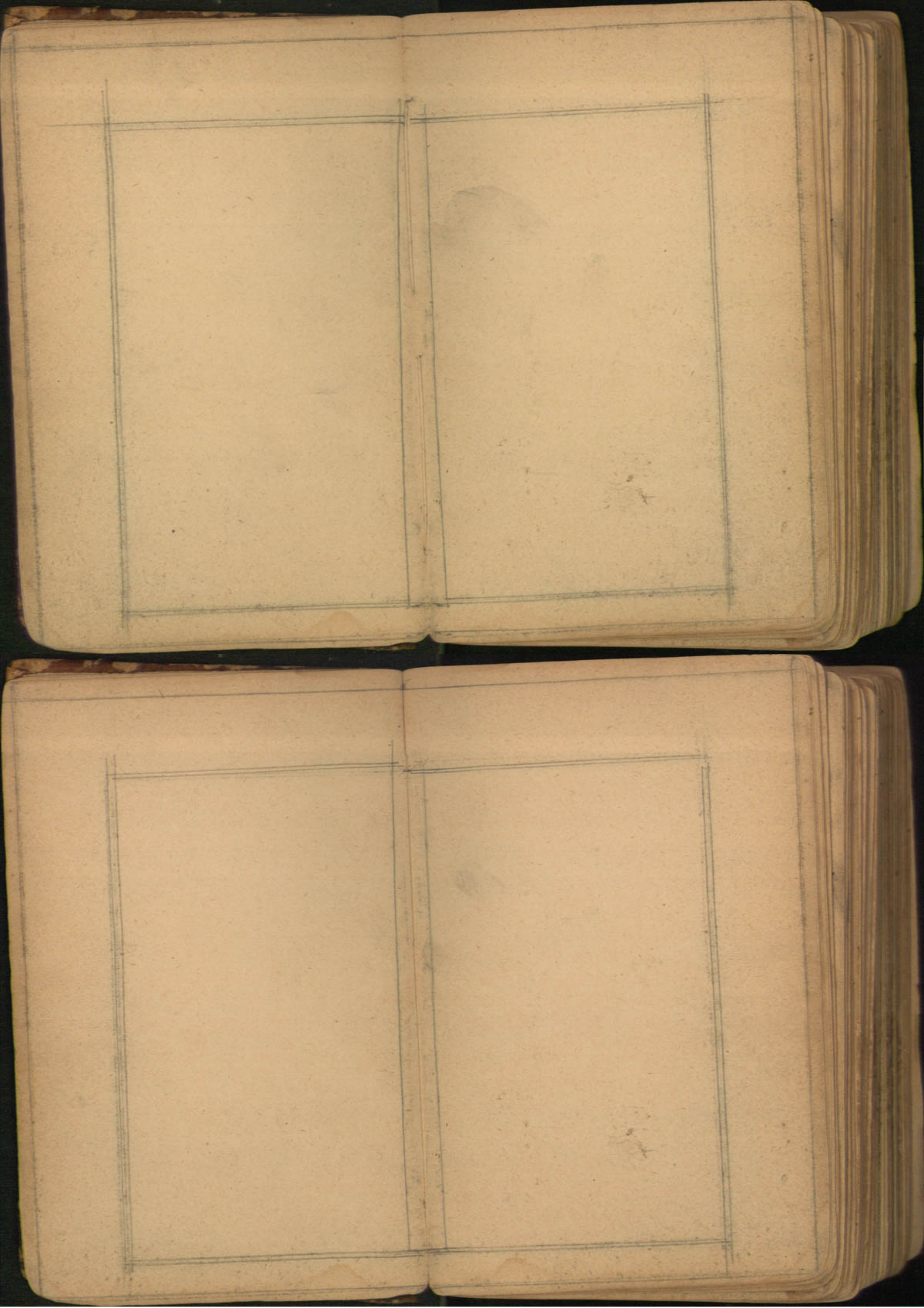


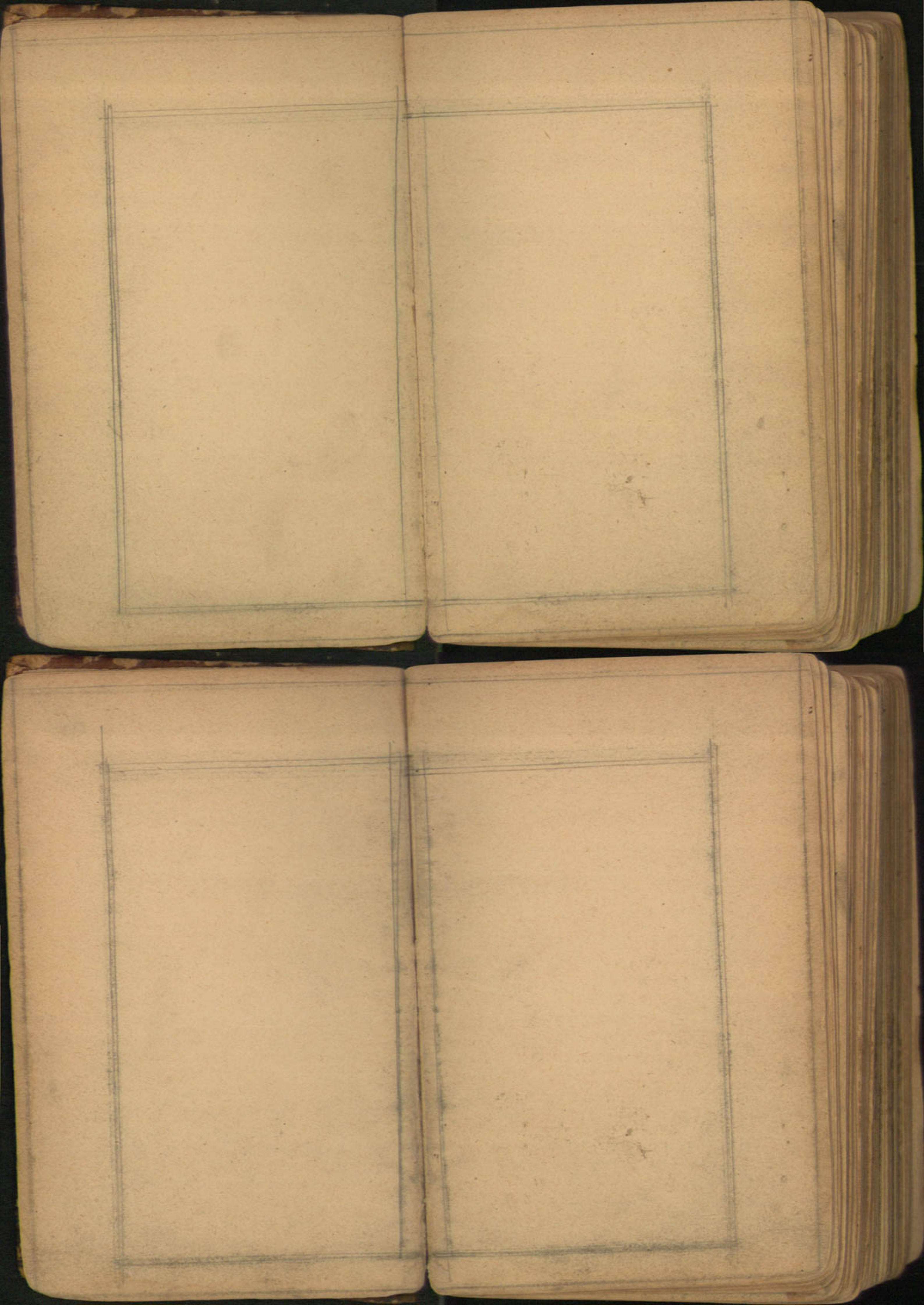








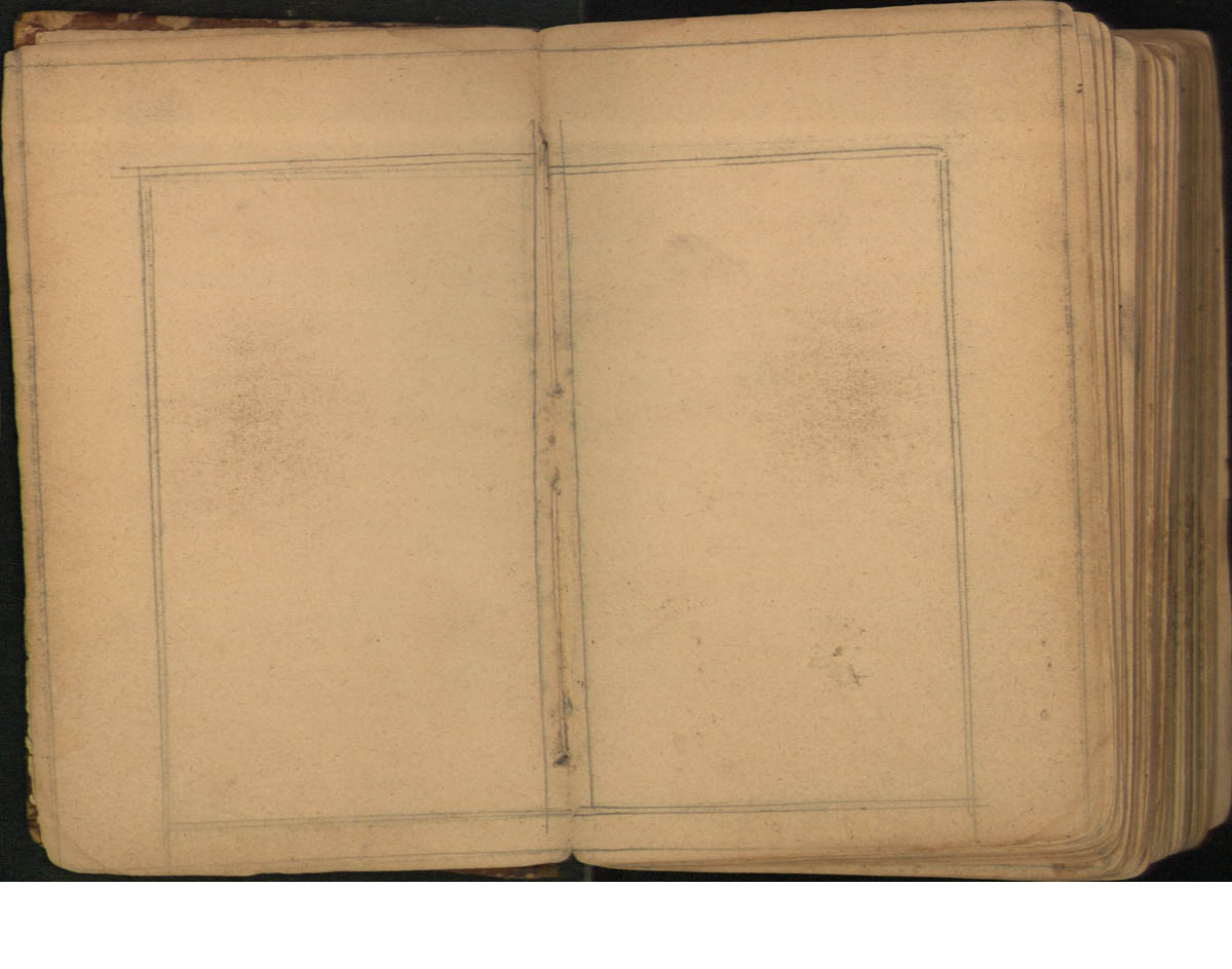



















کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

